

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



استبصار در سایه

# مناظرهٔ دکتر و شیخ

کاری از:

دکتر محمدحسن شجاعی فرد

استاد دانشگاه علم و صنعت ایران



وابسته به مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۱

سرشناسه: شجاعی فرد، محمدحسن، ۱۳۲۸-  
عنوان و نام پدیدآور: مناظره دکتر و شیخ: استبصار در سایه / محمدحسن شجاعی فرد.  
مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، کتابهای پرستو، ۱۳۹۰.  
مشخصات ظاهری: ۳۹۰ ص.  
شابک: 978-964-00-1440-0  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.  
یادداشت: کتابنامه: ص. ۳۷۶-۳۷۵].  
موضوع: شجاعی فرد، محمدحسن، ۱۳۲۸- -- خاطرات.  
موضوع: حج -- خاطرات.  
موضوع: سفرنامه‌ها.  
موضوع: عربستان سعودی -- سیر و سیاحت -- قرن ۲۰ م.  
رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۰ م ۸ ش ۱۸۸/۸ BP  
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۳۵۷  
شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۸۸۸۴۸

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۴۴۰-۰



وابسته به مؤسسه انتشارات امیرکبیر  
تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱  
**مناظره دکتر و شیخ: استبصار در سایه**  
© حق چاپ: ۱۳۹۱، مؤسسه انتشارات امیرکبیر [www.amirkabir.net](http://www.amirkabir.net)  
نوبت چاپ: اول  
نویسنده: دکتر محمدحسن شجاعی فرد  
صفحه‌آرا: امیرحسین حیدری  
طراح جلد: محمدرضا نبوی  
حروف متن: کریم ۱۵  
چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپ واژه‌پرداز اندیشه، تلفن: ۷۷۱۴۵۰۶۳-۶  
شمارگان: ۳۰۰۰  
بها: ۸۰۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری، اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی، و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

## فهرست ❁

۹	مقدمه
۱۳	تدارک سفر حج
۱۵	روز نوزده ذیقعه، پرواز به مدینه
۱۹	آشنایی با شیخ ابراهیم عثمان (شیخ)
۲۷	روز بیستم ذیقعه
۲۸	اثبات برادری (شیعیان مسلمان هستند)
۲۸	خدای واحد
۲۸	پیامبر واحد
۲۹	قرآن واحد
۳۰	قبله واحد
۳۰	نماز واحد
۳۱	حج واحد
۳۱	بحث منظم
۳۲	مقررات بحث و مناظره
۳۳	عدم عدالت صحابه در قرآن
۳۷	اختلاف صحابه دلیلی بر عدم عدالت همه آنان
۳۹	اسناد ضعیف بودن روایت مربوط به عدالت صحابه
۴۳	هر روز بعد از نماز صبح بقیع
۴۴	مرده بودن پیامبر؟
۴۷	روز بیست و یکم ذیقعه
۴۸	صحیح نبودن همه حدیث‌های کتب صحیح شش‌گانه (صحاح سته)

۵۴	.....	متعه و ازدواج موقت
۶۲	.....	واقعه سال ۱۳۶۶ مکه
۶۵	.....	<b>روز بیست و دوم ذیقعدہ</b>
۶۶	.....	پیامبر مرده و زنده ندارد
۷۰	.....	گریه بر اموات
۷۷	.....	تبرک و توسل به اموات صالح
۸۱	.....	دعا در شیعه
۹۲	.....	لعن خلفا نداریم
۹۷	.....	<b>روز بیست و سوم ذیقعدہ</b>
۹۹	.....	ادامه دعا در شیعه
۱۱۶	.....	جمع نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا
۱۱۷	.....	دعا برای توبه
۱۲۰	.....	زیارت در شیعه و سند جواز برای زیارت اهل تسنن
۱۲۶	.....	روش زیارت و آداب آن از نظر الازهر
۱۲۸	.....	اقرارهای محمد بن عبدالوهاب
۱۳۰	.....	پویایی مرجعیت و تقلید در شیعه
۱۳۷	.....	<b>روز بیست و چهارم ذیقعدہ</b>
۱۳۷	.....	آشنایی با شیخ حمید النجدی
۱۳۸	.....	بحث در خانه شیخ حمید
۱۴۵	.....	وضو در اسلام
۱۵۳	.....	اذان در اسلام
۱۵۵	.....	آمین و تکف (دست روی هم گذاشتن)
۱۵۶	.....	بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحیم در نماز
۱۵۷	.....	خواندن یک سوره کامل در نماز
۱۶۱	.....	تشهد در نماز
۱۶۶	.....	سجده بر خاک
۱۷۳	.....	<b>روز بیست و پنجم ذیقعدہ</b>
۱۷۳	.....	موضوع اهل بیت
۱۷۵	.....	اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند
۱۸۲	.....	ممنوعیت عبور از جلوی نماز گزار از کجا آمده است؟
۱۸۵	.....	در اتاق با هم اتاقی‌ها
۱۸۶	.....	دقت در اعمال، وسواس و یا ایجاد دغدغه
۱۸۹	.....	<b>روز سوم ذیحجه</b>
۱۸۹	.....	اولین ملاقات شیخ ابراهیم در مکه



۱۹۰	وضعیت علوم انسانی در ایران
۱۹۵	روز چهارم ذیحجه
۱۹۶	اسلام و سیاست
۲۰۹	روز ششم ذیحجه
۲۰۹	حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> در کتب اهل سنت
۲۱۱	عمر امام زمان
۲۲۱	روز هفتم ذیحجه (جمعه)
۲۲۲	بحث خلافت
۲۲۳	۱. فرق پیامبر با خلفا
۲۲۵	۲. اختلاف در روش انتخاب خلیفه
۲۲۷	۳. تعداد خلفای پیامبر
۲۳۳	روز هشتم ذیحجه
۲۳۳	۴. اعتراض صحابه به عدم انتخاب علی به عنوان خلیفه
۲۴۵	روز نهم ذیحجه (روز عرفه)
۲۴۵	دعای عرفه
۲۴۷	روز یازدهم ذیحجه
۲۴۷	در چادرهای منی
۲۵۱	۵. برتری علی <small>علیه السلام</small> نسبت به سایر خلفا
۲۵۵	روز نهمه ذیحجه
۲۵۷	۶. نتیجه عملکرد پس از پیامبر در عدم بیعت علی
۲۶۱	روز شانزدهم ذیحجه
۲۶۲	۷. توصیه پیامبر به خلافت علی، بعد از او
۲۷۱	روز هفدهم ذیحجه (شب عید غدیر)
۲۷۲	۸. غدیر خم
۲۷۵	فرمایش پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small> : هر کس من سرپرست او هستم این (علی) سرپرست اوست
۲۹۴	سخنان صحابه پس از شروع خلافت علی <small>علیه السلام</small>
۲۹۶	چرا امام به عنوان خلیفه در قرآن نیست؟
۳۰۳	پیوست‌ها
۳۰۵	پیوست یک: بخشی از کتاب خصائص علی بن ابیطالب <small>علیه السلام</small>
۳۳۵	پیوست دو: کتاب فضائل علی بن ابیطالب
۳۳۵	مقدمه
۳۳۶	فضائل علی <small>علیه السلام</small>
۳۶۳	پیوست سه: متن کامل خطابه غدیر به عربی (خطبه رسول الله فی یوم الغدیر)
۳۶۴	أمر إلهی فی موضوع هامّ



- ۳۶۵ ..... الإعلان الرسمي بإمامة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام و ولايتهم
- ۳۶۶ ..... معاشراً للناس، فَضَّلُوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ، وَأَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ
- ۳۶۷ ..... التأكيد على توجه الأمة نحو مسألة الإمامة
- ۳۶۸ ..... الإشارة إلى مقاصد المناقنين
- ۳۶۹ ..... أولياء أهل البيت عليهم السلام وأعداءهم
- ۳۷۰ ..... الإمام المهدي عليه السلام
- ۳۷۱ ..... التمهيد لأمر البيعة
- ۳۷۱ ..... الحلال و الحرام، الواجبات و المحرمات
- ۳۷۲ ..... البيعة بصورة رسمية
- ۳۷۳ ..... ترجمه خطبه به فارسی
- ۳۷۳ ..... حمد و ثنای الهی
- ۳۷۵ ..... فرمان الهی برای مطلبی مهم
- ۳۷۶ ..... اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام علیهم السلام
- ۳۷۹ ..... معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله
- ۳۷۹ ..... تأکید بر توجه امت به مسئله امامت
- ۳۸۰ ..... اشاره به کارشکنی های منافقین
- ۳۸۲ ..... پیروان اهل بیت علیهم السلام و دشمنان ایشان
- ۳۸۳ ..... حضرت مهدی علیه السلام
- ۳۸۴ ..... مطرح کردن بیعت
- ۳۸۵ ..... حلال و حرام، واجبات و محرمات
- ۳۸۶ ..... بیعت گرفتن رسمی
- ۳۸۹ ..... فهرست بعضی از منابع موجود در نرم افزار که بیشتر استفاده شده است





## ❁ مقدمه

در دوران جوانی و پس از اخذ دیپلم فنی از هنرستان شرکت نفت آبادان به این فکر افتادم، از کجا میتوانیم یقین کنیم که آنچه ما معتقدیم اصل حقیقت و راه نجات انسان‌ها باشد. آن زمان‌ها دوران رواج مکتب مارکسیسم بود، لذا مدتی مارکسیسم را مطالعه کردم، دیدم حرفی که بتواند انسانی با عقل متوسط را قانع کند ندارد. بعضی کتب و مکاتب جدید را هم مطالعه کردم چیزی قابل اعتنا بدست نیاوردم. یکی از بهائیان که از سرده‌های بهائیان جهان است در همسایگی ما بود و تعدادی دیگر از بهائیان نیز با ما در ارتباط بودند. مدتی هر چند کوتاه، حرف‌های فریبنده آن‌ها را هم گوش دادم. در آبادان مسیحی زیاد بود، و می‌دانستم که مسیحیان دارای اکثریت در جهان هستند. در مورد آن‌ها هم مطالعاتی کردم که خیلی زود معلوم شد هرچند مسیحیت مبنای الهی دارد اما با توحید عیسوی ادامه پیدا نکرده است. این مطلب را سال‌ها بعد که در انگلستان تحصیل می‌کردم از زبان بسیاری از بزرگان مسیحیت می‌شنیدم که تثلیث (سه خدائی) کار ما را با جوانان مشکل کرده است. لازم به ذکر است به‌دلیل شناخت اسرائیل و ظلم‌های آنان، هرگز سراغ یهودی‌ها نرفتم که هیچ، حتی با مغازه‌داران یهودی کنار منزلمان هم به زور سلام و علیک می‌کردم.

پس از مدت‌ها مطالعه مکاتب و مذاهب مختلف به این نتیجه رسیدم که تنها اسلام مبنائی عقلانی و علمی دارد. خوشبختانه به عنوان یک محقق در دوران بررسی سایر مکاتب

و مذاهب، عمل به احکام اسلامی را رها نکردم و شاید همین امر باعث شد فریب بعضی از ظواهر دیگران را نخورم.

اما یک سوال جدید برایم پیش آمد. آیا برادران اهل تسنن که اکثریت بسیار بالائی نسبت به شیعیان دارند، به حقیقت اسلام نزدیک تر نیستند؟ پاسخ این سوال کمی سخت تر بود چون خدا، قرآن، قبله، پیامبر و اکثر عبادات یکی است. اما مسیرهای سیاسی و فرهنگی کاملاً متفاوت بودند.

لذا برای اینکه به حقیقت اعتقادات برادران اهل سنت پی ببرم عربی را آموختم و کتب مهم آن ها یعنی صحاح شش گانه و بعضی کتب مشهور دیگر را مطالعه کردم. همزمان به صورت مقایسه ای کتب شیعه را هم مطالعه می کردم. آنچه در کتب اهل تسنن مشاهده کردم این بود که بخش عمده ای که مربوط به عبادات و امثال آن است فرق چندانی با شیعه ندارد، هرچند عمل آنان با اصل آنچه در کتب خود آن ها هست نیز متفاوت است. اما در مورد بحث مهمی که برای من چه در آن سنین جوانی و چه در حال حاضر که سرایش پایان عمر را طی می کنم مهم بوده و هست، یعنی مسئله نقش دین در حکومت و اداره جهان متأسفانه در کتب برادران اهل تسنن، با اصول قرآنی و حتی تعداد قابل توجهی از احادیث خود آنان نیز کلاً مغایر است.

لذا پس از مطالعه کتب برادران اهل تسنن دریافتم که مکتب اهل بیت (هرچند در میان بعضی از پیروان آن ها مواردی خلاف اصول این مکتب وجود دارد اما) نزدیکترین مسیر به راه اصلی اسلام و صراط مستقیم است. بعبارت دیگر باید بگویم که من از میان کتب اهل تسنن بود که به مکتب اهل بیت اعتقاد محکم تری پیدا کردم.

پس از اخذ دیپلم ریاضی وارد دانشگاه علم و صنعت شدم و به دلیل ضرورت فضای دانشگاه مطالعه در این زمینه را ادامه دادم. ضمن شرکت در فعالیت های سیاسی و انقلابی علیه شاه و به ویژه دوران انقلاب، ضرورت مطالعه در این مسیر را بیشتر احساس کردم.

البته پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (ره) علما و جوانان غیور اهل تسنن ایران در عرصه های سیاسی حضور خود را اعلان نموده و با حمایت خود از نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران، مکتب آزاده پرور اسلام محمدی را پیروی کردند. اینک نیز در سایه روشنگری های سی و سه ساله انقلاب اسلامی ایران و رهبری



علی‌وار و مدبرانه حضرت امام خامنه‌ای، جهان اسلام بیدار شده و با فریاد الله اکبر، جلوی ابر قدرت‌ها ایستاده است و به‌همین دلیل است که کشورهای اسلامی یکی پس از دیگری از سلطه استبداد خارج می‌شوند.

در اولین سفر سال ۶۰ به حج متوجه شدم باید برای مکالمه عربی هم کار کنم، چون موارد زیادی را در اعمال مسلمانان اهل تسنن می‌دیدم که با اصول خود آنان هم مغایر بود ولی نمی‌توانستم به خوبی به آنان توضیح دهم. در نتیجه مکالمه عربی را آموختم و از سال‌های بعد که به سفر حج مشرف می‌شدم به بحث با برادران اهل تسنن بویژه علماء آنها می‌پرداختم و این کتاب گزارش بعضی از این بحث‌ها است.

برای صرفه‌جویی، اینکه چگونه مذاکرات ثبت، کارتکس، خلاصه، نوشته و چاپ شد اشاره‌ای نمی‌کنم.

نرم‌افزاری که حدود ۷۰۰۰ کتاب مورد نظر برادران اهل تسنن در آن هست بنام مکتب شامله از کتابخانه مسجدالنبی(ص) در مدینه منوره گرفته شده و در رایانه جیبی نصب کردم. این برنامه، مبنای همه اسناد داده شده در مناظره است. کلیه متون حدیث مربوط به اسناد ارائه شده از همین نرم‌افزار کپی شده و در متن کتاب ضبط و ترجمه شده است. به همین دلیل بعضی از متون اعراب دارند و بعضی اعراب ندارند. حتی کتاب خصائص نسائی و بخشی از کنز العمال که فضائل علی(ع) است هم از همین نرم‌افزار کپی و ترجمه شده است. در بحث‌ها هیچ سندی از مکتب اهل بیت استفاده نشده است. بسیاری از مطالب رد و بدل شده بین طرفین مناظره، بدلیل عدم ضرورت حذف شده است و کارتکس‌های زیادی موجود است که در کتاب نیامده است. اما ممکن است بعضی از آن مطالب در صورت پیشنهاد خوانندگان محترم، برای تکمیل کار در صورت موجود بودن در کارتکس‌ها، در چاپ‌های بعدی اضافه شود. البته قسمت‌هایی که اختلاف زیاد داشتیم متن عربی را نیاوردم و به محتوای متن‌ها اکتفا کردم.

گزارش این مناظره به هیچ عنوان قصد شیعه نمودن برادران و خواهران اهل تسنن را ندارد و صرفاً به‌عنوان یک آئینه در برابر این عزیزان قرار گرفته است تا نشان دهد، اسلام حقیقی با اعتقادات این عزیزان چقدر فاصله دارد و چقدر مکتب اهل بیت به اسلام حقیقی نزدیک است. ان‌شاءالله با ظهور حضرت ولی عصر(عج) اسلام واقعی که



همان مکتب حقیقی اهل بیت است، با حذف شاخه و برگ‌های اضافه موجود در آن  
ارائه خواهد شد و معظم له جهان را با آن اداره خواهند نمود.  
نام گزارش مناظره را بیاد کتاب «مناظره دکتر و پیر» نوشته مجاهد و شهید بزرگوار  
حضرت حجت الاسلام و المسلمین سید عبدالکریم هاشمی نژاد که حدود ۴۵ سال قبل  
آن را مطالعه کردم، مناظره دکتر و شیخ گذاشتم.  
از همه کسانی که در تایپ، تصحیح و چاپ، اینجانب را یاری نمودند بدون ذکر نام  
تشکر می‌نمایم و ان شاء الله اجر آن‌ها را اهل بیت (ع) عنایت فرمایند.

محمدحسن شجاعی فرد

۲۲ بهمن ۹۰



## ✿ تدارک سفر حج

چند سال بود برای مکه ثبت نام کرده بودیم، بالاخره نوبت ثبت نام ما را اعلان کردند. در اولین فرصت برای ثبت نام خود و همسرم اقدام کردم. در اولین جلسه توجیهی برای حجاج همسفران کاروان حج ما معلوم شد. در کاروان جمعی از اساتید دانشگاه‌ها و جمعی از اقشار عمومی جامعه بودند. با اینکه قبلاً به حج مشرف شده بودم، اما این بار حال و هوای دیگری داشتم، به ویژه که همسرم هم همراهم بود و این اولین سفر حج تمتع ایشان بود.

علی‌رغم آشنایی با مناسک حج، به همراه همسرم در جلسات آموزشی و توجیهی هم شرکت می‌کردیم. همان جا با دوستان جدیدی آشنا شدیم. در همین جلسات مقداری از وسایل احرام را که نیاز داشتیم خریدیم، که بیش از همه شامل کتاب‌ها و جزوه‌هایی بودند که به معرفی فلسفه حج پرداخته است. این جلسات بیش از ۱۰ مورد بود که ما فقط در ۴ جلسه آن شرکت کردیم، دو جلسه اول و دو جلسه آخر که سه هفته مانده به سفر بود.

در جلسه نهم هم اتاقی‌ها مشخص شد. من با ۴ نفر دیگر به توافق رسیدیم که در یک اتاق باشیم. خانم‌ها در اتاق‌های جدا از آقایان بودند.

از این افراد یک نفر نظامی بود که در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کار می‌کرد به نام حاج عباس نیازمند، یک استاد دانشگاه تهران به نام دکتر محمد احمدی و یک عضو هیئت مدیره یکی از بانک‌های بزرگ ایران به نام حاج علی ضرغام و یک نفر دیگر به

نام حاج محمد کربلایی که در کار اقتصاد و تجارت بود. در جلسه آخر بود که مدیر کاروان خبر داد یکی از هم‌اتاقی‌ها نمی‌آید. علت را سؤال کردم، گفت: او می‌خواهد هزینه سفر حج را به یک جوان بیمار بدهد تا برای خودش کلیه بخرد و به جای کلیه خراب خود پیوند بزند. از این حرکت، هم خیلی خوشحال شدم به خاطر از خود گذشتگی آن برادر و هم ناراحت شدم چون حاج‌عباس نمی‌توانست با ما بیاید. البته سفارش خانمش را به خانم‌های دیگر و به ما کرد که مراقب او باشیم.

من تلاش کردم با کمک چند نفر از خیرین پول خرید کلیه جوان بیمار را تهیه و در اختیار حاج‌عباس گذاشتم تا از همسفری با او محروم نشویم و خوشبختانه چنین هم شد.

در آخرین جلسه توجیهی، همچنین چمدان‌ها و ساک‌های دستی یکنواخت با علامت و شماره کاروان را گرفتیم و آماده سفری که همه مسلمانان جهان آرزوی آن را دارند شدیم. با تجربه‌هایی که از سفرهای قبل داشتیم به همراه همسرم برای خرید وسایل ضروری، بازارهای مختلف را سر زده و نهایتاً دو چمدان را از وسایل احرام، لباس‌های شخصی، لوازم، آجیل و خوراکی‌های دیگر پر کردیم و بسته‌بندی آماده تحویل به کاروان شد.



## ✿ روز نوزده ذیقعده، پرواز به مدینه

دو روز مانده به پرواز، بارها را تحویل دادیم. ساعت پرواز ۸ صبح روز شنبه و مستقیم از تهران به مدینه منوره بود. ساعت ۴ صبح همه در فرودگاه بودیم تا گذرنامه، بلیط‌ها و سایر وسایل لازم شخصی را از مدیر کاروان تحویل بگیریم.

بچه‌ها هم ما را تا فرودگاه همراهی کردند، به‌ویژه در کمک به حمل‌ونقل ساک‌های دستی. گذرنامه، بلیط و سایر وسایل دستی که مدیر کاروان برای داخل هواپیما می‌داد را گرفتیم و منتظر پرواز ماندیم. ساعت ۸ پرواز انجام نشد، بالاخره در ساعت ۹/۱۵ پرواز صورت گرفت. یک هواپیمای ۷۴۷ سعودی بود که ایران برای سفر حج اجاره کرده بود. چون حمل‌ونقل حدود ۱۰۰/۰۰۰ نفر در زمان کوتاه یک ماهه حج در توان هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران نیست، لذا هواپیمای سعودی‌ها را اجاره می‌کنند. مهمانداران عرب با زائران به زبان بین‌المللی یعنی با علامت دست و سر صحبت می‌کردند و با بعضی هم به زبان عربی و انگلیسی. همین ندانستن زبان تا حدودی منتهی به برخورد بین حجاج و مهمانداران می‌شد.

بالاخره پس از ۲/۵ ساعت پرواز، هواپیما در فرودگاه مدینه منوره نشست. صدای صلوات بر محمد و آل محمد حجاج، نشانه حمد و سپاس آنان از خداوند متعال برای تشریف به مدینه منوره و سلامت رسیدن به مقصد بود.

زمان قابل توجهی در هواپیما بودیم تا اجازه پیاده شدن بدهند. من از مأمورین علت توقف در فرودگاه سؤال کردم گفتند چون حجاج سایر پروازها هنوز در ترمینال

هستند، جایی برای نشستن افراد جدید نیست. بالاخره پس از حدود دو ساعت توقف در هواپیما و اعتراض زیاد مسافران اجازه پیاده شدن به افراد را دادند. از هواپیما تا ترمینال مدینه را پیاده رفتیم. وقتی وارد ترمینال شدیم مشخص شد علت تأخیر، گرفتن اثر انگشت و عکس از همه حجاج بود که بعد از اعتراضات زیاد ما و بقیه در لحظه ورود به ترمینال، اعلان کردند که افراد بالای ۵۰ سال احتیاج به انگشت‌نگاری و عکس ندارند، لذا کار مرحله کنترل گذرنامه، سرعت خوبی پیدا کرد و ظرف نیم ساعت همه کارها انجام شد. پس از دیدن گذرنامه‌ها، نوبت بازدید چمدان‌ها و ساک‌هاست که کتب و وسایل ممنوعه در آن نباشد. چند کتاب بود که برای مطالعه برده بودم و رایانه جیبی که آن‌ها را باز کردند و پرسیدند چه چیزهایی در رایانه است. کارت ویزیت من نشان می‌داد که استاد دانشگاه با تخصص مهندسی هستم. لذا از روشن کردن رایانه منصرف شدند و فقط پرسیدند شما در کدام دانشگاه فنی و مهندسی هستید. گفتم دانشگاه علم و صنعت، بعد پرسیدند در ایران پروفیسور زیاد هست؟ گفتم: بلی. پرسیدند کتاب‌های سیاسی و تبلیغاتی ندارید؟ جواب دادم خیر.

تا از شر سؤالات مأموران و جواب دادن راحت شدم متوجه عدم حضور همسرم شدم. اعصابم خرد شده بود، چون نه در اتوبوسی که به هتل می‌رفت بود و نه هیچ جای دیگر. هر چه اطراف را گشتم نبود. هیچ کس نمی‌دانست کجا رفته است. بالاخره پس از ۲۰ دقیقه آمد. ۲۰ دقیقه‌ای که بیست سال گذشت. معلوم شد او را برای بازدید بدنی برده بودند چون خانم‌ها از قسمت دیگری بازدید بدنی می‌شوند. خوشبختانه هرچند چیزی همراه نداشته اما حسابی اذیت شده بود. نفس راحتی کشیدم و با همسرم به طرف اتوبوس‌هایی که آماده بودند ما را به هتل ببرند، رفتیم. عوامل کاروان چمدان‌ها را در اتوبوس گذاشتند گویی همه منتظر ما بودند. بالاخره راه افتادیم به طرف هتل که در شارع (خیابان) علی بن ابی طالب و پشت بقیع بود. ظاهراً این هتل تازه ساخته شده و ما اولین گروهی بودیم که وارد آن می‌شدیم. اتاق‌ها را قبلاً به هر کس اختصاص داده بودند. رسم است هنگام ورود هر گروه زائر به هتل، توسط مدیر هتل خیرمقدم گفته می‌شود و مقررات، امکانات، برنامه صبحانه، ناهار، شام و غیره هم مطرح می‌شود، بعد کلیدها را می‌دهند. پس از این مراسم، کلیدها را دادند و مراحل اقامت در اتاق‌ها انجام شد. بلافاصله به همراه حاج عباس برای نماز ظهر به حرم رفتیم. در بیرون مسجد و





روی سنگ‌های داغ جایی پیدا شد تا نماز جماعت بخوانیم. نماز تمام شد، از انتهای مسجد به زیارت پیامبر ﷺ اکتفا کردیم تا بعداً با تشریفات لازم بیاییم. برگشتیم هتل، نهار آماده بود، خوردیم. چون همگی خسته بودیم تصمیم گرفتیم بخوابیم. اما دو چشمتان روز بد نیند. دو نفر از آقایان بلافاصله به خواب رفتند و آنقدر خرخر کردند که امکان ماندن در اتاق و شنیدن صدای آنان را نداشتیم تا چه برسد به خوابیدن. مدتی بیرون اتاق ماندیم اما جایی نبود که استراحت کنیم بالاخره یکی دو ساعت تحمل کردیم تا آقایان بیدار شدند، معلوم شد حاج محمد کربلایی و حاج علی ضرغام سال‌هاست این مشکل را دارند. لذا حاج عباس رفت و یک انبار در آبدارخانه طبقه ما پیدا کرد تا آنجا بخوابد. من مشکل جدی‌ای نداشتم چون از جوانی عادت داشتم در سروصدای زیاد بخوابم، خوشبختانه این عادت خیلی جاها به دردم می‌خورد. وقتی که خواب به سراغم بیاید نور، سروصدا، جای نامناسب و... اذیت نمی‌کند، خیلی مشکل ندارم، راحت می‌خوابم. اما دکتر احمدی مشکل داشت چون با سروصدا نمی‌توانست بخوابد. چه خرخر و چه حرف زدن، داشت کلافه می‌شد. بالاخره قرار شد وقتی همه می‌رویم حرم و یا بیرون از اتاق، دکتر احمدی بخوابد و همین روال ادامه پیدا کند. یعنی حاج عباس در انبار، دکتر احمدی هم وقتی هیچ‌کس در اتاق نبود بخوابد و من هم که مشکل نداشتم.

بالاخره نزدیک مغرب و بعد از کمی استراحت، برای زیارت حرم پیامبر ﷺ و ائمه بقیع غسل کردم و با همسرم راه افتادیم به طرف مسجد. چون قرار شد هرکس مستقل به حرم برود و فقط در موارد خاص، نظیر بازار که خانم‌ها هم هستند همه با هم باشیم. به مسجد که رسیدیم از همسرم جدا شدم و قرار برگشت را گذاشتیم.

برای خانم از تغییراتی که در طول ۳۰ سال گذشته انجام شده بود توضیح دادم. فضای باز مسجد را توسعه داده‌اند. همه بازارهای اطراف، آثار دینی و مذهبی به‌ویژه کوچه بنی‌هاشم، منزل امام صادق علیه السلام که کتابخانه شده بود، منزل امام سجاد علیه السلام که در کوچه بنی‌هاشم بود و محل آرامگاه حضرت عبدالله، پدر پیامبر، همه خراب و جزء صحن و توسعه مسجد شده است. هرچند آن‌همه خسارت زده شده اما مسجد النبی صلی الله علیه و آله کاملاً بزرگ شده است. نکته جالب دیگر اینکه برخلاف ۳۰ سال قبل که همه پلیس‌ها (شرطه‌ها) در چادرهای اطراف درب‌های ورودی مسجد و حرم پیامبر قمار و ورق‌بازی



می کردند، مأموران امر به معروف جلوی همه دربها بودند، چند پلیس هم در کنار آنها ایستاده و از آنها حمایت می کردند.

وارد مسجد شدم، زیارت حضرت پیامبر ﷺ را به چند روایت و همچنین زیارت حضرت زهرا علیها السلام را خواندم و آماده نماز مغرب شدم که هنوز نیم ساعت به آن مانده بود. چند لحظه منتظر ماندم تا در محوطه قدیم مسجد و داخل روضه پیامبر (که بین منبر و مرقد است) جایی پیدا کنم که خوشبختانه یک نفر بلند شد رفت و من نشستم. چند رکعت نماز مستحبی خواندم، بعد نشستم. در کنار من پیرمردی بود که با من یک نفر فاصله داشت. تا سلام نماز را دادم و به او سلام کردم جواب داد و با لبخندی به عربی گفت بعد از نماز عصر دیگر نماز نیست تا مغرب. نمی دانم از کجا فهمید من عربی می فهمم. البته همه عربها در مدینه و مکه فکر می کنند همه عربی بلد هستند. من هم با لبخند گفتم این حدیث که فرمودید سند صحیحی ندارد. خندید و گفت ولی همه به این حدیث عمل می کنند، پس نمی شود سند نداشته باشد. گفتم در یکی از کتب صحاح دیده ام که علی علیه السلام در مسجد بعد از نماز عصر دو رکعت نماز خوانده است. پیرمرد پرسید یادتان هست کدام کتاب. گفتم بلی کتاب مسند احمد، ج ۶، ص ۱۰۵، حدیث شماره ۱۰۱؛ یا مثلاً در *لسان المیزان*، ج ۶، ص ۳۹۸، حدیث ۱۰۷۴، می گوید ابوذر گفت پیامبر فرمود: نماز بعد از عصر نیست مگر در مکه. لذا اگر یکی گفته بعد از عصر نماز نداریم عده دیگر معتقدند چنین حدیثی نداریم. لذا موارد زیادی هست که مسلمانان عمل می کنند ولی حتی در مکتب اصلی اسلام جایی ندارد. خیلی از موارد هم هست که واجب اسلامی است اما عمل نمی شود. مشغول گفتگو بودیم که صدای مؤذن برای اذان مغرب بلند شد. الله اکبر

نمی دانم چرا مؤذن ها در عربستان خوش صدا نیستند. هیچ وقت از اذان ها به انسان حال و هوای معنوی دست نمی دهد. در عربستان یک اذان در اول وقت نماز می گویند، ۱۰ تا ۲۰ دقیقه بعد اذان دوم نماز یا در حقیقت اقامه را می گویند. به این بهانه که همه بتوانند پس از شنیدن صدای اذان به مسجد بیایند و به نماز برسند. اذان دوم مغرب هم گفته و نماز مغرب آغاز می شود. از صدای امام جماعت فهمیدم که او شیخ علی عبدالرحمن خذیفی است، چون نوارهای قرآن او را گوش داده بودم. برخلاف مؤذن های عربستان و به ویژه مکبرها، امام جماعت ها نوعاً صدای خوبی دارند. نماز مغرب که



تمام شد عدهٔ زیادی مسجدالنبی ﷺ را ترک می‌کنند. جوانی هم که بین من و آن پیرمرد نشسته بود بلند شد و رفت. من به پیرمرد نزدیک شدم، مجدداً سلام کردم او هم جواب داد. پیرمرد پرسید شما سند این حدیث‌ها را برای چه به همراه دارید. گفتم چون در مسجد یا جاهای دیگر همان حرف شما را می‌زنند، لذا سند خیلی از حرف‌هایم را به همراه دارم.

### آشنایی با شیخ ابراهیم عثمان (شیخ)

د: می‌توانم اسم شما را سؤال کنم.

ش: اسم من شیخ ابراهیم بن عثمان.

د: عجب شما شیخ هستید.

ش: بلی.

د: اهل کجا هستید؟

ش: من اصلاً سوری هستم اما در مصر زندگی می‌کنم، شما اهل کجا هستید؟

د: ایران، شغل شما چیست؟

ش: من استاد دانشگاه در بخش شرعیات دانشگاه الازهر مصر هستم.

د: به‌به چه توفیقی. خوشحالم که شما را زیارت کردم.

ش: من هم خوشحالم.

د: تنها هستید یا با خانواده آمده‌اید.

ش: من دو زن دارم چون انتخاب یکی از آن‌ها برای همراهی سفر سخت بود، لذا تنها

آمدم. البته با یک کاروان مصری هستم.

د: کی آمده‌اید مدینه.

ش: امروز صبح آمدم.

د: چند روز مدینه هستید.

ش: هشت روز مدینه هستیم بعد می‌رویم مکه.

د: من هم امروز آمدم. اما ۱۰ روز مدینه هستیم بعد می‌رویم مکه.

ش: ماشاءالله شما همهٔ سؤالات را از من پرسیدی اما خودت هیچ نکته‌ای فقط گفتید

ایرانی هستید.



د: شما سؤال بفرمایید من جواب عرض کنم.  
 ش: شغل شما چیست؟  
 د: من استاد دانشگاه هستم.  
 ش: حتماً رشته الهیات یا ادبیات عرب هستی که عربی خوب صحبت می‌کنید.  
 د: نه، اتفاقاً رشته تحصیلی من مهندسی مکانیک است.  
 ش: پس حتماً اهل اهواز خوزستان یعنی عرب هستی.  
 د: نه اتفاقاً از برادران عرب ایران هم نیستم.  
 ش: پس از کجا عربی یاد گرفته‌اید.  
 د: من زبان عربی را دوست داشتم، خودم با کتاب، رادیو و تلویزیون یاد گرفتم.  
 ش: ولی خوب صحبت می‌کنید.  
 د: خدا کند آن قدر خوب باشد که بتوانم صحبت کنم و شما حرف‌های من را بفهمید.  
 ش: من خیلی خوب می‌فهمم چون کمی کتابی هم صحبت می‌کنید.  
 ش: در کدام دانشگاه هستید.  
 د: دانشگاه علم و صنعت ایران، تهران.  
 ش: کدام قسمت و دانشکده.  
 د: من استاد دانشکده مکانیک هستم.  
 ش: کارت ویزیت دارید.  
 د: بله بفرمایید.  
 ش: اما اینجا نوشته است رئیس دانشکده خودرو.  
 د: بلی درست است من استاد دانشکده مکانیک و رئیس دانشکده مهندسی خودرو هستم.  
 ش: در ایران درس خوانده‌اید.  
 د: دوره لیسانس در ایران بودم اما دوره فوق لیسانس و دکترا را در انگلستان گذراندم.  
 ش: ماشاءالله پس انگلیسی هم بلد هستید.  
 د: بلی انگلیسی من از عربی‌ام بهتر است چون به آن زبان تحصیل کردم.  
 ش: چند سال انگلستان بودید.  
 د: حدود چهار سال.  
 ش: من هم یک بار برای تبلیغ به انگلستان رفتم.



د: کدام شهر انگلستان.

ش: چند روز لندن و چند روز هم منچستر بودم.

د: اتفاقاً من بین این دو شهر بودم یعنی بیرمنگهام، شما حتماً از بیرمنگهام عبور کردید؟

ش: بلی ولی اقامت ما خیلی کوتاه بود. در حد نماز ظهر و عصر خواندن.

د: برای چه ملیتی از مسلمانان مقیم انگلستان تبلیغ می‌کردید، چون مسلمانان انگلستان عمدتاً پاکستانی هستند و عرب کم دارند.

ش: بلی ولی من به اصرار عده‌ای از مصری‌های مقیم انگلستان دعوت شده بودم.

د: تحصیلات شما چگونه بوده است؟

ش: من مقدمات درس دینی را در سوریه خواندم و بعد برای ادامه تحصیل به

عربستان و به همین مدینه آمدم و در دانشگاه مدینه درس خواندم، بعد از ۱۰ سال

اقامت در عربستان به مصر رفتم. آن موقع جوان بودم، همان جا درس‌هایم را ادامه دادم

و یک ازدواج دیگر هم کردم. صاحب فرزندی شدم که حالا خودشان مستقل شده‌اند.

د: ببخشید طولانی شد شما برای نماز عشا می‌مانید یا می‌روید.

ش: من می‌مانم.

د: پس هنوز وقت داریم ادامه بدهیم.

ش: بلی ولی نوبت من است چند سؤال بپرسم.

د: بفرمایید.

ش: شما با خانواده هستید یا تنها.

د: من با همسر هستم. البته ما در ایران معمولاً یک زن بیشتر نداریم. البته مرد

دوزنه هم داریم که بیشتر آن‌ها علمایی نظیر شما، آن‌هم از نوع قدیمی‌هایش هستند.

ش: تا چهار تا اجازه هست.

د: اجازه بلی ولی اداره عادلانه آن مشکل است.

ش: اما عرب‌ها اغلب بیش از یک زن دارند.

د: من در انگلستان عرب‌های زیادی دیدم که فقط یک زن داشتند خصوصاً مصری‌ها.

ش: بله دانشگاهی‌ها معمولاً زن دانشگاهی می‌گیرند و آن‌ها هم اجازه زن دوم را

نمی‌دهند.



د: اما در ایران این طور نیست چون به طور سنتی اکثریت قریب به اتفاق مردان یک همسر دارند و با مردان کشورهای عربی که معمولاً بیش از یک زن دارند متفاوتند.  
ش: فکر می‌کنم این مطلب هم درست است چون همه نگاه می‌کنند ببینند پدرانشان چگونه زندگی کرده‌اند.

در این موقع یک نفر می‌آید و اجازه می‌گیرد بین من و شیخ بنشیند، چون کمی راحت نشسته بودیم. در موقع اقامه نماز جماعت چنین راحت نشستنی را به خصوص نزدیک روضه پیامبر اجازه نمی‌دهند. به ویژه آنهایی که دیر می‌آیند و می‌خواهند صف‌های نزدیک‌تر به روضه هم باشند. اما من پیشنهاد کردم بین ما بنشیند، چون ما با هم صحبت می‌کنیم، بلکه در کنار یکی از ما دو نفر بنشیند او هم تشکر کرد و نشست.  
ش: چندمین بار است به حج می‌آید.

د: این هفتمین سفر تمتع است البته هشت بار هم عمره آمده‌ام.  
ش: اما من پنجمین مرتبه است که از مصر می‌آیم. یک بار برای فریضة حج خودم آمدم. سه بار به دعوت اداره ارشاد عربستان به عنوان امام جماعت موقت مساجد در دوران موسم حج آمدم و این بار هم زائر هستم.  
د: منظور از امام جماعت موقت چیست؟

ش: در سال‌های قبل که عربستان امام جماعت کم داشت، در موسم حج، حجاج از کشورهای مختلف آمده و در کل شهر مدینه و مکه پخش می‌شوند و در مساجد برای نماز جماعت تجمع می‌کنند و سؤالات شرعی و دینی زیادی دارند پاسخ دادن به آن سؤالات توسط امام جماعت‌های جوان سعودی که نوعاً هم خادم و هم امام هستند مشکل است، لذا در دو ماه ذی‌القعدة و ذی‌الحجه، امام جماعت به خصوص برای مساجد بزرگ از مصر می‌آورند.

د: درست است. چون به خاطر دارم در سفرهای قبلی در بعضی مساجد نزدیک هتل‌های ما امام جماعت مصری بود.

ش: کاملاً احتمال دارد که امام جماعت موقت بوده باشد.

د: اما به طور نوعی اساتید الازهر با علمای عربستان اختلاف مذهب دارند، مصری‌ها اکثراً شافعی هستند در حالی که علمای عربستان حنبلی و به خصوص امام جماعت‌ها از مذهب حکومت یعنی وهابی هستند.



ش: طبعاً آنها حتی المقدور علمایی را برای امام جماعت دعوت می‌کنند که حنبلی باشند.

د: اگر وهابی نباشند اشکال ندارد؟

ش: وهابی‌ها در حقیقت حنبلی‌های تندرو هستند چون وهابی‌ها هم از پیروان امام احمدبن حنبل هستند که به آنها سلفی می‌گویند.

د: اما الازهر معمولاً وهابی‌ها را تأیید نمی‌کند.

ش: مخالفتی هم نمی‌کند چون حکومت‌ها با هم رفیق بودند علما هم به یکدیگر پرخاش نمی‌کردند.

د: می‌توانم سؤال کنم آیا شما وهابی‌ها را تأیید می‌کنید یا خیر.

ش: بلی من حنبلی هستم و اکثریت قریب به اتفاق حرف‌های آنان را قبول دارم. البته تندروی‌هایی هم دارند.

د: اما آنها همه مسلمانان مذاهب دیگر را کافر می‌دانند ولی شما ظاهراً با من به عنوان مسلمان صحبت می‌کنید، آیا من را کافر نمی‌دانید؟

ش: من تفکر مسلمانان ایران را قبول ندارم اما آنها را کافر هم نمی‌دانم.

د: ولی در ایران حنبلی هم داریم چطور قبول ندارید.

ش: منظورم شیعه‌ها بود. آنها کارهای غلطی می‌کنند که خلاف دین است.

د: اتفاقاً خوب شد این بحث را پیش کشیدید چون من هم سؤالاتی دارم که دوست دارم از شما بپرسم.

ش: من سؤال سیاسی را دوست ندارم اما هر سؤال دینی‌ای داشته باشید، اگر جواب آن را بدانم می‌دهم.

د: اما اذان عشا نزدیک است و فرصت نیست، اگر موافق باشید بعد از نماز عشا پیشنهاد خودم را مطرح کنم.

ش: خوب است. راستی چند دقیقه به عشا مانده است.

د: حدود ده دقیقه، تا دو رکعت نماز برای شادی روح اموات خود و پدر و مادر بخوانیم وقت عشا شده است.

ش: بله بله آماده شویم.

بالاخره صدای الله اکبر اذان بلند می‌شود و اذان دوم هم با فاصله‌ای می‌گویند و همه بلند



می شویم. تا بلند می شویم دو نفر دیگر می آیند در صف و خودشان را جا می دهند. فشار صف این قدر زیاد است که نمی شود راست ایستاد و نماز خواند بلکه فقط صورت رو به قبله است و شانه ها تحت فشار دو طرف می باشد به طوری که از قبله منحرف هستند. نماز عشا تمام می شود، همه عجله دارند زودتر بروند، به خصوص آن هایی که مثل ما قبل از مغرب آمده اند و تا عشا نشسته اند. به همین دلیل صف دستشویی های اطراف مسجد النبی ﷺ بعد از نماز عشا خیلی شلوغ تر از بعد نماز مغرب است.

د: شما که می خواهید بروید، من هم با خانم بعد از عشا قرار دارم. چه وقت می توانم شما را دوباره ببینم و سؤالات خود را بپرسم.

ش: اجازه می دهید فردا قبل از نماز ظهر شما را ببینم.

د: فردا برای نماز صبح نمی آید.

ش: نه چون هتل ما دور است، فقط نماز ظهر و مغرب و عشا را می آیم.

د: اشکال ندارد من ساعت ۱۰ یعنی دو ساعت قبل از نماز ظهر در مسجد منتظر شما هستم.

ش: خوب است اما کجا همدیگر را ببینیم.

د: [با اشاره به ستونی در مسجد]: کنار آن ستون چادر دار حیاط مسجد که نام محمد ﷺ روی آن است منتظر شما هستم.

ش: بسیار خوب - شب بخیر و به سلامت.

د: شب بخیر و به سلامت.

همسرم در مسجد منتظرم بود. با هم به هتل آمدیم. خیلی ها شام خورده اند. ما هم رفتیم شام خوردیم و هر کدام رفتیم اتاق خودمان. در اتاق ما بحث بر سر صدای خرخر حاج محمد و حاج علی است که چکار کنیم. حاج محمد می گوید هر وقت خرخر کردم، سر من را تکان بدهید و جابه جا کنید صدا قطع می شود و یا یک ملافه اضافه زیر سرم بگذارید. حاج علی می گوید اما خرخر من چاره ندارد باید تحمل کنید. دکتر احمدی می گوید ما سه نفر به نوبت می خوابیم و کشیک می دهیم که صدای خرخر شما را کم کنیم. کربلایی مقداری شیرینی یزدی از چمدان در می آورد، حاج عباس تشکر می کند و می گوید: اما این جبران خرخر نمی کند. حاج علی می گوید اما آش کشک خاله است باید بخورید. من می گویم بالاخره در سفر به ویژه سفر حج باید با هم همکاری نمود.





فکر می‌کنم پیشنهاد دکتر احمدی بد نباشد. حاج‌عباس می‌گوید یک راه هم این است که موقع خواب ما برویم در اتاق‌هایی که جا دارند و هر نفر در یک اتاق بخوابیم. گفتم نه ممکن است دوستان دل‌تنگ شوند. حاج‌عباس گفت اگر نمی‌شود من می‌روم و در انبار می‌خوابم.

بالاخره پس از دو ساعت چراغ خاموش شد و صدای خرخر مانند یک تراکتور بلند شد. دکتر احمدی پنبه‌ای در گوشش گذاشت اما جلوی صدا را نگرفت. حاج‌عباس هم که رفته بود در انبار آبدارخانه آپارتمان خوابیده بود. من ماندم که کم‌وبیش به خوابیدن در صدا عادت داشتم، در این سفر این عادت خیلی به دردم خورد، به طوری که تا آخر سفر علی‌رغم خرخر آن‌ها می‌خوابیدم.

قبل از اذان صبح بیدار شدم، غسل زیارت پیامبر و ائمه بقیع کردم و رفتم مسجد برای نماز. بعد از نماز صبح هم به زیارت بقیع رفتم. بقیع مهم‌ترین قبرستان در جهان اسلام است. در این قبرستان قبرهایی از اهل بیت علیهم‌السلام، زنان پیامبر، شهدای احد، شهدای حره (شهدای مدینه در حمله لشکریان یزید در سال ۶۳) و... است، صدای عده زیادی برای زیارت بلند است و فریاد مراقبین بقیع که زیارت را از روی کتاب نخوانید، برای مرده‌ها گریه نکنید و... بالاخره بقیع را زیارت کردم، آمدم هتل و دوباره خوابیدم.

ساعت ۹/۵ عازم حرم شدم. ۱۵ دقیقه به ساعت ۱۰ رسیدم. زیارت را خواندم و پای ستون مقرر، منتظر شیخ شدم. سر ساعت آمد. اما فکر می‌کنم قبل از آن در مسجد برنامه دیگری هم داشته است.





## ❁ روز بیستم ذی‌قعدة

د: شیخنا سلام‌علیکم.

ش: و علیکم‌السلام دکتر.

د: یک جایی بنشینیم.

ش: هر جا می‌توانیم بنشینیم اما اگر برویم انتهای مسجد نزدیک حلقه‌های قرآنی، کمتر مزاحم اطرافیان هستیم.

د: برویم.

بین دو فضای بدون سقف مسجد که در روز و یا هنگام باران با چادر پوشیده می‌شود، کنار یک ستون نشستیم.

د: جناب آقای شیخ‌ابراهیم شما تحصیل‌کرده دانشگاه هستید من هم همین‌طور، آیا موافق هستید در این مدت که در حج هستیم با هم ملاقات منظمی داشته باشیم و شما به پرسش‌های دینی من جواب دهید. چون رشته تحصیلی من فنی است، حج هم زیاد آمده‌ام، سؤال دینی برایم زیاد ایجاد شده است.

ش: بله بله اشکال ندارد ملاقات منظمی داشته باشیم و به سؤال‌های شما پاسخ دهم.

د: اگر موافق باشید اول چند بحث کوچک را روشن کنیم تا بحث‌ها پراکنده نشود، خصوصاً همان حرف‌هایی که دیشب مطرح شد.

## اثبات برادری (شیعیان مسلمان هستند).

ش: کدام موضوع.

د: اینکه شما فرمودید کارهای مسلمانان ایران را درست نمی‌دانید.

ش: اما این فکر اصل بحث ماست نه بحث کوچک.

د: بسیار خوب. اجازه بدهیم چند مورد مهم را اول روشن کنیم.

ش: خوب است.

### خدای واحد

د: آیا قبول دارید که ایرانیان و به‌طور خاص شیعیان خدا را قبول دارند؟

ش: بله شیعیان خدا را قبول دارند اما بعضی حواشی هم دارند.

د: اجازه بدهید فقط اصل قبول خداوند را مد نظر قرار دهیم. آیا خداوند را قبول

دارند؟

ش: بلی آن‌ها خدا را قبول دارند.

### پیامبر واحد

د: آیا شیعیان پیامبر را قبول دارند؟

ش: بلی آن‌ها پیامبر را قبول دارند. اما این موضوع هم هست که شیعیان در پایان نماز می‌گویند خان الامین یعنی جبرئیل امین خیانت کرد و به‌جای اینکه وحی را برای علی بیاورد برای محمد آورد.

د: شما این مطلب را در یک کتاب شیعه دیده‌اید؟

ش: در کتاب‌های شیعه ندیده‌ام، اما زیاد شنیده‌ام و در کتب منتشره در عربستان، مصر و پاکستان زیاد دیده‌ام.

د: آیا یک شیعه حتی از عوام را دیده‌اید که این مطلب را قبول داشته باشد؟

ش: من تماس زیادی با شیعیان نداشته‌ام، اما شما به‌عنوان یک دانشگاهی بگویید چنین چیزی هست یا نیست، من قبول می‌کنم. چون به نظر من هم بعید است یک مسلمان چنین عقیده‌ای داشته باشد.

د: ممنون از اعتماد شما.

ش: اما اگر واقعاً در میان شیعیان هیچ‌کس چنین حرفی نمی‌زند، چطور چنین تهمت

بزرگی به شما می‌زنند؟



د: جناب شیخ این یک تهمت بزرگ است، چون نه تنها شیعیان ایران بلکه در میان شیعیان جهان هم یک نفر شیعه نیست که چنین حرفی بزند.

ش: پس چطور این قدر شایعه شده است؟

د: خودتان می‌فرمایید شایعه است. پخش شایعه چندان سخت نیست به خصوص اگر دولت‌ها بخواهند شیعیان را خراب کنند.

ش: به هر حال من که قبول کردم این موضوع واقعیت ندارد چون افتخاری برای مسلمانان نیست، شما هم که می‌گویید اصلاً صحت ندارد.

د: در میان گفتارها که عرض کردم یک مورد هم نداریم، اما حتی در کتب غیرمعتبر شیعه هم چنین مطلبی دیده نمی‌شود و هر شیعه‌ای وقتی این مطلب را بشنود واقعاً مضمّن می‌شود.

ش: البته من هم در کتب و نوشته‌های افراد معتبر اهل تسنن هم ندیده‌ام که ادعا کنند شیعه چنین مطلبی می‌گویند.

### قرآن واحد

د: سؤال بعد، آیا شیعه قرآن را قبول دارد؟

ش: بله شیعه قرآن را قبول دارد اما معتقدند قرآن تحریف شده، آیاتش تغییر کرده و قرآن درست، قرآن علی است.

د: شیعه معتقد است امام علی قرآن را با همین آیات و سوره‌ها جمع‌آوری نموده، اما همراه با بیان توضیح بعضی آیات. ولی ایشان برای حفظ وحدت آن را مطرح نکرد و همین قرآن موجود را پذیرفت و همه امامان شیعه هم همین قرآن را پذیرفتند.

ش: اگر چنین بحثی بود چرا علی قرآن خود را مطرح نکرد؟

د: همان طور که گفتم قرآن علی علیه السلام قرآن موجود بود اما توضیحاتی در حاشیه داشته است. اما علی علیه السلام تصمیم گرفتند برای حفظ وحدت مسلمانان از آن توضیحات صرف نظر کنند و داشتن یک قرآن واحد را ترجیح دادند.

ش: پس شما می‌فرمایید همه به همین قرآن معتقد هستند؟

د: بلی و خوب است بدانید حتی اکثریت قریب به اتفاق رسم الخط قرآن‌های ما، همان خط عثمان طه است. یعنی نه تنها قرآن‌ها متفاوت نیست بلکه نوع کتابت هم همان نوع کتابت سایر برادران مسلمان است. اکثر قرآن‌های چاپ ایران به خط عثمان طه است.



ش: الحمدلله. این خبر وحدت کتابت هم خیلی جالب بود.  
د: بفرمایید نگاه کنید این قرآن کوچک دست من چاپ عثمان طه است. این قرآن در ایران چاپ شده است.

ش: جالب است این ترجمه فارسی هم دارد، روبروی آن است.  
د: پس قبول کردید که قرآن ما یکی است.  
ش: بله بله قبول کردم.

### قبله واحد

د: آیا قبول دارید که ما قبله واحد داریم؟  
ش: بله بله این را شک نداریم، قبله شما هم کعبه است.  
د: الحمدلله. حداقل یک مورد بدون حاشیه داشتیم.  
ش: آن حاشیه‌ها هم که گفتم چندان جدی نبود من فقط به عنوان شایعات و دیده‌هایم در بعضی نوشته‌ها مطرح کردم نه یک امر تحقیقی و ثابت شده.  
د: ممنون که بار دیگر خودتان فرمودید شایعات است و یک امر واقعی نیست.  
ش: خوب است موارد اختلافی را بحث کنیم.  
د: موارد اختلافی زیاد داریم لذا بهتر است اول برادری‌مان را ثابت کنیم بعد اختلافات را مطرح کنیم.

### نماز واحد

ش: بسیار خوب بفرمایید.  
د: آیا قبول دارید اصول نماز ما و شما یکی است. دیشب من و شما با هم نماز مغرب و عشا را خواندیم.  
ش: باید اذعان کنم که قبلاً این اعتقاد را نداشتیم اما بعد از سفرهای حج به این نتیجه رسیدم که اختلافات نماز ما و شما حاشیه‌ای و کم‌اهمیت است و زمانی مطمئن‌تر شدم که چندین نماز جماعت را از کانال‌های ماهواره‌های ایرانی دیدم و خوشبختانه امام جماعت‌ها همه قرائت‌های نماز را بلند می‌خواندند و متوجه شدم که اختلافات به‌طور جدی حاشیه‌ای است.  
د: در اینجا متوجه شدیم، یکی از حجاج که بعداً معلوم شد سوری است ما را زیر



نظر دارد و دوست دارد در بحث ما شرکت کند. بعد بلند شد و با دو لیوان آب زمزم که از ظرف آب مسجد پر کرده بود آمد و تعارف کرد. دلش می‌خواست پای بحث ما بنشیند. آب را گرفتیم و تشکر کردیم و چون وقت بحث حاشیه هم نداشتیم، لذا با حرکات خود نشان دادیم که مایل به ورود ایشان به بحث نیستیم. او هم تشکر کرد و رفت.

### حج واحد

د: آیا قبول دارید که حج شیعیان نظیر حج سایر مسلمانان است؟  
ش: بلی بلی حج چون جزء اعمال است اختلاف چندانی وجود ندارد.  
د: قبول دارید بعضی از اختلافات بین شیعه و سنی بیشتر از اختلاف بین حنبلی‌ها با شافعی‌ها نیست؟  
ش: بله بله من در مصر دیده‌ام خیلی از بحث‌های بین شما و شافعی‌ها مشترک است.  
د: اجازه می‌دهید یک شوخی بکنم؟  
ش: بفرمایید.  
د: با توضیحات اینکه خدا، پیغمبر، قرآن، قبله، نماز و حج ما یکی است آیا قبول دارید که شیعه مسلمان است.  
ش: به صورت جدی قبول کردم که شیعه مسلمان است.

### بحث منظم

د: الحمدلله، اگر موافق باشید بعضی اختلافات را در جایی بحث کنیم.  
ش: بلی به خصوص مسائلی نظیر اختلافات وضو گرفتن یا سجده کردن روی خاک.  
د: من حتماً موافقم در مورد این اختلافات جزئی هم بحث کنیم.  
ش: اما ما الان وقت زیادی نداریم که به این بحث برسیم.  
د: یکی از ویژگی‌های حج همین گفت‌و شنودهاست. بنابراین ان شاء الله در کل طول سفر حج ما می‌توانیم حداقل روزی دو ساعت با هم بحث کنیم تا ان شاء الله دل‌ها به هم نزدیک‌تر شود و حقیقت برای دو طرف روشن‌تر شود.  
ش: یعنی هر روز دو ساعت مباحثه.  
د: به نظر شما بحث علمی از کارهای مستحبی دیگر ثوابش بیشتر نیست؟  
ش: بله، می‌ترسم هر روز بتوانم دو ساعت به این کار اختصاص دهم.



د: برنامه‌ریزی می‌کنیم، لازم نیست یک ساعت خاص و یا هر روز باشد اگر روزی هر کدام از ما گرفتاری داشتیم برنامه را لغو می‌کنیم و روز دیگر جبران می‌کنیم.  
ش: خوب است. ان شاء الله خدا هم کمک کند بتوانیم روزی دو ساعت صحبت کنیم.  
ش: بلی اما لازم است یک مطلب را اقرار کنم.  
د: چه چیز را اقرار کنید؟ بفرمایید.

ش: وقتی در سوریه بودم شیعه‌ها را مسلمان می‌دانستم اما پس از آمدن به دانشگاه مدینه و تحصیل در اینجا با توجه به تعلیمات علما تردیدی نداشتم که شیعه مسلمان نیست. پس از چند سال تحصیل که به مصر رفتم و در الازهر بودم آنجا متوجه شدم شیعه را مسلمان می‌دانند، لذا مطمئن شدم شیعیان مسلمان هستند. اما با چهار مذهب دیگر اختلاف‌هایی دارند.  
د: خوب من چند سؤال از حضرتعالی دارم چون رشته من فنی است و شما عالم دین هستید.  
ش: ایرادی ندارد، بفرمایید.

#### مقررات بحث و مناظره

د: ممنون از لطف شما. اما چون هر دو دانشگاهی هستیم و سؤال‌های من هم ریشه‌ایست، لذا یک اصول و مقرراتی را رعایت کنیم. چون برای گفتگو و به قول انگلیسی‌ها دی‌بیت (debait) یک اصول و مقرراتی لازم است و بهتر است با شناختی که از هم پیدا کردیم این اصول را رعایت کنیم.  
ش: سؤال و جواب مقررات می‌خواهد؟  
د: بله وقتی رانندگی در خیابان مقررات می‌خواهد، بحث و گفتگوی علمی و دینی مقررات نمی‌خواهد؟

ش: پس سؤال ندارید می‌خواهید بحث دینی کنیم.  
د: من سؤال دارم شما، اسمش را بگذارید بحث.  
ش: قبول، بالاخره سؤال و جواب هم مقررات می‌خواهد.  
د: نظر شما درباره این اصول چیست؟

ش: اولاً مستند حرف بزنیم، یعنی به مدارک اسلامی استناد کنیم. ثانیاً نسبت به حرف خود تعصب نداشته باشیم. اگر به حقیقت رسیدیم، قبول کنیم. نظر شما چیست؟  
د: همین‌ها خوب است به‌اضافه اینکه برای سند و مدارک، ال‌اهم فالاهم باشد. یعنی اصل بر قرآن باشد، هر سندی با قرآن مغایر بود قبول نکنیم.





ش: قطعاً، قطعاً.

د: رایانه جیبی من را نگاه کنید یک نرم افزار دارد که از کتابخانه مسجدالنبی(ص) گرفته شده به نام مکتب شامله که حدود ۷۰۰۰ کتاب برادران اهل تسنن را دارد آیا به عنوان اسناد مورد اعتماد قبول دارید.

ش: من به کتابها کار دارم اگر هر کتابی مورد تأییدم بود قبول دارم. حالا این برنامه و کتابها برای چیست؟

د: چون سؤالهای من از روی این کتابها است.

ش: بله بله این کتابهایی که من می بینم همه خوب است.

د: اما در مورد حدیثها، اسناد من کتابهای همین نرم افزار است.

ش: من کتابها را می شناسم، اگر کتاب را نشان بدهید من حدیث آن را می بینم.

د: اگر حدیث یا موضوع مطرح شده را قبول داشتیم سندش را نخواهیم.

ش: بدیهی است چون بعضی موارد متفق علیه است.

د: هر جا قرآن نظر صریح نداشت و سند و مدرک هم قوی نبود، عقل را قاضی کنیم.

ش: خوب است.

د: به صداقت یکدیگر اعتماد کنیم، یعنی قبول کنیم که هر طرف هر حرفی می زند دروغ نمی گوید.

ش: اگر قرار بود این طور باشد اصلاً بحث ما بی پایه و از اساس بی فایده بود حتماً ما حرفهای یکدیگر را قبول می کنیم.

د: اجازه بفرمایید اولین سؤال خود را مطرح کنم.

ش: بفرمایید.

### عدم عدالت صحابه در قرآن

د: من وقتی قرآن می خوانم، بعضی آیات را می بینم که بسیار جای دقت دارد.

ش: مثلاً چه آیاتی.

د: در قرآن بحث منافقین زیاد مطرح شده است مثلاً در آغاز سوره منافقین می فرماید.

﴿إِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ قَالُوا نَشْهَدُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ وَاللَّهُ يُعَلِّمُ إِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَكَاذِبُونَ﴾



چون منافقان نزد تو آیند ، می گویند : گواهی می دهیم که تو بی تردید فرستاده خدایی . و خدا می داند که تو بی تردید فرستاده اوئی ، و خدا گواهی می دهد که یقیناً منافقان دروغگویند

ش: بلی، منظور از این منافقین معلوم است، منظور عبدالله ابی است و طرفداران و همراهان او که در تاریخ اسلام مشهور هستند.

د: کاملاً درست است، چون در آیات توضیح هم داده شده است که اینها اول ایمان آورده اند بعد کافر شدند. و در آیات بعد هست که منافقین می گویند به آنها که دور پیامبر هستند انفاق نکنید، می گویند اگر به مدینه برگردیم عزیزها (یعنی خودشان)، دلیلها (یعنی مسلمانان) را از مدینه بیرون می کنند. پس تکلیف اینها روشن است و تفسیرهای قرآن آنها را معلوم کردند.

ش: بلی قصه های آنان در کتب تفسیر و تاریخ آمده است.

د: اما مشکل من فهمیدن آیه ۱۰۱ سوره توبه است که می فرماید:

﴿وَمَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾

و گروهی از بادیه نشینانی که پیرامونتان هستند منافقاند؛ و نیز گروهی از اهل مدینه بر نفاق خو گرفته اند، تو آنان را نمی شناسی ما آنان را می شناسیم، به زودی آنان را دوبار عذاب می کنیم [عذابی در دنیا و عذابی در برزخ] سپس آنان را به سوی عذابی بزرگ بازمی گردانند

ش: مشکل چیست؟

د: اولاً اینها منافقین اطراف پیامبر هستند. (مَنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ) ثانیاً از اهل مدینه هستند. (مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ) ثالثاً پیامبر آنها را نمی شناسد.

ش: اشکال در کجاست؟

د: من به این آیات اشکال ندارم. سؤال من راجع به مصداق این آیه و اختلاف و تناقض آن با بعضی از حدیث های موجود در کتب شماست.

ش: مشکل مصداق و تناقض با حدیث موجود در کتب ما چیست؟

د: شما در اکثر کتب خود حدیثی دارید که از قول پیامبر نقل شده است که می فرماید: «مثل اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» «اصحاب من مثل ستارگان هستند، به هر کدام اقتدا کنید شما را هدایت می کنند».

مناظره دکتر و شیخ



ش: این حدیث متفق علیه است اما چه اختلافی با این آیه دارد.  
د: علمای شما در تعریف صحابه می گویند، هر کسی که پیامبر را دیده باشد و یا حتی بدون چشم (کور) درک کرده باشد و به او ایمان داشته و با ایمان از دنیا برود صحابه است. حتی اگر در وقت دیدن پیامبر کودک و نابالغ باشد.  
ش: درست است.

د: اما مطلب مهم این است که در این حدیث، پیروی از هر صحابه توصیه شده و مهم تر اینکه از هر کدام از آن ها پیروی شود، انسان را به بهشت می رساند.  
ش: درست است.

د: اما این آیه می فرماید ای پیامبر، عده ای از اطرافیان تو بر مسیر نفاق هستند، تو آن ها را نمی شناسی، خدا آن ها را می شناسد و به عذاب عظیم می رسند.  
ش: مشکل کجاست؟

د: عده ای از صحابه که پیامبر را دیده اند اطراف او بوده اند، پیامبر آن ها را نمی شناسد، پس عدم ایمان آن ها را نمی داند، این ها در آخرت عذاب عظیم دارند و منافق هستند. حالا اگر عده ای از مسلمانان از این عده از صحابه که حتی پیامبر نمی داند آن ها منافق هستند پیروی کنند تا بمیرند آیا به بهشت خواهند رفت؟

ش: ممکن است این صحابه های منافق به جهنم بروند اما پیروان آن ها به بهشت می روند، چون در حدیث گفته است به هر کدام که اقتدا کنید هدایت می شوید.

د: این که نمی شود چون در قرآن آیه ۷۱ سوره اسراء داریم که می فرماید «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمامِهِمْ» «در قیامت هر گروهی دنبال امام خود است». مگر می شود امام به جهنم برود مأموم به بهشت برود؟

ش: اما خیلی از کتب ما این حدیث مثل اصحابی کالنجوم را صحیح دانسته اند.  
د: آیا حدیث مهم تر است یا قرآن؟ قرار شد در مغایرت قرآن و حدیث، قرآن را مبنی قرار دهیم.

ش: قبول، اما اگر بخشی از صحابه را که نمی شناسیم منافق بدانیم همه صحابه به زیر سؤال می روند.

د: از چه نظر زیر سؤال می روند.

ش: از این نظر که وقتی این منافق ها شناخته شده نیستند، نتیجه این می شود که هر کدام از صحابه ممکن است منافق باشند.



د: به نظر من این آیه همه صحابه را متهم نمی‌کند، بلکه می‌گوید همه صحابه انسان‌های خوبی نیستند.

ش: اگر این‌طور باشد پس ملاکی باقی نمی‌ماند که صحابه را منزّه کند و مردم با اقتدای به آنان هدایت شوند.

د: بحث بنده هم همین است. حالا اجازه بدهید آیه دیگری بخوانیم.  
ش: بفرمایید.

د: آیه ۱۱ سوره جمعه می‌فرماید:

﴿وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ﴾

«و آنگاه که تجارت و یا لهوی ببینند به سوی او پراکنده می‌شوند و تو را ایستاده رها می‌کنند. بگو آنچه که در نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است.»

جناب شیخ ببینید پیامبر در روز جمعه به نماز ایستاده‌اند. صدای دهل برای اعلان ورود کاروان تجارت می‌آید. این صحابی مثلاً درجه اول هم اقتدا کرده و مشغول نماز هستند. تا صدای دهل را می‌شنوند، پیامبر را در نماز رها می‌کنند و می‌روند. در کتاب تفسیر سیوطی و درالمنثور آمده است که فقط ۱۲ نفر از صحابی با شنیدن صدای کاروان تجارت شام در نماز پشت سر پیامبر ماندند، ۷ نفر مرد و ۵ نفر زن، بقیه همه رفتند دنبال تجارت. به نظر شما چنین افرادی قابلیت هدایت مردم را دارند. می‌شود به آن‌ها اقتدا کرد و هدایت هم شد.

ش: بدیهی است اهمیت صحابه نسبی است، همه مثل هم نیستند.

د: اما حدیث این را نمی‌گوید بلکه می‌گوید، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می‌شوید.

ش: اگر ما چنین بحثی را بپذیریم، چگونه می‌خواهیم صحابه منافق را از صحابی غیر منافق تشخیص دهیم.

د: نعوذ بالله ما به دنبال منافق خواندن همه صحابه نیستیم. اما می‌گوییم نوع نگاه به صحابه را باید عوض کنیم.

ش: یعنی چطور نگاه کنیم.

د: بیاییم نظیر عده زیادی از علمای خود شما بگوییم، چون اصل قرآن است و این آیه



۱۰۱ سوره توبه محکم و درست است، پس این حدیث غلط است و نتیجه بگیریم که همه صحابه قابل اعتماد نیستند و صلاحیت رهبری جامعه را ندارند.  
ش: با چه استدلالی، حجیت قرآن درست. اما قرنهاست راجع به اهمیت و عدالت صحابه صحبت شده است و کسی هم اعتراضی نداشته است.  
د: هرچند حجیت قرآن کافی است اما شما برگردید به تاریخ صدر اسلام و به چند مثال توجه بفرمایید.

### اختلاف صحابه دلیلی بر عدم عدالت همه آنان

ش: اتفاقاً تاریخ صدر اسلام مصداق خوبی برای اهمیت صحابه است. مثالها را بفرمایید.  
د: مثال اول: در صدر اسلام، یک نفر تازه مسلمان شده و رفته است مدینه، می بیند عده ای از صحابه که معروف هم هستند دور خانه یک صحابی دیگر که خلیفه هم هست (یعنی عثمان) را گرفته اند و قصد کشتن او را دارند. آیا به نظر شما این مسلمان اگر به صف طرفداران عثمان برود، هدایت شده است یا به صف صحابیان مخالفان او برود هدایت شده است؟

ش: جواب بدهم؟

د: بفرمایید.

ش: باید به حرف خلیفه گوش می کرد و به طرف او می رفت.

د: خوب این نقض حدیث می شود. چون حدیث می گوید هر صحابه قابلیت هدایت کردن را دارد.

ش: خوب موارد دیگر هم هست.

د: بله به موارد بعد هم عنایت بفرمایید.

ش: بسیار خوب.

د: مثال دوم: یک مسلمان رفته است در منطقه جنگ جمل. می بیند همسر پیامبر (عایشه) و عده ای از صحابه معروف پیامبر یک طرف جنگ و یک طرف هم تعدادی صحابی دیگر که خلیفه هم در میان آنها هست (یعنی علی) با هم در حال جنگ هستند. آیا اگر این مسلمان به صف لشکر همسر پیامبر و جمعی از صحابه موجود در این صف برود هدایت می شود، یا اگر به صف لشکر علی که در این لشکر هم جمع



دیگری از صحابه معروف هستند برود هدایت شده است؟ طبق حدیث شما، به هر طرف برود هدایت شده و به بهشت می‌رود.

ش: اگر مورد دیگری هست بفرمایید تا بعداً جواب بدهم.

مثال سوم: یک مسلمان رفته است در صفین، می‌بیند عده‌ای از صحابه پیامبر به سرپرستی معاویه در یک صف و در صف دیگر عده دیگری از صحابه از جمله عمار یاسر به سرپرستی علی هستند. آیا اگر این مسلمان به هر طرف از این دو لشکر که در جنگ با یکدیگر هستند برود به بهشت می‌رود؟

ش: اما جواب. واقعیت این است که این‌ها اجتهاد می‌کرده‌اند. البته ما اصل اختلاف صحابه در صدر اسلام را بحث نمی‌کنیم تا با چنین اشکالاتی مواجه شویم. می‌گوییم هر کاری کرده‌اند، صحابی اصلی بودند و ما قدرت درک عمل آن‌ها را نداریم.

د: جناب شیخ اما من مهندس هستم، ریاضی و منطق خوانده‌ام، نمی‌توانم با این جواب‌ها قانع شده و از سؤال خود صرف‌نظر کنم.

ش: آخر حدیث را که نمی‌شود با تاریخ تحلیل و تفسیر کرد.

د: من نگفتم حدیث را تحلیل کنیم، شما راهنمایی بفرمایید، آن آیه را تفسیر کنید و مصداق آن منافق‌ها را بفرمایید و این تازه مسلمانی را که در سه مقطع زمانی و سه نقطه متفاوت با شش گروه مختلف صحابه مواجه شده است را لطفاً راهنمایی کنید که به کدام طرف برود.

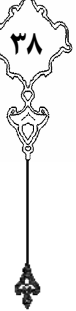
ش: هر کس با نیت خیر دنبال هر کدام از این گروه‌های صحابی برود خداوند به او اجر می‌دهد.

د: یعنی می‌فرمایید ما چند صراط مستقیم داریم.

ش: چطور؟

د: یکی صراط مستقیم عثمان و صحابی اطراف او، یکی صراط مستقیم صحابی مخالف او، در جمل یکی صراط مستقیم عایشه و صحابی اطراف او، یکی صراط مستقیم علی و صحابی اطراف او و در صفین هم یکی صراط مستقیم معاویه و صحابی اطراف او، یکی صراط مستقیم علی و صحابی اطراف او.

ش: من قبول دارم که ما یک صراط مستقیم بیشتر نداریم اما حدیث را چکار کنیم، قول پیامبر است.



د: مشکل این است که این حدیث قول پیامبر نیست.

ش: ما معتقدیم که هست.

د: اما اگر چند سند از چند نفر از بزرگان شما بیاورم که بگویند این حدیث کذب است، قبول می‌فرمایید.

ش: اگر سند بیاورید قبول می‌کنم.

د: خوشبختانه در رایانه جیبی، نرم‌افزار مکتب شامله را دارم که تقریباً همه کتب قدیم و جدید برادران اهل تسنن در آن هست و اسنادش هم در رایانه هست. بفرمایید. در این اسناد گفته‌اند سند این حدیث ضعیف و حتی گفته‌اند این حدیث کذب است. حدیث‌ها را نگاه کنید.

#### اسناد ضعیف بودن روایت مربوط به عدالت صحابه

۱. قاضی عیاض در جلد دوم، ص ۹۱، شرح الشفاء می‌گوید این حدیث سند ندارد.

۲. ابن عبدالبر در استیعاب می‌گوید سند ندارد.

۳. ابن عبد حمید در مسند خود از قول عبدالله بن عمر منکر حدیث است.

۴. ابن عدی در کامل، عبدالله بن عمر می‌گوید سند ندارد.

۵. بیهقی می‌گویند اسناد ضعیف است چون سلسله حدیث به حارث بن غزین (مجهول الحال) و حمزه ابی حمزه می‌رسد که کذاب هستند.

۶. ابن حزم می‌گوید این حدیث دروغ است.

ش: من دیده بودم که بعضی ادعا کرده بودند ممکن است این حدیث ضعیف باشد، اما نه به این دقت که شما نشان دادید.

د: بد نیست برویم از آن عالمی هم که دارد به طلبه‌ها درس می‌دهد در مورد این حدیث سؤال کنیم.

ش: شما او را می‌شناسید؟

د: بله در عمره قبل ایشان را دیدم و در مورد او پرسیدم گفتند رئیس دانشگاه مدینه است.

ش: بله درست است، او رئیس دانشگاه مدینه است. البته زمان درس خواندن من در اینجا ایشان فقط استاد بود، الان رئیس است. اما من خجالت می‌کشم چنین سؤالی از او بکنم.

د: من می‌روم سؤال می‌کنم اما شما نقل ایشان را از من قبول بفرمایید.



ش: نعوذ بالله ما از اول عهد کردیم حرف‌های یکدیگر را قبول کرده و همدیگر را صادق بدانیم.

د: ممنون، چند لحظه تشریف داشته باشید من برمی‌گردم چون جلسه این آقا هم تمام شده و در حال پراکنده شدن هستند.

سریع رفتم پیش ایشان (رئیس دانشگاه مدینه) و گفتم شیخنا من یک سؤال دارم، گفتند از این طلبه‌ها بپرسید. گفتم نه، من استاد دانشگاه هستم و می‌خواهم از خود شما که رئیس دانشگاه هستید بپرسم، گفتند بفرمایید.

گفتم آیا این حدیث که می‌فرماید «مثل اصحابی کالنجوم با یهم اقتدیتم اهتدیتم» صحیح است یا خیر؟

فرمودند نه این حدیث ضعیف است و علما به‌ویژه دانشگاهیان کمتر به آن اعتنا می‌کنند. چون پیامبر ۱۲۰۰۰۰ صحابه داشته‌اند و بدون تردید نمی‌توان به همه آنها اقتدا کرد. لذا این حدیث ضعیف است. بعد آهسته گفتند عده‌ای هم گفته‌اند کذب است. برگشتم پیش شیخ ابراهیم.

د: شیخنا می‌دانید جواب رئیس دانشگاه مدینه چه بود؟

ش: چه بود.

د: ایشان گفتند این حدیث ضعیف است و علما به‌ویژه علمای دانشگاهی به آن اعتنایی نمی‌کنند. البته آهسته گفتند عده‌ای هم می‌گویند این حدیث دروغ است. استدلال و اسناد به‌ویژه قرآن هم که نشان می‌داد همه صحابی قابل پیروی نیستند. حالا به این حدیث هم نگاه کنیم:

مسند احمد، ج ۴۶، ص ۴۴۲، ۲۱۸۹۰.

حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ عَنْ شَرِيكَ حَدَّثَنَا أَبُو رَبِيعَةَ عَنِ ابْنِ بَرِيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُحِبُّ مِنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةً أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ وَأَمَرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمْ قَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ وَأَبُو ذَرٍّ الْغَفَارِيُّ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ وَالْمُقَدَّادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ

«... رسول الله ﷺ فرمود: همانا خداوند عزوجل چهار نفر از اصحاب من را دوست دارد و به من خبر داد که آنها را دوست دارد و به من امر کرد که آنها را دوست داشته باشم. گفتند یا رسول الله آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: علی از آنهاست و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کنندی.»





ش: البته حدیث‌های دیگری هم در مورد دیگر اصحاب پیامبر داریم اما نه با این مضمون قوی.

د: آن آیات قرآن و این حدیث نشان می‌دهد که همه صحابه پیامبر قابل اعتماد نیستند بلکه عده‌ای از آنها صحابی واقعی هستند.

ش: رئیس دانشگاه مدینه هم که گفتند، من دیگر حرفی ندارم، اما مقدار بسیار زیادی مسائل حل نشده در مورد صحابه بروز می‌کند که فعلاً جای بحث آن‌ها نیست.

د: بهتر است اول حقیقت را بپذیریم بعد مسائل را از طرق دیگر حل کنیم.

ش: نماز نزدیک است. اجازه دهید با این بحث مفصل از یک موضوع اساسی که نتیجه هم به نفع شما شد بحث را خاتمه دهیم تا موضوع بعد.

د: بگذارید یک شوخی بکنم. به نظر من بحث به نفع شما تمام شد، چون من قبلاً به این نتیجه رسیده بودم اما این حقیقت برای شما روشن شد.

ش: [با خنده] بلی بلی درست است. اما مدتی وقت لازم است تا من بتوانم این موضوع را هضم کنم چون سال‌ها اعتقاد داشتم که صحابی همگی عادل، قابل اقتدا و پیروی هستند. اما امروز فرق کرد. البته باید یک اقرار صادقانه بکنم. ما همیشه در مقابل اشکالاتی که در عملکرد صحابه در صدر اسلام داشتیم، با این توجیه که ما در کار صحابی دخالت نمی‌کنیم و آن‌ها اجتهاد می‌کرده‌اند، در حقیقت صورت مسئله را پاک می‌کردیم، آن را حل نمی‌کردیم.

د: خداوند به شما توفیق بیشتر بدهد با این مطلبی که فرمودید معلوم شد که نه تنها به قول و قرار عمل کردید، بلکه نشان دادید که یک محقق بدون تعصب هستید. برویم برای نماز. خداحافظ.

ش: خداحافظ.

آمدیم قسمت جلوتر نماز بخوانیم. تعدادی از ایرانیان آشنا را دیدم اما جایی نداشتند که من هم بنشینم لذا رفتم اطراف تا بالاخره جای مناسب پیدا شد. اذان اول و دوم را گفتند و نماز شروع شد. اگر در مسجدالنبی ﷺ و مسجدالحرام نمازهای ظهر و عصر با جماعت نباشد، بی‌روح است. چون از امام جماعت فقط صدای تکبیر را می‌شنویم. اگر همراه با جماعت نباشی نمی‌فهمی امام کجای نماز است. در حالی که در نماز ظهر و عصر و جماعات در ایران غیر از حمد و سوره سایر ذکرها (رکوع - سجود - تشهد و...)



بلند گفته می‌شود، لذا ارتباط بین امام و مأموم مرتب برقرار است. البته این مسئله در مورد نمازهای صبح و مغرب و عشا هم موجود است، چرا که در آنجا نیز به جز حمد و سوره فقط صدای تعدادی تکبیر را می‌شنوید. اما در نماز جماعت‌های ایران چون بسم الله الرحمن الرحیم سوره‌های نماز ظهر و عصر را هم بلند می‌گویند، مأموم حتی در قرائت می‌داند کی حمد تمام شد و سوره شروع شد و از این نظر جماعت‌های ایران و کلاً جماعت‌های شیعه زنده‌تر است.

نکته دوم که قبلاً وجود داشت ولی الان تا حدودی اصلاح شده است اینکه، در سال‌های ۶۰ - ۶۵ همین که صدای اذان دوم پخش می‌شد، هر کس در هر جای مدینه بود به امام جماعت مسجدالنبی ﷺ اقتدا می‌کرد. یادم هست مغازه‌داران اطراف بقیع در مغازه اقتدا می‌کردند و عده‌ای که به مسجد نمی‌رسیدند حتی صدها متر جلوی امام و مسجدالنبی ﷺ در جهت قبله می‌ایستادند و به جماعت نماز می‌خواندند. این موضوع بارها توسط علمای ایران تذکر داده شده، تا اینکه هم‌اکنون علامت‌هایی گذاشته‌اند که از این صف جلوتر نماز صحیح نیست، هر چند عده‌ای هنوز هم گوش نمی‌دهند و می‌ایستند. بالاخره نماز را خواندم و پس از خوش‌وبش با بعضی ایرانیان از مسجد خارج شدم. حجاج با اتوبوس و تاکسی خود را به خانه می‌رسانند اما هتل ما نزدیک است و می‌توانیم پیاده برویم.

ناهار را می‌خوریم و هر کس به اتاق می‌آید و بساط چای و گپ زدن فراهم می‌شود. دکتر احمدی روان‌شناس است و می‌گوید من امروز عده زیادی از حجاج را دیدم که با آمدن به زیارت شوق و عشق و شور در چشمانشان موج می‌زد و گویی وقتی از مسجدالنبی ﷺ خارج می‌شوند بار گناهان از دوششان برداشته شده است و احساس پیروزی دارند. کربلایی می‌گوید من چنین احساسی نداشتم، به خصوص شرقی‌ها، فقط لبخند می‌زنند و احساس خاصی ندارند. دکتر احمدی جواب می‌دهد باید کمی دقت کنی، به نظر من همه چنین احساسی داشته و دارند. من خیلی دقت کردم، اتفاقاً کسانی که این احساس در آن‌ها کمتر دیده می‌شود شاغلین و عرب‌های محلی مدینه هستند.

بحث‌های متفرقه دیگری هم در می‌گیرد. از کربلایی و ضرغام خواهش می‌کنم ن خوابند تا بقیه به خواب بروند بعد بخوابند و حتی المقدور هر روز ظهر این مسئله را رعایت کنند. ضرغام می‌گوید من صبح خوابیدم و خوابم نمی‌برد و بالاخره ما چرتی



زدیم و برای نماز مغرب رفتیم مسجد. البته حضور در مسجدالنبی ﷺ همیشه با زیارت پیامبر و حضرت زهرا علیها السلام (هرچند خلاصه) همراه است.

بعد از نماز عشا با خانم رفتیم چند مغازه تا سوغاتی مختصر و خصوصاً چادر مشکی را خریداری کند. مغازه‌دارها اگر ببینند عربی می‌دانی بیشتر تحویل می‌گیرند و به دلیل لهجه من فکر می‌کنند عراقی هستم. پس از دو سه ساعت چرخش و خرید، برگشتیم هتل و بعد هم خواب.

### هر روز بعد از نماز صبح بقیع

نماز صبح که تمام می‌شود درب‌های بقیع باز می‌شود. زنان اجازه ورود ندارند، مردان هم یک ساعت و نیم فرصت دارند در بقیع همه قبور را زیارت کنند. افرادی که در بقیع دفن هستند عبارتند از:

۱. امام مجتبی علیه السلام
۲. امام سجاد علیه السلام
۳. امام باقر علیه السلام
۴. امام صادق علیه السلام
۵. عباس، عموی پیامبر
۶. همسران پیامبر
۷. فاطمه بنت اسد، مادر علی علیه السلام
۸. ام‌البنین، همسر علی و مادر حضرت عباس
۹. صفیه، عمه پیامبر
۱۰. عاتکه، عمه پیامبر
۱۱. حلیمه سعدیه، دایه پیامبر
۱۲. ابراهیم، فرزند پیامبر
۱۳. عقیل (پدر مسلم) و برادر امام علی علیه السلام
۱۴. شهدای احد (که اول زخمی بودند و در مدینه شهید شدند).
۱۵. شهدای حره (که در حمله سربازان یزید به مدینه شهید شدند).
۱۶. علی بن جعفر (فرزند امام صادق که جسد او را از قریه عریض در مدینه به بقیع



آوردند و مرحوم شیخ عمری (رئیس شیعیان مدینه) نقل کرده‌اند که من جسد را در موقع انتقال به بقیع دیدم، کاملاً تازه بود. یعنی بعد از ۱۳۰۰ سال بدن نپوسیده بود.  
۱۷. اسماعیل بن جعفر (فرزند امام صادق)  
۱۸. عثمان بن مظعون: اولین کسی که در بقیع دفن شده است و از صحابی خوب پیامبر و علی علیه السلام بود.

۱۹. عثمان بن عفان (خلیفه سوم که در زمان معاویه از قبرستان دیگر به بقیع منتقل شد).  
اذن دخول می‌خوانم و وارد بقیع می‌شوم.  
در بقیع همه مشغول زیارت هستند. هر کس در گوشه‌ای زمزمه می‌کند. بیشتر زوار ایرانی هستند. هر چند از کشورهای دیگر هم هستند. از طرف دولت عربستان، چند نفر افغانی که زبان فارسی می‌دانند آورده‌اند تا با زوار فارسی صحبت کنند. آن‌ها هم مرتب توصیه می‌کنند کتاب دعا را ببینید، کتاب زیارت را ببینید، این امام‌ها مرده‌اند، مرده پرستی نکنید، بت پرستی نکنید، فقط سلام بدهید و بروید. عده‌ای هم به آن‌ها توضیحات دست‌وپاشکسته‌ای می‌دهند. عده‌ای هم توصیه می‌کنند که با این‌ها بحث نکنید. در میان مأمورین بقیع یک عرب هست که فارسی هم نمی‌داند و ظاهراً بر بقیه هم ریاست می‌کند. مرتب می‌گوید این کارها شرک است، شما مشرک هستید و نباید به مرده حتی اگر پیامبر باشد متوسل شد. مرده پیامبر با بقیه فرقی نمی‌کند.

### مرده بودن پیامبر؟

جلو رفتن و سلام کردم و گفتم ببخشید. من یک سؤال دارم. گفت بفرمایید. گفتم به نظر شما و طبق معتقدات شما، مقام پیامبر بالاتر است یا مقام شهدا؟ گفت پیامبر. گفتم اما خداوند در آیه ۱۶۹ سوره آل عمران می‌فرماید.

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾

«هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند»

در این آیه به صراحت می‌فرماید، شهدا را مرده مپندارید بلکه زنده هستند. آیا وقتی شهدا زنده هستند، پیامبر را مرده می‌پندارید. گفت آن‌ها زنده برزخی هستند، گفتم اما



قرآن نمی گوید زنده برزخی، می گوید احیاء عند ربهم یرزقون. نزد خدا روزی می خورند، این رزق که خدا به شهدا می دهد آیا به پیامبر نمی دهد.

گفت من جواب اینها را نمی دانم. اگر می خواهید بیاید برویم زیر زمین بقیع با علمای ما صحبت کنید، گفتم من حاضرم بیایم با شما، اما شما که جواب ندارید و اطلاعاتتان کم است به این افرادی که اطلاعات کمتری دارند موعظه غیر ضرور نفرمایید.

به اتفاق آن مأمور و یک افغانی رفتیم پایین بقیع نشستیم. حدود یک ساعت حرف زدیم و استدلال کردیم، اما آنها فقط شاخه به شاخه می پریدند و حرفهای غیر منطقی و حتی غیر عقلی می زدند. لذا گفتم، من فکر کردم در زیر زمین علما هستند و جوابهایی دارید، شما که حرفی بیشتر از بالاییها که در سر قبرها هستند ندارید.

آخر کار آن مأمور عرب زبان گفت ببینید ما نمی دانیم چرا نباید شما زیارت بخوانید، نمی دانیم چرا نباید از روی کتاب بخوانید، نمی دانیم چرا شما نباید به قبرها نزدیک شوید، نمی دانیم چرا و نمی دانیم چرا اینها دستورات حکومت است. تمام تمام تمام.

گفتم خوب این را از اول می گفتید و این قدر وقت ما را نمی گرفتید. خدا حافظی کردیم و رفتیم بیرون به سمت هتل و برای صبحانه.





## ❁ روز بیست و یکم ذی‌قعدة

ساعت ۱۰ آمدیم سر قرار. شیخ آمده بود.

د: سلام علیکم.

ش: علیکم السلام. صبح بخیر.

د: جداً توفیق بزرگی است که می‌توانیم در خدمت باشیم.

ش: برای من هم وقت سعیدی است اما یک خواهش هم دارم.

د: بفرمایید.

ش: من فکر می‌کنم هر روز دو ساعت آن‌هم صبح، وقت بگذاریم کمی مشکل می‌شود، اگر ساعت‌ها را عوض کنیم و حتی‌المقدور یک روز در میان ملاقات داشته باشیم بهتر است.

د: من موافقم، مثلاً قرار فردا را بگذاریم بعد از نماز ظهر و برویم هتل ما و ناهار هم مهمان ما باشید، تا هم دوستان من را ملاقات کنید هم بحث را آنجا ادامه دهیم. به نظرم بعد از نماز ظهر و ناهار خیلی فرصت فعالیت‌های جمعی نیست چون همه در حال استراحت هستند.

ش: موافقم، پس از فردا قرار می‌گذاریم بعد از نماز ظهر، آن‌هم یک روز هتل شما یک روز هتل ما.

د: قبول است اما امروز صحبتی داشته باشیم یا بگذاریم برای بعد از نماز ظهر.

ش: نه امروز را آمده‌ایم خوب است استفاده کنیم برویم بنشینیم.

رفتیم جای دیروز نشستیم، عده‌ای دیگر نشسته بودند. رفتیم گوشه‌ی دیگر نشستیم. قبل از شروع کمی آب زمزم خوردیم اما یک نفر از شیوخ سعودی تذکر داد که با دست راست لیوان را بگیر نه دست چپ. عذرخواهی کردم و به شیخ گفتم حفظ سنت‌ها خیلی خوب است اما این شیخ که به این نکته‌ی کوچک چسبیده است، از دنیا بی‌خبر است و کار ندارد که الان در فلسطین، غزه، لبنان، عراق و افغانستان چه می‌گذرد. این‌ها نظیر گروهی به نام حجتیه در ایران هستند که زمان شاه به‌جای مبارزه با شاه با پیسی کولا مبارزه می‌کردند.

د: گفتید باید موضوع صحابه را هضم کنم، چه شد؟

ش: خیلی فکر کردم، نه خودم توانستم به‌راحتی ساخته‌های سی سال قبل را خراب کنم، نه جوابی برای حرف‌های حساب شما پیدا کردم.  
د: اما فرق یک محقق و یک فرد عادی این است که وقتی به حقیقتی رسید هرچند سخت و تلخ باشد، بپذیرد.

ش: نه نه من نگفتم نپذیرفتم، گفتم خراب کردن آن اعتقادات قبل، کمی زمان می‌برد.  
د: اما فکر می‌کنم این موضوع پایه‌ی بسیاری از بحث‌های ماست.

ش: چطور؟

د: چون اگر باور کردیم همه‌ی صحابه قابلیت هدایت را ندارند و همه‌ی صحابه قابل اعتماد نیستند خیلی از مسائل حل می‌شود.

ش: موافقم.

### صحیح نبودن همه‌ی حدیث‌های کتب صحیح شش‌گانه (صحاح سته)

د: امروز بنا دارم یک سؤال ریاضی و آمار از شما بپرسم.

ش: ریاضی و آمار یعنی چه.

د: آمار و ریاضی از مسائل دینی.

ش: دکتر با ریاضیات با من بحث نکنید چون من ریاضی نخوانده‌ام.

د: ریاضی نیست فقط مقایسه‌ی چند عدد است.

ش: بفرمایید.

د: آیا به نظر شما، احادیث همه‌ی کتاب‌های حدیث که در اختیار شماست و تعداد





مهم آن‌ها هم شش کتاب هست، همه حدیث‌های آن کتاب‌ها صحیح هستند که اسم آن‌ها را صحاح سته (شش‌گانه) گذاشته‌اید.

ش: دیروز که صحابه را از عدالت انداختید امروز نوبت کتاب‌هاست.

د: من همه صحابه را از عدالت نیانداختم بلکه به این نتیجه رسیدم که همه صحابه عادل نیستند. این به این معنی نیست که نعوذ بالله همه صحابه منافق هستند. آن‌هم به دلیل فرمایش قرآن بود که خداوند بعضی از صحابه را از عدالت انداخت، چون فرمود بعضی از صحابه که پیامبر آن‌ها را نمی‌شناسد منافق هستند.

ش: شوخی کردم. من واقعاً از بحث دیروز هم خوشحال شدم هم ناراحت. خوشحال شدم که از طریق استدلال شما به حقیقتی رسیدم، ناراحت شدم که چرا ما چهل سال است این آیات را می‌خوانیم، ولی به این نکات توجه نکرده‌ایم.

د: خب امروز در مورد کتب حدیث سؤال دارم.  
ش: بفرمایید.

د: دوباره سؤال را تکرار می‌کنم که آیا همه حدیث‌های موجود در کتب صحاح سته واقعاً صحیح هستند؟

ش: البته صحیح بخاری و صحیح مسلم بیشتر مورد توجه هستند و به‌ویژه آنچه که در این دو کتاب هست صحیح هستند هرچند ممکن است به‌صورت معدود حدیث ضعیف هم در آن باشد.

د: مثلاً نسبت ضعیف به صحیح چقدر است؟

ش: من دقیق بررسی نکردم اما می‌دانم حدیث ضعیف در این کتاب‌ها خیلی کم است.

د: یعنی شش کتاب صحیح یا فقط صحیح بخاری و صحیح مسلم؟

ش: نه به‌طور نوعی در اکثر آن‌ها، البته مسند احمد حنبل هم کتاب بسیار معتبری است و حدیث‌های آن کاملاً مستند است.

د: به‌طور نوعی این حدیث‌ها از چه کسانی روایت شده است؟ یعنی راویان چه کسانی هستند؟

ش: این سندها باید به پیامبر برسد و حرف پیامبر یا فعل پیامبر باشد.

د: آیا در خاطرتان هست در شش کتاب حدیث چند حدیث دارید؟



ش: نه یادم نمی‌آید، دقت هم نکرده‌ام اما خیلی از حدیث‌ها تکراری است، یعنی خیلی حدیث‌ها در کتب مختلف صحیح آمده است.  
د: پس اجازه بدهید سؤال ریاضی خود را بپرسم.  
ش: بفرمایید.

د: اگر می‌شود بفرمایید حدود حدیث خلفای اربعه در کتب صحاح سته (شش‌گانه) چقدر است.

ش: نمی‌دانم.

د: اما می‌دانید هر کدام از خلفا چند سال با پیامبر بوده‌اند؟

ش: بلی تا آنجا که مشخص است ابوبکر ۲۳ سال، عمر ۱۸ سال، عثمان ۱۹ سال و علی هم ۲۳ سال.

د: کاملاً درست است اما جناب ابوهریره چند سال با پیامبر بود؟

ش: دقیق یادم نیست، اما نباید بیش از ۴ تا ۵ سال باشد.

د: می‌دانید که ابوهریره، سال هفتم هجری اسلام آورد و تا سال دهم هجری که پیامبر فوت کردند یعنی مجموعاً سه سال با پیامبر بوده است. که بخشی از این سه سال هم سفر بودند.

ش: درست است. درست است.

د: خوب حالا ببینیم ابوبکر و عمر و عثمان و علی (رضی الله عنهم) چند حدیث در این کتاب‌ها دارند.

ش: مگر شما حساب کردید.

د: من خودم حساب نکردم اما یک کتاب تحقیقی مورد اعتماد، احادیث صحابه‌های نزدیک پیامبر در شش کتاب صحیح را جمع‌آوری کرده بوده که باعث شد من به این سؤال دقیق شوم.

ش: حدیث‌های خلفای اربعه چندتاست.

د: ابوبکر ۱۴۲، عمر ۵۲۷، عثمان ۱۴۶ و علی ۵۳۷.

ش: عجیب است این‌ها حدیث‌های زیاد نیستند، البته انتظار من هم همین حدود بود.

د: اما ابوهریره یعنی آن صحابی که فقط سه سال با پیامبر بوده ۵۳۷۴ حدیث از قول



پیامبر دارد، می‌شود شما بفرمایید چگونه پیامبر در حضور او این قدر حرف زده که فقط ابوهریره شنیده و خلفای اربعه نشنیده‌اند.  
ش: دوباره انگشت روی نقطه درد گذاشتید.  
د: من فقط سؤال کردم.

ش: درست است اما این سؤال خیلی وقت است که برای من و خیلی از علما مطرح شده بود که چرا این همه حدیث از ابوهریره نقل شده در حالی که از بقیه حتی ام‌المؤمنین عایشه که زن پیامبر بوده و حتی در خانه و بستر هم با او بوده این قدر حدیث نداریم.

د: خوب بالاخره جواب شما را چه داده‌اند؟

ش: هیچ وقت جواب درستی نشنیدم، مگر اینکه می‌گویند ابوهریره مشتاق در سؤال و نقل حدیث بود.

د: آیا خود شما با این آمار، این موضوع را قبول دارید که نقل این همه حدیث به دلیل اشتیاق او بوده است.

ش: بحث قابل تأملی است.

د: اما به نظر من اگر در این آمار، بر صحت در حدیث‌های ابوهریره تأمل کنیم خیلی از موارد اختلافی شیعه و سنی حل می‌شود.

ش: بعید نیست اما اگر با این موضوع که مطرح شد، در صحت حدیث ابوهریره شک کنیم دیگر در صحاح، صحیح‌های زیادی باقی نمی‌ماند.

د: خُب ما با دو واقعیت مواجه هستیم که هر دو صحیح است.

۱. در مقایسه با خلفای راشدین با این تعداد زیاد حدیث‌های ابوهریره، از نظر صحت جای تأمل جدی وجود دارد.

۲. بیشتر حدیث‌های کتاب‌های صحاح سته، حدیث‌های ابوهریره است.

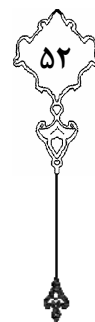
ش: اما این حقیقت تلخی است که قبول آن سخت است اما عدم قبول آن هم با علم و عقل جور در نمی‌آید.

د: اما نگاهی کوتاه به حدیث‌های ابوهریره نشان می‌دهد که اکثر این حدیث‌ها براساس نیازهای دوران خلافت‌ها، به‌ویژه دوران معاویه ساخته شده و پرداخته ذهن خود ابوهریره است. در نتیجه بیشتر آن‌ها با سایر حدیث‌های پیامبر مغایر است.



ش: متأسفانه حدیث‌های ابوهریره مخالف زیاد دارد.  
 د: اما باید گفت این حدیث‌های ساختگی سرنوشت اسلام را عوض کرده است.  
 ش: ممکن است درست باشد اما اینکه حدیث‌های صحیح ابوهریره را از غیر صحیح آن جدا کنیم خیلی مشکل است.  
 د: ضرورتی ندارد دنبال آن‌ها باشیم، چون در مقایسه همزمانی خلفای اربعه با پیامبر، ابوهریره حدود  $\frac{3}{33}$  ابوبکر با پیامبر بوده و لذا حدیث‌های او هم باید  $\frac{3}{33}$  حدیث‌های صحیح ابوبکر باشد، یعنی  $3:23 \times 142$  پس حدیث‌های صحیح ابوهریره حدود ۲۰ عدد می‌شود که اثر چندانی در دین مردم ندارد.  
 ش: بله ۲۰ حدیث نقش چندانی ندارد، اما اگر طلاب جوان ما به این آمار توجه کنند کل احادیث صحاح سته زیر سؤال می‌رود.  
 د: به نظر می‌رسد هرچه زیر سؤال برود مهم نیست، مهم این است که اسلام، قرآن و پیامبر زیر سؤال نروند. چون موضوع خیلی از حدیث‌های ابوهریره، مورد سؤال جوانان و طلاب تیزبین است.  
 ش: من کاملاً موافقم.  
 د: حالا که به اینجا رسیدیم، بد نیست سری به کتاب‌های شما در مورد صحت حدیث‌های ابوهریره بزنیم.  
 ش: البته من چیزهایی دیده‌ام.  
 د: این موارد بیشتر از چیزهایی است. به چند مورد در رایانه جیبی من توجه فرمایید:

۱. در الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۳۳۵؛ و سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۱۲؛ و فتوح البلدان، ج ۱، ص ۱۰۰؛ و انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۴؛ عقد القرید، ج ۱، ص ۱۳ می‌گوید که ابوهریره از بیت‌المال دزدی کرده بود. عمر بن الخطاب گفت: «یا عدو الله و عدو کتابه، سرقت مال الله» «ای دشمن خدا و دشمن کتاب او، مال خدا را دزدیدی».
۲. در سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۴ و ۶۰۵ و حاکم در مستدرک، ج ۳، ص ۵۸۲، حدیث ۶۱۶۰ می‌گوید، عایشه به ابوهریره می‌گوید: «ما هذه الاحادیث التي تبغنا، انك تحدث بها عن النبي هل سمعت الا ما سمعنا؟ و هل رأيت الا ما رأينا؟» این چه حدیث‌هایی است که به ما می‌گویی،



آن‌ها را از قول پیامبر نقل می‌کنی. آیا چیزی جز آنچه ما شنیدیم، شنیده‌ای؟  
و یا چیزی جز آنچه ما دیده‌ایم دیده‌ای.

۳. در سیر اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۶۰۴ و ۶۰۵، مروان بن حکم به ابوهریره می‌گوید: «ان الناس قد قالوا: اکثر الحديث عن رسول الله وانما قدم قبل وفاته ببسیر» «مردم می‌گویند: این همه حدیث که از رسول الله نقل می‌کنی با زمان کوتاهی که قبل از وفات با پیامبر بوده‌ای تناسب ندارد.»

۴. در المطالب العالیه، ج ۹، ص ۲۰۵ می‌گوید: ابوهریره گاهی می‌گفت «حدثنی خلیلی ابوالقاسم» «دوستم پیامبر برایم حدیث کرد» اما علی رضی الله عنه او را از این گونه سخن منع کرد و گفت: «متی کان (رسول الله) خلیلاً لک» «چه زمانی پیامبر دوست تو بود.»

۵. در المطالب العالیه، ج ۹ ص ۲۰۵، فخر رازی می‌گوید: «ان کثیراً من الصحابه طعنوا فی ابی هریره و بیناه من وجوه: احدها: ان ابا هریره روی ان النبی صلی الله علیه و آله قال: من اصبح جنباً فلا صوم له. فرجعوا الی عائشه و ام سلمه، فقالتا: کان النبی یصبح ثم یصوم. فقال: هما اعلم بذالک. انبأنی بهذا الخبر الفضل بن عباس، واتفق انه کان میتاً فی ذالک الوقت» «عده کثیری از صحابه ابوهریره را مورد طعن قرار داده و او را (در صحت حدیث) رد می‌کردند. از جمله آن‌ها اینکه: ابوهریره از قول پیامبر روایت کرد که پیامبر گفت: اگر کسی صبح کرد و جنب بود روزه ندارد. پس به عائشه و ام سلمه مراجعه کردند. آن دو گفتند: پیامبر صبح می‌کرد (با جنابت) و روزه هم داشت. پس گفت (ابوهریره): شما به این موضوع عالم‌تر هستید. اما این خبر را فضل بن عباس به من داد، و اتفاق وجود دارد که در آن موقع او (فضل بن عباس) مرده بود.»

۶. در المطالب العالیه، ج ۹، ص ۲۰۵، ابراهیم نخعی می‌گوید: «کان اصحابنا یدعون من حدیث ابی هریره» «دوستان ما حدیث ابی‌هریره را رها می‌کردند. (اعتنا نمی‌کردند).»

۷. در تاریخ ابن‌عساکر، ج ۱۹، ص ۱۲۲، می‌گوید: «ما کانوا یأخذون من حدیث ابی هریره الا ما کان من حدیث جنه او نار» «از حدیث ابی‌هریره چیزی به جز حدیث‌های بهشت و جهنم نمی‌گرفتند (قبول نمی‌کردند).»

ش: دکتر جان بس است، این‌ها مهم بودند، هرچند همان استدلال آماری برای رد صحت حدیث‌های ابوهریره کفایت می‌کرد.



د: خوب الحمدلله که این موضوع برایمان روشن شد. وقت دارم سؤال دیگری را مطرح کنم.

ش: وقت هست اما چرا همه سؤالها را شما مطرح کنید، اجازه بدهید اینک من یک سؤال مطرح کنم.

د: خوشحال می‌شوم. بفرمایید، اما توجه بفرمایید که من یک متخصص فنی و مهندسی هستم نه متخصص امور دینی، اما شما یک عالم دینی هستید.

ش: من شما را کاملاً متخصص در امور دین می‌دانم و به خود اجازه می‌دهم که در مورد شیعه از شما سؤال بپرسم، ان شاء الله موضوعات برای من هم روشن شود.

د: واقعیت این است که من متخصص امور دین نیستم اما مقداری مطالعه کرده‌ام که بتوانم از اعتقادات خود دفاع کنم.

ش: این اطلاعات برای من خیلی جالب است. پس من سؤالم را بپرسم.

د: بفرمایید.

ش: شما که برای رد حدیث‌های ابوهریره به حدیث‌های خلفای اربعه استناد کردید آیا واقعاً آنها را خلفای پیامبر می‌دانید؟

د: اگر موافق باشید این موضوع را بگذاریم در موقعی که وقت بیشتری داشته باشیم بحث کنیم، چون نماز دارد نزدیک می‌شود و می‌توان بحث کوتاه‌تری را دنبال کنیم.

ش: باشد اما باید این سؤال را حتماً در فرصت مناسب توضیح دهید.

د: حتماً، چون خود من هم در این مورد بحث مفصلی دارم.

### متعّه و ازدواج موقت

ش: خوب سؤال کوچک‌تری مطرح می‌کنم. بفرمایید که چرا شما متعه را که نوعی زنا است مجاز می‌دانید و به شدت از آن هم دفاع می‌کنید.

د: اولاً متعه زنا نیست.

ش: چرا زنا نیست ما که می‌دانیم یک خانم که هر روز در اختیار کسی باشد به جزء زنا چه نامی می‌توان روی آن گذاشت.

د: بد نیست متعه را من توضیح دهم. جناب شیخ می‌دانند که در ازدواج دائم به وسیله چند جمله که به آن صیغه عقد گفته می‌شود دو نفر که به هم حرام هستند، حلال می‌شوند.



ش: درست است، در ازدواج دائم چنین است و شرایطی هم برای آن مترتب است.  
د: در مورد متعه هم همین‌طور است، یعنی دو نفر باید با یک صیغه عقد به هم حلال شوند، اگر صیغه عقد دائم زنا باشد و همه زن و شوهرها زنا می‌کنند، متعه هم زنا می‌شود.  
ش: اما ازدواج دائمی با متعه فرق اساسی دارد.

د: می‌شود بفرمایید چه فرق‌هایی دارد.  
ش: فرق اول اینکه، در اسلام جایز نیست. دوم اینکه در متعه یک خانم می‌تواند هر روز زن یک نفر باشد.

د: در مورد اجازه اسلام بعداً بحث می‌کنیم اما در مورد اینکه هر روز زن یک نفر باشد اصلاً چنین نیست، چون اگر یک خانم صیغه عقد موقت با یک مرد بخواند، پس از پایان مدت باید حداقل یک دوره عده ماهیانه از زن بگذرد تا بتواند مجدد ازدواج نماید. بنابراین این‌طور نیست که هر شب بتواند به عقد یک نفر درآید.

ش: اما غیر از این به ما منتقل شده است.  
د: نمی‌تواند غیر از آن باشد. چون اگر چنین نباشد ما هم آن را زنا می‌دانیم.  
ش: دوم اینکه شرطی بر آن مترتب نیست.  
د: شرط‌های زیادی بر آن مترتب است.

ش: مثلاً

د: اول، اینکه حتماً باید برای متعه زمان معلوم شود.  
دوم، پایان زمان تعیین‌شده برای متعه و ازدواج یا متعه مجدد، یک روز یا یک ماه و یک سال نیست، بلکه پس از پایان مدت تعیین‌شده ازدواج پایان می‌آید و زن باید حتماً تا یک عادت ماهیانه صبر کند تا بتواند دوباره ازدواج دائم یا موقت داشته باشد.  
سوم، زن از این ازدواج ارث نمی‌برد، اما اگر فرزندی از این ازدواج متولد شد، نظیر سایر فرزندان مرد ارث می‌برد، حتی اگر بعد از پایان زمان متعه فرزند متولد شود. البته در فاصله حاملگی، زن می‌تواند ادعای نفقه نماید. چون نمی‌تواند در فاصله حاملگی صیغه شخص دیگری بشود.

چهارم، در دوران متعه، زن مانند همسر دائمی مرد است، با این فرق که به دلیل گرفتن اصل مهریه به صورت نقدی، نفقه ندارد.  
ش: هنوز هم داریم.



د: بله فکر می‌کنم چهار تا پنج مورد مانده است اما دیدید که به آن سادگی که شما فکر می‌کردید نیست.

ش: قبول کردیم که شرایطی بر متعه مترتب است.

د: خوب حالا برگردیم ببینیم که آیا متعه بدعت شیعه‌هاست یا اینکه متعه در اسلام زمان پیامبر بوده است که سیستم صحابه‌محوری یا خلیفه‌محوری آن را از اسلام واقعی حذف کرده است.

ش: براساس فقه ما متعه در اسلام جایز نیست.

د: متعه یک امر اسلامی بوده که زمان پیامبر وجود داشته است و در زمان عمر به دستور ایشان منع شده است. پس نمی‌توانیم بگوییم افراد در زمان پیامبر نعوذ بالله زنا می‌کردند.

ش: در زمان پیامبر به این روشنی که می‌گویید موضوع متعه مطرح نبوده است. اگر هم بوده در زمان او یا بعد از او نهی شده و لذا حرام شده است.

د: اتفاقاً متعه برای دوری از زنا است، چون اصولاً کسی که دنبال متعه می‌رود هدفش این است که به حرام نیفتد و چون شرایط ازدواج دائم را ندارد به جای حرام به یک حلال روی آورد.

ش: اما به هر حال این موضوع در بین سایر مسلمانان به جز شیعه رایج نیست.

د: اینکه سایر مذاهب از متعه استفاده نمی‌کنند، دلیل بر حرام بودن آن نمی‌باشد.

ش: اما این موضوع از نظر همه مسلمانان مردود است.

د: آیا شما قبول دارید که طبق احادیث موجود در صحاح سته، هر بدعت ظلال است. ش: بله حتماً چنین است.

د: آیا بدعت خوب هم داریم.

ش: بله همان بدعتی که عمر گفت من دو بدعت خوب گذاشتم.

د: آیا این امر با حدیث اصلی پیامبر که فرمود کل بدعه ظلاله، یعنی تمام بدعت‌ها ظلال است، مغایر نیست.

ش: بالاخره، عمر هم خلیفه پیامبر است، حرف‌هایش لازم الاتباع است.

د: حتی اگر خلاف فرمایش پیامبر باشد.

ش: نه، خلاف ایشان نه.





د: جناب شیخ، رایانه را نگاه کنید. مسلم در صحیح، کتاب الحج - باب جواز المتعه ج ۲، ص ۸۹۷ می گوید عمر گفته است:

«متعتان کانتا علی عهد رسول الله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعه النساء و متعه الحج»

«دو متعه بوده که در زمان رسول الله بوده است و من آنها را منع می کنم. یکی متعه زن ها و دیگری متعه حج.»

همین مورد در کتاب های زیر نیز هست. در تفسیر رازی، ج ۵، ص ۱۵۸؛ جامع الاحادیث، مسند عمر خطاب، ج ۲۶، ص ۳۵۸؛ کنز الاعمال، شماره های ۴۵۷۲۲ و ۳۱۴۳۳ هم وجود دارد. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۵۱؛ حدیث ۳۴۷؛ مسند احمد، ج ۳۹، ص ۴، حدیث ۱۳۹۵۵؛ تفسیر رازی، سوره نساء، ج ۱، ص ۱۴/۹ و سنن بیهقی، شماره ۱۳۹۴۸ و در لیست زیر که می بینید در کتاب های شما آمده است.

ش: بله این حدیث مشهور است متفق علیه است.

د: آیا به نظر شما این موضوع درست است که یک خلیفه بگوید چیزی در زمان پیامبر حلال بود من حرامش کردم.

ش: حقیقت را بخواهید نه، درست نیست.

د: خوب حالا مورد دیگر که جزء بدعت ها هم نیآورده اند. در صحیح بخاری ۲۲۸/۱ و مسلم ۵۳۹/۱ و سایر محدثین آمده است پیامبر در حجره ای نافله رمضان (تراویح) را می خواند. عده ای از صحابه هم با او نماز می خوانند. پیامبر متوجه می شوند، بیرون می آیند و می فرمایند: از کارهای شما شنیده ام. مردم نمازهای غیر واجب را در خانه بخوانید که «ان افضل الصلوة، صلوة المرء فی بینه» «بهترین نماز (مستحب)، نماز مرد در خانه است.»

ش: خوب این درست اما بعد از فوت پیامبر عمر گفته است نماز تراویح را به جماعت بخوانید.

د: یعنی برخلاف سخن پیامبر سخن بگوید مانعی ندارد؟

ش: البته بهتر بود جماعت نخوانند.

د: اگر دو نفر از خلفای مخالف هم صحبت کردند کدام را قبول کنیم.



ش: اما سایر خلفای اربعه هم خلاف آن حرف نزده‌اند.  
د: حالا اگر زده باشند.

ش: هر کدام برای زمان خودش لازم‌الاتباع است.

د: بسیار خوب، عمر گفت نماز تراویح را به جماعت بخوانید و همه خواندند. بعد علی آمد و گفت به جماعت صحیح نیست اما تا امروز کسی گوش نداده است. این در حالیست که حدیث بود، نماز نافله در خانه و طبیعتاً فردی (تنها) افضل است.

ش: شاید این امر (جماعت خواندن نماز تراویح) به دلیل احترام فوق‌العاده به عمر است.  
د: یعنی احترام، جای قانون دینی را می‌گیرد؟

ش: نه، نه، باید از حرف علی هم پیروی بشود.  
د: اما نشد.

ش: چون علی اصراری نداشت.

د: خوب حالا اگر کسی نماز تراویح را تنها بخواند صحیح است.

ش: بلی صحیح است، بلی صحیح است.

د: خلیفه گفته به جماعت بخوانید، حالا شما می‌فرمایید عده‌ای می‌توانند تنها بخوانند، یعنی حرف خلیفه عمر حجیت ندارد.

ش: برای نماز مستحبی حجیت ندارد.

د: پس چطور در مورد متعه، حرمت آن برای همه واجب شده است.

ش: این موضوع فرق می‌کند.

د: چه فرقی دارد، تازه در مورد نماز تراویح یک امر فردی است، در حالی که در مورد متعه یک امر اجتماعی است و به قول علی، خلیفه چهارم اگر متعه در اسلام حرام نشده بود، در عالم اسلام، زنا صورت نمی‌گرفت.

ش: بله اگر متعه با این شرایط آزاد بود، زنا خیلی کم می‌شد.

د: حُب، شما قبول دارید که متعه در زمان پیامبر حلال بوده است.

ش: بعداً حرام شده است، چون حدیث داریم «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرام محمد حرام الی یوم القیامه.» «حلال محمد تا روز قیامت حلال و حرام محمد حرام است تا روز قیامت.»

د: حُب حالا به حدیث‌هایی از کتب شما مراجعه کنیم که نشان می‌دهد متعه در زمان پیامبر جایز و حلال بوده است و در زمان عمر حرام شده است.



ش: با این قاطعیت می‌گویید، اگر این قدر سند داشتیم که علمای ما به این شدت در مورد آن صحبت نمی‌کردند.  
د: حالا رایانه را ببینیم.

۱. در صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب ۱۳، حدیث ۱۰۲۳/۲ آمده است که جابر بن عبدالله در عمره بود، وارد منزلش شدیم. مردم از اموری سؤال کردند بعد متعه را متذکر شدند. گفت ما در زمان پیامبر و ابوبکر با مشتی خرما و آرد متعه می‌کردیم تا در زمان عمر بر اثر عمل عمرو بن حرث نهی شد. این خبر در مسند احمد در ۳/۳۸۰، حدیث‌های شماره ۴۳۹، ۴۳۸، ۴۲۹ هم آمده است.

ش: این خبرها صحیح است.

د: پس اگر صحیح است چرا به حرام بودن چیزی که خدا و پیامبر حلال کرده‌اند اصرار داریم.

ش: ما می‌گوییم خلیفه پیامبر هم مثل پیامبر است وقتی او چیزی را دستور داد باید عمل کرد.

د: درست است. اما به شرطی که حرف خلیفه، خلاف حرف خود پیامبر به‌ویژه خدای متعال نباشد.

ش: خدا کجا دستور مستقیم داده، شما الان گفتید در زمان پیامبر جایز بوده است.  
د: خداوند در سوره نساء آیه ۲۴ می‌فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ﴾. یعنی «پس از اینکه از آنان متمتع شدید مزدشان را بپردازید» که واجب است. این آیه قرآن می‌گوید که پول بدهید و بهره‌مند شوید و در حدیث‌ها هم داشتیم که جابر گفت با یک مشت خرما و آرد متعه می‌کردیم.

اما مهم این است که ما معتقدیم نظیر خیلی از آیات دیگر مقدمه و مؤخره حکم که ضرورتی نداشته را نیاورده همان‌گونه که برای عقد دائم هم ذکر صیغه نشده است. لذا در اینجا هم صیغه عقد متعه باید خوانده شود نظیر عقد دائم و بعد از متعه آن شرایطی که باید رعایت بشود.

ش: ظاهراً این آیه منسوخ شده است.



د: نه این طور نیست. چون در رایانه می بینیم که جامع البیان الطبری در ذیل تفسیر این آیه در شماره ۹۰۴۲ آمده است.

«محمد بن مثنی، حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبه عن الحكم، سألته عن هذه الآية، امنسوخه هي قال لا. قال الحكم و قال علي عليه السلام: لولا ان عمر (رضي الله عنه) نهى عن المتعه مازنى الا الشقى.»

«محمد بن مثنی از محمد بن جعفر، از شعبه از حکم، از او در مورد این آیه سؤال کردم که آیا این آیه منسوخ است. گفت نه. حکم گفت علی عليه السلام گفت اگر عمر عليه السلام از متعه نهی نکرده بود هیچ کس زنا نمی کرد مگر شقی.»

ابن عاشور در التحریر و التنویر دارد که ابن عباس گفت: ولم ينزل بعدها تنسخها. «بعد از آن برای نسخ چیزی نیامد» در تفسیر نیشابوری و در المحرر الوجیز باب ۲۴ ج ۲ ص ۱۰۴ ابن عطیه نقل می کند که:

عایشه گفت:

«ولا زوجیه مع الاجل و رفع الطلاق و لعهده و المیراث و کانت ان یتزوج الرجل المرأة بشاهدين و اذن الولی الی اجل مسمى و علی ان لا میراث بینهما و يعطیها ما اتفقا علیه فاذا نقضت مده فلیس له علیها سبیل و تستبریء رحمها لان الولد لاحق قبه بلاشک فان لم تحمل حلت لغيره»  
«ازدواج دائم با داشتن مدت و برداشتن طلاق وعده و ارث صورت نمی گیرد. زن می تواند با مرد با دو شاهد و اجازه ولی برای مدت معین و اینکه از هم ارث نبرند و به زن براساس توافق اجر داده شود. پس وقتی مدت تمام شد حقی بر گردنش نیست و آزاد است. اگر حامله نبود برای (ازدواج) دیگری حلال است.»

ش: این همان شرطهایی است که شما گفتید.

د: این شرطها از کتب شماست. آن هم از قول عایشه که یک زن است و باید نسبت به متعه حساس باشد.

ش: این قدر از متعه دفاع می کنید خودتان چند تا متعه کرده اید.

د: من همسر دارم و متعه هم نکرده ام چون به نظر من متعه برای حل مشکل آنانی است که امکان ازدواج دائم ندارند و همچنین جایز بودن با واجب بودن متفاوت است.



تازه حرف خلیفه بعد از عمر هم در کتب شما موجود است. علی، خلیفه چهارم فرموده است «لولا ان عمر نهی عن المتعه ما زنی الا شقی»  
یا در جامع طبری، ص ۱۷۹ آمده است در بعضی قرائت‌های آیات هم بوده است (منهن الای اجل مسمی) ابن عباس این طور قرائت می‌کرده و مجاهد می‌گوید همه مردم خلاف آیه عمل می‌کنند.

در تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۷۰ آمده است عبدالله بن مسعود نقل می‌کنند با پیامبر در غزوه‌ای بودیم چون زنان ما همراهان نبودند خواستیم خود را خنثی کنیم پیامبر نهی فرمود و گفت با زنان برای مدت معین ازدواج کنید بعد عبدالله بن مسعود گفت: «یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ» (مائده ۸۷)

ش: این موارد هست اما جمهور چنین عمل نکرده‌اند و حتی نمی‌دانند که حتی عایشه در این مورد حدیث دارد و زنا هم حساب نیاورده است.

د: اما عمل جمهور نمی‌تواند حقایق موجود را نفی کند، لذا من از عایشه سند آوردم.

ش: مهم است، چون نقل حدیث در این مورد از عایشه خیلی بعید بود.

د: ان شاء الله. قبول دارید اسلام دینی است که برای حل مشکلات انسان در شرایط مختلف راه حل گذاشته است.

ش: بلی حتماً «نحن نرید بکم الیسر ولا نرید بکم العسر» «ما برای شما آسانی می‌خواهیم و سختی نمی‌خواهیم»

د: خُب چطور خداوند و پیامبرش برای تعدادی از افراد که مشکلاتی برای ازدواج دائم دارند راه حلالی نگذاشته باشد. خداوند که اجازه می‌دهد برای گرسنه در حد اضطراب از میتة (گوشت مرده) خورده شود چگونه ممکن است برای این غریزه مهم و مورد توجه انسان‌ها فکری نکرده باشد.



ش: این جمله آخر خیلی مهم است که خداوند برای بندگان در هر شرایط فکری کرده است.

د: الان بیشتر دانشجویان کشورهای اسلامی که به کشورهای غربی می‌روند برای حل مشکل جنسی خود مجبور هستند یا به زنا روی آورند و یا با مسیحیان ازدواج دائم کنند در حالی که می‌شود این امر را با متعه به راحتی حل کرد.

ش: درست است این موضوع در مورد روشنفکران و تحصیل کرده‌های کشورهای عربی مطرح است که اکثر افرادی که زنان غربی دارند زندگی موقفی هم ندارند به طوری که در نهایت زنان غربی شوهران خود را به غرب می‌کشانند.

د: هیچ کس منکر این توجه خداوند و رسول نسبت به خلق نیست، اما می‌گویند عمر نهی کرد و گفت این بدعت خوبی است، بنابراین اگر این دلایل هم نبود آیات و خبرهای ذکر شده و اصل اینکه توقف آن بدعت عمر است کفایت می‌کرد که متعه جایز است.

ش: بلی و من اصدق من الله و رسوله، وقتی آیه صریح باشد و آیه‌ای هم در نسخ آن نداشته باشیم، با این بحث‌ها و اینکه آیا خلیفه پیامبر می‌تواند خلاف اعمال مجاز زمان پیامبر فتوی بدهد یا خیر، باید قبول کرد که حق با شماست و آن عده از علما که معتقدند متعه جایز است حق دارند.

د: الحمدلله روشن شد که ما پیرو آیات و سنت پیامبر هستیم. به هر حال متشکریم که هرگاه به حقیقتی رسیدید، قبول می‌کنید.

ش: باید حقیقت را قبول کنیم چون موضوع، آخرت انسان است. اگر به حقیقتی رسیدیم و نپذیریم، جواب خدا را در فردای قیامت چه بدهیم. چون در حقیقت یک تعریف و تفسیر در کلمه متقین در آیه شریفه «للمتقین» پذیرش حق است و لذا قرآن برای کسی هدایت کننده است که پذیرنده حق باشد.

د: کاملاً درست است و من خدا را شکر می‌کنم که شما این توضیحات را می‌پذیرید. ش: با این همه استدلال، حدیث و آیه چگونه می‌توانم در مقابل یک حقیقت به این روشنی مخالفت کنم.

د: ممنون، نماز هم نزدیک است. ان شاء الله قرار فردا، بعد از نماز ظهر جلوی باب جبرائیل. ش: ان شاء الله خدا حافظ.

## واقعه سال ۱۳۶۶ مکه

بعد از نماز آمدن هتل، ناهار را در جمع دوستان خوردیم و بحث کوتاهی راجع به واقعه سال ۶۶ مکه مطرح شد. حاج عباس آن سال مکه بوده، تعریف می‌کرد که چگونه حجاج ایرانی در یک راهپیمایی آرام برنامه برائت از مشرکین داشتند. این برنامه همه ساله در روز ۶ ذیحجه در مکه انجام می‌شد. خود من در سال ۶۰ و ۶۱



شاهد آن بودم و نقش بسزایی در محکومیت امریکا و اسرائیل داشت. حاج عباس تعریف کرد که در سال ۶۶ پس از پایان سخنرانی، مراسم طبق معمول همه ساله انجام شد. حجاج از صف‌های انتهایی به طرف مسجدالحرام راه افتادند. من ردیف‌های وسط بودم. وقتی جمعیت به پل حجون رسید، از بالای پل عده‌ای از مأموران امنیتی عربستان با سنگ و چوب و هرچه داشتند بر سر حجاج ایرانی که تعدادی افراد غیر ایرانی هم در میان آنان بودند، می‌زدند. از طرف دیگر جمعیت پشت سر، بی‌خبر از جریان صف‌های جلو، فشار می‌آوردند. بنابراین افراد صف‌های جلو از دو طرف تحت فشار بودند، یکی از طرف مأموران سعودی با سنگ و چوب و تیراندازی و از طرف دیگر هم فشار حجاج پشت سرشان. وقتی صدای تیراندازی زیاد شد عده‌ای فرار کردند. خانم‌ها بیشتر زیر دست و پا ماندند. خون تمام خیابان‌ها را پر کرده بود. جنازه‌ها روی هم انباشته شده بودند. من (حاج عباس) با وجود اینکه سپاهی و نظامی بودم و قدرت بدنی داشتم روی زمین افتادم. چند دقیقه از حال رفتم. اطرافم پر از جنازه بود که خیلی از آن‌ها به دلیل خفگی از بین رفته بودند. هرچه توان داشتم به کار گرفتم و بلند شدم. چند نفر از خانم‌هایی را که هنوز زنده بودند ولی زخمی با مصیبت بلند کردم و به طرف هتل رفتم. در بین راه از بین جنازه‌ها رد می‌شدم. حالت بدی داشتم. نمی‌دانستم چگونه خود را قانع کنم. ما در جنگ حتی المقدور جنازه شهدا را می‌آوردیم پشت جبهه، اما در آنجا هیچ کاری نمی‌توانستم بکنم. تنها عکس‌عملی که می‌توانستم داشته باشم گریه بود، نه بر آن‌ها که شهید شده‌اند بلکه برای خودم که نمی‌توانستم کاری کنم. در آن حال به خدا فکر می‌کردم که چگونه سزای اعمال این گروه را خواهد داد، بعد به این فکر افتادم که خداوند گوشه‌ای از سزای اعمال قاتلان کربلا را بعد از سال‌ها به دست مختار به آن‌ها چشاند، تا کی سعودی‌ها را به سزای اعمالشان برساند؟ با چشم گریان خود را قانع کردم که کاری از دستم برنمی‌آید و واقعاً هم برنمی‌آمد. در بین راه یا شهدایی بودند که روی زمین افتاده یا عده‌ای که عزیزانشان شهید شده بود و در حال عزاداری و به سر و سینه زدن بودند و عده‌ای هم در حال حمل مجروحان و زخمی‌ها بودند. بالاخره به هتل رسیدم. همه عزا گرفته بودند. در این واقعه بیش از ۴۵۰ نفر از حجاج بی‌گناه ایرانی در سرزمین امن الهی یعنی مکه و در ماه حرام یعنی ذیحجه به دستور عوامل امریکا و اسرائیل به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.



جزئیاتی که حاج عباس نقل می کرد قابل نوشتن نیست و من حتی یک بار دیگر طاقت شنیدنش هم ندارم تا چه رسد به نوشتن آن‌ها.

در این موقع مدیر کاروان جریان عجیبی را نقل کرد که حکایت از بی‌دینی سعودی‌ها می‌کند. او گفت پس از اینکه در سال ۷۲ یعنی بعد از پنج سال، حجاج دوباره به مکه مشرف شدند، یکی از خانم‌های ایرانی به ستاد مکه مراجعه کرده بود و گفته بود که من در واقعه سال ۶۶ مکه بودم. زخمی شدم، به خانه‌ای در نزدیکی پل حجون پناه بردم. پس از پایان ماجرای کشتار مردم، وقتی خواستم از خانه خارج شوم و به هتل خودم برگردم، متأسفانه صاحب‌خانه که شیخی بود و چند زن هم داشت، مرا زندانی کرد و تا پایان مراسم حج نگذاشت از خانه بیرون روم. پس از پایان مراسم من را به‌عنوان زن خود خواند و اجازه تلفن به هیچ‌جا را هم به من نمی‌داد. به زور من را زن خود خواند و از او صاحب سه فرزند شدم. اما امسال که ایرانی‌ها آمده‌اند من موفق به فرار از خانه شدم و آمده‌ام که بگویم من را نجات دهید چون من در ایران شوهر، بچه و خانواده دارم.

مدیر کاروان ما گفت، ما هم با تلاش زیاد گذرنامه‌ای برای آن خانم تهیه کردیم و به همراه سایر زنان ایرانی او را از جده به ایران فرستادیم.

حالا اینکه همسر و فرزندان او در ایران در این پنج سال چه کرده بودند خبری نداشتیم. چه بسا فکر کرده بودند که او شهید شده است. حالا این یک مورد بود که ما خبردار شدیم و خانم زرنگی بوده که فرار کرده است. شاید موارد دیگری از این قبیل هم بوده باشد. به‌هرحال این امر واقعاً یک فاجعه بود که برای همیشه در پرونده سعودی‌ها به‌عنوان یک لکه سیاه خواهد ماند.

بعد از شنیدن این قصه‌ها حال و حوصله هیچ کاری نداشتیم جز اینکه سری به زمین بگذاریم و اگر بشود چند دقیقه‌ای بخوابیم.

وقتی بیدار شدیم برای آن‌ها تعریف کردم که در آن زمان من در انگلستان بودم و اقدامات خوبی انجام دادیم که مهم‌ترین آن راه‌اندازی یک راهپیمایی در لندن بود که طبق معمول من بلندگو به دست بودم و شعار علیه سعودی‌ها، امریکا و اسرائیل می‌دادیم. حرارتی که در بچه‌ها برای آن راهپیمایی بود از همه راهپیمایی‌ها بیشتر بود حتی از راهپیمایی سالیانه جنگ.

بالاخره با شنیدن این قصه تلخ، یک چای تلخ‌تر خوردیم و غروب رفتیم نماز حرم و بعد هم آمدیم شام خوردیم و با خانم رفتیم بازار.





## ❁ روز بیست و دوم ذی‌قعدة

نماز ظهر را خواندیم و کمی معطل کردم تا ساعت ملاقات نزدیک شود. در این فاصله یک نفر به انگلیسی سؤال کرد آیا من ایرانی هستم. گفتم: بله بفرمایید چه کار دارید. گفتم: من به‌عنوان یک مسلمان از اینکه ایران که یک کشور مسلمان است جلوی امریکا ایستاده و ثابت کرده است الله اکبر (خدا بزرگ‌ترین است) بسیار افتخار می‌کنم. من اهل مصر و استاد دانشگاه هستم. تا من تشکر کردم و خواستم ادامه بدهم شرطه‌ها شروع کردند نمازگزاران را بیرون کردن، چون باید در منطقه نزدیک روضه، خانم‌ها بیایند. متأسفانه برنامه‌ریزی خوبی برای این کار نکرده‌اند فقط ۱/۵ ساعت صبح و ۱/۵ ساعت بعدازظهر برای همه زنان زوار که می‌خواهند پیامبر را زیارت کنند وقت داده‌اند. تازه داخل که می‌روند خبرهایی است. همسر تعریف می‌کرد خانم‌ها را به‌صورت کشوری تقسیم‌بندی می‌کنند. مثلاً برای هر کشور که صدها خانم هستند فقط ده دقیقه وقت می‌دهند که به حرم نزدیک شوند. البته تبعیض نژادی هم دارند. مثلاً به مصری‌ها و عرب‌ها بیشتر وقت می‌دهند، افریقایی‌ها کمتر و ایرانی‌ها از همه کمتر. با آن آقای مصری استاد دانشگاه صحبت کوتاهی داشتم و با او خداحافظی کردم. خواهش کرد دوباره او را ببینم که متأسفانه میسر نشد و برای اینکه از دست شرطه‌ها راحت شوم، رفتم بیرون مسجد، دیدم شیخ جلوی باب جبرائیل ایستاده بود.

د: سلام علیکم و تقبل الله اعمالکم.  
ش: علیکم السلام و منکم ان شاء الله.

د: هتل ما از این طرف است. بفرمایید برویم هتل.  
 ش: ظاهراً هتل شما بعد از قبرستان بقیع قرار دارد می‌دانید که این قبرستان بعد از اسلام درست شد.  
 د: درست است ظاهراً به اینجا جنة البقیع می‌گویند. آیا به نظر شما اینجا مهم‌ترین قبرستان جهان اسلام نیست.  
 ش: بله اینجا معروف‌ترین قبرستان جهان اسلام است.  
 د: معروف‌ترین که هست، اما من عرض کردم مهم‌ترین، چون معروف بودن الزاماً به معنی بهترین و مهم‌ترین نیست.  
 ش: شهر مدینه معروف‌ترین شهر جهان اسلام و این قبرستان معروف‌ترین قبرستان این شهر است.  
 د: اما به نظرم اهمیت آن به خاطر بزرگانی است که در این قبرستان هستند. این بزرگان در هر قبرستانی و در هر شهر و کشوری دفن می‌شدند آن قبرستان مهم می‌شد.  
 ش: هر فرد مهمی وقتی مرد ممکن است روحش در جاهای خوبی باشد اما جسم او اهمیتی ندارد. هر کجا باشد فرقی نمی‌کند.

### پیامبر مرده و زنده ندارد

د: یعنی واقعاً شما هم معتقدید جسم بدون روح همهٔ مردم مثل هم است؟  
 ش: بله إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ پس پیامبر هم مرده است مثل بقیه مردم.  
 د: اما حرف قرآن با صحبت شما فرق می‌کند.  
 ش: چطور؟ من در قرآن خواندم خدا می‌فرماید تو هم مثل دیگران می‌میری.  
 د: اما این یک آیه از قرآن است، آیات دیگر هم داریم. این آیه خبر مردن پیامبر را می‌دهد که کسی منکر مردن پیامبر نیست، اما آیات دیگر خبر تفاوت ادامهٔ حیات بعد از مرگ شهدا با بقیه را می‌گوید.  
 ش: کدام آیه فرق قائل شده است؟  
 د: آیه ۱۶۹ سوره آل عمران می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ﴾



هرگز گمان مبر آنان که در راه خدا کشته شدند مردگانند، بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند

به نظر قرآن شهدا زنده هستند و نزد خداوند روزی داده می‌شوند.

ش: بله این حیات برزخی است که شهدا دارند.

د: ظاهراً بحث حیات برزخی نیست. در برزخ رزق نداریم، این‌ها مرزوق هستند.

ش: یعنی شما معتقدید شهدا زنده هستند.

د: من چه کاره‌ام، آیه قرآن و کلام خدا را خواندم. شما اگر به این موضوع اعتقاد

ندارید دلیلتان را بیان کنید، مدعی من نیستم کلام خداست.

ش: شاید این از متشابهات است و حالت تمثیل دارد یعنی که شهدا نظیر زنده‌ها

هستند و نزد خدا روزی دارند.

د: اگر همین فرمایش شما را قبول کنیم که شهدا مثل زنده‌ها روزی دارند یعنی که

یک وضعیت غیر از بقیه مردم دارند.

ش: بله حتماً.

د: اما حداقل فرق بین شهدا و بقیه به تعبیر قرآن زنده بودن آن‌هاست هرچند حالتش

مثل زنده‌ها نباشد.

ش: من نگفتم زنده نیست. گفتم شاید متشابه باشد و مثل زنده‌ها باشند.

د: بنابراین بیایم به قول قرآن تمکین کنیم و قبول کنیم زنده هستند، هرچند ممکن

است نوع زنده بودن آن‌ها با زنده بودن افرادی که نمرده‌اند فرق داشته باشد اما مطمئناً

روزی دارند.

ش: قبول دارم که بین احتمالات ما و قول قرآن، نظر قرآن اقوم (قوی‌ترین) است،

هرچند با نوع زنده بودن آشنا نباشیم.

د: خوب حالا یک سؤال و آن اینکه آیا مقام پیامبر بالاتر است یا شهیدان.

ش: حتماً پیامبر، چون در آیه ۶۹ سوره نساء می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ﴾

در زمره کسانی از پیامبران و صدیقان و شهیدان و شایستگان خواهند بود

که خدا به آنان نعمت [ایمان و اخلاق و عمل صالح] داده



د: پس به طریق اولی، پیامبر هم حداقل همین نوع زنده بودن شهدا را دارد چون در این آیه صدیقین حتی از شهدا هم جلوترند.

ش: بله. بله.

د: در این قبرستان شهدای احد، شهدای حره و... هستند؟

ش: بله.

د: اما اهل بیت پیامبر که از آن شهدا مهم تر هستند هم در این قبرستانند؟

ش: بله از اهل بیت پیامبر هم هستند.

د: پس اهمیت قبرستان به خاطر این افراد است نه فقط به خاطر شهر مدینه. مدینه قبرستان های دیگر هم دارد.

ش: درست است، اما راستی می خواهم بدانم نظر شما راجع به ایرانی هایی که در این قبرستان گریه می کنند و از اهل بیت کمک می خواهند چیست؟

د: حالا که رسیدیم هتل، خوب است وقتی دیگر راجع به این موضوع صحبت کنیم و حالا برویم برای ناهار.

رفتیم برای ناهار در سالن ناهارخوری، همه دوست داشتند با شیخ سلام و علیک کنند. هرچند ایشان لباس روحانی نداشتند و شبیه یک عرب معمولی بودند. ناهار خوردیم. از شیخ عذرخواهی کردم که فقط یک مدل ناهار برای همه هست. البته غذای رژیمی هم دارند که برای کسانی است که نمی خواهند غذای چربی دار یا سرخ کردنی بخورند. اما ظاهراً شیخ از غذای ما راضی بود. چون بعد از صرف ناهار از غذا تعریف کردند.

ش: غذاها بسیار خوشمزه است، آشپزها ایرانی هستند؟

د: بله. برای همه ایرانی ها به صورت متمرکز غذا تهیه و توزیع می شود.

ش: یعنی برای همه حجاج ایرانی در یک جا غذا تهیه می شود.

د: بلی به طور متوسط در مدینه حدود ۴۰۰۰۰ غذا در هر وعده طبخ می شود و در مکه می رسد به ۱۰۰۰۰۰ غذا در هر وعده.

ش: آیا همین جا می نشینیم (در ناهارخوری) یا می رویم در اتاق شما؟

د: نه می رویم اتاق. چون الان همه هم اتاقی ها پس از ناهار رفته اند گوشه ای استراحت می کنند و دو نفر آن ها هم رفته اند حرم. (ضرغام و کربلایی که خرخر می کنند بعد از ناهار می روند حرم تا ما بخوابیم).



ش: بسیار خوب برویم.

رفتیم در اتاق ما، دور میزی کوچک نشستیم و چای آوردم و مقداری هم از شیرینی‌ها و آجیل ایرانی.

ش: الان ناهار خوردیم، چطور شیرینی‌ها را بخوریم؟

د: ولی گفته‌اند ملح اول و حلوائ بعد (حلوائ پسین و ملح اول).

ش: بلی. بلی. اما من کمی احتیاط می‌کنم چون قند خونم از حد معمول بالاتر است. هرچند نمی‌شود از این شیرینی‌ها گذشت.

د: من هم مثل شما هستم. تازه من قرص قند هم می‌خورم.

بعد از کمی صحبت در مورد هتل و هم‌اتاقی‌ها خصوصاً دو نفری که خرخر می‌کنند و تنقلات ایرانی و ترکیب شیرینی‌ها، دکتر احمدی رسید. با شیخ به عربی چند کلمه سلام و علیک کرد. شیخ از من پرسید ایشان هستند که خرخر می‌کنند. گفتم نه آن‌ها رفته‌اند حرم. به دکتر احمدی گفتم شما استراحت بکنید ما آهسته صحبت می‌کنیم. دکتر احمدی گفت من گوشه‌ای می‌نشینم و وارد بحث شما نمی‌شوم، چون عربی هم بلد نیستم. اما اگر مزاحم هستم بروم بیرون. گفتم نه حتماً بنشینید. البته فکر می‌کنم خیلی از حرف‌های ما را هم بفهمید و بحث شروع شد.

ش: خب بفرمایید. اگر می‌شود سؤال دیروز من را جواب دهید که نظر شما راجع به خلفا چیست.

د: قبل از وارد بحث شدن، در مورد بحث دیروز یعنی متعه، دیگر سؤال و بحثی نبود؟

ش: نه، برای من خیلی جالب است وقتی عایشه که خانم است، متعه را پذیرفته تکلیف ما روشن است.

د: توجه کنیم که عایشه حدود ۴۰ سال بعد از عمر فوت کرده و توجه به نهی عمر هم داشته است.

ش: بلی ما که قبول کردیم. اما برگردیم به سؤال قبل.

د: خیلی علاقه به جواب این سؤال دارید؟

ش: بله خیلی مهم است چون می‌خواهم نظر فردی نظیر شما را درباره آنان بدانم.

د: سؤال را دقیق بفرمایید تا من عرض کنم.



ش: سؤال من این است که نظر شما دربارهٔ خلفا چیست. آیا شما هم آن‌ها را به‌عنوان خلیفه قبول دارید.

د: من موضوع بعد از پیامبر را همه‌جانبه نگاه می‌کنم.

ش: بفرمایید چگونه؟

د: شیخنا اگر موافق باشید این بحث را وقتی انجام بدهیم که دیگر موارد را صحبت کرده باشیم چون بحث خلافت، امامت و ولایت نکات دقیقی دارد و هرچند مهم هستند اما پس از حل بحث‌هایی نظیر عدالت همهٔ صحابه که بحث شد. و نظایر آن پردازیم به آن راحت‌تر است.

ش: دکتر دارید از زیر این بحث اساسی فرار می‌کنید.

د: باور کنید فرار نمی‌کنم، من دوست دارم اول شاخ و برگ را بهتر بشناسیم بعد به ستون و تنه درخت برسیم.

ش: بسیار خوب ما میهمان شما هستیم و تسلیم شما.

د: نشد، قرار نیست این‌طور بفرمایید، اینجا منزل شما هم هست، اما قرار شد توافقی در مورد بحث‌ها صحبت کنیم.

ش: قبول، قبول، پس اگر موافق باشید همان بحث بین راه یعنی موضوع بقیع و نگاه مرده‌ها را ادامه دهیم.

د: خوب است.

ش: من بارها دیده‌ام که شیعیان به‌جای زیارت، در کنار قبور اهل‌بیت گریه می‌کنند حتی در سوریه هم که بودیم می‌دیدم مردم در مقام سیده رقیه و سیده زینب گریه و زاری می‌کردند. کسی که هزار سال قبل فوت کرده گریه برای چیست؟ باید یک سلام داد و فاتحه خواند و رفت.

د: اگر موافق باشید چند بحث را در اینجا یکپارچه انجام دهیم.

ش: چه بحث‌هایی؟

### گریه بر اموات

د: گریه بر اموات، زیارت قبور، ساختن بنا روی قبور و تعمیر آن، تبرک و بوسیدن مقام‌ها، توسل به آن‌ها و...



ش: خیلی زیاد شد. به نظرم هر چه راجع به قبور است را می‌توان یک بحث کرد اما بحث توسل به غیر خدا ربطی به قبور ندارد و از اشتباهات فاحش است. لذا آن را جدا کنیم. در وقت دیگر فقط در مورد این موارد مربوط به قبور صحبت کنیم.

د: موافقم. کدام را ادامه دهیم؟ (از این به بعد دیگر بحث رایانه را تکرار نمی‌کنم چون این رایانه جیبی برنامه‌ی مکتب شامله هم دارد و من در همه‌جا همراه دارم و هر حدیثی که اشاره کنم از روی رایانه جیبی است.)

ش: همین گریه کردن. چون حدیث صریح داریم که گریه کردن باعث آزار میت می‌شود و همه‌ی روایات هم نقل کرده‌اند.

د: درست است. آن حدیث را من در رایانه دارم نگاه کنید. واقعیت این است که بعضی از روایان که برخی از حدیث‌ها را نقل کردند یا مجهول هستند یا بی‌اعتبار. مثلاً احمد بن حنبل در تهذیب الکمال، ج ۱۶، ص ۷۰ می‌گوید اسحاق بن سيار که از ناقلان همین حدیث (فارجمع الیهن فاسکتھن) (برو آن‌ها را ساکت کن) است، آن را تدلیس‌کننده نامیده و گفته است حدیث‌های ضعیف را قوی جلوه می‌داد اما در مستدرک الصحیحین، ج ۱، ص ۳۸۱ و همچنین مسند احمد ج ۲، ص ۴۴۴ می‌گوید روزی پیامبر به همراه عمر در یک تشییع جنازه بودند، زن‌ها گریه می‌کردند، عمر آن‌ها را از گریه کردن نهی نمود. پیامبر فرمود: «یا عمر دعهن فان العین دامعه و النفس مصابه و العهد قریب»

«ای عمر رهایشان کن چرا که چشم گریان، نفس مصیبت‌دیده و این فاصله و جدایی تازه به وقوع پیوسته است.»

ش: اما بعداً هم این عمر آن حدیث قبلی را تکرار کرده است؟

د: ولی اگر حدیث را کامل بخوانیم می‌بینیم در حضور پسر عمر (عبدالله بن عمر) عایشه نظرش را رد کرد و حدیث را تکمیل کرد که چنین نیست.

ش: اما بالاخره عده‌ای از روایان این حدیث و حدیث‌های دیگر در نهی گریه بر مرده حدیث نقل کرده‌اند.

د: تازه اگر این حرف‌ها از قول عمر هم باشد حجیت ندارد. مهم‌ترین دلیل هم، همان اختلاف نظر عمر با پیامبر در همین حدیث‌هاست که پیامبر فرمود «رهایشان کن»

ش: البته این حرف درست است که حرف خلیفه نسبت به پیامبر حجیت ندارد اما نمی‌توان حرف خلیفه را نظیر بقیه صحابی دانست.



د: شما اگر همین یک مطلب را قبول کنید، همهٔ مسائل حل می‌شود و آن اینکه حرف صحابه و خلیفه حجیت ندارد.

ش: این‌ها که از طرف خودشان حرف نمی‌زنند، حرف پیامبر و خدا را منتقل می‌کنند.

د: اما اگر حرف خودشان بود و مخالف حرف خدا و پیامبر بود چکار کنیم؟  
ش: قبول نمی‌کنیم.

د: اما در مورد متعه نساء و متعه حج و نماز تراویح شما قبول کردید علی‌رغم اینکه خود عمر گفته است این دو متعه در زمان پیامبر حلال بود و من حرام کردم. نماز تراویح هم همین‌طور در زمان پیامبر فرادی بود و توصیه بر این بود که نماز مستحبی را در خانه بخوانید اما عمر آن را عوض کرد.

ش: دکتر مچ‌گیری می‌کنید ما این بحث را قبول کردیم و تمام شد، دوباره برنگردید. من که در مورد متعه اقرار کردم که نظر شما را قبول دارم.

د: اصلاً قصد مچ‌گیری ندارم چون بحث کلیدی بود، یادآوری کردم. مهم‌ترین اختلاف بین شما برادران اهل تسنن و ما پیروان مکتب اهل بیت همین بحث صحابه و عمل خلفاست.

ش: شما یک سند دارید که خود پیامبر برای مرده گریه کرده باشد.

د: از قضا من سه سند دارم که پیامبر خودش گریه و عزاداری کرده است.

ش: حُب بفرمایید آن که مهم‌تر از این حدیث‌هاست.

د: اول: در *مسند الطیالسی*، ج ۴، ص ۳۸۹، حدیث ۱۵۱۵ و ۱۵۳۱ و *مستدرک الصحیحین*، ج ۱، ص ۵۱۴ آمده است: عایشه می‌گوید عثمان مظعون که مرده بود پیامبر صورتش را باز کرد و بعد آن‌قدر گریه کرد که اشک از روی گونه‌هایش ریخت و در سند ۱۵۳۱ عمر بن حمید می‌گوید اول صورت عثمان من مظعون را بوسید و آن‌قدر گریه کرد که اشک روی صورتش جاری شد.

ش: من این حدیث را ندیدم.

د: بفرمایید در مکتب الشامله هست.

ش: این حدیث بسیار مهم است.

د: دوم، گریه بر ابراهیم، فرزندش در کتب زیادی آمده است، از جمله:

*سنن ابن‌ماجه*، ج ۵، ص ۶۹، حدیث ۱۵۷۸؛ و *صحیح بخاری*، ج ۳، ص ۱۷۲

و ۱۷۳؛ و *صحیح مسلم*، ج ۴، ص ۱۸۰۷ و ج ۵، ص ۱۸۰۸: که پیامبر وقتی





ابراهیم فوت کرد: «قبله وشمه و ابراهیم تجود بنفسه». «پس او (ابراهیم) را بوسید و بویید و ابراهیم از دنیا رفته بود». بعد اعتراض می‌کنند، حضرت می‌فرماید: «ان العين تدمع وان القلب يخشع ولا تقول الا ما يرضى ربنا وان لفراقك يا ابراهيم لمحزونون.» «چشم اشک می‌ریزد و قلب خشوع می‌کند (می‌شکند) و به‌جز چیزی که خدا راضی باشد نگویی و ای ابراهیم ما در فراق تو اندوهگین هستیم.» باز اعتراض کردند که شما نهی کردید بر میت گریه کردن را، فرمود: «انی لم انه عن البكاء ولكن نهيت عن صوتين احمقين فاجرین، صوت عندنمه لهو ولعب مزامیر شیطان وصوت عندالمصيبة ولطم وجوه وشق جیوب.» «من شما را از گریه نهی نمودم بلکه از دو صدای احمقانه فاجر نهی کردم. صدایی که در حالت خوشی و نعمت و در حال لهو و لعب که از صداهای شیطان است و صدایی که در مصیبت باشد و بر صورت زدن و گریبان پاره کردن.»

ش: این را زیاد شنیدم اما قسمت آخر را ندیدم.

د: الحمدلله. البته قسمت آخر هم در بخاری و مسلم هست.

ش: مورد بعدی که گفتید را هم مطرح کنید.

د: مورد بعد در شهادت حمزه است که:

در سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۲۲۲ و طبرانی آمده «فلما رای جثته بکی شهق. وخاف علی صفیه بنت عبدالمطلب فوضع صدره علی صدرها فاسترجعت و بکت.» «وقتی جسد او را دید بلند گریه کرد و از دیدن صفیه (خواهر حمزه) خوف داشت. پس سینه‌اش را بر سینه حمزه گذاشت و آیه استرجاء را خواند و گریه کرد.»

ش: بله، بله، این صحیح است.

د: باز هم هست.

ش: باز هم هست؟

د: زیاد. مثلاً در شهادت سعد بن معاذ، حضرت هم گریه می‌کردند هم گفتند قضیه شهادت را بگویند تا بقیه گریه کنند (یعنی ذکر مصیبت). در مورد شهادت جعفر و زید گریه کردند و فرمودند برادرانم و مونس‌هایم و هم صحبت‌هایم. در تفسیر ابن کثیر، جزء ۲، صفحه ۳۲۹ در مورد گریه فرزند سعد بن معاذ می‌گوید: وارد شدم بر انس مالک و به من گفت کی هستی.



گفتم: واقدبن عمر بن سعد بن معاذ هستم. گفت: شبیه به او هستی. پس گریه زیادی کرد و گفت خداوند رحمت کند سعد را که از بزرگان مردم و بلندمرتبه بود.

ش: خیلی جالب است، این همه موارد.

د: یک مورد هم از ابوبکر بگویم.

ش: بفرمایید.

د: ابن کثیر، ج ۴، ص ۴۸۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۲؛ و بخاری، ج ۴، ص ۴۶۳ و ۲۲۵۶ از قول عایشه می‌گویند:

وقتی پیامبر فوت کردند ابوبکر از بیرون به مسجد آمد، وارد خانه عایشه شد «فکشف عن وجهه ثم اکب علیه فقبله و بکی» «صورت پیامبر را باز کرد و روی آن افتاد و بوسید و گریه کرد.»

ش: خوب قبول کردیم که در موقع شهادت و فوت گریه بلامانع است. اما قصه گریه بعد از مردن و دفن و بر سر قبر چیست؟

د: آن هم سند داریم از خود پیامبر.

ش: مثل اینکه شما سندها را جمع کرده‌اید.

د: من جمع نکرده‌ام اما در این نرم‌افزار کلمه مورد بحث را می‌زنم حدیث‌ها می‌آید.

ش: بفرمایید. خیلی خوب است.

د: سندها قرآنی است نظیر یعقوب و یا پیامبری که از کتاب‌های صحیح است.

ش: درست است اما در مورد گریه بعد از مردن چیزی هست. چون گریه یعقوب برای دوری یوسف بود.

د: در سنن ابن ماجه ۱۶۲۰ و حاکم در مستدرک الصحیحین ۳۲۵۰ از قول عبدالله بن

مسعود می‌گوید پیامبر به قبرها نظر می‌کرد و ما با او بودیم پس دستور داد نشستیم.

حضرت صدای گریه خود را بلند کردند و بقیه از گریه او گریه کردند. بعد عمر را

دیدیم. عمر گفت یا رسول الله چه بود که گریه کردید و ما را هم گریانید و ما را به

زاری انداختید؟ حضرت فرمودند آیا گریه من شما را به زاری انداخت. گفت بله.

پیامبر فرمود این قبری که دیدید که من نجوا می‌کردم قبر مادرم، آمنه بنت وهب بود.

ش: عجب این در مستدرک است.



د: بلی بفرمایید نگاه کنید. ملاحظه می‌فرمایید که پیامبر حدود پنجاه سال پس از فوت مادرش برای او گریه می‌کند.

ش: درست است اما این هم مسئله مهمی است که متأسفانه علما نیامده‌اند این حدیث‌ها را کنار هم بگذارند و به مردم یک حرف بزنند.

د: البته اخیراً این کار شده است مثلاً در همین نرم‌افزار نگاه کنید.

البرزخ رساله دکترای شیخ، ج ۱، ص ۱۹۰ تا ۲۲۷ همین کار را کرده است. اما دکتر الفاتح الحبر عمر احمد در دانشگاهام درمان سودان تحت عنوان حیات البرزخ در کتب هفت‌گانه که تحقیق بسیار جالبی است ثابت کرده است که به دستور پیامبر گریه بر میت جایز است.

و البته در کتب رایانه سند بیش از ۵۰ مورد آن را آورده‌اند مثلاً فتاوی‌الازهر، ج ۸، ص ۱۰۸ باب زیارة الرسول به تعریف حقوق مصطفی، ج ۶، ص ۴۱.

اما مورد بعد در احترام به قبر پیامبر ﷺ در ابن کثیر، ج ۲، ص ۲۱ باب حقوق المصطفی نقل می‌کند:

مالک بن انس به ابوجعفر منصور خلیفه گفت «لاتر فعو صوتکم فوق صوت نبی فان حرمته میتا کحرمته حیا» «صدایت را در مقابل پیامبر بلند نکن چون حرمت او در فوت مانند حرمت او در حال زنده بودن است» ابوجعفر سؤال کرد: «یا ابا عبدالله (مالک) استقبال قبله ام استقبال (قبر) رسول الله مالک قال: لم تصرف و جهک عنه و هو وسیلتک و وسیله ابیک آدم الی الله یوم القیامه بل استقباله و فاستشفع به فیستشفعه الله.» «برای زیارت رو به قبله کنم یا به قبر مالک. گفت: صورت از قبر او نگردان چون وسیله تو و وسیله پدر تو آدم نزد خدا در روز قیامت است بلکه رو به قبر کن و طلب شفاعت از او کن که نزد خدا شفاعت کند.»

ش: این حدیث عجیب است. سندهایش چه بود؟

د: ببینید در رایانه موجود است حدود ۳۰ سند در کتب دارد.

ش: مالک حرف مهمی زده است.

د: مالک حرف اسلام را زده است ما هم حرف اسلام را می‌زنیم.

ش: ولی مذاهب دیگر نمی‌گویند رو به قبر کنید.



د: اتفاقاً چنین است یعنی مذاهب دیگر هم می گویند. رایانه را ملاحظه بفرمایید. در مجموع فتاوا ابن تیمیه، ج ۱، ص ۱۲ می گوید:

مالک و شافعی و احمد بن حنبل می گویند در موقع زیارت پیامبر رو به حجره باشید ولی ابوحنیفه می گوید رو به قبله باشید نه رو به حجره. البته در فتاوا الازهر، ج ۸، ص ۱۰۸ همین مطلب را از قول ابن تیمیه آورده است.  
ش: ولی عملاً همه رو به قبله می کنند.

د: چون مسئولان حرم اجازه نمی دهند و گرنه در قسمت بالای سر پیامبر می بینیم همه زوار پشت به قبله می ایستند و رو به حجره. بنابراین برداشت همه مردم فتاوی مالک، شافعی و احمد است که البته این به عقل هم نزدیک است چون مثلاً اگر کسی از بالای سر بخواهد به پیامبر سلام دهد بعد پشت به حجره کند و رو به قبله سلام دهد کاملاً دور از عقل است.

ش: آقای دکتر قبول کردیم که گریه بر میت بلامانع است و موقع زیارت هم رو به حجره باشیم.

د: این را من نگفتم اسناد کتاب خود شما می گوید. عرض من این است که شما به اخبار و احادیثی که از کتاب های خودتان که با قرآن مغایرت ندارد عمل کنید.  
ش: ما هم گفتیم قبول است.

د: اما در ادامه مطلب دقت کنید، مالک به ابو جعفر می گوید به نزد قبر پیامبر برو برای استغفار یعنی به مرده پناه ببر.

ش: بله بله. این موضوع هم خیلی مهم بود. مطالب مهمی بود راستش را بخواهید ما مراجعه به این کتاب ها نکردیم و توجه هم نداشتیم. بیشتر به گفته ها عمل کرده ایم بدون مراجعه به نوشته ها.

د: خب ما کار شما را کم کردیم.

ش: بله بله، خیلی خوب است خداوند به شما اجر بدهد.  
د: ببینید سمهودی در وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۱۳۶۱ می گوید.

حافظ ابو عبدالله محمد بن موسی بن النعمان با سندی منتهی به علی بن ابی طالب علیه السلام نقل می کند که سه روز از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله گذشته بود که عربی از خارج مدینه آمد، خاک قبر پیامبر را بر سر پاشید و گفت:



«یا رسول الله قلت فسمعنا قولک و وعیت عن الله سبحانه ما و عینا عنک و کان فیما انزل علیک ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوک فاستغفروا لله و قد ظلمت و جئتک تستغفر لی»

«ای رسول خدا، تو گفتی و ما گفتار تو را شنیدیم، از خدا اخذ کردی، آنچه ما از تو اخذ نمودیم، از چیزهایی که بر تو نازل شده است این آیه است «هرگاه آنان بر نفس خویش ستم کردند نزد تو بیایند و از خدا طلب آمرزش کنند، تو نیز درباره آنان طلب آمرزش نمایی، خدا را آمرزنده می‌یابند. من بر نفس خویش ستم کرده و پیش تو آمده‌ام برایم طلب آمرزش بنما و...»

نویسنده وفا الوفا لآخبار دارالمصطفی در خاتمه باب هشتم، وقایع فراوانی نقل می‌کند و همگی حاکی از آن است که استغاثه و درخواست حاجت از پیامبر سیره مستمره مسلمانان بوده است. او حتی می‌نویسد: امام محمدبن موسی بن نعمان پیرامون این موضوع کتابی تحت عنوان مصباح الظلام فی المستغثین بخیر الانام نوشته است. ش: جالب است که استغاثه و درخواست استغفار بعد از موت هم ادامه دارد. د: بلی این هم جواب همان‌هایی است که می‌گویند از مرده کمک نخواهید. در همین موقع مقداری پسته و گز ایرانی روی میز بود به شیخ تعارف شد ایشان کمی تناول کردند و گز را نشان دادند. ش: این خیلی خوشمزه است.

د: مصر را نمی‌دانم اما به شیرینی‌های سوریه نمی‌رسد.

ش: مصر هم شیرینی‌های خوبی دارد اما به شیرینی سوریه نمی‌رسد.

د: شیرینی‌های سوریه و لبنان واقعاً خوردنی است.

ش: اما این اسمش چه بود (جز = گز) خیلی خوشمزه است. به پای شیرینی‌های سوریه می‌رسد و کمتر شیرین است. برای پیرمردهایی مثل من خوب است. شیرینی سوریه خیلی شیرین است.

### تبرک و توسل به اموات صالح

د: در مورد توسل به قبر پیامبر(ص) هم مطلبی مورد نظر جنابعالی هست.

ش: ما که تبرک و توسل بعد از مردن را جایز نمی‌دانیم.



د: در زنده بودن که توسل را آیه قرآن هم جایز می داند و بهترین مثال پیراهن یوسف است.  
ش: بلی در زمان حیات پیامبر هم، به آب وضوی او تبرک می کردند اما بعد از مرگ نداریم.

د: برای بعد از مرگ هم داریم.

ش: کجا؟

د: یک مورد واضح در سبل الهدی و الرشاد ج ۱۲ ص ۳۴۷ باب هشتم و در سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶ و ابن جوزی در ج ۱۲ ص ۳۵۷ از ابوالحوزاء در مورد توسل به قبر شریف پیامبر برای باران نقل می کند

«۹۲ - حدثنا أبو النعمان ثنا سعيد بن زيد ثنا عمرو بن مالك النكري حدثنا أبو الجوزاء أوس بن عبد الله قال: قحط أهل المدينة قحطاً شديداً فشكوا إلى عائشة فقالت انظروا قبر النبي صلى الله عليه وسلم فاجعلوا منه كوا إلى السماء حتى لا يكون بينه وبين السماء سقف قال ففعلوا فمطرنا مطراً حتى نبت العشب وسمت الإبل حتى تفتقت من الشحم فسمى عام الفتق

قال حسين سليم أسد: رجاله ثقات»

«اوس بن عبدالله گفت در مدینه قحطی آمده بود و مردم با قحطی شدید مواجه شدند پس به عایشه (رض) شکایت بردند (عایشه) گفت به طرف قبر پیامبر (ص) بروید و یک سوراخ در سقف بکنید تا بین قبر و آسمان سقفی نباشد. (اوس بن عبدالله) گفت ما این کار را کردیم باران آمد، چه بارانی به طوری که علف سبز شد، شترها چاق شدند به طوری که از چربی پروار شدند و آن سال را سال پرواری خواندند. حسین سلیم است می گوید: رجال حدیث مطمئن هستند»

ش: خیلی جالب است این توسل که مربوط بعد از فوت پیامبر بوده است. مصداق خوبی برای تصدیق حرف شما هست.

د: باز ببینید. حافظ در کتاب فتح الباری ج ۲ ص ۴۹۵ و مصنف ابن ابی شیبه ج ۱۲ ص ۳۲ نقل می کند:

«روی بن ابی شیبه یاسناد صحیح من روایة أبی صالح السمان عن مالك الداری و كان خازن عمر قال أصاب الناس قحط في زمن عمر فجاء رجل



إلى قبر النبي صلى الله عليه و سلم فقال يا رسول الله استسق لامتك  
فإنهم قد هلكوا فأتى الرجل في المنام فقليل له أئت عمر الحديث....وقد  
روى سيف في الفتوح أن الذي رأى المنام المذكور هو بلال بن الحارث  
المزني أحد الصحابة»

«ابن ابی شیبہ با سند صحیح از ابی صالح السمان مالک‌دار که انباردار عمر  
بود نقل می کند در زمان عمر قحطی آمد مردی نزد قبر پیامبر(ص) آمد و  
گفت یا رسول الله امت خود را سیراب کن که هلاک شدند. بعد پیامبر به  
خواب آن مرد آمد و به او فرمود برو پیش عمر و ...»

ش: اینهم جالب است.

د: بله پس توسل پس از مرگ هم حتی در زمان خلفا داشته‌ایم. هرچند ما معتقد به  
یکسان بودن وضع پیامبر در حیات و ممات هستیم.

ش: درست است. البته در الازهر نوعاً به توسل بعد از مرگ معتقد هستند اما من  
چون تحصیلات عربستانی دارم دیر این موارد را می پذیرم. اما در مصر این موضوع  
کاملاً پذیرفتنی است.

د: البته در قرآن سوره مائده داریم «وابتغوا اليه الوسيله» نزد خدا وسیله بیاورید که  
توسل یعنی همین.

### توسل به قبر امام بخاری

ش: قبول است البته من مشکل چندانی با این مورد توسل نداشتم.

د: شیخنا این که در مورد قبر پیامبر بود. اما خبر مسلمانان اهل تسنن را در سمرقند  
در سال‌های قبل از ابن تیمیه و این گونه تفکرات او را بینید هرچند در خیلی از جاهای  
دیگر هم رایج بوده است.

ش: بفرمایید.

د: توسل به قبر امام بخاری در خرتنک سمرقند.

ش: این باید جالب باشد.

د: ببینید در سیر اعلام النبلاء ج ۱۲ صفحه ۴۶۹ تاریخ الاسلام ذهبی ج ۱۹ ص ۲۷۳  
و طبقات الشافعیه الکبری ج ۲ ص ۲۳۴ نقل می کنند

«قال أبو علي الغساني: أخبرنا أبو الفتح نصر بن الحسن السكتي  
السمرقندي: قدم علينا بلنسية عام أربعة وستين وأربع مئة.



قال: قحط المطر عندنا بسمرقند في بعض الاعوام، فاستسقى الناس مراراً، فلم يسقوا.

فأتى رجل صالح معروف بالصلاح إلى قاضي سمرقند، فقال له: إني رأيت رأياً أعرضه عليك.

قال: وما هو؟ قال: أرى أن تخرج ويخرج الناس معك إلى قبر الامام محمد بن إسماعيل البخاري، وقبره بخرتنك، ونستسقى عنده، فعسى الله أن يسقينا.

قال: فقال القاضي: نعم ما رأيت.

فخرج القاضي والناس معه، واستسقى القاضي بالناس، وبكى الناس عند القبر، وتشفعوا بصاحبه، فأرسل الله تعالى السماء بماء عظيم غزير، أقام الناس من أجله بخرتنك سبعة أيام أو نحوها، لا يستطيع أحد الوصول إلى سمرقند من كثرة المطر وغازاته، وبين خرتنك وسمرقند نحو ثلاثة أميال.»

«ابوعلى غسانی می گوید ابوالفتح نصر از حسن سکتی سمرقندی که قبل از ما در سال چهارصد و شصت و چهار بوده است خبر داد. (او گفت) در سمرقند در بعضی سالها قحطی باران شد. مردم تقاضای باران کردند ولی باران نیامد. مرد صالحی که به خوبی معروف بود نزد قاضی سمرقند آمد و گفت من برای شما یک پیشنهاد دارم (قاضی) گفت پیشنهاد چیست؟ گفت رای من اینست که شما با مردم از شهر خارج شوید و به طرف قبر امام محمد بن اسماعیل بخاری که قبر او در (شهر) خرتنک است برویم و نزد آن قبر تقاضای باران کنیم انشا... باران بیاید.

قاضی گفت قبول. لذا قاضی و مردم همراه از او خارج شدند قاضی با مردم تقاضای باران کردند و مردم نزد قبر گریه کردند و به صاحب قبر شفاعت کردند. پس خداوند آب زیادی از آسمان فرستاد. مردم از شدت باران حدود هشت روز در خرتنک ماندند چون از شدت باران قادر به رفتن سمرقند نبودند در حالی که فاصله خرتنک تا سمرقند سه مایل بود.»

ش: این خیلی جالب بود که به قبر بخاری توسل کرده و صریحاً کلمه شفاعت را آورده اند  
د: اگر در کتب خودتان دقت کنید از اینها زیاد است  
ش: به نظرم کفایت می کند برویم بحث بعد.  
ناگهان چشم شیخ به دو کتاب روی میز افتاد و پرسید:





## دعا در شیعه

ش: این کتاب *مفاتیح الجنان* چیست؟

د: یکی از علمای ما که مدت‌هاست فوت کرده است، همه ادعیه‌هایی که توسط پیامبر و اهل بیت سفارش شده را جمع‌آوری کرده و اسم آن را *مفاتیح الجنان* گذاشته است.

ش: بله اسمش را شنیده‌ام اما ندیده بودم. ظاهراً شما هم احترام زیادی برای آن قائلید. می‌گویند در حد قرآن و یا بیشتر است.

د: بله ما احترام قائلیم اما نه به اندازه قرآن. البته چون ما قرآن را کلام خدا می‌دانیم، می‌گوییم اگر می‌خواهید خدا با شما حرف بزند قرآن بخوانید و اگر می‌خواهید شما با خدا حرف بزنید دعا بخوانید.

ش: ما هم دعا داریم اما نه به این گستردگی که در این کتاب است.

د: این بخشی از دعاهایی است که ما در ایام سال می‌خوانیم کتاب‌های دیگر هم داریم. مثلاً یک کتاب دیگر صحیفه سجادیه است که دعاهای جالبی دارد.

ش: یعنی مردم همه این دعاها را هر روز می‌خوانند.

د: هر روز نه اما بخشی را هر روز می‌خوانند بعضی را نه. بیشتر آن‌ها دعاهای روزها و شرایط خاص است. مناسبت دارد. مثلاً بعضی دعاها بعد از نمازهای یومیه است. بعضی دعاها برای شب جمعه، بعضی روز جمعه، بعضی روزها و شب‌های ماه‌های مختلف مثل ماه رجب، شعبان و رمضان و یا روزهای خاص مثل روز عرفه است.

ش: شما شخصاً کدام دعا را می‌خوانید.

د: من هم بعضی از این دعاها را می‌خوانم اما چند دعاست که بعضی از قسمت‌های آن بسیار تکان دهنده است.

ش: به من نشان می‌دهید. می‌خواهم آن قسمت‌ها را ببینم.

د: بله بفرمایید مثلاً فرازهایی از دعایی به نام کمیل که علی علیه السلام به کمیل آموزش داده است:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ

خدایا ببخش آن گناهایی را که پرده عصمت را می‌برد.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ النَّقْمَ

خدایا ببخش آن گناهایی را که بر من کیفر عذاب نازل می‌کند.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ

خدایا ببخش آن گناهایی را که در نعمت را به روی من می‌بندد.



اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحِسُّ الدُّعَاءَ

خدایا ببخش آن گناہانی را کہ مانع قبول دعاہایم می شود.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِلُ الْبَلَاءَ

خدایا ببخش آن گناہانی را کہ بر من بلا می فرستد.

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا

خدایا ہر گناہی کہ مرتکب شدہ ام و ہر خطایی از من سر زدہ ہمہ را ببخش.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِذِكْرِكَ وَأَسْتَشْفِعُ بِكَ إِلَيَّ نَفْسِكَ

ای خدا من بہ یاد تو بہ سوی تو تقرب می جویم و تو را سوی تو شفیع می آورم.

وَأَسْأَلُكَ بِجُودِكَ أَنْ تُدْنِيَنِي مِنْ قُرْبِكَ وَأَنْ تُوزِعَنِي شُكْرَكَ وَأَنْ

تَلْهَمَنِي ذِكْرَكَ

و از درگاہ جود و کرمت مسئلت می کنم کہ مرا بہ مقام قرب خود

نزدیک سازی و شکر و سپاست را بہ من بیاموزی و ذکر و توجہ حضرتت

را بر من الہام کنی.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ

خدایا از تو مسئلت می کنم با سؤالی از روی خضوع و ذلت و خشوع و مسکنت.

أَنْ تُسَامِحَنِي وَتَرْحَمَنِي وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا وَفِي جَمِيعِ

الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا

ش: خیلی جالب است. خیلی جالب است. این نشان می دهد کہ چه نوع گناہانی داریم.

د: بلہ، این را ہم نگاہ کنید. دعایی بہ نام مناجات شعبانیہ است کہ در ماہ شعبان

بیشتر خواندہ می شود.

وَأَسْمَعُ دُعَائِي إِذَا دَعَوْتُكَ وَأَسْمَعُ نِدَائِي إِذَا نَادَيْتُكَ

و چون تو را بخوانم دعای مرا اجابت فرما و ہر گاہ تو را ندا کنم ندایم بشنو.

وَأَقْبِلْ عَلَيَّ إِذَا نَاجَيْتُكَ فَقَدْ هَرَبْتُ إِلَيْكَ وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْكَ مُسْتَكِينًا

لَكَ مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ

و چون با تو مناجات کنم بہ حال توجہ فرما کہ من بہ سوی تو گریختہ ام

و در حضور حضرتت ایستادہ در حالی کہ بہ درگاہت بہ حال پریشانی

تضرع و زاری می کنم.

رَاجِيًا لِمَا لَدَيْكَ تَوَّابِي وَتَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَتَخْبُرُ حَاجَتِي وَتَعْرِفُ ضَمِيرِي

و بہ آنچه نزد توست چشم امید دارم و تو از دلم آگاہی و حاجتم را

می دانی و ضمیر مرا می شناسی.



وَلَا يَخْفَى عَلَيْكَ أَمْرٌ مُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ

و هیچ امری از امور دنیا و آخرت من بر تو پنهان نیست.  
وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُبَدِيَ بِهِ مِنْ مَنْطِقِي وَآتَفَوَّهُ بِهِ مِنْ طَلِبَتِي وَأَرْجُوهُ لِعَاقِبَتِي  
و آنچه می‌خواهم که به زبان اظهار کنم و از حواجم سخن گویم و آنچه  
برای حسن عاقبتم به تو امید دارم همه را می‌دانی.  
وَقَدْ جَرَتْ مَقَادِيرُكَ عَلَيَّ يَا سَيِّدِي فِيمَا يَكُونُ مِنِّي إِلَى آخِرِ عُمْرِي  
و حکم تقدیر تو بر من ای سید من در باطن و ظاهر من تا آخر عمر جاری  
نافذ است.

مَنْ سَرَّيْتَنِي وَعَلَانِيَتِي وَبَيِّدَكَ لَا بَيِّدَ غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَنَقْصِي وَنَفْعِي وَضَرِي  
ضری  
و هر زیادت و نقصان و سود و زیان بر من وارد آمد همه به دست توست  
نه غیر تو.

ش: اینکه توحید اکمل است.

د: دقیقاً همین طور است.

ش: پس می‌گویند شما معتقدید همه چیز دست امام‌هاست.

د: ما این دعاها را از خود امامان نقل می‌کنیم. ما ائمه را واسطه فیض می‌دانیم.

ش: دعای‌های دیگر که شما خودت می‌خوانید چیست؟

د: دعای صباح است که مستحب است صبح‌ها بعد از نماز بخوانیم این فرازا را نگاه کنید.

إِلَهِي إِنْ لَمْ تَبْتَدِئْنِي الرَّحْمَةَ مِنْكَ بِحُسْنِ التَّوْفِيقِ فَمَنْ السَّالِكِ بِي إِلَيْكَ  
فِي وَاضِحِ الطَّرِيقِ

خدایا اگر لطف و رحمتت در اول مرا به حسن توفیق دست نمی‌گرفت  
دیگر که مرا در راه روشن به سوی تو هدایت می‌کرد.

وَإِنْ أَسْلَمْتَنِي أَنَا تَكَ لِقَائِكَ الْأَمَلِ وَالْمُنَى فَمَنْ الْمُقْبِلِ عَثْرَاتِي مِنْ كِبَوَاتِ الْهُوَى  
و اگر مدارای تو مرا به دست امل و آرزوهای باطل می‌سپرد دیگر که مرا

از لغزش‌های هوی و هوس بازمی‌گردانید.

وَإِنْ خَذَلْتَنِي نَصْرُكَ عِنْدَ مُحَارَبَةِ النَّفْسِ وَالشَّيْطَانِ فَقَدْ وَكَلْتَنِي خِذْلَانُكَ  
إِلَى حَيْثُ النَّصَبُ وَالْحَرَمَانُ

و اگر هنگام جنگ نفس با شیطان تو مرا یاری نمی‌کردی و به خود  
وامی‌گذاشتی خذلان تو کارم را به سختی و ناامیدی می‌کشانید.



إِلَهِي أَرَانِي مَا أَتَيْتُكَ إِلَّا مِنْ حَيْثُ الْأَمَالُ أَمْ عَلِقْتُ بِأَطْرَافِ حَبَالِكَ إِلَّا  
 حِينَ بَاعَدْتَنِي ذُنُوبِي عَنْ دَارِ (صِرْبَةِ) الْوَصَالِ  
 خدایا تو می‌دانی که چیزی جز امیدواری‌ها به تو مرا به درگاهت نمی‌آورد  
 و چون گناهان مرا از دار وصال تو دور کند جز به رشته لطف و کرم  
 بی‌انتهای تو چنگ نمی‌زنم.

\*\*\*

فَبَيْسَ الْمَطِيَّةِ الَّتِي امْتَطَيْتُ نَفْسِي مِنْ هَوَاهَا فَوَاهَا لَهَا لِمَا سَوَّلَتْ لَهَا ظُنُونُهَا  
 وَمَنْهَاهَا

ای خدا این مرکب سرکش هوی و هوس که نفس بر آن سوار است بسیار  
 مرکب بدرفتاری است وای بر این نفس و هوی که آمال باطل و آرزوهای  
 زشت در نظرش زیبا جلوه کرده.

وَتَبَّأَ لَهَا لِحُرَاتِهَا عَلَى سَيِّدِهَا وَمَوْلَاهَا

ای نابود شود این نفس اماره که بر فرمان سید و مولای خود جرئت  
 عصیان می‌کند.

إِلَهِي قَرَعْتُ بَابَ رَحْمَتِكَ بِيَدِ رَجَائِي وَهَرَبْتُ إِلَيْكَ لَاجِئًا مِنْ فَرْطِ  
 أَهْوَائِي وَعَلِقْتُ بِأَطْرَافِ حَبَالِكَ أَنَامِلَ وَلَائِي

خدایا حلقه بر در رحمتت به دست امیدواری می‌زنم و به درگاه کرم  
 پناه می‌آورم و از تعدی هوای نفس به سوی تو می‌گریزم.

ش: این دعا هم توصیه‌ی علی علیه السلام است.

د: بلی

ش: چطور این دعاها در کتب ما نیست؟

د: متأسفانه در کتب شما دعا بسیار کم است. به فرازهایی از این دعا نگاه کنید که

علی بن الحسین علیه السلام به ابو حمزه ثمالی آموزش داده است:

بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ وَلَوْ لَا أَنْتَ لَمْ أَدْرِ مَا أَنْتَ

من تو را به تو شناختم و تو مرا بر وجود خود دلالت فرمودی و به سوی  
 خود خواندی و اگر تو نبودی من نمی‌دانستم تو چیستی.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْعُوهُ فَيُجِيبُنِي وَإِنْ كُنْتُ بَطِيئًا حِينَ يَدْعُونِي

ستایش خدای را که من او را می‌خوانم و او اجابت می‌کند و هر چند  
 وقتی که او مرا می‌خواند کندی و کاهلی می‌کنم.



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَسْأَلُهُ فَيُعْطِينِي وَإِنْ كُنْتُ بِخَيْلًا حِينَ يَسْتَقْرِضُنِي  
و ستایش خدای را که چون از او چیزی درخواست کنم به من عطا می کند  
و هر چند هنگامی که او از من قرض می خواهد من بخل می ورزم.  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْادِيهِ كُلَّمَا شِئْتُ لِحَاجَتِي وَأَخْلُو بِهِ حَيْثُ شِئْتُ لِسِرِّي  
بِغَيْرِ شَفِيعٍ فَيَقْضِي لِي حَاجَتِي  
و ستایش خدای را که برای هر حاجتی هرگاه او را خواستم ندا خواهم  
کرد و هر وقتی برای راز و نیاز با او خلوت توانم کرد و بدون هیچ واسطه  
و شفیع حاجتم را روا می سازد.  
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا أَدْعُو غَيْرَهُ وَ لَوْ دَعَوْتُ غَيْرَهُ لَمْ يَسْتَجِبْ لِي دُعَائِي

ش: این دعاها هم بیانگر توحید کامل است.

د: اما دوستان شما، در مسجدالنبی و در مسجدالحرام ما را که با این گونه دعاها  
خداوند را صدا می زنیم مشرک صدا می کنند.

ش: نعوذ بالله - این ها از شهادتین بالاتر است.

د: بلی اما متأسفانه مسئولان امر به معروف و نهی از منکر مسجدالنبی و مسجدالحرام  
بدون اینکه این دعاها را دیده باشند به خوانندگان آن ها نسبت مشرک و کافر می دهند.

د: این فراز را نگاه کنید.

وَمَا أَنَا يَا رَبِّ وَمَا خَطَرِي هَبْنِي بِفَضْلِكَ وَتَصَدَّقْ عَلَيَّ بِعَفْوِكَ  
و من ذره ناچیز ای خدا کیستم مرا به فضل و کرمت ببخش و به عفو و  
رحمتت بر من منت گذار.  
أَيُّ رَبِّ جَلَلَنِي بَسْتَرِكَ وَأَعْفُ عَنْ تَوْبِيخِي بِكَرَمِ وَجْهِكَ  
ای پروردگار من کردار زشتم در پرده دار و از گناهانم به بزرگواری ذاتت  
در گذر.  
فَلَوْ اطَّلَعَ الْيَوْمَ عَلَى ذَنْبِي غَيْرُكَ مَا فَعَلْتُهُ وَ لَوْ خِفْتُ تَعْجِيلَ الْعُقُوبَةِ  
لَا جَنَنْتُهُ

که اگر بر گناهم کسی غیر از تو آگاه می شد البته آن گنه نمی کردم و اگر  
از تعجیل می ترسیدم هم از خطا اجتناب می نمودم.

لَا تَأْتِكَ أَهْوَنُ النَّاطِرِينَ (إِلَى) وَأَخْفُ الْمُطَّلَعِينَ (عَلَى)  
نه آزارین رو که تو از دیگران در نظرم بی قدر و اهمیت تری



بَلْ لَأَنَّكَ يَا رَبَّ خَيْرُ السَّاتِرِينَ وَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ وَ (وَ أَحْلَمُ الْأَحْلَمِينَ) وَ  
أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ

بلکه بدین سبب که تو بهترین ستاران و پرده پوشان و نیکوترین حکم فرمایان  
و بزرگوارترین بزرگواران عالمی.

سَتَّارُ الْعُيُوبِ عَقَارُ الذُّنُوبِ عَلَامُ الْعُيُوبِ تَسْتُرُ الذَّنْبَ بِكَرَمِكَ وَ تُوَخَّرُ  
الْعُقُوبَةَ بِحِلْمِكَ

تویی که بر عیب های خلق پرده پوشی و بر گناهانشان ببخشایی و بر اسرار  
غیب آگاهی، گناه بندگانت را به کرمت می پوشانی و کیفر آنها را از حلم  
و بردباری به تأخیر می افکنی.

ش: عجب استدلالی برای خداوند آورده است. این دعا، سؤال چهل ساله من را حل کرد  
که چرا در حضور یک کودک پنج ساله گناه نمی کنیم، اما اگر کسی نبود خدا را در نظر  
نمی گیریم. اما این دعا می گوید اگر من در حضور تو گناه می کنم چون تو ستار العیوبی.  
د: این فراز را هم ببینید.

اللَّهُمَّ إِنِّي كَلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَ تَعَبَّأْتُ (تَعَبَّيْتُ) وَ قُفْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ  
ای خدا من چندان که به عزم و جزم با خود گفتم و خویش را مهیا و آماده  
طاعتت ساختم و در پیشگاه تو به نماز ایستادم.

وَ نَاجَيْتُكَ أَلْفَيْتَ عَلَيَّ نِعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَ سَلَبْتَنِي مُنَاجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ  
آن هنگام مرا به خواب انداختی و حال راز و نیاز از من گاه مناجات باز گرفتی.  
مَا لِي كَلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتَ سِرِّي وَ قَرَّبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي  
ای خدا چه شد که هرچه با خود عهد کرده و گفتم که از این پس سریرتم  
نیکو خواهد شد و به مجامع اهل توبه و مقام توابین نزدیک می شوم.

عَرَضْتُ لِي بَلِيَّةٌ أَزَالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ  
بلیه و حادثه ای پیش آمد که به عهد ثابت قدم نماندم و آن بلیه میان من و  
خدمتت حائل گردید.

سَيِّدِي لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ نَحَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي  
مُسْتَخْفًا بِحَقِّكَ فَأَقْضَيْتَنِي

ای سید من شاید تو از درگاه لطفت مرا رانده ای و از خدمت بندگیات  
دورم ساخته ای یا شاید دیدی من حق بندگیات را خفیف شمردم بدین جهت  
از درگاهت مرا دور کردی.



أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلْبِي نِي أَوْ لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ  
الْكَاذِبِينَ (الْكَذَّابِينَ) فَفَرَضْتَنِي

یا آنکه دیدی من از تو روی گردانم بدین سبب بر من غضب فرمودی یا  
آنکه در مقام دروغ گوینم بافتی لذا از نظر عنایت دور افکندی.

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ  
مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَحَدَثْتَنِي

یا شاید دیدی که من شکرگزاری از نعمت‌هایت نمی‌کنم مرا محروم  
ساختی یا شاید مرا در مجالس اهل علم نیافتی به خواری و خذلانم انداختی.

أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْعَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي

یا شاید مرا در میان اهل غفلت یافتی بدین جرم از رحمتت نومیدم کردی.  
أَوْ لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ لَمْ  
تُحِبَّ أَنْ تَسْمَعَ دُعَائِي فَبَاعَدْتَنِي

یا شاید دیدی در مجالس اهل باطل الفت گرفته‌ام مرا میان آن‌ها وا گذاشتی  
یا شاید دوست نداشتی دعایم را بشنوی از درگاهت دورم کردی.

أَوْ لَعَلَّكَ بِجُرْمِي وَجَرِيرَتِي كَافَيْتَنِي أَوْ لَعَلَّكَ بَقَلَّةِ حَيَاتِي مِنْكَ جَازَيْتَنِي  
یا شاید به جرم و گناهم مکافات کردی یا شاید به بی‌شرم و حیایی با  
حضرتت مجازاتم نمودی.

فَإِنْ عَفَوْتَ يَا رَبِّ فَطَالَمَا عَفَوْتَ عَنِ الْمُذْنِبِينَ قَبْلِي لِأَنَّ كَرَمَكَ أَيُّ رَبِّ  
يَجَلُّ عَنْ مَكَاةِ الْمُقْصِرِينَ

به‌هرحال اگر ای خدای من عفو کنی شایسته است که پیش از من چه بسیار  
از گنهکاران را عفو کرده‌ای چرا که لطف و کرمات ای خدا برتر و بالاتر  
از آن است که بندگان مقصر را به کیفر رسانی.

ش: این درس گناه‌شناسی است. آن‌هم گناه‌هایی که ما آن را گناه نمی‌دانیم. این دعا  
برای کشورهای عربی خیلی خوب است که از علما فراری هستند که بدانند این گناهی  
است که خدا با این گناه انسان را در درگاه خود راه نمی‌دهد. جداً لذت بردم. فرازی  
دیگر هم که شما پسندیدید نشان بدهید.

د: بفرمایید به این استدلال دیگر نگاه کنید.

وَإِنْ كُنْتَ لَا تُكْرِمُ إِلَّا أَهْلَ الْوَفَاءِ بِكَ فَبِمَنْ يَسْتَعِثُّ الْمُسِيئُونَ

و اگر تو با غیر وفاداران اکرام و احسان نفرمایی پس بدکاران به درگاه  
که پناهنده شوند.



إِلَهِي إِنْ أَدْخَلْتَنِي النَّارَ فَفِي ذَلِكَ سُورُورٌ عَدُوِّكَ وَإِنْ أَدْخَلْتَنِي الْجَنَّةَ فَفِي ذَلِكَ سُورُورٌ نَبِيِّكَ

ای خدا اگر مرا در آتش بری در این صورت دشمنت (شیطان) شاد می‌شود و اگر در بهشت بری پیغمبرت شاد خواهد شد.

وَأَنَا وَاللَّهِ أَعْلَمُ أَنَّ سُورُورَ نَبِيِّكَ أَحَبُّ إِلَيْكَ مِنْ سُورُورِ عَدُوِّكَ

و من قسم به خدا یقین دارم که تو سرور پیغمبرت را دوست‌تر داری از سرور دشمنت.

ش: این دعاها خداوند را به گونه‌ای در حالتی قرار می‌دهد که باب رحمتش را به روی این دعاکننده نبندد که هیچ بلکه خدا را در رودر بایستی هم قرار داده است که خلاصه شما شیطان را خوشحال نمی‌کنی و حتماً پیامبر را خوشحال خواهی کرد.

د: یک دعای بسیار جالب از پدر این امام سجاد علیه السلام است یعنی امام حسین علیه السلام به نام دعای روز عرفه.

ش: بینم آن کجاست؟

د: این دعا از امام حسین بن علی است که در روز عرفه می‌خوانده است.

أَنْتَ الَّذِي مَنَّتَ أَنْتَ الَّذِي أَنْعَمْتَ أَنْتَ الَّذِي أَحْسَنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَجْمَلْتَ

تویی که عطا فرمودی تویی که نعمت دادی تویی که احسان کردی تویی که نیکویی کردی.

أَنْتَ الَّذِي أَفْضَلْتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْمَلْتَ أَنْتَ الَّذِي رَزَقْتَ أَنْتَ الَّذِي وَقَفْتَ

تویی که فضل و کرامت فرمودی تویی که (لطف را) کامل گردانیدی تویی که روزی بخشیدی تویی که توفیق دادی.

أَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَغْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَقْنَيْتَ أَنْتَ الَّذِي آوَيْتَ أَنْتَ الَّذِي كَفَيْتَ

تویی که به خلق عطا فرمودی تویی که فقیر را غنی ساختی تویی که سرمایه دادی تویی که پناه دادی تویی که امور بندگان را کفایت کردی.

أَنْتَ الَّذِي هَدَيْتَ أَنْتَ الَّذِي عَصَمْتَ أَنْتَ الَّذِي سَتَرْتَ أَنْتَ الَّذِي غَفَرْتَ

تویی که هدایت کردی تویی که خوبان را عصمت از گناه کرامت کردی تویی که گناهان را مستور ساختی تویی که گناهان را آمرزیدی.

أَنْتَ الَّذِي أَقَلْتَ أَنْتَ الَّذِي مَكَّنْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعَزَّزْتَ أَنْتَ الَّذِي أَعَنْتَ





تویی که عذر گناهان را پذیرفتی تویی که تمکن و جاه بخشیدی تویی که عزت و جلال دادی تویی که اعانت فرمودی.

أَنْتَ الَّذِي عَضَدْتَ أَنْتَ الَّذِي أَيَّدْتَ أَنْتَ الَّذِي نَصَرْتَ أَنْتَ الَّذِي شَفَيْتَ  
تویی که مدد فرمودی تویی که تأیید توانایی دادی تویی که یاری فرمودی  
تویی که بیماران را شفا دادی.

أَنْتَ الَّذِي عَافَيْتَ أَنْتَ الَّذِي أَكْرَمْتَ تَبَارَكْتَ وَتَعَالَيْتَ  
تویی که عافیت بخشیدی تویی که اکرام فرمودی تویی که برتری دادی.

فَلَكَ الْحَمْدُ دَائِمًا وَ لَكَ الشُّكْرُ وَأَصِيبًا أَبَدًا  
پس حمد و ستایش مخصوص توست و شکر و ستایش دایم تو را سزاست.

ثُمَّ أَنَا يَا إِلَهِي الْمُعْتَرِفُ بِذُنُوبِي فَأَغْفِرْهَا لِي  
باز ای خدای من به گناهانم مقرر و معترفم پس تو به کرم از من درگذر.  
أَنَا الَّذِي أَسَأْتُ أَنَا الَّذِي أَخْطَأْتُ أَنَا الَّذِي هَمَمْتُ أَنَا الَّذِي جَهَلْتُ أَنَا الَّذِي غَفَلْتُ  
من آن بنده‌ام که بد کردم من همانم که خطا کردم من همانم که اهتمام به  
عصیان کردم من همانم که نادانی کردم من همانم که غفلت ورزیدم.

أَنَا الَّذِي سَهَوْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَمَدْتُ أَنَا الَّذِي تَعَمَّدْتُ أَنَا الَّذِي وَعَدْتُ  
من همانم که سهو کردم من همانم که به خود اعتماد کردم و من همانم که (به

خواهش دل) عمداً (گناه) کردم من همانم که وعده کردم و مخالفت نمودم.  
وَأَنَا الَّذِي أَحْلَفْتُ أَنَا الَّذِي نَكَّثْتُ أَنَا الَّذِي أَقْرَرْتُ أَنَا الَّذِي اعْتَرَفْتُ  
بِنِعْمَتِكَ عَلَيَّ وَعِنْدِي وَأَبُوهُ بِذُنُوبِي  
و من همانم که عهد خود شکستم من همانم که اقرار کردم من همانم که

اعتراف به نعمت و عطایت بر خود کردم و باز به گناهان رجوع نمودم.

فَأَغْفِرْهَا لِي يَا مَنْ لَا تَضُرُّهُ ذُنُوبُ عِبَادِهِ وَ هُوَ الْغَنِيُّ عَنْ طَاعَتِهِمْ  
پس چون معترف و تائبم از آن گناهان درگذر ای خدایی که گناهان  
بندگانگت هیچ تو را زیان نخواهد داشت و از طاعتشان هم البته بی‌نیاز  
خواهی بود.

ش: این دعا از حسین بن علی است.

د: بلی ببینید. جوانان، طلاب و دانشگاهیان مسلمان باید با این فرازهای دعا آشنا شوند.

اشک از گوشه‌های چشم شیخ جاری می‌شود تلاش می‌کند اشک‌ها پنهان بماند با

دستمال خشک می‌کند و می‌گوید:



- اگر حسین بن علی این حرف‌ها را به خدا بگویند ما چکار کنیم. حالا می‌فهمم چرا در حرم پیامبر و مسجدالحرام ایرانی‌ها نوعاً کتاب دعا را در دست دارند و از روی آن دعاها را می‌خوانند.

د: این‌ها فقط بخشی از دعاهاست. این فراز از دعای عرفه را هم ببینید.

إِلَهِي أَعْنِي بِتَدْبِيرِكَ لِي عَنْ تَدْبِيرِي وَبِاخْتِيَارِكَ عَنِ اخْتِيَارِي وَأَوْقِفْنِي عَلَى مَرَاكِزِ اضْطِرَارِي

ای خدا مرا به علم و تدبیر کاملت از تدبیرم در کار خویش بی‌نیاز گردان و به اختیار خود امور دو عالم را منظم ساز و به اختیار من کارم را وامگذار و در مواضع اضطرار و پریشانی مرا واقف گردان.

إِلَهِي أَخْرِجْنِي مِنْ ذُلِّ نَفْسِي وَطَهِّرْنِي مِنْ شَكِّي وَشَرِّكِ قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِي  
ای خدا مرا از خواری نفسم رهایی ده و از پلیدی شک و شرک جانم پاک ساز پیش از آنکه مرگم فرارسد.

ش: این درس خداشناسی و خودشناسی است. الله اکبر، الله اکبر.

د: شما این صحیفه سجادیه را نگاه کنید. دعاها را آن را ببینید. فقط این چند فراز از دعایی به نام مکارم الاخلاق را نگاه کنید.

وَاجْعَلْ يَقِينِي أَفْضَلَ الْيَقِينِ وَأَنْتَهُ بِنَيْتِي إِلَى أَحْسَنِ النَّيَّاتِ وَبِعَمَلِي إِلَى أَحْسَنِ الْأَعْمَالِ

و یقین مرا به برترین مراتب یقین و نیت مرا به نیکوترین نیت‌ها و عمل مرا به بهترین اعمال فرابرد.

اللَّهُمَّ وَقِّرْ بِلُطْفِكَ نَيْتِي وَصَحِّحْ بِمَا عِنْدَكَ يَقِينِي وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي

ای خداوند، به لطف خود نیت مرا از هر شائبه مصنوع دار و به رحمت خود یقین مرا استوار گردان، و به قدرت خود فساد مرا به صلاح بدل نمای.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بار خدایا، درود بفرست بر محمد و خاندانش.

وَكَفَّنِي مَا يَشْغَلُنِي الْإِهْتِمَامُ بِهِ وَاسْتَعْمَلْنِي بِمَا تَسَأَلُنِي عَنْهُ وَاسْتَفْرَغْ أَيَّامِي فِيَمَا خَلَقْتَنِي لَهُ

و مرا از هر کار که پرداختن به آن از پرداختنم به تو بازمی‌دارد، بی‌نیاز



گردان و به کاری برگمار که در روز بازپسین از من خواهی و روزهای  
عمر مرا در کاری که مرا برای آن آفریده‌ای مصروف دار.  
وَأَغْنِنِي وَأَوْسِعْ عَلَيَّ فِي رِزْقِكَ وَلَا تَفْتِنَنِي بِالنَّظَرِ وَأَعِزَّنِي وَلَا تَبْتَلِينِي  
بِالْكِبَرِ

و مرا بی‌نیاز فرمای و در روزی بر من بگشای و به نگرستن به حسرت در  
مال و جاه کسان گرفتار مساز و عزیزم دار و به خودپسندی دچارم مکن.  
وَعِبْدَنِي لَكَ وَلَا تُفْسِدْ عِبَادَتِي بِالْعُجْبِ

مرا به بندگی خود گیر و عبادتم را به عجب و غرور تباه مکن.  
وَأَجْرٍ لِلنَّاسِ عَلَى يَدِي الْخَيْرِ وَلَا تَمَحِّقْهُ بِالْمَنِّ وَهَبْ لِي مَعَالِيَ الْأَخْلَاقِ  
وَأَعْصِمْنِي مِنَ الْفَخْرِ

و بر دست من، در حق مردم کارهای خیر جاری کن و کارهای خیر مرا به  
شائبه منت نهادن بر خلق خدای میامیز و از اخلاق متعالی بهره‌ورم دار و از  
نازش بر خویش در امان.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَلَا تَرْفَعْنِي فِي النَّاسِ دَرَجَةً إِلَّا حَطَّطْتَنِي عِنْدَ  
نَفْسِي مِثْلَهَا

بار خدایا، درود بفرست بر محمد و خاندانش و هرگاه مرا در نظر مردم به  
درجتی فرامی‌بری به همان قدر در نفس خود خوارم گردان.  
وَلَا تُحَدِّثْ لِي عِزًّا ظَاهِرًا إِلَّا أَحَدَّثْتَ لِي ذِلَّةً بَاطِنَةً عِنْدَ نَفْسِي بِقَدَرِهَا  
و هرگاه مرا به عزتی آشکار می‌نوازی به همان قدر در نفس خود ذلیل گردان.

ش: دکتر این دعاست یا روان‌شناسی. واقعاً الله اعلم حيث يجعل رسالته. این دعاها دریای  
معرفت است. آقای دکتر آیا می‌توانم این کتاب دعای مفاتیح و صحیفه سجادیه را ببرم؟  
د: ببرید اما یک نکته را توجه بفرمایید که صحیفه سجادیه همه دعاهایش جالب و  
خوب است اما در مفاتیح ممکن است مواردی باشد که افراد در طول سال و یا حتی  
عمرشان یک‌بار هم نمی‌خوانند، و ممکن است این‌گونه دعاها به سلیقه شما خوب  
نیاید، لذا به نظرم اگر موافق باشید دعاهای برگزیده مفاتیح را ببرید بهتر است.  
ش: ولی من می‌خواهم همه دعاها را ببینم.

د: با توجه به فرصت کم شما، بهتر است دعاهای انتخاب‌شده را ببینید.



## لعن خلفا نداریم

ش: این دعاها که شما نشان دادید اعجاز در سخن گفتن با خدا بود، اما من شنیدم در کتاب مفاتیح توهین به خلفا و لعن به آنها هم هست.

د: پس برای همین می‌خواهید ببرید؟

ش: نه نه، اما در این مورد توضیحی دارید.

د: بله. اولاً لعن صریح به افراد نداریم مگر آنها که خود لعن خلفا را باب کردند.

ش: آنها حتماً معاویه است که لعن علی علیه السلام را باب کرده بود.

د: بله و متأسفانه این عمل این‌قدر رایج شده بود که طبق نقل تاریخ، یک امام جماعت یادش رفت علی را لعن کند، بین راه ایستاد و برای جبران، صد بار لعن کرد و در همان جا مسجد لعن ساختند. بنابراین لعن معاویه به صراحت وجود دارد چون خودش لعن خلیفه را واجب کرد. ما هم از همه حرف‌های معاویه فقط این یک حرف او را در مورد خودش گوش داده‌ایم که خود او را لعن کنیم. البته آن‌هایی که فرزند دختر پیامبر را شهید کردند و خانواده‌اش را اسیر کردند هم مورد لعن هستند.

ش: اما گفته‌اند خلفای راشدین هم لعن کرده‌اید.

د: قسمتی هست که ممکن است گفته شود منظور آنها هستند، هرچند اسم آنها نیست. آنها در زیارت عاشورا است که می‌گوید: «اللهم العن اول ظالم ظلم حق محمد وآل محمد» و بعد دومی و سومی و چهارمی و بعد یزید را نام می‌برد. عده‌ای می‌گویند منظور از سه شخص اول سه خلیفه اول و معاویه هم چهارمی است.

ش: حُب این خیلی بد است که به خلیفه مورد احترام مسلمین توهین شود.

د: این توهین به خلیفه را معاویه باب کرده بود نه ما.

ش: حُب همه این را غلط می‌دانند. کسی هم اسم فرزند خودش را معاویه نمی‌گذارد.

د: کاملاً درست لذا ما هم به خلفا توهین نمی‌کنیم.

ش: پس منظور از این اولی و دومی و سومی کیست.

د: ما هم نمی‌دانیم دقیقاً منظور کیست هرچند به نظر بعضی از علمای اهل حدیث، این قسمت از زیارت و حتی سلام قبل از آن، جزء زیارت سفارش‌شده اولیه نبوده است.

ش: پس چطور در این کتاب آمده است.



د: چون نسخه‌های دعا متفاوت است، کتاب *مفاتیح* آخرین نسخه‌ها را آورده است.

ش: پس چرا می‌نویسید و می‌خوانید.

د: چون صراحتی ندارد که اسم کیست. چرا ما بگوییم اول من ظلم، خلیفه اول است و چهارم معاویه است. ما که معاویه را صریح لعن می‌کنیم و دلیلی ندارد با کنایه بگوییم. اما این فراز اضافه شده در حقیقت به افراد اصلی که به اهل بیت ظلم کردند، لعن می‌نماید. ش: اما بهتر است برای جلوگیری از حساسیت همین‌ها را هم از دعا حذف کنند.

د: من که مسئول انتشارات کشور نیستم، اما چگونه در زمان معاویه لعن علی حذف نشد در حالی که آن لعن صریح، علنی و بر منابر بود.

ش: گفتیم که معاویه حتماً اشتباه می‌کرده و آن مربوط به گذشته است.

د: خیلی خُب، بیایید حال را دریابید. شما جلوی این مأموران اطراف حرم پیامبر و مسجدالحرام را بگیرید که به سایر مسلمانان به‌ویژه شیعیان، مشرک و کافر نگویند. هر وقت آن‌ها به‌طور آشکار به ما مشرک نگفتند ما هم توصیه می‌کنیم این فرازها را بلند نخوانند.

ش: این‌ها که در اختیار من نیستند.

د: . مگر چاپخانه‌ها در اختیار من هستند که من بگویم این قسمت زیارت معلوم نیست از معصوم باشد و یا جزء زیارت نویسند یا مردم در اختیار من هستند که بگویم نخوانند.

ش: پس هر دو در ناتوانی جلوگیری از افراد یکسان هستیم.

د: بله اما یک فرق دارد و آن اینکه شما در نهی یک امر مسلم حرام و آن هم مشرک خواندن مسلمانان ناتوان هستید و من در یک امر نامعلوم ارشادی.

ش: اما من یک تذکر بدهم و آن اینکه این کار وهابی‌ها در عالم اسلام عمومیت ندارد، که شیعه یا بقیة مسلمانان را مشرک بدانند. در ضمن کم کم دارد دیرم می‌شود. باید بروم. بالاخره کدام کتاب را ببرم؟

د: کتاب *صحیفة سجادیة* و *منتخب مفاتیح الجنان* که دعاهای انتخاب شده است را ببرید که در هتل شما حساسیت درست نکنند. اما اگر حساسیت ایجاد نمی‌کند کل *مفاتیح الجنان* را هم می‌توانید ببرید.



ش: بسیار خوب پس ان شاء الله فردا بعد از نماز ظهر برویم هتل ما.  
 د: فکر نمی‌کنید اینجا راحت‌تر باشد، چون هم رایانه جیبی من هست، هم حساسیت  
 سایر همسفران شما برانگیخته نمی‌شود. چون اگر بیایم، ممکن است آن‌ها همه  
 بخواهند دخالت کنند زیرا که آن‌ها عرب‌زبان هستند و وارد بحث می‌شوند.  
 ش: اما این‌طور هم، من هر روز مزاحم شما می‌شوم.  
 د: ما در فارسی اصطلاحی داریم که می‌گوییم مزاحم نیستید بلکه مزاحم هستید.  
 ش: پس قرار ما فردا بعد از نماز ظهر جلوی باب جبرائیل.  
 د: ان شاء الله.

شیخ با مقداری پسته، گز و دو کتاب بدرقه شدند و ما هم آماده شدیم یک چرت  
 مختصر بزنیم تا نماز مغرب. البته اگر آقای کربلایی و ضرغام که از حرم برگشته‌اند  
 بگذارند چون می‌خواهند بخوابند.

بعد از کمی استراحت، برای نماز مغرب آماده شدیم. رفتیم مسجد. شیخ هم با فاصله  
 کمی از ما نشسته بود. ایستادم تا زیارت پیامبر را رو به حجره بخوانم، یک مأمور  
 مسجد آمد و گفت: کتاب را ببند، رو به قبله بایست نه رو به حجره. گفتم: ولی من  
 طبق فتوای احمد و مالک و شافعی رو به حجره کردم. مأمور گفت: آن‌ها این را  
 نمی‌گویند. گفتم: چرا حتی در کتاب مجموع فتاوی ابن تیمیه هم هست. گفتم: دروغ  
 می‌گویی، نیست. من گفتم: اما شما اشتباه می‌کنید چون من این سند را دارم. گفتم:  
 نیست. شروع کرد به گفتن شرک و کفر. در اینجا شیخ ابراهیم بلند شد و گفت: ایشان  
 درست می‌گویند. مأمور گفت: شما از کجا هستید. شیخ گفت: از مصر. مأمور گفت:  
 شما خودتان دیده‌اید که می‌شود برای زیارت رو به حجره بایستید. شیخ گفت: بله من  
 خودم دیده‌ام. مأمور گفت: ولی به ما گفته‌اند این کار را نکنید. این یک دستور  
 حکومتی است. شیخ گفت: ولی شما در مسجد به افراد تهمت دروغ‌گویی نزنید چون در  
 زیارت پیامبر رو به حجره ایستادن بلامانع است، اما در موقع دعا رو به قبله باشند. من  
 از شیخ تشکر کردم و برای نماز مغرب آماده شدیم.

پس از نماز مغرب با طلبه‌ای از عمان آشنا شدم و شروع به صحبت کردیم. طلبه از  
 دانشگاه مدینه بود گفت: چه می‌خوانی؟ گفتم: دعاهای بعد از نماز. گفت: چیست؟



گفتم: اول تسییحات است بعد دعاهای بعد از نماز. گفت: بعد از نماز چه می گویند؟  
گفتم: اول تسییحات، یعنی ۳۴ مرتبه الله اکبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله است بعد دعاهای مختلف مثلاً بعد از نماز صبح مستحب است بگوییم:

بِسْمِ اللَّهِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ  
به نام خدا و درود خدا بر محمد و آل او  
وَأُفْوِضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقَاهُ اللَّهُ سَيِّئَاتِ مَا مَكُرُوا  
و کار خود را به خدا می گذارم که او به حال بندگان بصیر است پس خدا  
حفظ کرد هر بدی را که مکر دشمنان برانگیزد.  
لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ  
و خدایی جز تو ای ذات یکتا نیست پاک و منزهی تو و من از ستمکارانم.  
فَاسْتَجِبْنَا لَهُ وَنَجِّنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ  
پس ما دعای او را مستجاب کردیم و او را از دریای غم نجات دادیم و  
این چنین مؤمنان را نجات خواهیم داد.  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ  
خدا ما را کافی است و او بهترین وکیل است به نعمت خدا و فضل خدا  
چنان برخوردار شوند که دیگر هیچ بدی به آنها نرسد.  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ  
آنچه خدا خواست می شود و هیچ قدرت و توانایی جز قدرت خدا نیست.  
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ  
آنچه خدا خواست می شود نه آنچه مردم بخواهند.  
مَا شَاءَ اللَّهُ وَإِنْ كَرِهَ النَّاسُ  
آنچه خدا خواست می شود هر چند مردم نخواهند.  
حَسْبِيَ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِينَ حَسْبِيَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ  
خدای رب العالمین مرا کافی از دیگران است. خدای آفریننده عالم مرا کافی  
از خلق است.  
حَسْبِيَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوقِينَ حَسْبِيَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ  
خدای روزی دهنده مرا کافی از روزی خواران است. خدایی که پروردگار  
عالم است مرا کافی از دیگران است.  
حَسْبِيَ مَنْ هُوَ حَسْبِي حَسْبِيَ مَنْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِي



کافی است آن که مرا کافی است. کافی است آن که همیشه مرا کافی است.

حَسْبِيَ مَنْ كَانَ مُدُّ كُنْتُمْ لَمْ يَزَلْ حَسْبِيَ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

کافی است آن که تا بوده‌ام و هستم مرا کافی است. کافی است مرا خدای

یکتایی که جز او خدایی نیست.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

بر او توکل کرده‌ام و اوست پروردگار عرش با عظمت.

طلبه عمانی گفت: پس می‌گویند شما خداوند را پایین‌تر از علی می‌دانید. در این دعا

که اسمی از علی نیست.

گفتم: گفته‌ها زیاد است.

آن طلبه که به نظر حیرت‌زده می‌رسید گفت: می‌شود این کتاب دعا را به من بدهید.

گفتم متأسفانه همین یک نسخه را دارم و تا پایان حج هم آن را لازم دارم، اما می‌توانم

کپی بعضی از قسمت‌ها را برای شما بیاورم. تشکر کرد و نماز عشا شروع شد. متأسفانه

دیگر آن طلبه را ندیدم.





## ❁ روز بیست و سوم ذیقعدہ

طبق معمول بعد از نماز صبح رفتیم قبرستان بقیع و بعد هم رفتیم هتل و صبحانه خوردیم و کمی هم خوابیدیم. برای نماز ظهر رفتیم مسجد. نماز ظهر را خواندم، آقای حاج عباس هم با من هستند، می‌آییم بیرون و منتظر شیخ می‌مانیم. شرطه‌ها می‌گویند بروید ازدحام می‌شود. بالاخره این قدر جابه‌جا می‌شویم تا شیخ می‌آید و با هم حرکت کردیم به طرف هتل.

ش: هوا خیلی خوب است، آن قدرها گرم نیست و ان شاء الله در عرفات و منی هم هوا خوب باشد.

د: ان شاء الله که خوب می‌ماند البته اگر باران هم بیاید معلوم نیست بهتر شود.

ش: راستی دیشب مشکلی پیش نیامد؟

د: با حمایت شما دیگر مشکلی نبود، اما اگر شما نبودید ما رفته بودیم حراست

مسجدالنبی ﷺ.

ش: فکر می‌کنم فقط تذکر می‌دهند ولی جایی ندارند ببرند.

د: این طور نیست. دیشب یکی از همراهان داشت از خانواده خود بیرون حرم عکس می‌گرفت. در حین عکس گرفتن خانمی از جلوی دوربین رد شد، عکس او هم افتاد در عکس این آقا. عکاس بنده خدا را بردند و می‌خواستند موهایش را کوتاه کنند. من رفتم وساطت کردم بالاخره تعهد کتبی گرفتند که دیگر عکس از نامحرم نگیرد. حدود ۴

ساعت معطل بودند. جالب این بود که خود مأمور که شاهد ماجرا بود و گزارش کرده بود تلاش می کرد او را آزاد کنند (چون من او را قسم دادم که دروغ نگوید) اما مأموران بالاتر از او قبول نمی کردند.

ش: تقصیر عکاس نبوده مگر آن خانم که عکسش افتاده بود شکایت کرد؟

د: نه او شکایت نکرد اما مأمورین اعتراض کردند.

ش: به چه بهانه‌ای اعتراض داشتند و او را گرفتند؟

د: اینکه از نامحرم عکس گرفته است.

ش: خدا به ما رحم کند با این تندروی‌ها.

د: اینکه خوب است. این آقایان همه را مشرک و کافر می دانند.

ش: نعوذبالله اگر این تیمیه هم بود چنین نمی کرد.

د: ولی فکر می کنم این‌ها شاگردان او هستند، چون این حرف‌ها در کتاب‌های او آمده است.

ش: اما عمل کردن و گفتن کافر و مشرک صحیح نیست.

د: معمولاً مریدان نادان از خود مرادها بدتر عمل می کنند.

ش: بله این درست است.

د: مثلاً خود ابن تیمیه که خود را پیرو احمد حنبل می داند با تعداد زیادی از فتاوی احمد حنبل مخالفت جدی می کند به طوری که تعدادی از علمای زمان او به ویژه برادرش با او مخالفت می کنند. چون بیشتر فتواهای او برخلاف نظر همه ائمه چهارگانه یعنی مالک، احمد، شافعی و ابوحنیفه است.

ش: بلی مخالفت‌هایی با ایشان شد ولی حرف‌های نوئی هم زد.

د: در دین نوآوری بیشتر بدعت می شود تا تقویت کننده دین.

رسیدیم هتل. رفتیم ناهارخوری و امروز در ناهارخوری تعدادی از همشهریان من (جهرمی‌ها) آمده بودند من را ببینند. از آن‌ها تشکر کردم و از شیخ خواهش کردم ناهار را سر میز همشهریان من بخوریم. قبول کردند و بحث‌های متفاوتی داشتیم. خوشبختانه همشهریان ما با یادآوری بعضی از خاطرات دوران کودکی و دبیرستان، به ویژه برنامه‌های مسجد قدیمی محل و استاد قرآن ما با آن کلاس‌های قرآن هرشب،



کمی بعد از نهار ما را ترک کردند و من به اتفاق شیخ رفتیم اتاق تا بحث را شروع کنیم. اول چای و تعدادی شیرینی خوردیم و بعد شروع کردیم.

### ادامه دعا در شیعه

ش: دیشب به این دعاها را دیدم. خیلی عجیب است. لای صفحات علامت گذاشته‌ام. کتاب همراهم هست ببینید این قسمت‌ها را. نمی‌دانم شما هم مانند آن‌ها که دیروز نشان دادید توجه کرده‌اید یا نه، مثلاً این دعا که دعای روز یکشنبه است.

د: بله خیلی جالب است.

ش: راستی، نام دعاها را چگونه انتخاب می‌کنند.

د: نام دعاها چندان مبنای مهمی ندارد. بعضی وقت‌ها به نام اشخاصی هست که دعا به آن‌ها تعلیم داده شده است، مثل کمیل یا ابوحمزه ثمالی. بعضی نام‌ها به مناسبت وقت است، مثل دعای صبح که برای صبح‌هاست و یا دعای عرفه که برای روز عرفه است. بعضی نام‌ها به مناسبت مضامین موجود در دعاست، مثل مکارم‌الاخلاق و عالیه‌المضامین. بعضی دعاها با توجه به کلمات اول دعا نام‌گذاری شده‌اند مثل دعای افتتاح یا همان دعای صبح که دیدیم به این دلیل هم ممکن است باشد. البته نام عده قابل توجهی از دعاها به‌طور رسمی معرفی شده است. اما نام دعاها به این دلایل یا هر دلیل دیگر که باشد اهمیت ندارد، مهم مضامین آن‌هاست.

ش: درست اما من دوست دارم عمده بحث امروز در مورد این دعاها باشد، چون که رابطه انسان و خدا را روشن می‌کند. انسان با این دعاها از یک طرف خائف و از طرف دیگر به خداوند نزدیک و امیدوارتر می‌شود.

د: من هم موافقم، بفرمایید.

ش: اول این دعای روزهای هفته، خصوصاً یکشنبه و سه‌شنبه را نگاه کنیم. این دعای روز یکشنبه،

قسمت اول دعا را ببینید:

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي لَا أَرْجُو إِلَّا فَضْلَهُ وَلَا أَخْشَى إِلَّا عَدْلَهُ

به نام خدای بخشنده مهربان به نام خدایی که جز به فضل و رحمتش به چیزی امیدوار نیستم و غیر از عدل و دادش از چیزی نمی‌ترسم.



وَلَا أَعْتَمِدُ إِلَّا قَوْلَهُ وَلَا أُمْسِكُ إِلَّا بِحَبْلِهِ

و جز به قول او (و کتاب او) به چیزی اعتماد ندارم و جز به رشته (اخلاص

و محبت) اش به چیزی چنگ نمی‌زنم.

بِكَ اسْتَجِيرُ يَا ذَا الْعَفْوِ وَالرِّضْوَانِ مِنَ الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ

به تو پناه می‌برم ای خدای صاحب عفو و خشنودی از ظلم و تعدی خلق.

وَمِنْ غَيْرِ الزَّمَانِ وَتَوَاتُرِ الْأَحْزَانِ وَطَوَارِقِ الْحَدَثَانِ

و از تغییرات و حوادث روزگار و غم و اندوه بی‌دری و پیشامدهای سخت

و ناگوار.

وَمِنْ انْقِضَاءِ الْمُدَّةِ قَبْلَ التَّأَهُبِ وَالْعُدَّةِ وَإِيَّاكَ اسْتَرْشِدُ لِمَا فِيهِ الصَّلَاحُ وَ

الْإِصْلَاحُ

و از اینکه عمرم به سر آید و خود را مهیا و آماده سفر آن جهان نکرده باشم

و از تو می‌طلبم که رهبری به هر خیر و صلاح و اصلاح امورم بفرمایی.

وَبِكَ اسْتَعِينُ فِيمَا يَقْتَرِنُ بِهِ النَّجَاحُ وَالْإِنِّجَاحُ

و از تو یاری می‌طلبم که مرا با هر چه فتح و فیروزی و کامروایی است

مقرون سازی.

وَإِيَّاكَ أَرْغَبُ فِي لِبَاسِ الْعَافِيَةِ وَتَمَامِهَا وَشُمُولِ السَّلَامَةِ وَدَوَامِهَا

و تنها از تو خواهانم که مرا لباس عافیت کامل (از هر رنج و غم) بیوشانی

و سلامتی دائم (از هر درد و الم) عطا کنی.

ش: دعا را اگر انسان هفته‌ای یک بار بخواند واقعاً روحش صیقلی می‌شود آن‌هم از

چند بُعد: اول اینکه پشتوانه خود را فقط خدا می‌داند، بعد از همه بدی‌ها، ظلم‌ها،

شیطان به خدا پناه می‌برد و سپس تقاضای قبول عبادات می‌کند و همچنین تقاضای عزت

از طرف خداوند بین همه می‌کند در آخر هم تقاضای عاقبت‌به‌خیری می‌کند.

د: نوعاً دعاهایی که به ما رسیده با مضامین بسیار عالی است.

ش: دعای روز سه‌شنبه را هم نگاه کنیم. این قسمت اول را ببینید.

الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالْحَمْدُ حَقُّهُ كَمَا يَسْتَحِقُّهُ حَمْدًا كَثِيرًا

به نام خدای بخشنده مهربان حمد و ستایش مخصوص خدا و لایق او و حق

اوست چنان ستایشی که سزاوار اوست حمدی بسیار.

وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي



و پناه می‌برم به خدا از شر نفس خود زیرا نفس اماره انسان را به کارهای زشت، ناروا و سخت وامی‌دارد جز آنکه خدا به لطف خاص خود آدمی را نگهدارد.  
**وَ أَعُوذُ بِهِ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ الَّذِي يَرِيدُنِي ذُنْبًا إِلَىٰ ذُنْبِي**  
 و پناه می‌برم به خدا از شر شیطان که پیوسته گناهی بر سر گناه من می‌افزاید.

**وَ أَحْتَرِزُ بِهِ مِنْ كُلِّ جَبَّارٍ فَاجِرٍ وَ سُلْطَانٍ جَائِرٍ وَ عَدُوِّ قَاهِرٍ**  
 و به او پناه می‌برم از جور و ظلم هر ستمکار فاجر و سلطان ظالم و دشمن قوی و قاهر.

**اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ جُنْدِكَ فَإِنَّ جُنْدَكَ هُمُ الْغَالِبُونَ**  
 بار خدایا مرا از سپاه خود قرار ده که سپاه تو منحصراً همیشه فاتح و غالبند.  
**وَ اجْعَلْنِي مِنْ حَزْبِكَ فَإِنَّ حَزْبَكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ**  
 و مرا از حزب خود مقرر فرما که حزب تو منحصراً پیوسته فیروزند.  
**وَ اجْعَلْنِي مِنْ أَوْلِيَائِكَ فَإِنَّ أَوْلِيَاءَكَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**  
 و مرا از دوستان خود قرار ده که البته دوستان تو (در دو عالم) هیچ ترس و غم و اندوهی در دل ندارند.

**اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لِي دِينِي فَإِنَّهُ عِصْمَةٌ أَمْرِي**  
 خدایا دین مرا اصلاح فرما که دین مایهٔ حفظ همهٔ شئون من است.  
**وَ أَصْلِحْ لِي آخِرَتِي فَإِنَّهَا دَارُ مَقَرِّي وَ إِلَيْهَا مِنْ مُجَاوِرَةِ اللَّثَامِ مَقَرِّي**  
 و عالم آخرتم را اصلاح فرما که آنجا منزل ابدی من است و جایگاه قرار من از آزار مردم پست دنیاست.

**وَ اجْعَلْ الْحَيَاةَ زِيَادَةً لِي فِي كُلِّ خَيْرٍ وَ الْوَفَاةَ رَاحَةً لِي مِنْ كُلِّ شَرٍّ**  
 و عمر و حیاتم را مایهٔ زیادیتی هر کار خیر قرار ده و مرگم را موجب راحتی از هرگونه شرور گردان.

**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ تَمَامِ عِدَّةِ الْمُرْسَلِينَ**  
 خدایا درود فرست بر محمد ﷺ ختم پیغمبرانت و بر تمام عدهٔ رسولانت.  
**وَ عَلَىٰ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ أَصْحَابِهِ الْمُتَتَجِبِينَ**

ش: شما چرا می‌گویید سلام بر اصحاب انتخاب شده پیامبر.  
 د: برای همان دلایلی که اول به نتیجه رسیدیم که همهٔ صحابه قابل سلام نیستند پس ما به صحابهٔ خوب سلام می‌کنیم.



ش: جالب است البته حالا من هم به اصحاب منتجبین سلام می‌کنم.  
د: همان‌طور که دیروز گفتم امام خمینی قبل از انقلاب توصیه کرده بودند این دعا را  
هر روز بخوانید.

ش: خدا ایشان را رحمت کند حق داشته‌اند، چون اول حمد جانانه‌ای برای خداوند  
می‌کند، بعد از نفس خودش به خدا پناه می‌برد و بعد درخواست می‌کند سربازی از  
حزب او باشد و از اولیای او باشد چون آن‌ها پیروز، رستگار و بدون خوف و حزن  
هستند. این دعا برای مجاهدان راه خدا خوب است.

د: من هر وقت احساس ضعف و سستی می‌کنم این دعا را می‌خوانم.  
ش: این هم دعای بسیار جالبی است.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا تَوْفِيقَ الطَّاعَةِ وَبُعْدَ الْمَعْصِيَةِ وَصِدْقَ النِّيَّةِ  
خدایا ما را توفیق طاعت و دوری از معصیت روزی گردان و همچنین نیت  
با خلوص.

وَعِرْفَانَ الْحُرْمَةِ وَآكْرَمُنَا بِالْهُدَى وَالِاسْتِقَامَةِ  
و حقیقت و معرفت به آنچه نزد تو محترم است عطا فرما و ما را به  
هدایت و استقامت (در راه توحید) کرامت فرما.  
وَسَدِّدْ أَسْنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَالْحِكْمَةِ وَأَمَلْنَا قُلُوبَنَا بِالْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ  
و زبان ما را به صدق و صواب و سخن حکمت گویا ساز و دل ما را از علم  
و معرفت پر گردان.

وَتَهَيَّرْ بَطُونَنَا مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَكَفِّفْ أَيْدِينَا عَنِ الظُّلْمِ وَالسَّرِقَةِ  
و شکم ما را از غذای حرام (شبهه) پاک دار و دست ما را از ظلم به خلق  
و سرقت نگهدار.

وَاعْضُضْ أَبْصَارَنَا عَنِ الْفُجُورِ وَالْخِيَانَةِ وَاسْدُدْ أَسْمَاعَنَا عَنِ اللَّغْوِ وَالْغِيْبَةِ  
و چشم ما را از ناپکاری و خیانت ببند و گوش ما را از شنیدن سخن بیهوده  
و غیبت بندگانت مسدود گردان.

وَتَفَضَّلْ عَلَيَّ عُلَمَائِنَا بِالزُّهْدِ وَالنَّصِيحَةِ  
و بر علما و دانشمندان ما به زهد و حسن عمل.  
وَعَلَى الْمُتَعَلِّمِينَ بِالْجُهْدِ وَالرَّغْبَةِ وَعَلَى الْمُسْتَمْعِينَ بِالِاتِّبَاعِ وَالْمَوْعِظَةِ  
و بر دانش‌طلبان به جدیت و شوق و رغبت تفضل فرما و بر مستمعین به  
پیروی و بند شنیدن.



وَعَلَى مَرْضَى الْمُسْلِمِينَ بِالشَّفَاءِ وَالرَّاحَةِ وَعَلَى مَوْتَاهُمْ بِالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
و بر بیماران اسلام به شفاء و آسایش و بر اموات اسلام به رأفت و مهربانی  
ترحم فرما.

وَعَلَى مَشَايخِنَا بِالْوَقَارِ وَالسَّكِينَةِ وَعَلَى الشَّبَابِ بِالْإِنَابَةِ وَالتَّوْبَةِ  
و بر پیران ما به وقار و متانت و بر جوانان به توبه و انابت.  
وَعَلَى النِّسَاءِ بِالْحَيَاءِ وَالْعِفَّةِ وَعَلَى الْأَغْنِيَاءِ بِالتَّوَّاضُعِ وَالسَّعَةِ  
و بر زنان به حیا و عفت و بر اغنیاء به تواضع و علو همت.  
وَعَلَى الْفُقَرَاءِ بِالصَّبْرِ وَالْقَنَاعَةِ  
و بر فقرا به صبر و قناعت.

وَعَلَى الْعُرَاةِ بِالنَّصْرِ وَالْعَلَبَةِ وَعَلَى الْأَسْرَاءِ بِالْخُلَاصِ وَالرَّاحَةِ  
و بر سپاهیان به فتح و نصرت و بر اسیران به آزادی و استراحت.  
وَعَلَى الْأَمْرَاءِ بِالْعَدْلِ وَالشَّفَقَةِ وَعَلَى الرَّعِيَّةِ بِالْإِنصَافِ وَحُسْنِ السَّيْرِ  
و بر فرمانداران به عدل و شفقت و بر رعیت به انصاف و حسن سیرت  
تفضل فرما.

وَبَارِكْ لِلْحُجَّاجِ وَالزُّوَّارِ فِي الزَّادِ وَالنَّفَقَةِ  
و حاجیان و زواران اسلام را به توشه و مخارجشان برکت عطا فرما.  
وَأَقْضِ مَا أُوجِبْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ بِفَضْلِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ  
و حج و عمره ای که بر ذمه آنان فرض کردی ادا فرما به فضل و رحمتت ای  
مهربان ترین مهربانان عالم.

د: این دعا مربوط به مهدی منتظر است.

ش: ولی خیلی دعای اساسی است. تکلیف همه را مطابق شأن آنها روشن کرده است.

اما دعای ماه رجب هم جالب بود.

و یا



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
يَا مَنْ أَرْجُوهُ لِكُلِّ خَيْرٍ وَآمَنْ سَخَطُهُ عِنْدَ (مَنْ) كُلِّ شَرٍّ  
ای خدایی که از او امید هر خیر و احسان دارم و نزد هر شری از خشم او  
ایمنی می جویم.

يَا مَنْ يُعْطَى الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ سَأَلَهُ

ای آن که عطا می‌کنی بسیار را به کم ای آن که هر که سؤال کند عطا می‌کنی.

يَا مَنْ يُعْطَى مَنْ لَمْ يَسْأَلْهُ وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ تَحَنُّنًا مِنْهُ وَرَحْمَةً

ای آن که به هر که سؤال نکند و تو را هم نشناسد باز از لطف و رحمتت

عطا می‌کنی.

أَعْطِنِي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ خَيْرِ الدُّنْيَا وَ جَمِيعَ خَيْرِ الْآخِرَةِ

عطا فرما مرا که از تو درخواست می‌کنم جمیع خوبی‌های دنیا و جمیع

خوبی‌های آخرت را.

وَ أَصْرِفْ عَنِّي بِمَسْأَلَتِي إِيَّاكَ جَمِيعَ شَرِّ الدُّنْيَا وَ (جَمِيعَ) شَرِّ الْآخِرَةِ

و دفع فرما از من به درخواستم از تو جمیع شرور دنیا و آخرت را.

فَإِنَّهُ غَيْرُ مَنْقُوصٍ مَّا أَعْطَيْتَ وَ زِدْنِي مِنْ فَضْلِكَ يَا كَرِيمٌ

زیرا عطای تو بی‌نقص است و از فضل و کرمت بهره‌ای من بيفزای ای خدای

کریم

و یا این قسمت از مناجات شعبانیه که برای ماه شعبان است.

إِلَهِي هَبْ لِي قَلْبًا يُدْنِيهِ مِنْكَ شَوْفُهُ وَ لِسَانًا يُرْفَعُ إِلَيْكَ صِدْقُهُ وَ نَظْرًا  
يُقَرِّبُهُ مِنْكَ حَقُّهُ

ای خدا به من دلی عطا کن که مشتاق مقام قرب تو باشد و زبانی که سخن

صدقش به سوی تو بالا رود و نظر حقیقتی که تقرب تو جوید.

إِلَهِي إِنْ مَنْ تَعَرَّفَ بِكَ غَيْرُ مَجْهُولٍ وَ مَنْ لَذَّ بِكَ غَيْرُ مَخْذُولٍ وَ مَنْ  
أَقْبَلَتْ عَلَيْهِ غَيْرُ مَمْلُوكٍ مَمْلُولٍ

ای خدا آن که به تو معروف شد هرگز مجهول و بی‌نام نشود و هر که به تو

پناه آورد هرگز خوار نگردد و هر که تو به او توجه کنی بنده دیگری نشود.

إِلَهِي إِنْ مَنْ انْتَهَجَ بِكَ لِمُسْتَنْبِرٍ وَ إِنْ مَنْ اغْتَصَمَ بِكَ لِمُسْتَجِيرٍ وَ قَدْ لَدْتُ  
بِكَ يَا إِلَهِي

ای خدا هر که به تو راه یافت روشن شد و هر که به تو پناه برد پناه یافت

و من به درگاه تو پناه آورده‌ام پس تو ای خدا

فَلَا تُخَيِّبْ ظَنِّي مِنْ رَحْمَتِكَ وَ لَا تَحْجُبْنِي عَنْ رَأْفَتِكَ

حسن ظن مرا به رحمتت نومید مساز و از فروغ رأفت و عنایتت مرا

محبوب مگردان.





إِلَهِي أَقْمِنِي فِي أَهْلِ وَلَايَتِكَ مَقَامَ مَنْ رَجَا الزِّيَادَةَ مِنْ مَحَبَّتِكَ  
ای خدا مرا در میان اولیای خود مقام آن کس را بخش که به امید زیاد  
شدن محبت توست.

إِلَهِي وَ أَلْهَمْنِي وَلَهَّأْ بِذِكْرِكَ إِلَى ذِكْرِكَ وَ هَمَّتِي فِي رَوْحِ نَجَاحِ أَسْمَائِكَ  
وَ مَحَلِّ قُدْسِكَ

ای خدا مرا واله و حیران یاد خود برای یاد خود گردان و همتم را بر نشاط  
و فیروزی در اسمای خود و مقام قدس خویش موقوف ساز.

إِلَهِي بَكَ عَلَيَّكَ إِلَّا الْحَقَّنِي بِمَحَلِّ أَهْلِ طَاعَتِكَ وَ الْمَثْوَى الصَّالِحِ مِنْ  
مَرْضَاتِكَ

ای خدا به ذات پاکت و به حقی که تو را بر خلق است قسم که مرا به اهل  
طاعتت ملحق ساز و منزل شایسته از مقام رضا و خشنودیات عطا فرما.

فَإِنِّي لَا أَقْدِرُ لِنَفْسِي دَفْعًا وَ لَا أَمْلِكُ لَهَا نَفْعًا

که من قادر نیستم دفع شری از خود یا جلب نفعی برای خود کنم.

إِلَهِي أَنَا عَبْدُكَ الضَّعِيفُ الْمُدْنِبُ وَ مَمْلُوكُ الْمُنِيبِ فَلَا تَجْعَلْنِي مِمَّنْ  
صَرَفْتَ عَنْهُ وَجْهَكَ وَ حَجَبَهُ سَهْوَهُ عَنْ عَفْوِكَ

ای خدا من بنده ضعیف گنهکار و مملوک تائب پر عیب و نقص توأم پس  
مرا از آنان که روی از آنها می گردانی و به غفلت از عفو تو محجوب  
شدند قرار مده.

إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ  
ای خدا مرا انقطاع کامل به سوی خود عطا فرما و روشن ساز دیده های دل

ما را به نوری که به آن نور تو را مشاهده کند.

حَتَّى تَحْرِقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعَظْمَةِ وَ تَصِيرَ  
أَرْوَاحَنَا مَعْلُوقَةً بَعْزٌ قُدْسِكَ

تا آنکه دیده بصیرت ما حجاب های نور را بردرد و به نور عظمت واصل  
گردد و جان های ما به مقام قدس عزت در پیوندد.

إِلَهِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ نَادَيْتَهُ فَأَجَابَكَ وَ لَاحَظْتَهُ فَصَبَقَ لَجَلَالِكَ فَنَاجَيْتَهُ  
سِرًّا وَ عَمَلَكَ لَكَ جَهْرًا

ای خدا مرا از آنان قرار ده که چون او را ندا کنی تو را اجابت می کند و



چون به او متوجه شوی از تجلی جلال و عظمتت مدهوش می‌گردد پس تو با او در باطن راز می‌گویی و او به عیان به کار تو مشغول است.

د: شیخنا شما هم جواهرشناس هستید.

ش: چطور؟

د: این بخش را که از مناجات شعبانیه است، امام خمینی علیه السلام بارها به آن به‌عنوان مفاهیمی که حتی درک آن مشکل است اشاره کردند. مثلاً معلقه بعز قدس الهی یعنی چه؟

ش: اتفاقاً من بعضی از این مفاهیم را می‌خواستم بپرسم.

د: ما باید از شما بپرسیم.

ش: وقتی امام خمینی تأمل داشته باشند من چطور جواب بدهم.

د: پس حساب من رشته مکانیک، پاک است.

ش: این دعای افتتاح هم خصوصاً اوایلش خیلی جالب بود.

اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ وَأَنْتَ مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنْكَ

ای خدا من افتتاح ستایش را به حمد تو می‌کنم و به نعمت و احسانت راه

حق و صواب را می‌جویم.

وَأَيُّقُنْتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ

و یقین دارم که تو مهربان‌ترین مهربانان عالمی در موضع عفو و بخشش.

وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّقْمَةِ وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبِّرِينَ فِي مَوْضِعِ

الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ

و سخت‌ترین منتقمی در مقام عقاب و انتقام و بزرگ‌ترین جبارانی در جای

بزرگی و کبریایی.

اللَّهُمَّ أذْنْتُ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْأَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مَدْحَتِي

ای خدا تو به ما اجازه دادی که به درگاہت دعا کنیم و حاجت طلبیم پس

ای خدای شنوا سپاس مرا بپذیر.

وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي وَأَقِلْ يَا غَفُورُ عَثْرَتِي

و دعایم اجابت فرما و از لغزشم به کرمت درگذر.

فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُرْبَةٍ قَدْ فَرَّجْتَهَا وَهُمُومٍ (غُمُومٍ) قَدْ كَشَفْتَهَا

که چه بسیار تو غصه و اندوهها را برطرف کرده‌ای و هم و غمها را زائل

ساخته‌ای.



وَ عَثْرَةٌ قَدْ أَقْلَتْهَا وَ رَحْمَةٌ قَدْ نَشَرَتْهَا وَ حَلَقَةٌ بَلَاءٍ قَدْ فَكَّكَتْهَا

و لغزش‌ها بخشیده‌ای و رحمت‌ها منتشر بر خلق نموده‌ای و زنجیرهای بلا را درهم گسسته‌ای.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ  
ستایش خدای را که جفت و فرزندی نگرفته و او را شریکی نیست در  
ملک وجود.

وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذَّلِّ وَ كِبْرُهُ تَكْبِيرًا الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا  
عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا

و قدرت کاملش بی‌نیاز از یار و مددکار است و بزرگ‌ترین تکبیر و ستایش  
را سزاوار است. ستایش خدا راست به جمیع اوصاف کمالیه‌اش و بر تمام  
نعمت‌های بی‌شمارش.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَ لَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ

ستایش خدا راست که در ملکش هیچ ضد و مخالفی ندارد و در امر و  
فرمانش خصمی کشمکش نتواند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ وَ لَا شَبِيهَ (شَبِيه) لَهُ فِي عَظَمَتِهِ

ستایش خدا را که در آفرینش او را شریک نباشد و در بزرگی و بزرگواری  
او را مانند نیست.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أَمْرُهُ وَ حَمْدُهُ الظَّاهِرُ بِالْكَرَمِ مَجْدُهُ

سپاس خدای راست که امرش در خلق نافذ و اوصافش آشکار و مجد و  
بزرگواری‌اش به لطف و کرمش پدیدار است.

د: خیلی خوب است که روشن شد دعا در مکتب اهل‌بیت خیلی جایگاه رفیعی دارد.

هم آموزش است و هم درخواست و شکر است. مثلاً در همان دعای کمیل اول خدا را

معرفی می‌کند تا بدانیم در خانه چه کسی رفته‌ایم. رحمت خدا - قدرت خدا و... بعد

شکر می‌کند چه نعمت‌ها که به ما دادی، بعد خود را معرفی می‌کنند که چگونه گناه

زمینگیرش کرده، بعد درخواست آمرزش این گناهان را می‌کنند و نهایتاً، گویی

گناهانش با این دعا پاک شده است. از خدا می‌خواهد که او را جزء بهترین بنده‌ها و

نزدیک‌ترین آن‌ها به خودش قرار دهد.

ش: خیلی جالب است به این نکات توجه نکرده بودم.



ش: به نظرم در این دعا آن آموزش را که شما گفتید می‌دهد یعنی اول در دعا حمد خداوند است بعد از نعمت‌هایی که داده تشکر می‌کند بعد خواسته‌هایش را مطرح می‌کند. د: تقریباً همه دعاهای ما این‌طور است.

ش: این فرازهای دعای مجیر همه صفات خداوند است. خیلی زیبا صفات الهی را یادآوری می‌کند اما این صفات در دعا گفتن خیلی جالب است.

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَكَ يَا اللَّهُ تَعَالَيْتَ يَا رَحْمَانَ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
به نام خدای بخشنده مهربان، پاک و منزهی، ای خدا بلندمرتبه‌ای ای  
بخشاینده ما را از آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا رَحِيمُ تَعَالَيْتَ يَا كَرِيمُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای مهربان بلندمرتبه ای کریم ما را از آتش در پناه خود آر  
ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا مَلِكُ تَعَالَيْتَ يَا مَالِكُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای پادشاه وجود بلندمرتبه‌ای ای مالک عالم ما را از آتش  
در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا قُدُّوسُ تَعَالَيْتَ يَا سَلَامُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای ذات کامل مبرا از نقص بلندمرتبه‌ای ای سلامت‌بخش ما  
را از آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا مُؤْمِنُ تَعَالَيْتَ يَا مَهِيْمِنُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای ایمن کن ترسناکان بلندمرتبه‌ای ای شاهد عالمیان ما را از  
آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا عَزِيزُ تَعَالَيْتَ يَا جَبَّارُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای با عزت و اقتدار بلندمرتبه‌ای ای با جبروت و جلال ما را  
از آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا مُتَكَبِّرُ تَعَالَيْتَ يَا مُتَجَبِّرُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای باکبریا بلندمرتبه‌ای ای صاحب بزرگی و جلالت ما را از  
آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.

سُبْحَانَكَ يَا خَالِقُ تَعَالَيْتَ يَا بَارِئُ أَجْرُنَا مِنَ النَّارِ يَا مُجِيرُ  
پاک و منزهی ای آفریننده عالم بلندمرتبه‌ای ای پدیدآورنده خلق ما را از  
آتش در پناه خود آر ای پناه‌بخش.



د: تا آخر دعا همین طور است همه قسم به صفات خداوند است و اینکه ما را از آتش نجات بده.

ش: این دعاها دریای خدانشناسی است. برای جوانان خوب است که در این دوره نامناسب فرهنگ مبتذل، خدا را بیشتر بشناسند و پشتیبان خود را قدرتی بدانند که زوال ندارد. اما این دعاها را اگر اهل تسنن ببینند تعجب می کنند که شما خدا را چقدر بزرگ می دانید در تشیع جایگاه خدا با امامان شیعه قابل قیاس نیست.

د: دعای جوشن کبیر هم همین طور است.

ش: بله بله علامت گذاشته ام، ببینید.

د: این دعا مقدمه جالبی هم دارد نگاه کنید. از حضرت سیدالساجدین از پدرش از جد بزرگوارش حضرت رسول صلی الله علیه و علیهم أجمعین و این دعا را جبرئیل علیه السلام آورد برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در یکی از غزوات در حالی که بر تن آن حضرت جوشن گرانی بود که سنگینی آن بدن مبارکش را به درد آورده بود پس جبرئیل عرض کرد که یا محمد پروردگارت تو را سلام می رساند و می فرماید که بکن این جوشن را و بخوان این دعا را که او امان است از برای تو و امت تو که فرازهای اول دعا این است.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ

ای خدا از تو درخواست می کنم به اسم مبارکت ای الله ای بخشنده

يَا رَحِيمُ يَا كَرِيمُ يَا مُقِيمُ يَا عَظِيمُ يَا قَدِيمُ يَا عَلِيمُ يَا حَلِيمُ يَا حَكِيمُ

ای مهربان ای کریم ای نگهدار ای بزرگ ای قدیم ای دانا ای بردبار ای حکیم.

سُبْحَانَكَ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَوْثُ الْغَوْثُ خَلِّصْنَا مِنَ النَّارِ يَا رَبِّ

پاک و منزهی تو ای خدایی که جز تو خدایی نیست به تو پناه آوردم به تو

پناه آوردم ما را از آتش قهرت آزاد کن ای پروردگار من.

يَا سَيِّدَ السَّادَاتِ يَا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ يَا رَافِعَ الدَّرَجَاتِ يَا وَلِيَّ الْحَسَنَاتِ يَا

غَافِرَ الْخَطِيئَاتِ

ای بزرگ بزرگان ای اجابت کننده دعای خلقان ای بخشنده مرتبه های بلند

ای دوستدار نیکویی ها ای آمرزنده خطاها.

يَا مُعْطَى الْمَسْأَلَاتِ يَا قَابِلَ التَّوْبَاتِ يَا سَامِعَ الْأَصْوَاتِ يَا عَالِمَ الْخَفِيَّاتِ يَا

دَافِعَ الْبَلِيَّاتِ



ای عطا کننده سؤالها ای پذیرنده توبهها ای شنونده صداها ای دانای سر  
نهانها ای برطرف کننده بلاها.

يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ يَا خَيْرَ الْفَاتِحِينَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ يَا خَيْرَ الْحَاكِمِينَ يَا  
خَيْرَ الرَّازِقِينَ

ای بهترین آمرزندگان ای بهترین گشایندگان ای بهترین یاوران ای بهترین  
داوران ای بهترین روزی دهندگان.

يَا خَيْرَ الْوَارِثِينَ يَا خَيْرَ الْحَامِدِينَ يَا خَيْرَ الذَّاكِرِينَ يَا خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ يَا  
خَيْرَ الْمُحْسِنِينَ

ای بهترین وارثان ای بهترین ستایش کنندگان ای بهترین یادکنندگان ای  
بهترین نازل کنندگان ای بهترین احسان کنندگان.

يَا مَنْ لَهُ الْعِزَّةُ وَالْجَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْقُدْرَةُ وَالْكَمَالُ يَا مَنْ لَهُ الْمُلْكُ وَالْجَلَالُ  
ای آن که عزت و جمال مختص اوست ای آن که قدرت و کمال مختص  
اوست ای آن که دارایی و جلال مختص اوست.

يَا مَنْ هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ يَا مَنْشَى السَّحَابِ الثَّقَالِ يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْمُحَالِ  
ای آن که بزرگ و بلندمرتبه ای پدید آورنده ابرهای سنگین ای آن که قوت  
و مکر و انتقامش (در مقابل مکاران) بسیار سخت است.

يَا مَنْ هُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ يَا مَنْ هُوَ شَدِيدُ الْعِقَابِ يَا مَنْ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ  
يَا مَنْ عِنْدَهُ أَمُّ الْكِتَابِ

ای آن که محاسبه اش زود و آسان است ای آن که عقابش بسیار سخت  
است ای آن که پاداش نیکو (بهشت رضوان) نزد اوست ای آن که اصل  
علوم و حقایق نزد اوست.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ يَا دَيَّانُ يَا بُرْهَانَ  
خدایا از تو درخواست می کنم به نامت ای مشفق مهربان ای نعمت بخش ای  
پاداش دهنده ای دلیل گمراهان.

يَا سُلْطَانَ يَا رِضْوَانَ يَا غُفْرَانَ يَا سُبْحَانَ يَا مُسْتَعَانَ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْبَيَانَ  
ای پادشاه عالم ای مایه خشنودی خلق ای بخشنده گناهان ای پاک و منزه  
از نقص ای عون و یاور بندگان ای بخشنده نعمت نطق و بیان

ش: این صد بند دعای جوشن و بعد تکرار سبحانک یا لا اله الا انت الغوث الغوث  
خلصنا من النار یارب. پس از هر بند، روح فرد دعاخوانی را که به معنی آن توجه کند  
به همه وجوه اسامی و صفات خداوند آشنا می سازد و به او این امکان را می دهد که به



خداوند که بزرگ‌ترین است برگردد تا در دنیا از آتش‌های خانمانسوز و نابودکننده و در آخرت از آتش اعمال در امان باشد.

د: همهٔ جوشن را خواندید؟

ش: همه را مرور کردم.

د: بقیه دعا را چطور؟

ش: راست بگویم، دیشب را با این دعاها صبح کردم و بعد از نماز صبح خوابیدم تا نزدیک نماز ظهر.

د: کاش زودتر این دعاها را داده بودم.

ش: اتفاقاً این دعاها برای معرفی اهل‌بیت و شیعهٔ واقعی خیلی مهم است.

د: فکر می‌کنم با این دعاها جایگاه خداوند، پیامبر، علی و سایر اهل‌بیت را متوجه شدید.

ش: راستش را بخواهید خدای شما از خدای ما خداتر است، چون بعضی حرف‌ها در

کتاب صحاح هست که ما هیچ توجیهی الا اینکه بگوییم سند صحیح نیست نداریم.

د: بله، من هم دیده‌ام. مثلاً خدایی را که با موسی کشتی می‌گیرد که در بخاری و

مسلم آمده مقایسه کنید با همین صفات خداوند در جوشن یا در دعای مجیر.

ش: درست است، درست است اما اگر موافق باشید امروز نماز عصر را همین جا

بخوانیم تا برسیم این دعاها را مرور کنیم.

د: ما خوشحال می‌شویم در خدمت شما باشیم.

ش: خوب این دعای خمس عشر را نگاه کنید به خصوص این را نگاه کنید. این

مناجات مطیعین لله است:

اللَّهُمَّ اَلْهَمْنَا طَاعَتَكَ وَ جَنَّبْنَا مَعْصِيَتَكَ وَ يَسِّرْ لَنَا بُلُوغَ مَا نَتَمَنَّى مِنْ  
اِبْتِغَاءِ رِضْوَانِكَ

ای خدا طاعت و بندگی‌ات را به قلب ما الهام کن و عصیان را از ما دور

ساز و بر ما آسان گردان راه وصول به آنچه آرزومندیم از شوق بهشت.

وَ اَحْلِلْنَا بُحْبُوْحَةَ جَنَانِكَ وَ اَقْشَعْ عَنْ بَصَائِرِنَا سَحَابَ الْاِرْتِيَابِ وَ اَكْشِفْ

عَنْ قُلُوْبِنَا اَغْشِيَةَ الْمَرِيَّةِ وَ الْحِجَابِ

و ما را در میان جاودانی بهشت منزل کرامت کن و از چشم بصیرت و

دل‌های آگاه ما ابرهای تاریک و پرده‌های ظلمانی شک و ریب را دور ساز.



وَأَزْهَقَ الْبَاطِلَ عَنْ ضَمَائِرِنَا وَأَثَبَتِ الْحَقَّ فِي سَرَائِرِنَا

و میل به باطل را از باطن ما نابود گردان و برقرار دار حق و حقیقت را در سریرت ما.

فَإِنَّ الشُّكُوكَ وَالظُّنُونِ لَوَاقِحُ الْفِتَنِ وَ مُكَدَّرَةٌ لَصَفْوِ الْمَنَاحِ وَالْمَنَنِ

زیرا شک و گمان‌های فاسد، پیوندهای فتنه و فساد شده و عیش خوش ما را به عطایا و نعم ناگوار می‌سازند.

اللَّهُمَّ احْمِلْنَا فِي سُنَنِ نَجَاتِكَ وَ مَتَعْنَا بِلَذِيذِ مُنَاجَاتِكَ وَ أَوْرِدْنَا حِيَاضَ حَبِّكَ

خدایا ما را در کشتی‌های نجات بنشان و ما را به لذت مناجات خود کامیاب گردان و بر جویبارهای محبت وارد ساز.

وَأَذُقْنَا حَلَاوَةَ وُدِّكَ وَ قُرْبِكَ وَ اجْعَلْ جِهَادَنَا فِيكَ وَ هَمَّنَا فِي طَاعَتِكَ  
و به ما شیرینی مقام قرب و دوستی‌ات را بچشان و کوشش ما را در خود قرار ده و همت ما را به طاعت خود مصروف دار.

وَ أَخْلَصْ نِيَّتَنَا فِي مُعَامَلَتِكَ فَإِنَّا بَكَ وَ لَكَ وَ لَا وَسِيلَةَ لَنَا إِلَيْكَ إِلَّا أَنْتَ  
و ما را در معامله با تو نیت خالص عطا کن که ما هرچه هستیم به تو و از توایم و وسیله رسیدن به سوی تو جز تو نداریم.

إِلَهِي اجْعَلْنِي مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ وَ الْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ الْأَبْرَارِ

ای خدا قرار ده مرا از برگزیدگان و خوبان و به نیکان صالحان ملحق ساز.  
السَّائِقِينَ إِلَى الْمَكْرُمَاتِ الْمُسَارِعِينَ إِلَى الْخَيْرَاتِ الْعَامِلِينَ لِلْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ  
که آنان به مقامات عالیه سبقت گرفته و به سوی اعمال خیر می‌شتابند و به کار شایسته باقی و پایدار (که معرفت و طاعت است) می‌پردازند.

السَّاعِينَ إِلَى رَفِيعِ الدَّرَجَاتِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَ بِالْإِجَابَةِ جَدِيرٌ  
بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و به درجات رفیعه می‌کوشند که تو البته بر هرچیز قادر و به مستجاب کردن دعای بندگان سزاواری به حق رحمتت ای مهربان‌ترین مهربانان عالم.

ش: این هم مناجات راجین است.

د: بله چرا این را انتخاب کردید.

ش: من دیدم مفاهیم بسیار جالبی داشت.

د: بفرمایید.

مناظره دکتر و شیخ





ش: این مناجات محبین است.

د: یک مهلتی بفرمایید راجع به این‌ها صحبت کنیم.

ش: اجازه بفرمایید در پایان این مناجات‌ها صحبت کنیم.

د: البته من بحثی ندارم. شما اگر صحبتی هست بفرمایید.

ش: راستش من صحبتی ندارم فقط ذوق زده شدم و می‌خواهم تحسین خودم از این دعاها را از طریق نشان دادن بعضی قسمت‌های آن به شما نشان بدهم.

د: بسیارخوب نشان بدهید.

ش: این مناجات محبین است.

إِلَهِي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا

به نام خدای بخشنده مهربان ای خدا آن کیست که شیرینی محبت را چشید و جز تو کسی را خواست.

وَمَنْ ذَا الَّذِي أَنَسَ بِقُرْبِكَ فَأَبْتَغَىٰ عَنْكَ حَوْلًا

و آن کیست که به مقام قرب تو انس یافت و لحظه‌ای روی از تو گردانید.   
إِلَهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ وَ أَخْلَصْتَهُ لُودُكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ شَوَّقْتَهُ إِلَىٰ لِقَائِكَ

ای خدا ما را از آنان قرار ده که برای مقام قرب و دوستی خود برگزیده‌ای و خالص برای عشق و محبتت نموده‌ای و به لقایت مشتاق.

وَ رَضَّيْتَهُ بِقَضَائِكَ وَ مَنَحْتَهُ بِالنَّظَرِ إِلَيَّ وَ جِهْكَ وَ حَبَوْتَهُ بِرِضَاكَ وَ أَعَدْتَهُ مِنْ هَجْرِكَ وَ فَلَاحِكَ

و به قضایات خشنود نموده‌ای و نعمت دیدارت را به او عطا کرده‌ای و برای مقام رضایت برگزیده‌ای و از برای فراق و هجرانت در پناه خود گرفته‌ای.

وَ بَوَّأْتَهُ مَقْعَدَ الصَّدَقِ فِي جَوَارِكِ وَ خَصَّصْتَهُ بِمَعْرِفَتِكَ وَ أَهْلَنْتَهُ لِعِبَادَتِكَ وَ هَيَّمْتَ قَلْبَهُ لِإِرَادَتِكَ

و در جوار خود در نشیمنگاه عالم صدق و حقیقت او را جای داده‌ای و به رتبه معرفتت مخصوص گردانیده‌ای و لایق پرستش خود نموده‌ای و دلباخته محبت.

وَ اجْتَنَيْتَهُ لِمُشَاهَدَتِكَ وَ أَخْلَيْتَ وَجْهَهُ لَكَ وَ فَرَّغْتَ فُوَادَهُ لِحُبِّكَ وَ رَغَّبْتَهُ فِيمَا عِنْدَكَ

و برگزیده برای مشاهده خویش گردانیده‌ای و یک‌جهت روی او را به سوی خود آورده‌ای و قلبش را از هرچه جز دوستی توست خالی ساخته‌ای و او را راغب به آنچه نزد توست گردانیده‌ای.



وَأَلْهَمْتَهُ ذِكْرَكَ وَأَوْزَعْتَهُ شُكْرَكَ وَشَغَلْتَهُ بِطَاعَتِكَ

و ذکررت را به او الهام کرده و شکررت را به او آموخته‌ای و به طاعتت سرگرمش نموده‌ای.

وَصَبَّرْتَهُ مِنْ صَالِحِي بَرِيَّتِكَ وَاخْتَرْتَهُ لِمُنَاجَاتِكَ وَقَطَعْتَ عَنْهُ كُلَّ شَيْءٍ يَقْطَعُهُ عَنْكَ

و از صالحان خلق خود قرارش داده‌ای و برای مناجات انتخابش نموده‌ای و از هرچه او را از تو دور کند علاقه‌اش را بریده‌ای.

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ دَأَبَهُمُ الْارْتِيَا حُ إِلَيْكَ وَالْحَنِينُ وَدَهْرُهُمُ الزَّفَرَةُ وَاللَّانِينُ  
ای خدا ما را از آنان قرار ده که بالفطره به تو شادمان و خوشند و از دل ناله شوق می‌کشند و همه عمر با آه و ناله (عاشقانه) اند.

جِبَاهُهُمْ سَاجِدَةٌ لِعَظَمَتِكَ وَعُيُونُهُمْ سَاهِرَةٌ فِي خِدْمَتِكَ

پیشانی‌شان در پیشگاه عظمتت به سجده و چشم‌هاشان بیدار.  
و دُمُوعُهُمْ سَائِلَةٌ مِنْ خَشْيَتِكَ وَقُلُوبُهُمْ مُتَعَلِّقَةٌ بِمَحَبَّتِكَ وَأَفْئِدَتُهُمْ  
مُنْخَلَعَةٌ مِنْ مَهَابَتِكَ

در خدمتت و اشک دیدگان‌شان از خوفت جاری و دل‌هاشان علاقه‌مند عشق و محبتت و قلوب‌شان را جلال و مهابتت از عالم برکنده است.

يَا مَنْ أَنْوَارُ قُدْسِهِ لَأَبْصَارُ مُحِبِّبِهِ رَائِقَةٌ وَسُبْحَاتُ وَجْهِهِ لِقُلُوبِ عَارِفِيهِ شَائِقَةٌ  
ای خدایی که انوار قدسش به چشم دوستان در کمال روشنی است و تجلیات ذاتش بر قلوب عارفان او شوق و نشاط‌انگیز است.

يَا مَنْ قُلُوبِ الْمُشْتَاقِينَ وَ يَا غَايَةَ آمَالِ الْمُحِبِّينَ

ای آرزوی دل مشتاقان ای منتهای مقصود محبان.  
أَسْأَلُكَ حُبَّكَ وَحَبَّ مَنْ يُحِبُّكَ وَحُبَّ كُلِّ عَمَلٍ يُؤْصِلُنِي إِلَيْ قُرْبِكَ وَ  
أَنْ تَجْعَلَكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا سِوَاكَ

از تو درخواست می‌کنم دوستی تو را و دوستی دوستدارانت را و دوست داشتن هر کاری که مرا به مقام قرب تو رساند و هم درخواست دارم که خود را از هرچه غیر توست بر من محبوب‌تر گردانی.

وَأَنْ تَجْعَلَ حُبِّي إِيَّاكَ قَائِدًا إِلَي رِضْوَانِكَ وَشَوْقِي إِلَيْكَ ذَائِدًا عَنْ عَصِيَانِكَ

و محبتم را منجر به مقام خشنودی خود سازی و شوقم را به تو بیش از عصیان قرار دهی.



وَأَمْنٌ بِالنَّظَرِ إِلَيْكَ عَلَيَّ وَانْظُرْ بَعَيْنِ الْوَدِّ وَالْعَطْفِ إِلَيَّ وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي  
وَجْهَكَ

و بر من به یک نظر کردن بر جمالت منت گذار و به من به چشم لطف و  
محبت بنگر و هیچ وقت روی از من مگردان.

وَأَجْعَلْنِي مِنْ أَهْلِ الْإِسْعَادِ وَالْحِظْوَةِ (الْحِظْوَةِ) عِنْدَكَ يَا مُجِيبُ يَا أَرْحَمَ  
الرَّاحِمِينَ

و مرا از اهل سعادت و سالکان طریق محبت نزد خود گردان ای  
اجابت کننده ای مهربان ترین مهربانان عالم.

د: نوعاً دعاها همین طور است. دعای صباح هم که دیروز دیدیم همین طور است اول  
خدا را معرفی می کند بعد نعمت های خدا را به خودش ذکر می کند. یا من ارقدنی فی  
مها دامنه و اما نه... و کف اکف اسوء عنی بیده و سلطانه

بعد به پیامبر که ما را به سوی خدا هدایت کرد درود می فرستد. باز در شروع دعا  
خود را معرفی می کند. اگر خدا نبود چه می شد. نفس من چه بلایی سرم آورده. الهی  
قرعت باب رحمتک بید رجایی. یعنی دستم خالی است اما با امید آمدم.

ش: عجب ترتیبی برای دعا ظاهراً در همه دعاها این ترتیب وجود دارد.

د: بله نوعاً این طوری است و ما مستند بودن دعا را از این ترتیبها می فهمیم.

ش: متأسفانه ما از این دعاها بی خبر هستیم. حجم دعاهای ما خیلی کم است اکثر  
دعاهای ما همان دعاهایی است که در قرآن آمده است و بارب یا ربنا شروع می شود.

د: ولی بحمدالله ما از این بابت غنی هستیم.

ش: چند کتاب مثل مفاتیح دارید.

د: کتاب های دعا زیاد است. چون خیلی از علمای قدیم ما دعاهایی مستند از اهل بیت  
در کتاب هایشان نقل کرده اند.

ش: یعنی غیر از این دعا هم دارید.

د: دعا این قدر زیاد داریم که اگر فرصت داشته باشیم تمام موسم حج را به آن  
اختصاص دهیم کم است.

ش: این دعاهای روزهای هفته هم همان طور که قبلاً گفتم خیلی زیباست به خصوص  
دعای روز یکشنبه و سه شنبه.



د: کاملاً درست است.

ش: دعای تعقیبات نماز هم خوب بود، برای هر نماز یک دعای خاص.

د: درست است اما عده‌ای تعقیبات مشترک هم داریم که انسان وقت کند برای همه نمازها توصیه شده است.

### جمع نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا

ش: اما شما که نمازهای ظهر و عصر را با هم می‌خوانید و مغرب و عشا را با هم، تعقیبات آن‌ها را چکار می‌کنید.

د: بین نماز ظهر و عصر تعقیبات نماز ظهر و بعد از نماز عصر تعقیبات نماز عصر. البته تعقیبات مشترک هم هست.

ش: به نظر شما آیا همزمان خواندن نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا اشکال ندارد. همه مسلمانان این نمازها را جدا می‌خوانند.

د: باید اقرار کنم که برادران اهل تسنن ما در این مورد بهتر عمل می‌کنند. یعنی هر نماز را در وقت خود می‌خوانند.

ش: الحمدلله شما یک کار ما را تأیید کردید.

د: جناب شیخ من که اول بحث به مشترکات پرداختم و گفتم که در این زمینه‌ها اختلاف چندانی نداریم و نماز از جمله آنان بود.

ش: اصل نماز بله اما اینکه ما جدا می‌خوانیم بهتر است را تأکید کردم.

د: البته خواندن نمازها با هم جایز است اما جایز بودن دلیل افضل بودن نیست و لذا خیلی از علمای ما حتی المقدور بین نماز مغرب و عشا و ظهر و عصر فاصله‌ای هرچند کوتاه می‌اندازند تا مقداری از فاصله تحقق پیدا کند.

ش: دلیلی هم برای جمع خواندن نمازها دارید.

د: بله در رایانه نگاه کنید

در صفحه ۱۰۵ صحیح «ترمذی» از ابن عباس چنین نقل شده: «جمع رسول الله ﷺ بین الظهر و العصر و بین المغرب و العشا بالمدينة من غير خوف ولا مطر قال فقیل لابن عباس ما اراد بذلك؟ قال اراد ان لا یحرج امته»  
«پیغمبر اکرم ﷺ در شهر مدینه بین نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کرد درحالی که نه ترسی بود و نه بارانی، از ابن عباس پرسیدند: منظور



حضرت از این کار چه بود؟ گفت: برای این بود که امت خود را به زحمت نیفکند (یعنی در مواردی که جدا ساختن موجب زحمتی شود از این تریخ استفاده کنند).»

ش: الان در مصر هم دنبال این هستند که اگر بشود فتوایی بگیرند نمازهای ظهر و عصر را جمع بخوانند.

د: به هر حال بهتر این است که جدا خوانده شود اما جمع هم بلامانع است.  
ش: برگردیم به دعاها.

د: خوب است برگردیم به دعا.

ش: راستی این دعاها نظیر جوشن کبیر و مجیر هم باور من را نسبت به صحبت‌های شما که خداوند را در سطح پیامبر و علی نمی‌دانید تقویت کرد.

د: بله تمام دعای مجیر صفات خداوند را ذکر می‌کند و ما می‌گوییم و بعد می‌گوییم ای پناه‌دهنده به ما پناه بده.

ش: دعای جوشن کبیر هم همین‌طور بود.

د: درست است آن هم ۱۰۰۰ نام و صفت خداست که بعد از هر ۱۰ مورد ذکر نام و صفت خدا می‌گوییم، خدایا ما را از آتش جهنم نجات بده. اما نمی‌دانم جوشن صغیر را هم دیدید؟

ش: بلی دیدم اما آن یک فرق عمده داشت.

د: چه فرقی؟

ش: به نظر می‌آید آن دعا برای پیروزی در جنگ است.

د: بلی کاملاً درست است. اتفاقاً در جنگ ۳۳ روزه حزب‌الله لبنان با اسرائیل که به

پیروزی حزب‌الله انجامید، حزب‌الله سفارش کرده بود برای پیروزی همه دعای جوشن صغیر بخوانند.

ش: دوباره برگردیم به صحیفه سجادیه.

**دعا برای توبه**

اللَّهُمَّ يَا مَنْ لَا يَصِفُهُ نَعْتُ الْوَاصِفِينَ

بار خدایا، ای آن‌که توصیف و اصفان، وصف کردند نتواند.



وَيَا مَنْ لَا يُجَاوِزُهُ رَجَاءُ الرَّاجِينَ

و ای آن که امید امیدواران از تو در نگذرد.

وَيَا مَنْ لَا يَضِيعُ لَدَيْهِ أَجْرُ الْمُحْسِنِينَ

و ای آن که پاداش نیکوکاران در نزد تو تباه نگردد.

وَيَا مَنْ هُوَ مُنْتَهَى خَوْفِ الْعَابِدِينَ

ای خداوندی که پرستندگان چون از تو ترسند از دیگر کس ترسند.

وَيَا مَنْ هُوَ غَايَةُ خَشْيَةِ الْمُتَّقِينَ

و ای خداوندی که پرهیزکاران چون بیم تو به دل دارند، بیم کس به دل راه ندهند.

هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلَتْهُ أَيْدِي الذُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَرْمَةُ الْخَطَايَا وَاسْتَحْوَذَ عَلَيْهِ الشَّيْطَانُ

اینجا که من ایستاده‌ام، جایگاه کسی است که بازیچه دست گناهان است و زمام اختیارش در کف خطاها و لغزش‌ها. شیطان بر او تاخته و چیرگی یافته.

فَقَصَّرَ عَمَّا أَمَرَتْ بِهِ تَفْرِيطًا وَتَعَاطَى مَا نَهَيْتَ عَنْهُ تَغْرِيرًا

پس، از روی تفریط، از انجام هرچه بدان فرمان داده‌ای قصور ورزیده و از سر غرور، هرچه را از آن نهی کرده‌ای مرتکب شده،

كَالْجَاهِلِ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ أَوْ كَالْمُنْكَرِ فَضْلَ إِحْسَانِكَ إِلَيْهِ حَتَّى إِذَا انْفَتَحَ لَهُ بَصَرُ الْهُدَى وَتَقَشَّعَتْ عَنْهُ سَحَابُ الْعَمَى

همانند کسی که گستردگی عرصه قدرت تو را نمی‌شناسد یا آنکه احسان تو را در حق خود انکار می‌کند. و آنگاه که دیده هدایتش بینا شود و آن ابرهایی که بصیرتش را فروپوشانیده پراکنده گردد،

أَحْصَى مَا ظَلَمَ بِهِ نَفْسَهُ وَفَكَرَ فِيمَا خَالَفَ بِهِ رَبَّهُ فَرَأَى كَبِيرَ عَصِيَانِهِ كَبِيرًا وَجَلِيلَ مُخَالَفَتِهِ جَلِيلًا

آن ستم‌ها که در حق خود کرده برشمرد و در آن خلاف‌ها که در امر پروردگارش مرتکب شده بیندیشد. پس عصیان بزرگ خود را به همان بزرگی که هست بنگرد و خلاف عظیم خود را به همان عظمت که هست مشاهده کند.

فَأَقْبَلَ نَحْوَكَ مُؤْمَلًا لَكَ مُسْتَحْيِيًا مِنْكَ وَجَهَ رُغْبَتَهُ إِلَيْكَ ثِقَةً بِكَ فَأَمَّكَ بِطَمَعِهِ يَمِينًا وَقَصَدَكَ بِخَوْفِهِ إِخْلَاصًا

آنگاه با دلی پرامید به تو روی نهاد درحالی که دیده از پشت پای خجالت بر



نتواند داشت. همه رغبت خویش در تو بسته و تنها اعتمادش به توست. با  
امیدی که در دل خود پرورده از روی یقین آهنگ تو کرده و با دلی  
بیمناک و اخلاصی تمام به درگاه تو روی آورده است.  
قَدْ خَلَا طَمَعُهُ مِنْ كُلِّ مَطْمُوعٍ فِيهِ غَيْرِكِ وَأَفْرَخَ رَوْعُهُ مِنْ كُلِّ مَحْذُورٍ  
مِنْهُ سِوَاكَ

و اگر دیگران طمع در دیگری بسته‌اند او جز در تو طمع نبسته، اگر  
دیگران از دیگری هراسانند او را جز از تو هراسی در دل نیست.  
فَمَثَلُ بَيْنِ يَدَيْكَ مُتَضَرِّعًا وَ غَمَضَ بَصَرَهُ إِلَى الْأَرْضِ مُتَخَشِّعًا وَ طَاطَأَ رَأْسَهُ  
لِعِزَّتِكَ مُتَذَلِّلًا

بار خدایا، بنده تو در پیشگاه تو به تضرع ایستاده و به خشوع چشم بر زمین  
دوخته و در پیشگاه عز تو سر به خواری فروداشته.

د: می‌خواهید همه این دعا را بخوانیم.

ش: نه من فقط این‌ها را نشان می‌دهم، شما که قبلاً این‌ها را خوانده‌اید.

ش: اما من با این دعای توسل مشکل دارم چون برخلاف دعای مجیر و جوشن کبیر و  
بقیه به جای خدا به پیامبر و امامان متوسل می‌شود.

د: اصل بحث توسل را قبلاً بحث کردیم. در این دعا همان تقاضای شفاعت است که  
علمای اهل تسنن سمرقند به قبر بخاری داشتند و ما به پیامبر و اهل بیت او.

ش: قبول، قبول، اما ماه شعبان کمتر دعا داشت در عوض ماه رمضان زیاد دعا داشت.

د: چون ما سرخود دعا نمی‌کنیم، باید یکی از ائمه دستور آن دعا را داده باشند. اما  
اینکه دعای شعبان کمتر است درست است.

ش: دعاهای ماه رمضان هم جالب است اما نکته مهم اینکه در اکثر دعاهای ماه  
رمضان از خدا حج را طلب می‌کنند.

د: درست است به گونه‌ای که عده‌ای معتقدند پرونده زیارت پیامبر و حج نزد  
خداوند، در رمضان آماده می‌شود.

ش: اما دعای ابوحمزه ثمالی هم برای ماه رمضان است.

د: بله برای سحرهای ماه رمضان توصیه شده است.

ش: اینکه باید همه شب را بیدار بنشینند تا این دعا تمام شود.



د: بله دعا طولانی است هرچند ممکن است عده‌ای هر شب این دعا را بخوانند اما نوعاً هر شب یک یا دو صفحه از این دعا خوانده می‌شود.

ش: نکته جالب این دعا علت بعضی از عقوبت‌هاست مثلاً در همان دعای ابوحمزه ثمالی دیدیم «لعلک فقد قتی من مجالس العلماء فخذ لتی» «او لعلک رأیتنی فی العافلین فمن رحمتک آیستنی...»

د: عرض کردم دعاها را ما هم شکر هم آموزش و هم درخواست است و در این بخش آموزش حرف‌های زیادی است مثلاً در همین دعای ماه رمضان: «اللهم ادخل علی اهل القبور السورور» دعا برای اهل قبور و مردگان شروع می‌شود تا بقیه مانند مسکین، فقیر، مریض، مسافر و... این درس یعنی فقط به فکر خود نبودن.

ش: بله، بله، خیلی نکته جالبی است اما این دعای عهد چیست؟

د: این هم موردی است که باید مستقل با شما صحبت کنم.

ش: مستقل‌ها زیاد شدند.

د: آخر من ریاضی خواندم و باید همه بحث را یکی یکی پیش برم یعنی ۱، ۲، ۳ می‌گذارم.

### زیارت در شیعه و سند جواز برای زیارت اهل تسنن

ش: قبول اما این زیارت‌های زیادی هم در این کتاب بود.

د: زیارت‌های ما هم بسیار با شما متفاوت است.

ش: ما در زیارت می‌گوییم السلام علیک یا نبی‌الله و رحمة‌الله و برکاته.

د: البته زیارت شما هم بیشتر از این مختصر باشد اما چون به یک حدیث غیر صحیح استناد کرده‌اند این قدر کوتاه شده است.

ش: نه به کوتاهی زیارت ما نه به بلندی زیارت شما. از یک صفحه دارد تا ۱۰ صفحه، هرچند من آن‌ها را نخواندم. قصه این‌ها چیست؟

د: در مکتب اهل بیت، زیارت هم نظیر دعا با زیارت برادران اهل سنت متفاوت است.

ش: چرا فقط خودتان را پیرو مکتب اهل بیت می‌دانید مگر ما پیروان اهل بیت نیستیم.

د: نه شما پیرو اهل بیت نیستید. شما به اهل بیت احترام می‌گذارید. آن‌ها را دوست هم دارید اما پیرو آنان نیستید. ما به آن‌ها به عنوان رهبران نگاه می‌کنیم که هدایت





جامعه را به عهده داشته و دارند ولی شما به عنوان فرزندان پیامبر نگاه می کنید و دوستشان دارید، البته آن هم شما و گرنه وهابیان که آن‌ها را در حد یک مسلمان عامی می دانند. به کتاب‌های ابن تیمیه نگاه کنید کار به جایی رسیده که اخیراً ده‌ها کتاب علیه ابن تیمیه نوشته اند.

ش: ما خودمان هستیم به ابن تیمیه هم کار نداریم.

د: بسیار خوب.

ش: اما زیارت کردن اصلاً با این روش شما جایز نیست.

د: رایانه را نگاه کنیم، ببینیم زیارت اهل قبور چگونه است.

ش: ما اجازه زیارت داریم احتیاج به رایانه نیست.

د: درست اما شما می گوئید زیارت قبور اول ممنوع بود بعداً آزاد شد.

ش: حدیث زیاد داریم، خیلی زیاد.

د: خیلی حدیث در کتاب‌های شما هست که می گویند پیامبر سه چیز را ممنوع کرده بود، یکی زیارت قبور بود که بعداً آن را آزاد کردند و فرمودند یاد آخرت و عبرت و زهد از دنیا به دنبال دارد.

ش: بله خیلی ذکر این حدیث در کتاب‌های صحاح آمده است.

د: بله متن عمده کتاب‌های صحاح شش گانه این است و بیش از ۱۵۰ کتاب دیگر در رایانه هست.

«انی كنت نهیکم عن زیارة القبور فزوروا فان فیها عبره.» فقط آخر آن فرق می کند مثلاً

«تزهده فی الدنيا و تذکر الاخره.»

ش: صحیح است این متن در بیشتر کتاب‌ها هست.

د: من متخصص حدیث نیستم اما شناخت من از دین، قرآن، خدا و پیامبر می گوید این

حدیث غلط و جعلی است.

ش: چرا غلط است؟ چرا جعلی است؟

د: من طبق قرآن معتقدم که پیامبر «ما ینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی» است. پس

نمی شود پیامبر حرفی بزند که از خودش باشد بعد اصلاح شود، آن هم نه یک موضوع بلکه سه مورد.



ش: چرا نشود؟

د: به این حدیث نگاه کنید تا یک مورد خلاف مُسَلَّم روشن شود.  
در اسناد زیر نیز آمده است که پیامبر خود به زیارت قبر مادر خود رفته است: *زاد المسیر*  
ابن جوزی، ج ۳، ص ۲۳۷، *الدرالمشور*، ج ۵، ص ۱۷۷؛ *تفسیر قرطبی*، ج ۹، ص ۱۵۹؛ *تفسیر*  
*خازن*، ج ۳، ص ۳۵۰ و *التذکرة قرطبی*، ج ۱، ص ۱۲، *السیرة الحلبیه*، ج ۲، ص.

«ان النبي مر بقبر امه آمنه، فتوضا، صلى ركعتين ثم بكى فبكى الناس  
لبكائه ثم الصرغ عليهم فقالوا ما الذي بكاك - فقال مررت بقبر امي  
فصلت ركعتين ثم استاذت ربي ان استغفر لها»

«پیامبر بر سر قبر مادرش، آمنه، آمد پس وضو ساخت و دو رکعت نماز  
خواند. سپس گریه کرد و همه مردم با او گریه کردند بعد به طرف مردم آمد.  
به او گفتند: این که بود که بر او گریه کردید. گفت: بر قبر مادرم بودم. دو  
رکعت نماز خواندم سپس از خداوند اجازه استغفار برای او گرفتم.»

ش: بله این هم درست است.

د: تازه این حدیث، کراهت نماز خواندن در قبرستان را که شما به آن معتقدید هم  
زیر سؤال می برد.

ش: البته کم کم همه چیز ما زیر سؤال رفته است.

د: من از کتب شما سند می آورم.

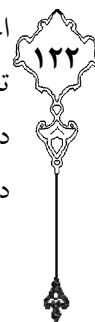
ش: جواب آن حدیث را که زیارت را ممنوع و بعد آزاد کرد چه می دهید؟

د: قرار ما بر این شد اول قرآن ملاک باشد بعد حدیث.

ش: درست اما کجای این حدیث با قرآن مغایرت دارد؟

د: چه مغایرتی بیشتر از اینکه با قرآن، صددرصد مخالف است. چون پیامبر هیچ  
حرفی را در طول مدت عمرش عوض نکرده است. ممکن است در مواردی به تدریج  
احکام سخت تر شده باشد (مثل شراب) اما عوض نشده است. یعنی حلالی حرام نشده  
تازه این موارد که حکمش سخت تر شده است یا نظیر غذای اهل کتاب آسان تر شده،  
در مورد همگی آن ها آیه داریم. به عبارت دیگر نسخ یک آیه یا حکم به دستور آیه  
دیگری از قرآن است.

ش: خُب شما حدیث دیگری سراغ دارید که عکس این باشد.



د: ما در کتب خودمان زیاد داریم اما چون بناست از کتب شما شاهد بیاوریم می‌توانیم به حدیث ج ۵، ص ۴۴ سنن ابن‌ماجه شماره ۱۵۹۹ مراجعه کنیم. عایشه می‌گوید: «رخص فی زیارة القبور فان تزهد فی الدنيا و تذكرة الاخره.» این حدیث بدون نهی اولیه است.

ش: ممکن است این رخصت بعد از نهی باشد.

د: اما من فکر می‌کنم عایشه وقتی دید مردم نهی از زیارت را مطرح می‌کنند، این حدیث را که از پیامبر ﷺ داشت نقل کرد.

ش: البته این هم یک احتمال است.

د: اما این احتمال تغییر رأی پیامبر را هم منتفی می‌کند.

ش: اگر آن را اشکال بدانیم بله آن را منتفی می‌کند.

د: یعنی به نظر شما اشکالی ندارد پیامبر حکمش را که قرآن بر آن نظری نداده عوض کند؟

ش: اگر من بگویم نه شما دوباره موضوع قرآن و ما ينطق عن الهوى را مطرح می‌کنید.

د: آیا این مطلب منطقی نیست؟

ش: البته منطقی است.

د: ببینید در مدارک التنزیل البیهقی، ج ۲، ص ۸۴، که قبلاً هم بدان اشاره شد آمده

است:

«لقد بکی رسول الله علی ابراهیم و قال القلب یحزن و العین تدمع و لا

نقول ما اسخط الرب و انا علیک یا ابراهیم لمحزونون»

«پیامبر برای ابراهیم گریه کرد و فرمود قلب محزون می‌شود - چشم اشک

می‌ریزد ولی ما چیزی که خداوند را خشمگین کند نمی‌گوییم و ما ای

ابراهیم برای تو محزون هستیم»

ش: بله این صحیح است.

د: یک خبر کذب دیگر حدیثی است در مورد ممنوع بودن زیارت زنان از قبرستان.

ش: اما این مسئله حدیث‌های زیادی دارد که قابل انکار نیست.

د: عمده این حدیث آن است که از ابوهریره در کتب مختلف صحیح نقل شده که

پیامبر فرمود: «لعن زوارات القبور» «لعنت بر زنان زیارت‌کننده قبور.»



ش: مگر فقط ابوهریره نقل کرده؟  
 د: دیگران هم نقل کرده‌اند، اما خیلی از حدیث‌های این چنینی سرچشمه‌اش ابوهریره است.  
 ش: ولی بقیه هم نقل کرده‌اند در همه کتب صحاح هست.  
 د: بلی ولی ترمذی در سنن، ج ۴، ص ۹۷۴، چون این را منطقی نمی‌داند می‌گوید نظر بعضی علما این است که این مربوط به قبل از اجازه زیارت قبور است و وقتی زیارت قبور مجاز شد زیارت زنان نیز مجاز شد.  
 ش: شما که گفتید آن حدیث نهی شدن و آزاد شدن خیلی زیاد است.  
 د: این حدیث خود دلیل بر عدم پذیرش بعضی از علما نذیر ترمذی از بعضی احادیث است. از جمله همین حدیث که سعی می‌کنند برای آن توجیهی پیدا کنند.  
 ش: ولی من یاد نمی‌آید در حدیثی، اجازه زیارت قبور توسط زنان را داده باشد.  
 د: رایانه را نگاه کنیم ببینیم در *مسند ابی یعلی*، ج ۱۰، ص ۱۳۱ از ابن ابی ملیکه می‌گوید:

«أقبلت ذات اليوم من المقابر فقلت لها من اين اقبلت يا ام المؤمنین (عایشه)،  
 قالت: من قبر اخي عبد الرحمن. فقلت لها ام المؤمنین، اكان رسول الله ﷺ ينهی  
 عن زیارة القبور، قالت نعم كان نهی عن زیارتها فاجازه...»  
 «یک روز عایشه را دیدم که از طرف قبرستان می‌آمد. گفتم ای ام‌المؤمنین  
 از کجا می‌آید. گفت: از سر قبر برادرم عبدالرحمن. به او گفتم: آیا  
 رسول‌الله ﷺ زیارت قبور را نهی نکرده‌اند. گفت: بلی، نهی از زیارت بود  
 ولی بعداً اجازه دادند...»

ش: این که حدیث قبلی را ثابت می‌کند.  
 د: اما ممنوعیت زیارت زنان را رد می‌کند یعنی حرف ترمذی را تأیید می‌کند.  
 ش: بله آن را جایز می‌کند.  
 د: پس اگر چنین باشد می‌توان گفت چنین حدیثی نیز اصلاً نبوده است همان‌طور که  
 اولی هم نبوده است.  
 ش: اما شما براساس آیات قرآن گفتید که حدیث اولی صحیح نیست، لذا در اینجا هم  
 همان استدلال برای کذب بودن حدیث منع زیارت زنان در مقابل قرآن جاری است و  
 حدیث عایشه و نظر ترمذی هم مؤید آن است.



د: بالاخره خوب شد که حقیقت را بر حدیث‌های خلفایی ترجیح دادید.

ش: چه فایده‌ای برای خلفا داشته است که چنین حدیث‌هایی بسازند؟

د: من دقیقاً نمی‌دانم. اما فکر می‌کنم چون خلفا حضور مردم به‌ویژه زنان را در کنار شهدایی مانند حمزه که جگرش را مادر معاویه جویده بود و یا شهدای کربلا و حره را که عاملانش مورد انتقام مردم بودند، می‌دیدند فکر کردند باید کاری کنند که مردم سر قبر این‌ها نروند و زیارت نکنند. لذا حدیث‌هایی درست کردند که مردم به‌ویژه زنان، زیارت نروند تا آبرویشان نرود.

ش: احتمال جالبی است.

د: حال بیاییم سر این بحث که در زیارت چه بگوییم. در قبرستان بقیع تابلویی نصب شده است که می‌گوید فقط بگویید السلام علیکم و نحن انشاء الله بکم لاحقون.

ش: درست است البته در کشورها و مذاهب‌های مختلف فرق می‌کند.

د: درست است من زیارت‌نامه مسلمانان بعضی کشورها نظیر پاکستان، اندونزی و مالزی را دیده‌ام، بسیار مفصل است اما در عربستان و وهابی‌ها فقط همان سلام را می‌گویند و هر روز هم در بقیع تبلیغ می‌کنند.

ش: ما بیش از همین‌ها نداریم.

د: چرا در معجم طبرانی، ج ۴، ص ۵۸ داریم.

زیدبن وهب می‌گوید: وقتی علی علیه السلام از صفین برمی‌گشت زیارت کرد قبرها را و می‌گفت:

«السلام علیکم یا اهل الدیار من المؤمنین انتم لنا سلف فارط و نحن لکم تبع عما قلیل لاحق. اللهم اغفر لنا و لهم و تجاوز بعفوک عنا و عنهم. طوبی لمن ذکر المعاد و عمل الحساب و قنع بالكفاف و رضی عن الله»  
«سلام بر شما ای اهل دیار از مؤمنین. شما قبل از ما هستید و ما به‌زودی دنبال شما می‌آییم. خدایا ما و این‌ها را ببخش و به عفو از ما و این‌ها بگذر. خوشا به حال کسی که یاد آخرت باشد و برای حساب عمل کند و به قدر کفایت قناعت کند و از خدا راضی باشد.»

ش: من ندیدم ولی ممکن است.

د: بفرمایید در رایانه هست.

ش: بله ولی من گفتم دعا‌های زیارت فقط آن جمله که در قبرستان بقیع نوشتند نیست.

د: من هم نمونه ارائه کردم. مثلاً به این نمونه هم توجه بفرمایید.

ش: چه نمونه‌ای؟



## روش زیارت و آداب آن از نظر الازهر

د: در مجموعه فتاوی الازهر باب حج جلد ۱ ص ۱۹۸ آمده است زیارة مدینه منوره:

اگر این حاجی شروع سفر با زیارت مبارک رسول(ص) برایش ممکن نبود، پس از سنت است که بعد از فراغت از حج به زیارت پیامبر بیاید چون از بزرگترین طاعات و برترین روش تقرب است که در فضل آن حدیث‌های زیادی آمده است. باید قصد کنی زیارت و نماز در حرم امن پیامبر برای بدست آوردن ثواب و در حدیث شریف از صاحب امن حرم(ص) آمده است «نماز در مسجد من از هزار نماز در سایر مساجد به جز مسجدالحرام برتر است» احمد در مسندش و از عبدالله زبیر نقل کرده است

وقتی زائر از محل سکونت و غذا - غسل کند و بهترین لباسش را بپوشد و وجود را خوشبو کند. اگر غسل میسر نبود به وضو کفایت کند. سپس با تواضع و سکینه و وقار متوجه حرم نبوی شود. وقتی داخل مسجد شد به روضه شریف که بین قبر شریف و منبر نبوی است برود و دو رکعت نماز تحیت مسجد بخواند و خداوند را با تلاش بخواند و دعا کند چون روضه‌ای و باغی از باغ‌های بهشت و در محل نزول رحمت و اجابت دعاست ان شاء الله. وقتی زائر از تحیت مسجد و نشستن در روضه تمام کرد به طرف قبر پیامبر(ص) برود و در محل سر مبارک پیامبر با ادب و احترام بایستد و با صدای آهسته به پیامبر(ص) سلام دهد و زائر درود بفرستد بر پیامبر(ص) و سلام ما و سلام آنها که سفارش کرده‌اند به او برساند.»

ش: این که شد مثل زیارت شما.

د: این فتاوی الازهر است البته با همین نقل در مجموع فتاوی مصر هم آمده است.

ش: درست است در مصر دقیقاً اعتقاد همین هاست.

د: پس ما را اذیت می کنید این قدر توضیح بدهیم.

ش: من این موارد را در مصر دیده‌ام اما واقعیت اینست که من حتی فرصت دیدن این سندها را در مصر نداشتم و اینکه شما چنین کاری کرده‌اید برایم بسیار جالب است.

ش: اما شما در اول بحث گفتید راجع به زیارت حرف‌های زیادی زده‌اند.

د: بله چون معمولاً امام‌های شیعه و فرزندان خانواده اهل بیت تحت فشار و تهمت اموی‌ها و عباسی‌ها بوده‌اند برای اینکه تهمت‌ها به یک باور تبدیل نشود و همچنین راه



و مبارزه آنان توسط پیروان ادامه یابد، در زیارت حرف‌های مهمی زده شده است لذا مضامین زیارت چند نکته زیبا دارد.

ش: بله دیشب در بعضی زیارت‌ها نظیر زیارت عاشورا دیدم ولی این مفاهیم آموزشی را نتوانستم تفکیک کنم.

د: زیارت‌ها معمولاً با سلام شروع می‌شود. ولی معمولاً یادآوری است از مبدأ یعنی از حضرت آدم تا بیاید به امام مربوطه برسد. این برای این است که نشان دهد یک صراط مستقیم بیشتر نداریم و این همان است که از آدم شروع و به خاتم ختم شد و اینکه در این راه هستید. ش: نکته ظریفی است.

د: اما دومین موضوع شهادت بر اسلام و ایمان و عمل آنان خصوصاً «اشهدانک اقامت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف و نهی عن المنکر...» می‌باشد. این بخش برای این است که اموی‌ها و عباسی‌ها ائمه را متهم به خروج از دین می‌کردند.

ش: بلی بلی اما همه آنها مثلاً علی علیه السلام را همه قبول دارند.

د: اما معاویه لعن همین علی علیه السلام را واجب کرده بود و اکثریت مردم شام هم عمل می‌کردند.

ش: ولی زمان کوتاهی بود و بعد هم منتفی شد.

د: ولی وقتی علی کشته شد و گفتند در مسجد کشته شده است، شامیان گفتند مگر علی نماز می‌خوانده که در مسجد کشته شده است.

ش: بلی ولی این هم در زمان معاویه بوده است.

د: مگر این اعمال تا زمان عمر بن عبدالعزیز ادامه نداشت؟

ش: بلی تا آن موقع ادامه داشت.

د: مگر یزید نگفته بود حسین بن علی از دین خارج شده و کوفیان او را شهید کرده و خانواده‌اش را اسیر کردند که این‌ها از دین خارج شده‌اند و مگر نگفتند که این‌ها خارجی هستند.

ش: بله درست است.

د: در مورد عباسی‌ها هم وضع بهتر از این نبود، هرچند آن‌ها علنی ائمه را نمی‌کشتند. لذا ما این شهادت‌ها را برای شهادت در تاریخ حفظ کرده‌ایم.



ش: اما شهادت را برای همهٔ مرده‌ها نمی‌گویید.

د: حتماً نمی‌گویند. ما فقط برای ائمه و فرزندان آن‌ها می‌گوییم، برای مرده‌های معمولی فقط سوره‌های قرآن و حمد را می‌خوانیم.

ش: ولی زیارت‌ها طولانی‌تر از این بحث‌ها هستند.

د: بلی در بعضی زیارت‌ها چگونگی اذیت و آزار به آن فرد از اهل‌بیت نیز ذکر می‌شود و حتی در بعضی چگونگی شهادت هم مطرح می‌شود، مثلاً در زیارت عاشورا خیلی از نکات ذکر شده است.

ش: اما لعن هم در آن زیاد است.

د: بله آن‌ها را که توضیح دادم، چون خود این لعن‌ها یک نوع آموزش است. آموزش اینک که دنبال افرادی که فرزندان پیامبر را می‌کشتند نروید.

ش: البته استدلال درستی است.

بحث که به اینجا رسید آقای کربلایی مقداری چای و شیرینی و تنقلات آورد. طبق معمول دوستان اتاق ساکت بودند و به حرف‌های ما گوش می‌دادند آن‌ها که عربی نمی‌دانستند خسته می‌شدند و دانه‌دانه از اتاق بیرون می‌رفتند.

در اینجا روحانی کاروان که اتفاقاً با عربی هم کمی آشنا بود، وارد اتاق شد و چون جوان بود می‌ترسیدم کار را خراب کند و یک وقت حرف‌های تندی بزند که کاسه و کوزه‌های ما را به هم بریزد. لذا شروع کردم به معرفی استاد و اینکه از اساتید الازهر هستند و ایشان هم بزرگواری کرد وارد بحث‌های جزئی نشد بلکه بیشتر از موضوع الازهر سؤال کرد و من هم ترجمه می‌کردم. البته سؤالاتی هم کرد که من خواهش کردم ترجمه نکنم، چرا در الازهر مکتب تشیع تدریس نمی‌شود؟ و خلاصه بعضی از سؤالات که تا حدودی حکایت از کم‌تجربگی ایشان در امور تبلیغات و روابط خارجی داشت. چون شیعه در الازهر تدریس می‌شود.

### اقرارهای محمدبن عبدالوهاب

د: راستی جناب شیخ، جناب عالی کتاب «مفاهیم یجب آن تصحیح» «مفاهیمی که لازم است تصحیح شود» را دیده‌اید؟

ش: شنیده‌ام ولی نخوانده‌ام.





د: این کتاب را سید محمد علوی المالکی الحسنی اهل مکه نوشته است.  
ش: بله اسمش را شنیده‌ام، محتوای این کتاب باید جالب باشد. اینکه چه مفاهیمی  
باید اصلاح شود.

د: من دارم. ملاحظه فرمایید. خیلی از باورهای سنی‌ها را رد کرده و گفته باید  
تصحیح شود. از قول محمد بن عبدالوهاب مطلبی دارد که وهابی‌های ناظر در بقیع  
مخالف آن عمل می‌کنند.

ش: چه فتوایی؟

د: در صفحه ۳۱۰ این کتاب از کتاب *الدور السنیة*، ج ۱، ص ۵۲ آورده است.  
محمد عبد الوهاب دوازده چیز را اعلام کرده که آن‌ها را دروغ و تهمت نامیده است  
از جمله:

۱. من کتب مذاهب را باطل کردم.
۲. مردم از ششصد سال قبل چیزی نداشتند.
۳. من ادعای اجتهاد کردم.
۴. من مخالف با تقلید هستم.
۵. رفت و آمد علما نقیمت است.
۶. من کافر می‌دانم کسی را که به صالحین توسل پیدا کند.
۷. اگر قدرت تخریب حرم پیامبر را داشتم، تخریب می‌کردم.
۸. من منکر زیارت قبر پیامبر هستم.
۹. من منکر زیارت قبر والدین هستم.
۱۰. من کافر می‌دانم کسی را که به غیر خدا قسم بخورد.

و...

د: در همین برنامه رایانه در کتاب دعوت شیخ محمد عبدالوهاب، ج ۱، ص ۱۵  
می‌گوید:

شیخ محمد تقلید را برای کسانی ممنوع کرد که توانایی و شناخت ادله را دارند ولی  
کسی که توانایی شناخت همه امور را نداشته باشد، تقلید برای او مباح و جایز است و  
لذا شیخ محمد بطلان تقلید را به‌طور رسمی تکذیب می‌کند.



## پویایی مرجعیت و تقلید در شیعه

ش: درست است چون این موضوع در بعضی از کتب آمده است و به طور نوعی کسی با تقلید مخالف نیست.

د: اما موقعی که بحث در مورد شیعه مطرح می شود، می گویند چرا ما تقلید می کنیم، نباید از یک نفر تقلید کرد.

ش: بله عده ای عوام می گویند اما علما کمتر به آن می پردازند.

د: اتفاقاً همین علما برای عوام این مسئله را بد جلوه می دهند در حالی که به آن معتقدند.

ش: اما ظاهراً شما همه احکام را از افرادی که زنده هستند تقلید می کنید، در حالی که ما براساس احکامی که علمای اربعه برای هر موضوع عبادی تعیین کرده اند عمل می کنیم و در مورد آن ها فتوا نداریم مگر موضوع جدیدی پیش بیاید.

د: اتفاقاً موضوع تقلید در شیعه، تقلید در اصول دین نیست بلکه در فروع است. یعنی هیچ کس نمی تواند شناخت و اعتقاد به خدا، پیامبر، قرآن و معاد را براساس تقلید قبول کند در این صورت مردود است. تقلید فقط در فروع دین است.

ش: منظور نماز، روزه و... است.

د: بله اما این تقلید هم به دو شرط است. یکی اینکه خود فرد محقق و در حقیقت مجتهد نباشد لذا تقلید برای مجتهد در هر زمینه جایز نیست. دوم اینکه باید حتماً از اعلم علمای دین که شرایط خاصی داشته باشند تقلید کند.

ش: ما هم شرط اول را داریم، اما شرط دوم را نداریم یعنی به طور نوعی علمای مورد تقلید ما حکومتی هستند.

د: درست است در مکتب شما هم اگر فرد محقق بود، تقلید نمی کند. اما یک فرق وجود دارد و آن اینکه یک سری حرف های ائمه اربعه شما لازم الاجراست و قابل تغییر نیست، در حالی که مجتهد ما می تواند در همه زمینه ها، خودش تحقیق کند و به عبارتی اجتهاد کند و نظر جدید بدهد.

ش: یعنی حتی روی حرف امام جعفر علیه السلام حرف بزنند؟

د: اگر قدر مسلم باشد که این حرف از آن هاست روی نظر آن ها حرف نمی زنند اما در تفسیر سخن آنان و برداشت آزاد هستند و باب اجتهاد باز است.



ش: یعنی چه. کمی پیچیده شد؟

د: پیچیده نیست. یک محقق که با علوم لازم مختلفی آشنا باشد، می‌تواند با استفاده از آیات قرآن، احادیث مستند و عقل خود احکام ضروری را برای فروع دین وضع نماید.  
ش: اینکه فروع را خیلی متفاوت می‌کند یعنی هر کس ممکن است یک مدل نماز بخواند.

د: این‌طور نیست چون ۹۹ درصد از شکل فروع یکسان و ثابت است. از قضا تفاوت چندانی هم با هم ندارند اما تفاوت‌های اجتهادی در موضوع‌های بسیار فرعی است.  
ش: ولی ما در مورد نماز، روزه، حج و زکات در مذاهب مختلف، اختلاف نداریم.  
د: اختلاف که دارید ولی کم است مثلاً بعضی بسم الله الرحمن الرحیم را در اول سوره‌ها بلند می‌خوانند، بعضی آرام می‌خوانند، بعضی دست‌ها را بسته و نماز می‌خوانند و بعضی دست‌ها را آزاد می‌گذارند.

ش: بلی این موارد چندان اهمیتی ندارد.

د: ولی اختلاف ما در کل مجتهدین در این حدها هم نیست. یعنی همه حرکت‌ها و کلمات ما برای قرائت مثل هم است فقط ممکن است در تعداد ذکرهای سجده و امثال آن فرق داشته باشد آن‌هم به صورت نادر، و گرنه نظرات در عبادات مشترک هستند.  
ش: پس اگر آن‌قدر مشترک هستند چرا دیگر بحث باز بودن باب اجتهاد را مطرح می‌کنید؟

د: انتخاب داشتن تا اختلاف نداشتن دوتا است. فقهاء، مراجع و مجتهدین نمی‌توانند براساس سلیقه کار کنند، بلکه باید برای برداشت یک حکم از قرآن یا کتب حدیث مستدل عمل کنند. یعنی علومی نظیر علم «درایه»، رجال‌شناسی، تسلط بر زبان عربی و احکام صادر شده قبلی داشته باشند تا بتوانند حکمی را صادر کنند.

ش: ولی ما فقط برای مسائل جدید فتوا صادر می‌کنیم و مسائل عمومی قدیمی را براساس نظر ائمه اربعه که در کتب آن‌ها آمده است دنبال می‌کنیم.  
د: براساس اعتقادات و فتوای علمای ما نمی‌شود از یک فرد مرده تقلید کرد. اما اگر یک مجتهد زنده اجازه دهد که می‌توان براساس دستورات فردی که در حال حیات او به دستور او عمل می‌کرده ادامه دهد، براساس اجازه مجتهد زنده این تقلید از میت



جایز است اما برای فردی که قبلاً از مجتهدی پیروی نمی‌کرده و اینک آن مجتهد مرده است به هیچ عنوان نمی‌تواند از او تقلید نماید.

ش: پس همه از زنده‌ها تقلید می‌کنند؟

د: همین‌طور است چون در حقیقت مرجع و مجتهدی که از او تقلید می‌شود نقش امام را دارد و نمی‌توان از امام مرده تقلید کرد و یا اگر سؤالی پیش آید از او سؤال کرد. ش: ما هم جواب سؤال را می‌توانیم بدهیم ولی تغییر در اعمال و اذکار نماز نداریم. د: آخر فقط نماز نیست، مثلاً در همین حج مرتب تغییراتی در محل سعی و صفا و مروه، محل ذبح قربانی، رمی جمرات و امثال آن رخ می‌دهد. این مسائل جدید را باید به گونه‌ای برای پیروان حل کرد.

ش: خُب این‌ها را تا زمانی که مسئولین سؤال نکنند کسی تغییر نمی‌دهد.

د: اما به نظر می‌رسد مسئولین برحسب ضرورت امور را انجام می‌دهند و بعید است از مفتی‌ها سؤال کنند.

ش: رضایت آن‌ها را می‌گیرند؟

د: بلی رضایت را می‌گیرند ولی اگر دقت کنید این رضایت‌ها مرتب در حال تغییر بوده و فرمان حکومتی بیشتر مؤثر بوده است.

ش: فرمان حکومتی بلی اما نظر کبار العلماء (علمای بزرگ) هم مطرح است.

د: آیا تاکنون شده از دانشگاه الازهر سؤال شود، ما می‌خواهیم فلان تغییر در وضع فعلی یکی از اعمال حج مثلاً رمی جمرات که مرتب در حال تغییر است، بدهیم.

ش: نه آن‌ها از شیوخ و بزرگان عربستان سؤال می‌کنند.

د: از شیوخ و مفتی‌های کشورهای دیگر هم پیروی می‌کنند؟

ش: چاره‌ای ندارند چون این تغییراتی است که انجام شده است.

د: اما علمای ما در مورد تغییرات اعلان نظر می‌کنند.

ش: مثلاً یک مورد را مثال بزنید.

د: مثلاً اینکه اگر کشتارگاه از وادی منا خارج شد، قربانی قبول نیست و الان بعضی از کشتارگاه‌ها خارج منی است.

ش: پس شما چکار می‌کنید؟

د: سازمان حج ایران کشتارگاه‌هایی را انتخاب می‌کند که درون منی باشد.



ش: این کار را مشکل می‌کند.

د: فقط به‌عنوان مثال گفتیم البته نظر همه مراجع هم این نیست ولی خواستم بگویم در این نوع اجتهاد و مرجعیت پویایی و فعال بودن وجود دارد. مفتی در مقابل پیشامد منفعل نیست که هرچه پیش آمد دنبال کند.

ش: اما اسلام آسان‌گیر است.

د: آسان‌گیر بودن با پویا بودن فرق دارد.

ش: ولی پویا بودن معمولاً مسائل را مشکل‌تر می‌کند.

د: اجازه بدهید یک مثال بزنم. در سی سال پیش که من آمده بودم حج علمای شما اجازه نمی‌دادند در عرفات سرویس بهداشتی باشد و چقدر حجاج از این بابت در عذاب و آزار بودند. هر سال عده زیادی در بشکه‌های نجاست خفه شده و می‌مردند. اما با تلاش‌هایی که انجام شد نه تنها سرویس بهداشتی تأسیس شد بلکه اجازه درختکاری هم دادند و الان حجاج در یک آرامش نسبی هستند.

ش: بلی بلی آن موقع خیلی بد بود.

د: منظور از پویایی این است که متناسب با شرایط روز مراجع و مفتی‌ها بتوانند نظر بدهند. از قضا عمده فتاوی مراجع ما در جهت تسهیل عملیات حج است.

ش: بله بله فتواها باید در جهت تسهیل باشد.

د: ما نمی‌گوییم سهل یا سخت، ما می‌گوییم دستورات، همان‌گونه که هستند. اما در اصل دستورات آسان هستند ما هرگز به قول فلان صحابی آن را سخت یا آسان نکرده‌ایم.

ش: بله این درست است اما پیامبر فرمودند دین سمحه سهله.

د: دین در اعمال آسان است اما تدبیر در اداره هم لازم است مثلاً یادتان هست دو میلیون گوسفند قربانی زیر خاک می‌کردند درحالی‌که عده زیادی در کشورهای اسلامی در فقر و کمبود پروتئینی به‌سر می‌بردند.

ش: الان درست شده است.

د: بله با پیگیری‌های عدیده کشورهای پیشرفته اسلامی به‌ویژه ایران که فتواهای مراجع آن در این زمینه روشن بود باعث شد الان همه گوشت‌ها بسته‌بندی و به کشورهای فقیر اسلامی ارسال شود.

ش: الحمدلله خیلی خوب شده است.



د: هنوز هم مشکلات زیاد است. هر سال در فصل حج، به دلایل مختلف نظیر آتش‌سوزی و خراب شدن پل و... عده‌ای از حجاج فوت می‌کنند.

ش: ولی این‌ها قابل پیشگیری نیست.

د: قابل پیشگیری هست اما مدیریت قوی می‌خواهد.

ش: ولی سیل به مدیریت ربطی ندارد، خرابی پل به مدیریت ربطی ندارد.

د: مثلاً در مورد سیل با جمع‌آوری اشغال‌ها به صورت مرتب احتمال سیل بسیار کمتر می‌شود که متأسفانه چنین نیست یعنی مثلاً در مسیر رمی جمرات مقدار زیادی بطری خالی، دمپایی، کفش، غذا و بدتر از همه عده زیادی در کنار مسیر خوابیده‌اند.

اما در مورد خرابی پل دو علت دارد یکی اینکه قدرت محاسبه شده برای پل درست نیست ثانیاً رعایت بعضی دستورات که واجب نیست و مستحب است، باعث می‌شود همه جمعیت بخواهند در یک وقت خاص مثلاً برای رمی جمره و یا طواف بروند. در نتیجه چنین اتفاقی می‌افتد. اگر مفتی‌ها نظر خود را اعلان می‌کردند که ضرورتی ندارد در فصل حج، حجاج به مستحبات فرعی بپردازند چنین اتفاقاتی نمی‌افتاد.

ش: البته درست است و اکثر شیوخ و علما هم خود به این مستحبات عمل نمی‌کنند اما عوام بیشتر به این‌ها اصرار دارند.

د: اما بحث پویایی خود را در همین‌ها نشان می‌دهد.

ش: اگر موافق باشید بحث امروز را خاتمه دهیم. فردا هم من مشکلی دارم که نمی‌توانم برای ظهر بیایم چون مهمان هستم منزل یکی از دوستان سابق دانشگاه مدینه.

د: اشکال ندارد اتفاقاً هم‌اتاقی‌های من هم از بنده خواسته‌اند، در طول ظهر که وقت ناهار است و فراغت بیشتری دارند با هم گپی بزنیم. چون شب‌ها به‌طور معمول با خانم‌ها برای خرید می‌روند.

ش: اگر موافقت بقیه بحث را بگذاریم برای پس‌فردا چون فردا میهمان هستم.

د: من تابع شما هستم هر وقت شما بفرمایید من آماده‌ام.

ش: پس خداحافظ تا پس‌فردا.

خداحافظی کردیم و ایشان رفتند.

شب به اتفاق دوستان و خانم‌ها رفتیم بازار برای خرید سوغات، اما واقعاً در حد سوغات خرید کردیم نه اینکه رقابت با سایر حجاج سال‌های قبل. متأسفانه این سوغات



خریدن مهم‌ترین وظیفهٔ حجاج پس از نماز و اعمال حج است. متأسفانه این خرید حجاج حیثیت ایران را زیر سؤال می‌برد. مردم سایر کشورها وقتی می‌بینند که حجاج ایرانی این‌گونه به بازار برای خرید کالاهای چینی و غیرچینی هجوم می‌برند تعجب می‌کنند. ما هم رفتیم برای خرید اما سوغات‌های مختصر در حد اینکه بگوییم یاد شما بودیم و آن‌هم برای فامیل و دوستان بسیار نزدیک و در حد رعایت استحباب خرید کردیم. خانم‌ها انتخاب می‌کردند ما هم کمی دخالت می‌کردیم و بعد پرداخت پول وظیفهٔ ما بود. برگشتیم هتل و تکرار برنامهٔ معمول. یعنی نماز صبح مسجدالنبی و بعد هم بقیع و بعد هم هتل و صبحانه و خواب تا ظهر و آماده شدن برای نماز ظهر در مسجد.







## ✿ روز بیست و چهارم ذی‌قعدة

ظهر که برای نماز ظهر رفته بودم مسجد، شیخ را دیدم که با شخصی که بعداً فهمیدم میزبانش بود در مسجد نشسته بودند. سلام کردم، شیخ من را معرفی کرد که ایشان استاد دانشگاه در ایران است و میزبان را هم معرفی کرد که ایشان شیخ حمید النجدی استاد دانشگاه مدینه است.

### آشنایی با شیخ حمید النجدی

د: شیخنا شما اهل شهر شیخ محمد عبدالوهاب هستید.

ش حمید: بلی از کجا می‌دانید که نجد شهر شیخ محمد عبدالوهاب است.

د: در همه کتاب‌ها که زندگی او را نوشته‌اند به این شهر اشاره کرده‌اند.

کارت ویزیت را دادم.

ش حمید: در بخش خودرو فعالیت دارید؟

د: بله.

ش: این فقط خودرویی نیست شیخ هم هست.

د: نه من در خودرو کار کرده‌ام.

ش حمید: تحصیلات شما در کجا بوده؟

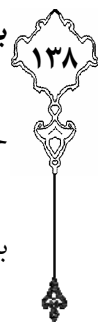
د: لیسانس در ایران - فوق لیسانس و دکترا در انگلستان.

ش حمید: عربی را از کجا یاد گرفته‌اید؟

د: خودم علاقه داشتم و برای آشنایی بیشتر با متون اصلی دین، آن را آموختم.  
 ش حمید: اما خیلی از علمای ایرانی را دیده‌ام که عربی صحبت نمی‌کنند.  
 د: اولاً چون من عالم نیستم ثانیاً آن‌ها قدیمی‌ها بودند، الان اکثر علمای ما به‌ویژه  
 طلاب جوان با عربی آشنا هستند و خوب صحبت می‌کنند.  
 مؤذن اذان اول را شروع کرد. بعد هم اذان دوم و شروع نماز. نماز که تمام شد...  
 ش حمید: من و شیخ ابراهیم تنها هستیم، شما هم می‌توانید مهمان من باشید.  
 د: نه، ممنون نمی‌خواهم مزاحم باشم.  
 ش: خوب است اگر کاری ندارید بیاوید. فرض کنید جلسه هرروز خودمان است.  
 بعضی بحث‌ها را هم می‌توانیم در حضور شیخ حمید داشته باشیم.  
 ش حمید: تعارف نکنید. خانواده ما در منزل نیستند. من و شیخ ابراهیم هستیم.  
 بگذارید یک رشته فنی هم در جمع ما باشد.  
 د: من می‌آیم اما امیدوارم مزاحم نباشم.  
 ش حمید: نه مزاحم هستید.  
 د: اما یک شرط دارد و آن اینکه سر راه برویم هتل ما، من رایانه جیبی را بردارم.  
 ش حمید: مانعی ندارد.  
 آمدیم بیرون و با ماشین شیخ حمید رفتیم هتل، رایانه و مقداری آجیل و شیرینی ایرانی  
 را برداشتم. به دوستان خبر دادم که من ناهار با شیخ ابراهیم در منزل شیخ حمید میهمان  
 هستم. بعد راه افتادیم تا نزدیک مسجد قبا که در آنجا شیخ منزل ویلایی خوبی داشت.  
 میهمان ایشان شدیم برای ناهار. بیرون خانه معماری سنتی عربی، داخل خانه هم با مبیل  
 و پشتی عربی مکعب‌شکل زینت یافته بود. فلاسک چای، قهوه، شربت و ناهار هم  
 آماده بود.

### بحث در خانه شیخ حمید

خانه شیخ حمید فقط یک خدمتکار مرد داشت که ظاهراً برای پذیرایی آمده بود و  
 خانواده شیخ حمید هم رفته بودند نزد خانواده خودشان تا میهمانی بدون تکلف باشد.  
 سفره را آوردند و غذا هم انواع خوراکی‌های البیک (رستوران زنجیره‌ای عربستان)  
 بود. شیخ حمید داشت غذاها را معرفی می‌کرد که این‌ها چه هستند. شیخ ابراهیم هم



کم‌وبیش می‌شناخت من هم گفتم بله من این‌ها را می‌شناسم حتی صاحب البیک که یک فلسطینی‌الاصیل است می‌شناسم که تعجب کردند.

ش حمید: خوب آشنا هستید، سفر چندم شما به عربستان است؟  
د: سفر پانزدهم.

ش حمید: (با تعجب) پانزده سفر! آیا همه تمتع بوده؟

د: خیر هفت سفر حج تمتع و هشت سفر عمره بوده است.

ش حمید: ظاهراً شما به سفر خیلی علاقه‌مند هستید.

د: به سفر بلی ولی به حرمین شریفه و به مکه و مدینه بیشتر علاقه‌مند هستم، چون تاریخ اسلام در اینجا مجسم است.

ش حمید: تاریخ در عربستان دارد رخت برمی‌بندد چون همه آثار تاریخی تقریباً از بین رفته است.

د: نظر شما در این باره چیست.

ش حمید: من کاملاً مخالفم چون در دنیا آثار فرهنگی خود را که به‌طور نوعی هیچ اثر اخلاقی هم ندارند و حتی ضد اخلاق و ضد انسانیت هم هستند نگهداری می‌کنند و حتی برای آن توریست جلب می‌کنند، درحالی‌که در اینجا، آن‌ها را به‌راحتی خراب می‌کنند.

د: جناب شیخ من سی سال قبل آمده بودم مدینه. اکثر آثار تاریخی اطراف مسجدالنبی بودند، کوچه بنی‌هاشم، مسجد قبا، مسجد مائه (صد)، خانه بعضی از بزرگان اسلام هنوز بود ولی الان همه را خراب کرده‌اند و مسجد را توسعه داده‌اند.

ش حمید: می‌توانستند مسجد را از سمت‌های دیگر توسعه دهند.

د: جناب شیخ حمید ببخشید می‌توانم یک سؤال از شما بپرسم؟

ش حمید: بفرمایید.

د: چطور شما از اساتید دانشگاه مدینه هستید و با اعمال حکومت مخالف هستید؟

ش حمید: مگر هرکس در دانشگاه مدینه کار می‌کند باید حتماً با اعمال حکومت به‌ویژه امور غیرفرهنگی موافق باشد.

د: من فکر نمی‌کردم بشود مخالفت کرد.

ش حمید: البته ما اگر مخالفتی داشته باشیم اعلام نمی‌کنیم ولی در جلسات دوستانه داخل یا خارج دانشگاه می‌گوییم.



د: سؤال را جدی تر کنم، آیا شما وهابی هستید یا خیر؟

ش: وهابی‌ها دو گروه هستند. عده‌ای که پیرو شیخ محمد عبدالوهاب هستند، اما با اعمال بخش دینی حکومت موافق نیستند چون اثرات منفی روی مسلمانان سایر مذاهب می‌گذارد. گروه دوم تندروهایی هستند که در حکومتند و اکثر کارهای دینی دست آن‌هاست.

د: مگر این‌ها با هم اختلاف دارند.

ش حمید: بلی گروه اول شیخ محمد عبدالوهاب را نظیر یک عالم دینی می‌دانند نظیر باقی علما و نظراتی داشته که هفتصد سال قبل ابن تیمیه داشته است. در زمان ابن تیمیه مخالفت‌های زیادی با او شد و در زندان فوت کرد. اما شیخ محمد عبدالوهاب شانس‌ی که داشت این بود که، ارائه نظراتش با یک دوره سیاسی خاص مواجه شد، که نه تنها مخالفت‌ها کاری از پیش نبرد، بلکه باعث رشد و توسعه دیدگاه‌های او شد.

د: شیخ ابراهیم نظر شما چیست؟

ش: ما هم قبلاً این نظر شیخ حمید را داشته‌ایم اما خارجی‌ها در عربستان محدودیت بیشتری داشته‌اند، مثلاً شیخ حمید عربستانی و من سوری هستم. اما من چندان قدرت مخالفت با سیستم دینی نداشتم، چون سوری بودم. شاید قبول مهاجرت من به مصر و الازهر به همین دلیل بود.

د: اما شیخ ابراهیم، شما از عقائد وهابیت دفاع می‌کردید.

ش: بله من با اکثر موارد آن‌ها موافق بودم و حتی برای آن تبلیغ می‌کردم ولی بعد از رفتن به مصر نظراتم تغییر کرد و به خصوص بعد از ملاقات با شما این باورها سست شد.

ش حمید: مگر چند وقته که شما یکدیگر را ملاقات کرده‌اید؟

ش: چند روز پیش به صورت تصادفی در مسجد النبی همدیگر را دیدیم و چند ملاقات داشته‌ایم و من برای استدلال‌های دکتر توضیحی نداشته‌ام چون به‌طور معمول یا از قرآن دلیل می‌آورند یا از کتب اهل تسنن و من بدون تعارف باید بگویم برای استدلال‌های ایشان جواب ندارم.

ش حمید: مبارک است جناب شیخ ابراهیم. چطور برای استدلال‌های آقای دکتر که مهندسی ماشین است جوابی نداشته‌اید؟

ش: [با خنده] من جواب نداشتم، اگر شما دارید می‌توانید امتحان کنید.



د: نه ایشان بزرگوار هستند، ما با هم مثل دو تا معلم بحث می‌کنیم، فقط ایشان استاد هستند و من شاگرد.

ش حمید: در چه زمینه‌هایی بحث کردید؟

د: زیاد است، موافق باشید ناهار را بخوریم و بعد من سؤال‌هایم را بکنم، البته اگر تصمیم گرفتید نماز عصر را در منزل بخوانید.

ش حمید: نماز را در منزل می‌خوانیم. پس اجازه دهید ناهار تمام شود.

ناهار تمام شد و سفره را جمع کردند و مقداری تنقلات هم بود، البته با قهوه عربی. در بین ناهار شیخ حمید مقداری درباره ایران صحبت کرد و وضعیت سیاسی که بحث خوبی شد. ساعت به وقت نماز عصر نزدیک شد.

ش حمید: وضو بگیریم، نماز بخوانیم. شما به ما اقتدا می‌کنید یا دوباره نماز را می‌خوانید.

د: بعضی معتقدند بعد از نماز جماعت دوباره نماز را بخوانید، چون همه آداب نماز تطبیق نمی‌کند. اما عمده مراجع برای نماز جماعت در مساجد نیازی به اعاده نمی‌بینند.

ش حمید: خود شما چطور؟

د: مرجع تقلید من ضرورتی بر اعاده نماز نمی‌بیند.

ش حمید: شما اقتدا می‌کنید؟

د: بلی من بعد از نماز ظهر در مسجد عصر را هم خواندم اما به دلیل جماعت دوباره می‌خوانم. اما به عنوان نماز قضای گذشته. به امامت شیخ حمید نماز عصر را خواندیم.

بعد از نماز:

ش: آقای دکتر دعای بعد از نماز عصر چیست؟ بخوانید.

د: جایش نیست.

ش: چرا هست. شیخ حمید، این‌ها دعاهایی برای هر نماز دارند. جالب است بگویید دکتر بخوانند.

ش حمید: بخوانید خوب است.

د: ضرورتی نیست.

ش حمید: دعا بعد از نماز خوب است. بفرمایید.

د: چشم



«اللهم انى اعوذ بك من نفس لا تشيع و من قلب لا يخشع و من علم لا ينفع و من صلاة لا ترفع و من دعا لا يسمع اللهم انى اسألك اليسر بعد العسر و الفرج بعد الكرب و الرخاء بعد الشدة اللهم ما بنا من نعمه فمك لا اله الا انت استغفرک و اتوب اليک.»

«خدایا به تو پناه می‌برم از نفسی که سیر نشود و قلبی که خشوع نداشته باشد و علمی که نفع نداشته باشد و نمازی که به آسمان نرود و دعائی که شنیده نشود. خدایا درخواست می‌کنم آسانی بعد از سختی و گشایش بعد از گرفتاری و فراوانی بعد از تنگی. خدایا آنچه از نعمت با ماست از توست، معبودی جز تو نیست آمرزش از تو طلب می‌کنم و به سوی تو بازگشت می‌کنم.»

ش حمید: جالب بود.

ش: من هم گفتم.

ش حمید: خوب بفرمایید سؤال‌ها چه بود؟

د: من در چندین مورد سؤال دارم.

ش حمید: چه مواردی؟

د: از وضو، قیام، قرائت، سجده و تشهد سؤال دارم.

ش: بفرمایید جناب شیخ حمید جواب سؤالات دکتر را بدهید. من ساکت می‌مانم و

فقط گوش می‌دهم.

د: شما هم در بحث باشید.

ش: من به اندازه کافی بوده‌ام. اجازه دهید شیخ حمید مخاطب باشد.

د: به هر حال من سؤال را مطرح می‌کنم هر کدام از دو بزرگوار جواب دهید خوب است.

ش حمید: در بین مسلمین در مورد وضو و نماز مشکلی نیست. وهابی و غیر وهابی هم

ندارد.

د: اتفاقاً به همین دلیل سؤال دارم اما بحث وهابی‌ها را کردید، بگذارید یک سؤال

دیگر هم بپرسم.

ش حمید: بفرمایید.

د: آیا شما نماز اجباری جماعت را تأیید می‌کنید.

مناظره دکتر و شیخ



ش حمید: نماز جماعت اجباری نیست.

د: من یک معلم سودانی را در سال گذشته در مکه دیدم که می‌گفت، نصف این سعودی‌ها که در نماز شرکت می‌کنند حتی وضو هم ندارند، ممکن است بعداً خودشان نماز بخوانند، اما در جماعت سوری شرکت می‌کنند.

ش حمید: البته اکثریت نه، اما عده‌ای ممکن است چنین باشند.

د: از فساد هم صحبت می‌کردند که فساد در عربستان زیاد است و این فشار وهابی‌های حکومت نتوانسته است اثری داشته باشد.

ش حمید: فساد ممکن است باشد اما پنهان است آشکار نیست.

د: در همه شهرها فساد پنهان است.

ش حمید: البته در محل حرمین شریفین مکه و مدینه فساد کم است اما در شهرهای دیگر به دلیل امکان وجود غیرمسلمان ممکن است بیشتر باشد.

د: آن‌طور که من شنیده‌ام در بین خانواده‌ها فساد زیاد است مثلاً در یک آمار اروپایی استفاده زنان سعودی از سایت‌های با فساد اخلاقی از همه دنیا بیشتر بوده است.

ش حمید: مگر زن‌های سعودی آن‌قدر از اینترنت استفاده می‌کنند؟

د: بله اتفاقاً مقام اول را به نسبت جمعیت در جهان دارا هستند.

ش حمید: چطور مقام اول در استفاده از اینترنت؟

د: در اروپا و کشورهای صنعتی زن‌ها و مردها کار می‌کنند و فرصت استفاده از اینترنت را ندارند و در کشورهای افریقایی و خیلی از کشورهای آسیایی امکان استفاده از اینترنت به دلیل مشکلات مالی چندان میسر نیست، اما در عربستان پول، رایانه و بیکاری هست لذا امکانات زیاد، خانم‌ها هم بیکار و سرگرمی هم ندارند لذا از رایانه و اینترنت استفاده می‌کنند.

ش حمید: نعوذبالله از این غربی‌ها که چگونه فساد را وارد خانه‌های ما می‌کنند.

د: مهم‌ترین نهاد در میان شرقی‌ها و کشورهای اسلامی، خانواده بود. امپریالیسم و کمونیسم دست به دست هم دادند و موفق شدند در اروپا و کشورهای صنعتی و شرقی نظام خانواده را متلاشی کنند. چون افراد دارای پشتوانه نهاد خانواده نیستند، خیلی ارزان از آن‌ها استفاده می‌کنند و هرچه خواستند از نظر فرهنگی به آن‌ها تلقین می‌کنند.

ش حمید: چطوری می‌گویید کمونیسم و امپریالیسم دست در دست هم دادند، این‌ها که مخالف هم بودند و همیشه در حال جنگ سرد با یکدیگر بودند.  
د: به نظرم در یک مورد با هم اشتراک داشتند و آن‌هم پاشیدن خانواده‌ها بود. کمونیست‌ها در بی‌دین کردن مردم اصرار داشتند، تا ارزش معنوی خانواده شکسته شد. امپریالیسم‌ها با اشاعهٔ فساد و هرج و مرج خانواده‌ها را از هم پاشیدند.  
ش حمید: شما در اروپا تحصیل کردید. آنجا را چگونه دیدید؟  
د: اروپایی‌ها آدم‌های تنهایی هستند. همهٔ فکرشان این است که چگونه شخص خودشان را اداره کنند و از میان گرداب‌ها نجات دهند.  
ش حمید: خانواده چطور است؟

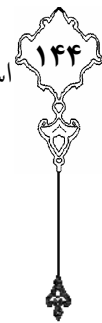
د: درصد کمی به خانواده پایبند هستند اما برای اکثریت خانواده‌ای وجود ندارد.  
ش حمید: این‌ها که از محبت برگرفته از مسیح حرف می‌زنند، چطور بین خانواده‌ها محبت نیست؟!

د: اما سردمداران‌شان این صحبت‌های لفظی را هم برهم زدند، امروز در اروپا زن و شوهرهایی که عضو یک خانواده هستند جدا از هم زندگی می‌کنند. یعنی حساب بانکی جداگانه دارند، از درآمدهای خود خرج می‌کنند و لذا بعد از مدت کوتاهی هم از یکدیگر جدا می‌شوند. یک مرد در اروپا علاوه بر دوست‌دخترهایی که داشته بین سه تا پنج بار ازدواج می‌کند، زن‌ها هم علاوه بر دوست‌پسرهای متفاوت بین پنج تا هشت بار ازدواج می‌کنند. آیا زنی که هشت بار ازدواج کند محبت برایش باقی می‌ماند؟  
ش حمید: پس آن‌ها هم تعدد زوجات دارند، با این فرق که همزمان نیست.  
د: اتفاقاً همهٔ ایرادهایی را که از اسلام می‌گیرند، خودشان عمل می‌کنند.  
ش حمید: خدا کند این مشکل به کشورهای اسلامی سرایت نکند.  
د: اگر مراقبت نکنیم می‌آید کما اینکه این مشکل وارد بعضی کشورهای اسلامی شده است.

ش حمید: مثلاً کجا؟!

د: مغرب، الجزیره و کشورهای مسلمان آسیای میانه.

ش حمید: اما در عربستان در این حد نیست. هنوز خانواده برقرار است.





د: ولی به نظر می‌رسد این خانواده‌ها به‌ویژه در خارج مکه و مدینه به‌صورت آجرهایی است که بدون ملات روی هم هستند و کوچک‌ترین تکانی آن را خراب می‌کند.

ش حمید: البته حکومت شروع کرده به‌صورت جدی روی خانواده‌ها کار می‌کند و در اکثر سخنرانی‌های مذهبی و خطبه‌های نماز جمعه بحث خانواده است.

د: اما قضیه بالاتر از این است. متأسفانه در خیلی از کشورهای اسلامی به‌ویژه عربستان، به دلیل محدودیت‌های بیشتر، اعتقاد زن‌ها به اسلام بسیار ضعیف است و لذا اول برای زنان سؤال ایجاد می‌کنند، بعد نهاد خانواده را به‌هم می‌زنند. شما فیلم‌های سینمایی و تلویزیونی غرب را نگاه کنید. اکثر آن‌ها در راستای برجسته شدن بساط خانواده است. می‌گویند اینکه یک زن فقط با مرد خودش رابطه جنسی داشته باشد معنا ندارد و در فیلم‌ها هم تبلیغ می‌کنند. ارتباطات جنسی فامیلی را تبلیغ می‌کنند. لذا باید دانشمندان در همه جهان اسلام دست به دست هم بدهند و با این پدیده شوم که سوغات غرب برای کشورهای اسلامی و جهان سوم است، مبارزه کنند.

### وضو در اسلام

ش حمید: برگردیم به سؤال‌ها.

د: بله اول در مورد وضو یک سؤال دارم.

ش: چه سؤالی دارید؟ بفرمایید.

د: سؤال من در مورد وضو این است که چرا به‌جای مسح پا آن را می‌شوید؟

ش حمید: جواب این سؤال روشن و ساده است. در مورد شستن سر و پا ما به آیه قرآن عمل می‌کنیم.

د: اما ظاهراً آیه مربوط به وضو این را نمی‌گوید. چون به‌صورت روشن در آیه ۶ سوره مائده می‌گوید:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ... ﴾

«ای آنان که ایمان آورده‌اید. وقتی برای نماز قیام می‌کنید بشوید صورت و دستتان را تا آرنج و مسح کنید سر و پاهایتان را تا کعب (برجستگی پشت) پا»

ش حمید: اما این بحث هم در قرآن هست و هم در سنت.



د: اما به نظر من شما آیه‌ای به این صراحت را غلط ترجمه می‌کنید. سنت هم غیر از این است.

ش حمید: چطور قرآن غلط ترجمه می‌شود؟

د: بسیار روشن است اول می‌گویند صورت و دست‌ها را بشویید و بعد می‌گویند سر و پاها را مسح کنید.

ش: اما نوع قرائت معنی را عوض می‌کند.

د: اجازه دهید این بحث را از کتب خود شما دنبال کنیم.

ش حمید: بفرمایید.

د: در کتب شما دلیل شستشوی پا را این مطلب بیان می‌کنند که: در آیهٔ بالا کلمه ارجلکم هم برمی‌گردد به اغسلو یعنی پا را هم بشویید.

ش حمید: بلی درست است.

د: اما در آیهٔ ۶ سورهٔ مائده براساس نوع تلفظ کلمهٔ ارجلکم که سه مدل می‌خوانند، سه مدل عمل می‌کنند. می‌گویند اگر «ل» ارجلکم با رفع باشد باید پا را شست. اگر خفض باشد باید مسح کرد و اگر نصب هم باشد باید شست.

ش حمید: این درست است. اما قراعت اکثریت قراء با نصب است و بنابراین باید پا را شست.

د: حالا اگر قراء با خفض خوانده باشند پس باید مسح کرد.

ش حمید: درست است، اما کسی این‌طور قرائت نکرده است.

د: اما نافع ابن‌عامر و حفص با خفض خوانده‌اند هرچند اصل این موضوع کاملاً غیرعلمی و غیرعقلی است.

ش حمید: ولی بقیه با رفع یا نصب خوانده‌اند، اما چرا غیرعلمی و غیرعقلی است.

د: چون موضوع اعراب «ل» ارجلکم در این آیه هیچ جایگاهی ندارد.

ش حمید: اما همهٔ علما این‌طوری می‌گویند.

د: همه این‌طور نمی‌گویند.

ش حمید: چطور؟

د: اصل این بحث از تقارب فعلین آمده است یعنی نزدیکی دو فعل به هم.



ش حمید: درست است.  
 د: اما اینجا اصلاً بحث تقارب فعلین نیست. چون فعل اول و دوم استقلال کامل دارند.  
 اصلاً بحث مسح پا بعد از مسح سر است، چه ربطی دارد به تقارب فعلین.  
 ش حمید: ولی همه این را پذیرفته‌اند.  
 د: منظورتان از همه کیست؟  
 ش حمید: همه علمای مذاهب مختلف ما.  
 د: حُب حالا از کتب خود شما و علمای شما ببینیم چه نظری دارند.  
 ش حمید: بفرمایید.  
 د: در تفسیر قرطبی و همچنین در الدر المنثور باب ۶ ج ۳ ص ۳۳۱ از ابن عباس روایت شده است که

«حجاج خطب بالاهواز: اغسلو ارجلكم وقال انس: صدق الله و كذب الحجاج» «حجاج در اهواز خطبه خواند که در وضو پاها را بشوید. به انس گفتند. انس گفت خدا راست گو است (که فرمود پا را مسح کنید) و حجاج دروغ گو است.»

ش حمید: این یک مورد است.  
 د: بفرمایید در التحریر و التنویر باب سوره مائده ج ۵ ص ۵۲ همین قصه مالک را نقل می‌کند و بعد می‌گوید

«نزل القرآن بالمسح و السنه بالغسل» در قرآن مسح آمده اما سنت شستشوی پا است، بعد می‌گوید بعد از دوره تابعین فقها اجماع کردند بر وجوب غسل پا، یعنی تا زمان تابعین شستشوی تنها نبوده است هم مسح پا بوده هم شستشوی پا.

ش حمید: بسیار خوب ما هم که قبول کردیم که هم غسل درست هم مسح هرچند مسح مبنای قرآنی دارد، اما موارد فقط در همین کتاب‌های بالا است.  
 د: نه این‌طور نیست در جامع البیان طبری، ج ۱۰، ص ۵۸ و ۵۹؛ و تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۲:

حدیث شماره ۱۱۴۷۶ «نزل القرآن بالمسح و السنه الغسل» «در قرآن مسح نازل شده اما در سنت شستشو.»



۱۱۴۷۷، انس: «صدق الله و كذب الحجاج» «خدا راست گو است و حجاج دروغگو»

۱۱۴۷۸، «ليس على الرجلين غسل، انما نزل فيها المسح» «برای پا شستشو نیست آنچه نازل شده مسح است.»

۱۱۴۷۹، جابر عن ابي جعفر قال: «امسح على رأسك وقدميك» «سر و پابت را مسح کن»

۱۱۴۸۰، نزل جبرئيل بالمسح ثم قال: «الم تر ان التيمم ان يمسخ ما كان غسلاً ويلقى ما كان مسحاً» «جبرائیل مسح را (برای پا) نازل کرد. سپس گفت: آیا ندیدی که در تیمم مسح می کنند جاهایی که (در وضو) شستشو می شود و جاهایی که (در وضو) مسح می شوند در تیمم رها شده است.»

شوکانی در فتح الغدير، ج ۲، ص ۲۷۷ می گوید: هر دو مورد غسل و مسح جایز است.

ألوسی در روح المعانی، ج ۴، ص ۳۹۶ می گوید «فعل الخلفاء لا يدل على أكثر من الندب والاستحباب» «عمل خلفا چیزی بیشتر از استحباب دلالت ندارد.»

تفسیر نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳ می گوید: «اختلاف الناس في مسح الرجلين وفي غسلها» «مردم در مسح یا شستشوی پا اختلاف دارند.» ابن عباس، انس بن مالک، عکرمه، الشعبي و ابي جعفر محمد باقر می گویند: «ان الواجب فيها المسح» ابن عباس، انس بن مالک، عکرمه، الشعبي و ابي جعفر محمد باقر می گویند: «واجب این است که (پا) را مسح کنند.» حسن بصری و جریر طبری معتقدند: «المكلف مخير بين المسح والغسل.» «مكلف مخیر بین مسح یا شستشو است.»

ش حمید: سندها خیلی زیاد شد. من کدام را جواب بدهم.

د: هر کدام مهم تر است.

ش حمید: در اینکه علما اختلاف دارند با این همه سند شکی نیست.

د: حداقل اینکه قبول کنیم از صدر اسلام این اختلاف شروع شده است.

ش حمید: اما در مورد مکان های غسل در وضو که در تیمم مسح می شود، پس چرا در

تیمم از آرنج مسح نمی کنیم. لذا به نظرم تیمم و وضو به هم ربطی ندارند.

د: اینکه تیمم و وضو با هم ارتباط ندارند عجیب است، چون تیمم به جای وضو است.



پس به هم ارتباط دارند. اما در مورد مسح نکردن از آرنج هم باید بگویم، اولاً این موضوع را از کتب شما نقل کردم، ثانیاً مگر صورت به طور کامل مسح می‌شود که آرنج هم مسح شود. اما توجه داشته باشید که تیمم برای ساده کردن کار است، نه اینکه دقیق کارهای وضو را به گونه دیگر تکرار کنیم. در خیلی از حدیث‌ها مشخص است که وضو کاملاً واضح بوده و احتیاج به بررسی و توضیح نداشته است که نقل شود. برخورد مالک با حجاج بیانگر این حقیقت است.

ش حمید: همین مدل که ما وضو می‌گیریم پیامبر هم می‌گرفته است.

د: اتفاقاً این مدل نبوده است چون اگر این مدل بود احتیاج به نقل حدیث نداشت.

ش حمید: چگونه بوده است؟

د: شستشوی صورت و دست‌ها و مسح رأس و پاها.

ش حمید: اما غسل و شستشوی پاها را هم داریم.

د: در این حدیث‌هایی که می‌گویند شستشوی پا واجب است بسیار تناقض داریم، طوری که ضرورت به اثبات ندارد.

ش حمید: اما همه مسلمانان به جز شیعه‌ها مثل هم وضو می‌گیرند.

د: اما همه مسلمانان تا زمان عثمان مثل شیعه‌ها وضو می‌گرفتند یعنی دو شستشو و دو مسح داشتند.

ش حمید: ولی این همه حدیث داریم که پیامبر شستشوی پا داشتند.

د: اتفاقاً با نگاهی به حدیث‌های وضو ملاحظه می‌شود که از همه روایات و صحابه زمان پیامبر، فقط دو سه نفر راجع به وضو صحبت کرده‌اند.

ش حمید: نه زیاد داریم، همه نقل کرده‌اند.

د: ابوبکر و عمر در مورد وضو هیچ حدیثی ندارند.

ش حمید: عایشه و علی دارند. بلی درست است.

د: اتفاقاً حدیث عایشه را ببینیم. در شرح ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۲۴ (مسلم و نسائی هم ۱۴۹ نقل کرده‌اند) شریح بن هانی می‌گوید از عایشه از مسح در وضو پرسیدم، عایشه گفت: برو از علی سؤال کن. او به این امر عالم‌ترین است. نظر علی رضی الله عنه که مشخص است، مسح برای سر و دو پا است.

ش حمید: ولی علی برای شستشوی پا هم حدیث دارد.



د: بلی اگر شما هم به حرف عایشه گوش داده بودید و از علی پیروی می کردید مثل پیامبر وضو می گرفتید. او که ده حدیث برای مسح پا دارد البته یک حدیث ضعیف هم برای شستشوی آن دارد.

ش حمید: اما خودتان گفتید که در یک نوع برداشت از قرآن غسل پا هست. د: برنگردید سر حرف قبل. گفتیم اگر (ل) ارجلکم رفع و نصب باشد به معنی شستشو است. اگر خفض باشد باید مسح کرد. اما همان طور که گفتم هیچ فصحی آن هم در حد قرآن که باید هر عامی از آن حکم را بفهمد، این گونه سخن نمی گوید. و چون احکام در قرآن جزء متشابهات هم نیست چطور ممکن است نص صریح قرآن بگوید صورت و دست های خود را تا آرنج بشویید و سر و پای خود را مسح کنید، یعنی (و) عطف داشته باشیم اما منظورش این باشد که سر خود را مسح کنید و پای خود را بشویید. ش حمید: ولی همه علما پا را می شویند.

د: اما مردم عمدتاً از علمای حکومتی قدیم و حدیث های ساختگی و تحریف های قرآنی پیروی می کنند.

ش حمید: یعنی همه اشتباه می کنند؟

د: شما بفرمایید آیا اشتباه می کنند یا خیر، انس بن مالک می گوید اشتباه می کنند، علی می گوید اشتباه می کنند، شافعی می گوید اشتباه است، ابن عباس می گوید اشتباه می کنند. عده زیادی هم می گویند مخیر هستند در مسح پا یا شستن.

ش حمید: حالا چه فرقی می کند که این قدر حساس هستید.

د: خیلی فرق می کند. من می خواهم بگویم ما پیرو سنت پیامبر، یعنی سنی واقعی هستیم و شما پیرو خلفا هستید. در تفسیر ابن کثیر باب ۶ ج ۳ ص ۵۲ قصه حجاج و انس را کاملاً آورده پس قبول کنید ما سنی واقعی هستیم.

ش حمید: اگر شما سنی باشید که اختلافی نداریم.

د: بله ما سنی هستیم، اما سنی یعنی پیروی از سنت پیامبر و شما سنی خلفا و صحابه هستید.

ش حمید: ولی خلفا، خلیفه پیامبر هستند. لذا ما هم سنت پیامبر را دنبال می کنیم.

د: اجازه بدهید وارد این بحث نشویم، اما بفرمایید آیا قبول کردید که مسح صحیح است و آیه صراحت دارد.



ش: دکتر هر وقت به بحث خلفا رسیده‌ایم، گفتید بعداً. خوب است در حضور شیخ حمید بحث کنیم. شیخ حمید بد نیست بدانید دکتر نسبت به خلافت یک نظر مهم دارد.

د: قرار شد در حضور شیخ حمید وضو و نماز را بحث کنیم.

ش حمید: خوب است، اگر سندهای دیگری هم در مورد مسح هست بگویید.

د: عقل می‌گوید مستندترین سند، قرآن است. وقتی قرآن چیزی گفت نباید عدول کرد. ش حمید: درست است. باید در مورد احکام همه مردم بفهمند، اما در اکثر موارد جزئیات را از سنت می‌فهمند.

د: اتفاقاً در مورد وضو به جزئیات اشاره شده است. یعنی در مورد تعداد رکعات نماز، چگونگی رکوع، سجود و قرائت چیزی در قرآن نیامده است. در مورد روزه، جزئیات در قرآن نیامده، حتی در مورد حج هم نیامده، که تعیین این جزئیات به عهده سنت است. اما در مورد وضو، کامل آمده است. یعنی قرآن به‌طور دقیق در سوره مائده می‌گوید صورت و دست‌ها را بشوید و بعد سر و پاها را مسح کنید. جالب این است که در مورد این حکم مسلم قرآن، اختلاف بین مسلمانان بیشتر از روزه، حج و... است. اصلاً در قرآن سوره شوری آیه ۱۰ می‌فرماید: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ» «هرگاه در موضوعی اختلاف داشتید قرآن را حکم کنید».

ش حمید: اما در مورد وضو هم که سنت داریم.

د: آخر حدیث‌ها هم مسح را مطرح می‌کنند، ولی شما عمل مسلمانان را ملاک قرار دادید. مثلاً در سنن کبرای بیهقی، ج ۱، ص ۴۴ آمده است:

«عن رفاعة بن رافع: جالساً عند رسول الله قال: لا تتم الصلوة احدكم حتى

يسيع الوضو كما امره الله به، يغسل وجهه ويديه الى المرفقين ويمسح

رأسه ورجليه ال الكعبين.»

«نزد رسول خدا نشسته بودیم فرمود: نماز احدی از شما تمام نمی‌شود، مگر

وضو را طبق فرمان خدا انجام بدهد. صورت و دست‌ها را تا آرنج بشوید و

سر و پایش را تا کعبین مسح کند.»

ش حمید: شیخ ابراهیم شما مطلبی بفرمایید. نظر شما چیست؟

ش: شما بفرمایید. واقعیت این است که حرف‌های ما برای وضو سند محکمی ندارد.



د: شیخنا به این حدیث بخاری هم توجه بفرمایید. در صحیح بخاری، حدیث ۵۱۸۵، ج ۱۷، ص ۳۳۲ می‌گوید:

«علی در کوفه وضو گرفتن را چنین انجام داد. علی نماز ظهر را خواند و بعد به نیازهای مردم رسیدگی کرد تا زمان نماز عصر رسید. صورت و دست خود را شست و سر و پای خود را مسح کرد. پس بلند شد و آب خورد. ایستاده بود سپس گفت: مردم اکراه داشتند آب ایستاده بخورند ولی پیامبر چنین عمل می‌کردند (ایستاده آب می‌خوردند).»

که این حدیث نشان می‌دهد حدیث‌های علی در مورد غسل پا غلط است، چون این روایت مربوط به دوران خلافتش بوده است.

ش حمید: البته این هم مطلبی است.

د: حالا این حدیث را هم ببینید بد نیست. در کنز العمال حدیث ۲۷۶۵۹ و احادیث مختارة، ج ۱، ص ۶۳:

۳۸۰۴۲: قال سعید بن منصور حدثنا يعقوب بن عبد الرحمن عن أبي حازم: أنه رأى سهل بن سعد يتوضأ ومسح على الخفين فقلت ألا تنزع خفيك قال لا قد رأيت خيرا مني ومنك يمسح عليهما.  
«... سهل بن سعد را دیدند که بر پا مسح کشید. از او در این مورد سؤال کردم که پایت را نشستی؟ گفت نه. من فردی که بهتر از من و تو بوده است را دیده‌ام که آن‌ها را مسح می‌کرد.»

ش حمید: جالب این که دکتر هم از قرآن سند دارند هم از حدیث.

د: بنابراین در مورد وضو، قبول کنید که مسح پاها درست است. اگر چنین است برویم سر مواردی درباره نماز.

ش حمید: نمی‌توان در مقابل این استدلال‌ها به‌ویژه قرآن ایراد گرفت، اما می‌توان گفت افراد مخیر هستند شستشو یا مسح کنند.

د: اما این مخالف نص قرآن است، آن‌هم مخالفت کردن با استناد به یک سری حدیث‌های ضعیف. البته ما با شیخ ابراهیم یک قرار داشتیم که اگر قرآن صریح بود هیچ حدیثی را قبول نکنیم.

ش: درست است این را توافق کردیم.





د: جناب شیخ ابراهیم بالاخره نظر شما چیست؟  
 ش: من قبول کردم که در مقابل نص قرآن به سنت و حدیث توجه نکنیم.  
 ش حمید: البته این نکته صحیح است و من قبول می‌کنم که حتی اگر مخیر بین شستشو و مسح پا باشیم، مسح اسناد محکم‌تری دارد. چون در اسناد مربوط شستشوی پا مربوط به بعد از پیامبر است.  
 د: پس اجازه دهید برویم سراغ مورد بعد که اذان است.

### اذان در اسلام

ش حمید: درست است. راستی شما چرا در اذان و یا اقامه می‌گویید اشهد ان علیاً ولی الله یا حجت الله؟

د: ما این فراز از اذان را به عنوان جزئی از اذان نمی‌دانیم، بلکه این را به عنوان یک بخش مستحب می‌گوییم و اگر کسی آن را واجب و جزء اذان بداند اذانش باطل است.  
 ش حمید: پس چرا می‌گویند؟

د: در همه بخش‌های عبادت، بخشی از مستحبات داریم و کمتر عبادتی است که بخش‌های مستحبی نداشته باشد. اذان هم مستحباتی دارد که از نظر ما، یکی همین مورد است.

ش حمید: این مستحب به چه علت است چون این یک بدعت در اذان است.  
 د: مستحبات جزء بدعت‌ها نیستند، چون که براساس حدیث‌های صحیح، پیامبر هم در سجده و رکوع نمازهای واجب، ذکرهای مستحبی می‌گفتند. صحابه هم دعاهای دیگر در نمازها داشتند.

ش حمید: این مستحب را پیامبر دستور نداده است.

د: همان‌طور که واجب کردن لعن علی علیه السلام توسط معاویه را پیامبر دستور نداده بود ولی همه علمای دمشق و شام آن را با شدت و حدت عمل می‌کردند.  
 ش حمید: اما الان نمی‌گویند.

د: از قضا ما استحباباً آن را در اذان می‌گوییم تا کسی جرئت نکند دوباره لعن و یا توهین به علی را مطرح کند. نگاهی به کتاب‌های ابن تیمیه نشان می‌دهد که روحیه معاویه در لعن علی، به شدت در نوشته‌های ابن تیمیه که حدود هفتصد سال بعد از او بود موج می‌زند.



ش حمید: اما ابن تیمیہ نماینده همه مسلمانان نیست. همه مسلمانان علی را به عنوان خلیفه چهارم قبول دارند و لعن هم نمی کنند.

د: شما می دانید که حتی علی را جزء خلفا هم نمی دانستند، بعد از مدت ها قبول کردند که علی هم جزء خلفای راشدین باشد.

ش حمید: ولی الان هست لذا دیگر بحثی نیست.

د: البته ما که ایشان را امام اول می دانیم، اما همین مسلمانان که شما می فرمایید در زمان ابن تیمیہ بودند و دم نزدند. در زمان تخریب قبرهای علی و فرزندان او توسط وهابیان بودند و دم نزدند. بنابراین ما پیشگیری می کنیم.

ش حمید: البته اگر اشهد ان علیاً ولی الله جزء اذان نباشد به شرطی که علی را در عرض پیامبر ندانید گفتن آن بلا مانع است.

د: حُب اما من هم یک سؤال دارم.

ش حمید: بفرمایید.

د: حالا چرا شما در اذان صبح به جای حی علی خیر العمل می گوید الصلوة خیر من النوم؟

ش حمید: در همه نمازها نمی گویند، فقط در نماز صبح می گویند.

د: فرقی نمی کند.

ش حمید: ولی این دستور خلیفه دوم است.

د: مگر خلیفه می تواند سنت پیامبر را تغییر دهد؟

ش حمید: ولی شما هم تغییر داده اید و می گوید اشهد ان علیاً ولی الله.

د: اما ما اضافه کرده ایم، نگفته ایم واجب. می توان آن را حذف نمود و بالاخره یک عمل مستحبی است اما شما حی علی خیر العمل پیامبر را حذف کرده و به جای آن مطلب دیگر می گوید، آن هم اینکه نماز از خواب بهتر است.

ش حمید: البته در این مورد، باید بگویم خلیفه چون دید مردم جهاد نمی روند ولی به نماز می روند و می گفتند بهترین عمل، نماز است و جهاد را بهترین نمی دانستند، لذا خلیفه گفت آن را عوض کنند و بگویند نماز بهتر از خواب است، اما بهتر از جهاد نیست.

د: جناب شیخ این توجیه درستی نیست. پیامبر حتی در جنگ و جهادها می فرمود نماز، بهترین عمل است و همان موقع مردم جهاد هم می رفتند و جنگ های نابرابر زیادی داشتند و پیروز می شدند، پس این تغییر، یک بدعت غیر قابل قبول است.



ش حمید: حتماً در زمان خلیفه دوم، حتی خواب را بر نماز ترجیح می‌دادند.  
د: البته وضع جنگ برون مرزی هم در دوران خلیفه دوم بد نبود. ایران و روم را شکست دادند.

ش حمید: بله بله درست است.

د: پس معلوم نبوده مشکل چه بوده است.

ش حمید: واقعاً این دلایل که گفته می‌شود خیلی قانع کننده نیست.

د: تازه اگر قانع کننده هم بود مثلاً برای یک سخنرانی و خطبه اهمیت داشته.  
می‌گفتند دعوت به جهاد مهم نبود، نه اینکه چون خلیفه دوم گفته سنت پیامبر را در اذان تغییر دهند.

ش حمید: در حدیث‌ها اکثراً همین است. البته همان‌طور که گفتیم فقط در نماز صبح می‌گویند.

د: فرقی نمی‌کند در کدام اذان بگویند. چون اگر در اذان‌های دیگر هم می‌گفتند، نماز بهتر از شام و یا نماز بهتر از صبحانه است، مردم هم تکرار می‌کردند.

ش حمید: اگر بخواهیم واقع‌گرا باشیم باید قبول کنیم این موضوع در زمان پیامبر نبوده است و جزء اذان هم نیست. بنابراین گفتن آنچه زمان پیامبر بوده یعنی حی علی خیر العمل حتی برای اذان صبح صحیح‌تر است.

د: شیخ ابراهیم شما چطور؟

ش: من همان اوایل بحث پذیرفتم. چون قول و فعل پیامبر حجت است، در حالی که قول و فعل خلفا زمانی حجت است که مخالف قول و فعل پیامبر نباشد.

د: حُبُّ الحمد لله که روشن شد حی علی خیر العمل صحیح است، حالا یک سؤال دیگر.

ش حمید: بفرمایید.

### آمین و تکتف (دست روی هم گذاشتن)

د: اگر در کتب حدیث صحیح مسلم و بخاری بگردید فقط یک حدیث از قول ابوهریره در مورد آمین پس از الضالین است. بخاری حدیث ۷۴۰ ج ۲ صفحه ۲۴۸ و حدیث ۴۱/۵ ج ۱۳ صفحه ۳۱۸ و کسی دیگری مطلبی ذکر نکرده است این در حالیست در جای دیگر داریم سوره حمد قرائت است دعا نیست که آمین بگوییم نظر شما چیست البته شیخ ابراهیم می‌دانند تکلیف حدیث‌هایی که فقط ابوهریره نقل کرده چیست.



ش حمید: بالاخره سنت است.

د: اما ظاهراً سنت نیست چون در تعلیم نماز که جبرئیل برای پیامبر انجام داده و در بخاری هم آمده است آمین ندارد در همین تعلیم، تکثف یعنی دست روی دست گذاشتن هم نداریم.

ش حمید: البته برای تکثف اختلاف زیاد است و عده‌ای قائل به آن نیستند چون سند محکمی هم ندارد اما در مورد آمین همه مذاهب اهل تسنن می‌گویند.

د: به نظر شما اگر این ذکر جزء نماز بود، چطور در نماز ظهر و عصر این ذکر را نداریم.

ش حمید: امام جماعت می‌گوید و کفایت می‌کند.

د: آیا مورد مشابه دیگری دارید که در نمازی سنت باشد و در نماز دیگر نه اگر هست بفرمایید.

ش حمید: اجازه بدهیم از این‌ها بگذریم چون آمین و تکثف چندان مهم نیست.

د: پس قبول بفرمایید که جزء نماز نیست.

ش حمید: گفتم مهم نیست بگذریم.

د: پس تکثف و آمین جزء نماز نیست.

ش حمید: مورد بعد چیست؟

د: البته من فکر می‌کنم اگر شما به بدعت معتقد هستید این عمل نماز را باطل می‌کند

چون آمین کلمه عربی نیست بلکه عبری است و در عربی آمین ندارد.

ش حمید: تا نماز ما را کاملاً باطل نکرده‌اید برویم بحث بعد.

### بلند گفتن بسم الله الرحمن الرحيم در نماز

د: چرا بسم الله الرحمن الرحيم را امام در نماز جماعت آهسته می‌گوید یا اصلاً

نمی‌گوید.

ش حمید: در حدیث‌های زیادی داریم که پیامبر بسم الله را آهسته می‌گفتند.

د: حدیث صحیحی نداریم. آخر این چه حدیثی است که می‌گویند بخشی از سوره را

آهسته و بقیه را بلند بخوانیم.

ش حمید: البته در بعضی از مذاهب اهل تسنن گفتن بسم الله بلند معمول است.



د: داریم که وقتی معاویه آمد مدینه در جماعت بسم الله را آهسته گفت. بعد از نماز مورد اعتراض صحابه قرار گرفت. در نماز بعدی بسم الله را بلند گفت.  
ش: جالب است.

د: بنابراین اگر عده‌ای بلند می‌خوانند و عده‌ای آهسته، نشان می‌دهد سند صحیحی در مورد آهسته گفتن بسم الله نداریم. حال اگر سنت را ملاک بدانیم عده‌ای معتقدند سنت، بلند گفتن است. عده‌ای معتقدند سنت، آهسته گفتن است. در چنین بحث اختلافی اگر به عقل مراجعه کنیم گفتن نام خدا آن‌هم در نماز که ارتباط انسان با خداست، بلند گفتن اولی‌تر است.

ش حمید: البته بلند گفتن بسم الله در نماز بین ما هم آن‌قدر کلیدی نیست فقط متعصب‌ها اصرار بر آهسته خواندن آن دارند. لذا زیاد این بحث را ادامه ندهیم، برویم سر بحث بعد.  
د: اما در مختصر تاریخ دمشق ج ۷ ص ۳۳ آمده است «عن ابن عباس ان النبی (ص) جهر بسم الله الرحمن الرحیم» از ابن عباس: همانا پیامبر بسم الله الرحمن الرحیم را بلند می‌گفت. این مطلب در طبقات المحدثین: باب ابو جعفر منصور ج ۱ ص ۲۴۰ و در تاریخ اسلام ذهبی: ج ۱۰ ص ۴۳۵ نیز آمده است.

اما در تفسیر ثعلبی ج ۱ ص ۱۰ و در سنن کبری بیهقی ج ۲ ص ۴۹ و در مستدرک الصحیحین ج ۱ ص ۳۵۷ و در مسند شافعی ج ۱ ص ۳۶ و ج ۹ ص ۴۸ و در فتح الباری ج ۳ ص ۳۶۱ و در الکشف و الیابان ج ۱ ص ۱۰۵ از ابابکر بن حفص بن عاصم نقل می‌کنند معاویه در مسجد مدینه بر مردم نماز خواند. بسم الله سوره حمد را بلند خواند بسم الله سوره بعد را نخواند انس با مالک بعد از نماز به او اعتراض کرد و گفت «اسرقت الصلاه ام نسیت» از نماز دزدیدی یا فراموش کردی» که این نشان می‌دهد نه تنها بسم الله را بلند می‌خواندند بلکه بعد از حمد سوره کامل هم می‌خواندند.  
ش حمید: البته این‌ها هم موارد قابل توجهی است. من که ازین به بعد بسم الله را بلند می‌گویم.

### خواندن یک سوره کامل در نماز

د: سؤال بعد، در مورد خواندن یک سوره کامل به جای چند آیه بعد از سوره حمد است که به نظر من اشکال دارد.



ش حمید: اما کسی این را اشکال نگرفته و مورد اختلاف نبوده است.  
د: درست است اما از نظر عقلانی یک پیام کامل در یک سوره کامل است  
در حالی که یک آیه به تنهایی نمی‌تواند پیام کامل را داشته باشد پس یک سوره کامل  
بهتر می‌تواند یک پیام را برساند.

ش حمید: اما یک یا چند آیه می‌تواند پیام خود را برساند.  
د: پس چرا در نماز جمعه این کار را نمی‌کنیم. دو سوره کامل را می‌خوانند. این نشان  
می‌دهد خواندن سوره کامل صحیح‌تر از یک یا چند آیه است و یا در نماز صبح روز  
جمعه هم دو سوره کامل می‌خوانید.

ش حمید: بله من هم قبول دارم یک سوره کامل بهتر است.  
د: بهتر نیست، بلکه لازم است یک سوره باشد چون پیام هر رکعت نماز باید کامل باشد.  
ش حمید: البته برای چند آیه خواندن هم سند داریم.

د: بلی، مثلاً در کتاب تفسیر ابن‌کثیر، ج ۱، ص ۱۱۸ هست که ما تیسر من القرآن یعنی  
اگر حمد هم نخوانی عیبی دارد چون تعیین نکرده چه سوره‌ای، اما بقیه بحث کرده‌اند  
که پیامبر فرمود اگر نماز حمد نداشته باشد ناقص (خداج) است.

در کتاب فتاوی‌الازهر، ج ۱، ص ۸۲ از ابن‌ماجه نقل شده که «لاصلوة لمن لم یقرأ فی  
کل رکعه بالحمد و سوره فی فريضة او غیرها» «نماز ندارد کسی که در هر رکعت از نماز  
واجب یا غیر آن حمد و سوره نخواند.»

ش حمید: واقعیت این است که نمی‌توان با قاطعیت گفت کدام درست عمل می‌کنند.  
د: اشکال کار از آنجاست که متأسفانه در بین برادران اهل تسنن قول صحابه را نظیر  
قول و فعل پیامبر می‌دانند در حالی که برای یک مسلمان باید اصل، قول و فعل پیامبر باشد.  
ش حمید: ما می‌گوییم قول و فعل صحابی، چون معتقدیم صحابی مثل پیامبر عمل  
می‌کنند.

د: ببینید در سنن ابن‌ماجه، ج ۹، ص ۲۰۰، حدیث ۳۰۶۵ داریم:

«حَدَّثَنَا هِشَامُ بْنُ عَمَّارٍ حَدَّثَنَا حَاتِمُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ  
أَبِيهِ قَالَ دَخَلْنَا عَلَى جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ فَلَمَّا أَنْتَهَيْنَا إِلَيْهِ سَأَلَ عَنِ الْقَوْمِ حَتَّى  
أَنْتَهَى إِلَيَّ فَقُلْتُ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ ثُمَّ قَامَ إِلَى مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ { وَاتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى }



فَجَعَلَ الْمَقَامَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْبَيْتِ فَكَانَ أَبِي يَقُولُ وَكَأَ أَعْلَمُهُ إِلَّا ذِكْرَهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّهُ كَانَ يَقْرَأُ فِي الرَّكَعَتَيْنِ قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ وَقُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ»

«... از جابر نقل می‌کند که در حج با پیامبر بودیم تا می‌رسد به نماز در مسجدالحرام فرمود از مقام ابراهیم مصلی بگیرید. سپس مقام ابراهیم را بین خود و کعبه قرار داد. پدرم می‌گفت و ما نمی‌دانستیم مگر آنچه پیامبر به ما یاد می‌داد. همانا پیامبر در دو رکعت سوره کافرون و سوره توحید را خواند.»

پس ببینید پیامبر در هر رکعت یک سوره خوانده‌اند. برای نماز جمعه هم حدیث داریم پیامبر یک سوره کامل در دو رکعت خواندند.  
ش حمید: غیر از این حدیث در کتب ما مطلبی هست که پیامبر یک سوره در هر رکعت خوانده باشد؟  
د: بله بفرمایید.

مسند احمد، ج ۲۰، ص ۲۹۷

۹۶۵۴: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَبَهْزُ الْمَعْنَى قَالَا حَدَّثَنَا شُعْبَةُ عَنِ الْحَكَمِ قَالَ بَهْزُ فِي حَدِيثِهِ أَخْبَرَنِي الْحَكَمُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّ رَجُلًا قَالَ لَأَبِي هُرَيْرَةَ إِنَّ عَلِيًّا عليه السلام يَقْرَأُ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ بِسُورَةِ الْجُمُعَةِ وَإِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُونَ فَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقْرَأُ بِهِمَا»  
«... شخصی به ابوهریره گفت که علی عليه السلام در نماز جمعه سوره جمعه و منافقون می‌خواند. ابوهریره گفت پیامبر هم همین سوره‌ها را می‌خواند.»

ش: دکتر شما هم حدیث ابوهریره را قبول کردید؟  
د: اولاً من آن را برای شیخ حمید آوردم که به ابوهریره اعتقاد دارد. ثانیاً اگر از حدیث‌های ابوهریره همان سی عدد که گفتیم درست باشد، یکی همین است چون ما هم عین حدیث را داریم اما نه از قول ابوهریره.  
ش: اما شیخ حمید این فعل و قول پیامبر است.  
ش حمید: اما وحدت رویه بین مسلمانان از همان فعل و قول پیامبر است.  
د: پس اگر این طور باشد پس چگونه است که در مورد وضو یا بسم الله بلند در نماز،



اختلاف است، یا مثلاً عثمان مدل وضو گرفتن را برای بقیه توضیح می‌دهد. مگر صحابی اطراف عثمان وضو و نماز پیامبر را ندیده بودند.

ش حمید: حُبْ عده‌ای جوان بودند که بعد از فوت پیامبر متولد شده بودند. د: در این صورت این جوانان باید از پدر خود و یا سایر صحابی یاد گرفته باشند که وضو را چگونه بگیرند، یا بسم الله را بلند بگویند یا نه.

ش حمید: حُبْ عثمان هم مثل پدر یا یک صحابی توضیح می‌دهد. د: اما من معتقدم یا اصل این حدیث صحیح نیست، یعنی عثمان چنین چیزی نگفته است. چون از قول علی هم در یکجا گفته‌اند یعنی هر دو غلط است یا با توجه به اختلافی که بین صحابی و عثمان در حال شکل‌گیری بوده عثمان می‌خواسته محوریت خود را به عنوان خلیفه اعمال کند و لذا چنین حرفی زده است. کما اینکه عمر هم گفت من دو بدعت خوب گذاشتم.

ش حمید: حُبْ مردم هم اعتراض نکردند. د: از کجا می‌دانید؟ شاید اعتراض‌ها ثبت نشده است. البته در مورد بسم الله، معاویه که در مدینه آهسته گفت مردم اعتراض کردند و او در نماز بعد بلند خواند اما این ثبت شده چون معاویه به اندازه عثمان در مدینه قدرت نداشت.

ش حمید: ولی بحمدالله اصول نماز را همه مذاهب ما و شما مثل هم می‌خوانند. د: البته ما باید مثل پیامبر نماز بخوانیم و من معتقدم ما مثل پیامبر نماز می‌خوانیم. مثلاً قنوت در نماز بوده است ولی شما قنوت ندارید. شما دست بسته نماز می‌خوانید در حالی که پیامبر هم دست باز نماز می‌خوانده است.

ش حمید: ولی معلوم نیست در اختلاف‌ها کدام به سنت پیامبر نزدیک‌تر است. د: می‌شود فهمید.

ش حمید: چطور؟

د: مثلاً هرچه خلفا گفته‌اند که این‌ها در زمان پیامبر نبود، آن را سنت ندانیم؟ ش حمید: ولی پیامبر فرموده‌اند به هر کدام از صحابه من اقتدا کنید، شما را هدایت می‌کنند. این‌ها مانند ستاره‌ها هستند.

د: اجازه بدهید راجع به این موضوع و صحیح نبودن این حدیث صحبت نکنیم چون





قبلاً با جناب شیخ ابراهیم به نتیجه رسیدیم که این حدیث صحیح نیست. بنابراین اعمال و افعال صحابه نمی‌تواند ملاک باشد و اگر این‌ها را کنار بگذاریم سنت پیامبر خودش را نشان می‌دهد.

ش حمید: شیخ ابراهیم، درست است شما قبول کردید که این حدیث صحیح نیست؟  
ش: بلی واقعاً دلایل دکتر کافی بود.

ش حمید: چه چیزهایی کنار بگذاریم تا سنت پیامبر خودش را نشان بدهد؟  
د: همان مواردی که گفتیم.

ش حمید: چه چیزهایی؟

د: حرف و عمل صحابه در مسح پاها در وضو، آهسته گفتن بسم الله در نماز، سوره را کامل نخواندن، قنوت نگرفتن و تشهد.

ش حمید: آقای دکتر، تشهد دیگر چه ایرادی دارد.

د: اگر قبول کردید که سوره را باید کامل خواند و بحثی در بقیه موارد نداریم، برویم سراغ بحث تشهد.

ش حمید: من بحثی ندارم چون آن قدر هم مهم نبودند.

د: مهم یا غیرمهم قبول کردید یا خیر؟

ش حمید: بله قبول کردم.

### تشهد در نماز

د: حُبُ حالا بحث تشهد را داریم.

ش حمید: بحث چه هست؟

د: شما در متن‌ها دارید که نماز با تکبیر شروع می‌شود و با سلام تمام می‌شود، درست است.

ش حمید: بله درست است.

د: سند هم داریم.

ش حمید: درست است.

د: اما به متن تشهد شما نگاه کنیم.

«التحيات لله و الصلوات الطيبات السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و



برکاته السلام علينا و على عبادة الله الصالحين، اشهدان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمداً عبده و رسوله»  
«اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم و آل ابراهيم»

ش حمید: بلی درست است.

د: پس شما قبل از تشهد که بخشی از نماز است آن را با سلام تمام می کنید؟  
ش حمید: کدام سلام؟  
د: شما قبل از تشهد بر پیامبر سلام می دهید و این سلام نماز را تمام می کند.

التحيات لله و الصلوات الطيبات  
السلام عليك ايها النبي و رحمة الله و بركاته  
السلام علينا و على عبادة الله الصالحين

و بعد از این سلامها می گویند:

و اشهد ان محمد عبده و رسوله

ش حمید: اما نماز با السلام عليكم و رحمة الله تمام می شود.  
د: اما سلام، سلام است. فرق نمی کند به پیامبر یا به مردم.  
ش حمید: این را از خودتان می گویند یا حدیثی هست؟  
د: حدیث از قول پیامبر است.  
ش حمید: در کجا آمده؟

د: در سنن بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۰ بابی داریم تحت عنوان تقدم تشهد بر سلام که در آن از قول خیلی از صحابه از جمله عایشه نقل شده است که باید شهادتین اول باشد، بعد صلوات بر پیامبر و آل پیامبر، بعد سلام بر پیامبر و عباد صالح و بعد با السلام عليكم نماز تمام می شود.

ش حمید: ما دو سلام را جلو می آوریم و سلام اصلی آخر است.

د: اینکه روشن است چون طبق حدیثهای فراوان که در سنن بیهقی هم آنها را در ج ۲، ص ۱۴۰ تا ۱۵۰ جمع کرده، از پیامبر از جمله عایشه می گویند:

«مفتاح الصلوة الطهور، احرامها بالتكبير و احلالها بالتسليم»

«ورود به نماز با طهارت است، احرام آن با تکبیر است و حلال شدن

(بیرون آمدن از احرام) با سلام است.»



در همین ارتباط از ابن حنیفه از علی نقلی دارد و در آخر می‌گوید: «و انقضائها التسليم» «پایان آن سلام است.» بنابراین نماز شما بدون تشهد و صلوات بر پیامبر و آل او تمام می‌شود. شافعی هم که به شعر درآورده و پیامبر هم که فرمود: نمازی که بدون صلوات بر من باشد نماز نیست. یعنی شما صلوات را بعد از پایان نماز می‌فرستید، که باعث بطلان نماز می‌شود.

ش حمید: دکتر امروز همه معتقدات ما را زیر سؤال بردید. همه چیز باطل است. د: من زیر سؤال نبردم، احادیث پیامبر که در کتب خودتان است، این‌ها را می‌گویید. اگر من از کتب شیعه نقل می‌کردم، فرمایش شما درست بود. ش حمید: اشکال کار این است که کتب حدیث، حدیث‌های ضدونقیض زیاد دارد و تشخیص حدیث صحیح از غیر صحیح، حسن و مرسل هم چندان کار آسانی نیست به‌ویژه در مورد عبادات.

د: اتفاقاً من هم همین را می‌گویم، چون در عبادات سنت پیامبر وجود دارد پس نباید به حرف‌های صحابه و تابعین توجه کرد. حرف و عمل پیامبر را که صحابی درجه اول دیده‌اند، قابل اعتمادتر است.

ش حمید: البته اگر حدیث از قول صحابه دست اول و نزدیک به پیامبر باشد و سلسله روایت هم درست باشد صحیح‌تر است.

د: صحت بعضی از این حدیث‌ها احتیاج جدی به سلسله روایت هم ندارد چون عقل می‌تواند تشخیص دهد که بین دو حدیث که می‌گوید نماز با تکبیر حرام می‌شود و با سلام حلال، بابی هم در فقه داریم تحت عنوان تشهد قبل از سلام. خب این دو روایت کار را تمام می‌کند.

ش حمید: بلی، ولی متأسفانه علما ننشسته‌اند این‌ها را جمع کنند و به مردم یک دستورالعمل بدهند.

د: البته حکومتی‌ها در دوران مختلف این کار را کرده‌اند یعنی نظر خود را در همه موارد بین مردم رایج کرده‌اند.

ش حمید: بله، حکومت‌ها بله.

د: البته در البحر المحيط ج ۱ ص ۳۷ و در المحرر الوجیز باب سوره فاتحه ج ۱ ص ۱۲/الدرالمشور، باب ۱، ج ۱، ص ۱۱ هست که حتی در مورد آیات سوره حمد



حدیث‌هایی آورده که خیلی عجیب است. مثلاً انعمت علیهمو، علیهمی یا مثلاً صراط من انعمت و یا غیرالمغضوب علیهم و غیر الضالین. این‌ها نشان می‌دهد انسان باید از عقل خود هم کمی استفاده کند. چون مثلاً ابن‌داود نقل می‌کند در همین کتاب عکرمه می‌گفته غیر الضالین، خُب عکرمه بگویند مگر بقیه صحابی مرده بودند که فقط نظر عکرمه نقل شود.

ش حمید: الحمد لله کسی این مزخرفات را دنبال نکرده است.

د: ولی این‌ها این مزخرفات را گفته‌اند.

ش حمید: متأسفانه از این بحث‌ها زیاد است و کتب حدیث پر است از حدیث‌های غیر ضرور که فقط مردم را سردرگم و جوانان را مشکوک می‌کند.

د: اما در مکتب اهل‌بیت، یک اصل وجود دارد که باعث جلوگیری از این انحراف‌ها می‌شود.

ش حمید: چه اصلی؟

د: مرجعیت دینی زنده و اجتهاد پویا.

ش حمید: خُب ما هم داریم.

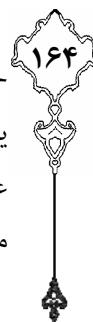
د: بله ولی شما نمی‌توانید حدیث را نقد کنید. علمای ما مهم‌ترین حدیث را هر چند سندش به ظاهر درست باشد اما با قرآن مغایرت داشته باشد، رد می‌کنند، به خصوص در مورد احکام. بنابراین برای ما در هر دوره و زمان، مجتهدین جدیدی می‌آیند که حتی ممکن است نظر مجتهدین قبل خود را نقض کنند.

ش حمید: پس آن‌ها با نظر مجتهد قبلی عمل کرده‌اند.

د: آن‌ها به وظیفه خود عمل کرده‌اند. بعدی‌ها هم به وظیفه خود عمل می‌کنند.

ش حمید: چطور می‌شود؟

د: مثلاً در مورد عید فطر. در کشور شما اعلان می‌شود، عید فطر روز شنبه است. در چندین کشور می‌گویند روز یکشنبه، حتی در کشور خود شما عده‌ای می‌گویند روز یکشنبه است. هر کسی براساس اثباتی که در موضوع رؤیت هلال برایش پیش می‌آید عمل می‌کند. حکم یکی است. حکم این است که یا دو عادل شهادت دهند یا خود هلال ماه را ببیند. برای هرکس این ثابت شد، عید است.



ش: جناب شیخ حمید فکر می‌کنم به حرف اول من رسیده‌اید که گفتم دکتر غیر دکترای مهندسی، دکترای علوم دینی دارد.

ش حمید: من فکر می‌کنم ایشان اصلاً مهندس نیست بلکه متخصص رشته‌های دینی است.  
د: اگر در خانه اینترنت بی‌سیم هست بروید در سایت دانشگاه ما و عکس من را با دانشجویان در محل کار ببینید.

ش حمید: شوخی کردم. قبول داریم، اما برای ما جالب است که کسی که رئیس دانشکده مهندسی خودرو است این قدر اطلاعات دینی، آن هم از مذهبی غیر از مذهب خود داشته باشد. مهندسین ما اصلاً این طور نیستند.

د: کار ما اصلاً کار مهمی نیست. من کار غیرعادی نکردم. من همان قدر که وقت صرف تحقیق در مورد مسائل فنی و امور مورد نیاز دنیا کردم درصد کمی هم صرف تحقیق در مورد مسیر آخرت نمودم.

ش حمید: ولی معمولاً مهندسین و پزشکان کمتر چنین کارهایی می‌کنند.  
د: در ایران ما مهندس‌ها و پزشک‌های زیادی داریم که پس از تحصیلات اولیه مهندسی می‌روند برای مطالعه دینی و روحانی می‌شوند، یا از اول هر دو رشته را با هم می‌خوانند و یا اول درس حوزه را شروع کرده‌اند، بعد می‌روند مهندسی و پزشکی می‌خوانند.

ش حمید: ولی در کشورهای عربی چنین رسمی نیست.  
د: ولی در یک کشور اسلامی، یک فرد مسلمان که داعیه جهانی بودن اسلام را دارد باید بتواند از دین خود دفاع کند. شما هنوز با علمای دینی ما هم بحث نشده‌اید، و گرنه می‌فهمیدید من سواد دینی زیادی ندارم.

ش حمید: یعنی آن‌ها از شما بیشتر می‌دانند؟  
د: من پیش آن‌ها چیزی نمی‌دانم. اگر مایلید شما را ببرم در بعثه ایران تا با بعضی از آن‌ها آشنا شوید و ببینید که من فقط در حد دفاع از عقیده خود اطلاعات دارم.

ش حمید: نه نه اصلاً مایل نیستیم، چون همین شما امروز مهم‌ترین اعمال عبادی ما را که نماز است زیر سؤال بردید و تزلزل در ما ایجاد کردید. حتماً آن‌ها ما را شیعه می‌کنند.  
ش: البته من آقایانی را که دکتر می‌گوید، ندیده‌ام و اگرچه در مصر هم بعضی از مهندسین و پزشکان اطلاعات دینی خوبی دارند ولی نه به اندازه دکتر.



د: من در انگلستان پزشک‌ها و مهندسين مصری دیده‌ام که اطلاعات دینی خوبی دارند، اشکال عمده آن‌ها این است که سطح اطلاعات وسیع است اما عمق آن کم. ش: به نماز عصر که نرسیدیم. برای نماز مغرب به مسجد برویم و از آنجا به هتل. ش حمید: من هم می‌آیم. سه نفری حرکت کردیم به سمت مسجدالنبی ﷺ و به دلیل همراه بودن دو شیخ با من اجازه دادند در قسمت نزدیک حجره پیامبر بنشینیم.

### سجده بر خاک

من یک حصیر نازک ۳۰×۲۰ برای سجده پهن می‌کردم و معمولاً ممانعتی از طرف مأموران نبود. اما در منطقه نزدیک حجره پیامبر ایراد گرفتند. یعنی یک مأمور آمد با شدت آن را جمع کرد.

ش حمید: برای چه این حصیر را پهن می‌کنید. بهداشتی است یا فقهی. د: فقهی است، چون ما عقیده داریم سجده باید بر چیزهای خاصی باشد مثلاً خاک و سنگ طبیعی، خوردنی، پوشیدنی و مصنوعی هم نباشد. ش حمید: اما سجده بر همه چیز جایز است.

د: نگاه کنید به رایانه: در صحیح ترمذی، ج ۱، ص ۳۵۴؛ سنن بیهقی، ج ۳، ص ۱۶۷؛ بخاری، باب تیمم، ج ۱، ص ۹۱ و مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱ آمده است «جعلت لی الارض مسجداً و طهوراً» «برای من زمین محل سجده گاه و پاک کننده قرار داده شده است.» در تاریخ آمده در جنگ‌های زمان پیامبر، سنگ‌ها را در دست نگه می‌داشتند تا داغ نشود، یعنی روی سنگ سجده می‌کردند.

ش حمید: اما اسلام دین آسانگیری است. به نظرم روی هر چیزی می‌شود سجده کرد. سجده، سجده است چه روی خاک چه روی فرش.

د: به نظر شما فلسفه سجده چیست؟

ش حمید: گذاشتن سر بر زمین. یعنی بهترین عضو که سر است بر زمین که بهترین نوع تواضع است.

د: پس روی فرش نیست؟

ش حمید: معلوم نیست فرقی بین فرش و زمین باشد.



د: حالا اگر به جای پارچه و فرش معمولی بیایند فرش‌ها و پارچه‌های گران‌قیمت را برای سجده بگذارند، فلسفه سجده که تواضع است از بین می‌رود یا نه؟

ش حمید: اما کسی این کار را نکرده است.

د: چون فلسفه سجده معلوم بوده، کسی این کار را نکرده است، اما پیامبر برای اینکه این مشکل حتی به فکر افراد خطور نکند، سجده را بر همه چیز اجازه نداده‌اند.

ش حمید: شیخ ابراهیم نظر شما چیست؟

ش: واقعیت این است که برای نماز که رابطه خدا و انسان است هرچه طبیعی‌تر بهتر است. خصوصاً اگر قیمتی نباشد و گرنه عده‌ای ممکن است بر طلا سجده کنند.

د: خدا رفتگان شما را رحمت کند. ما همین را می‌گوییم. اسلام هم همین را می‌گوید.

ش حمید: البته از نظر بهداشتی هم بهتر است محل سجده جدا از فرش باشد.

د: به نظرم بحث بهداشتی را مخلوط نکنیم. اول قبول کنیم خاک و چیزهای طبیعی غیرخوردنی و غیرپوشیدنی و به عبارت دیگر غیر قیمتی درست است، حالا اگر بهداشتی بود بهتر است. چون ما معتقدیم محل سجده حتماً باید طاهر باشد.

اما چون در مسجد به طور مرتب از من در مورد تربت و سجده سؤال می‌کنند، این قسمت از دو حدیث را که از صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۱۵، حدیث ۷۷۱ و ۷۹۲ است در رایانه جیبی علامت گذاشته‌ام، هر کس حرفی زد نشانش می‌دهم. ببینید:

حدیث ۷۷۱:

«حَدَّثَنَا مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا هَمَّامٌ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ انْطَلَقْتُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ فَقُلْتُ أَلَا تَخْرُجُ بِنَا إِلَى النَّخْلِ تَتَحَدَّثُ فَخَرَجَ فَقَالَ قُلْتُ حَدَّثَنِي مَا سَمِعْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اعْتَكَفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشْرَ الْأَوَّلِ مِنْ رَمَضَانَ وَاعْتَكَفْنَا مَعَهُ فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ فَقَالَ إِنَّ الَّذِي تَطْلُبُ أَمَامَكَ فَاعْتَكَفَ الْعَشْرَ الْأَوْسَطَ فَاعْتَكَفْنَا مَعَهُ فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ فَقَالَ إِنَّ الَّذِي تَطْلُبُ أَمَامَكَ فَقَامَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطِيبًا صَبِيحَةَ عَشْرِينَ مِنْ رَمَضَانَ فَقَالَ مَنْ كَانَ اعْتَكَفَ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَلْيَرْجِعْ فَإِنِّي رَأَيْتُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ وَإِنِّي نَسَيْتُهَا وَإِنَّهَا فِي الْعَشْرِ الْأَوَّلِ فِي وَتَرٍ وَإِنِّي رَأَيْتُ كَأَنِّي أَسْجُدُ فِي طِينٍ وَمَاءٍ وَكَانَ سَقْفُ الْمَسْجِدِ جَرِيدَ النَّخْلِ وَمَا نَرَى فِي السَّمَاءِ شَيْئًا فَجَاءَتْ قَرْعَةٌ فَأَمْطَرْنَا



فَصَلَّى بِنَا النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطَّيْنِ وَالْمَاءِ عَلَى  
جِهَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَرْنَبْتَهُ تَصْدِيقَ رُؤْيَاهُ»  
ترجمه قسمت آخر حدیث «... در یک اعتکاف ماه رمضان ما در نماز  
روی خاک و آب (گل) سجده می کردیم و پیامبر هم نماز خواند و من اثر  
گل (خاک و آب) را در پیشانی پیامبر دیدم.»

حدیث ۷۹۲:

حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ أَبِرَاهِيمَ قَالَ حَدَّثَنَا هِشَامٌ عَنْ يَحْيَى عَنْ أَبِي سَلَمَةَ قَالَ  
سَأَلْتُ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ فَقَالَ: «رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ  
يَسْجُدُ فِي الْمَاءِ وَالطَّيْنِ حَتَّى رَأَيْتُ أَثَرَ الطَّيْنِ فِي جَبْهَتِهِ»

یا این حدیث که خلاصه همان حدیث بالاست:

«ابا سعید خدری نقل کرد دیدم پیامبر بر گل (آب و خاک) سجده می کرد  
به طوری که اثر خاک را در صورت و پیشانی ایشان دیدم.»  
خُب جناب شیخ حمید بفرماید که پیامبری که حتی در زمان باران و گل بودن زمین  
بر خاک سجده می کرده، چگونه در حالت عادی بر فرش سجده می کند.  
ش حمید: به نظرم این هم درست است. اما متأسفانه من در هیچ سندی ندیدم پیامبر  
بر غیر خاک سجده کرده باشد. به خصوص که بعضی فرشها قیمتی هم هستند و به قول  
دکتر فلسفه سجده را خدشه دار می کنند. لذا من هم قبول دارم.  
د: ممنون که قبول کردید.

پس از نماز مغرب کمی نشستیم. عده ای زیارت می کردند، عده ای رو به حجره می کردند  
و مأمورین مرتب می گفتند: «لا ترفعوا صوتکم فوق صوت نبی». «صدایتان را بلندتر از صدای  
پیامبر نکنید». من بلند شدم و از شیخ مأمور بر حجره پرسیدم: ببخشید، پیامبر زنده است  
یا مرده؟ گفت: مرده است «انک میت و انهم میتون» «تو می میری و آنها هم می میرند».  
گفتم: مرده که صدا ندارد، گفت: بلی، مرده صدا ندارد. گفتم: پس این آیه چیست بالای  
سر مرده بی صدا نوشته اید و خودتان هم مرتب تکرار می کنید. شیخ حمید می خندید و  
منتظر بود ببیند شیخ مراقب حجره چه می گوید که شیخ مات و مبهوت به من نگاه کرد و  
گفت ایرانی برو برو. گفتم: من سؤال کردم شما جواب بده چکار دارید ایرانی هستم یا نه.





گفت: شما به قصد فهمیدن، سؤال نمی‌کنید، می‌خواهید اشکال بگیرید. شیخ حمید وارد بحث شد، گفت: حالا شما اگر جوابی دارید بدهید. گفت: شما شیخ بزرگ‌تر هستید، شما جواب ایشان را بدهید. شیخ حمید گفت من با ایشان دوست هستم و چون ایشان از شما سؤال کرده، خودتان جواب بدهید. سؤال ایشان این است که پیامبر مرده است یا زنده. اگر زنده است، حرف شما درست است که صوت فوق صوت او نباشد. اما اگر مرده است این حرف بی‌معنی می‌باشد. شیخ مسئول گفت: شما می‌دانید که آیه قرآن می‌گوید پیامبر مرده است. شیخ حمید گفت: لطفاً به ایشان جواب دهید، من و شما هم عقیده هستیم. شیخ رو به من کرد و گفت: شما قبول ندارید پیامبر مرده است. گفتم: ببخشید اسم شما چیست؟ من شما را به اسم صدا کنم. گفت: اسم من فاروق است.

د: جناب شیخ فاروق آیا می‌شود بعد از مرگ، زنده بود.

شیخ فاروق: خیر مرده مرده است چون خداوند هم به پیامبر می‌گوید انک میت.

د: پس چرا می‌گویید بلند نخوان. پیامبر که مرده است و به قول شما پیامبر مرده چیزی نمی‌شنود.

شیخ فاروق: حالا شما بگویید پیامبر زنده است یا مرده.

د: آیا این آیه را دیده‌اید که «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ»

«آنان را که در راه خدا کشته شده‌اند مرده نپندارید بلکه آن‌ها زنده هستند و نزد خداوند روزی دارند.»

شیخ فاروق: این‌ها حیات برزخی است نه حیات واقعی و تازه چه ربطی به پیامبر دارد.

د: آیا در برزخ رزق و روزی وجود دارد؟

شیخ فاروق: بلی.

د: آیا پیامبر از شهدا مهم‌تر نیست؟

شیخ فاروق: مهم‌تر است ولی حیات برزخی دارد.

د: پس شهدا که نزد خدا روزی دارند، زنده برزخی هستند؟

شیخ فاروق: برو آقا جان، ما وقت نداریم. اجازه بدهید مردم تجمع نکنند و شلوغ نشود. بفرمایید از همین شیخ (منظور شیخ حمید) سؤال کنید، جوابتان را می‌دهند. من وقت ندارم.



آمدیم یک طرف و شیخ حمید خندید و گفت اینها در حد و حدود پاسخ به این سؤالات نیستند. سطح سواد دینی اینها بسیار پایین است.

د: خوب این سؤال را از کی پرسیم.

ش حمید: جواب این سؤالها را خودتان می‌دانید. ما باید این حرفها را بپذیریم. یا باید بپذیریم که پیامبر مرده و موارد یا آیات بالای سر حجره را برداریم یا زنده است که آنوقت باید تمام بحث مربوط به توسل و بقیه را قبول کنیم.

ش: آقای شیخ حمید اگر مایلید در دو روز باقی‌مانده در مدینه، شما هم در بحث ما شرکت کنید.

ش حمید: من شرکت نمی‌کنم چون وقتی من هستم شما سکوت می‌کنید، شما خودتان با دکتر بحث کنید.

ش: من اول بحث می‌کنم ولی بالاخره به جایی می‌رسم که حرف دکتر را قبول کنم. تا حالا چند مورد پیش آمده است.

ش حمید: خوب من هم حرفی برای رد سخنان دکتر نداشتم. پس بهتر است خودتان بحث کنید.

د: اگرچه برای من در مناظره، دو نفر به یک نفر می‌شود ولی خوشحال می‌شوم برای بحث در خدمت هر دو بزرگوار باشم.

ش حمید: من عذرخواهی می‌کنم، هرچند علاقه‌مند هستم اما معذوراتی هم دارم. خداحافظی کردیم و راه افتادیم. شیخ گفت: به نظرم شیخ حمید، از حکومتی‌ها می‌ترسد. چون حکومت توصیه می‌کند با علمای ایرانی وارد بحث نشوید.

د: من که عالم نیستم و لباس روحانی هم ندارم.

ش: مهم نیست، اینها مجاز هستند فقط با کسانی صحبت کنند که آمادگی پذیرش مذهب اهل تسنن آنهم وهابیت را داشته باشند.

د: اینهم جای تأسف دارد که علما با افراد عامی صحبت می‌کنند ولی با کسانی که کمی از دین بدانند بحث نمی‌کنند.

ش: راستی کم‌کم باید برای مکه بار سفر را ببندیم. پس فردا من باید بروم اما بعضی سؤالات مانده است.

د: من هم سه روز دیگر می‌آیم مکه. ان شاء الله قرار شد در مکه هم همدیگر را

بینیم.

ش: جای من در مکه زیاد مشخص نیست، بهتر است در مسجدالحرام قرار بگذاریم.

د: تلفن همراه هم داریم. بالاخره همدیگر را پیدا می‌کنیم. هرچند من آدرس هتل

مکه خودم را دارم، می‌دهم به شما اگر همدیگر را گم کردیم شما بیایید هتل ما.

ش: خوب است. الان دارید؟

د: نه در هتل است. ان شاء الله فردا که آمدید می‌دهم.





## ❁ روز بیست و پنجم ذی‌قعدة

### موضوع اهل بیت

شیخ را در مسجد می‌بینم. با هم می‌رویم در محل اصحاب صفه می‌نشینیم.  
د: صاحب این اصحاب صفه کسانی بودند که جای خوابیدن هم نداشتند. می‌آمدند در اینجا که سقف هم نداشته، می‌خوابیدند. به طور نوعی از مهاجرین بودند اما الان کسانی می‌آیند و به اینجا تکیه می‌زنند که هر کدام چند خانه دارند.  
ش: گمان نمی‌کنم این افرادی که در اطراف حجره و بیت پیامبر ﷺ می‌بینید و یا حتی مأمورین آنها هم وضع زیاد جالبی داشته باشند. اکثراً زندگی ساده و محقری دارند. اما بیشتر اعتقادی کار می‌کنند تا برای پول.  
د: البته ظاهراً همین طور است، چون من یک بار برای بحث با آنها رفتم زیرزمین بقیع، حتی آب خنک برای خوردن هم نداشتند.  
ش: همین طور است. اگر به خانه‌های اینها بروید وضع خوبی ندارند. اینها با شیوخ سیاستمدار و یا رهبران دینی فرق می‌کنند.  
د: اینها سربازهای دینی هستند.  
ش: همین طور است. چون اینها از دوران ابتدایی و ثانویه (دبیرستان) شستشوی مغزی می‌شوند که از هفتاد فرقه اسلام، یکی صراط مستقیم است بقیه هم مشرک. آن یکی هم که شما هستید و هر چه شما آموخته‌اید، صحیح‌ترین است.

د: معمولاً سربازها هستند که اسلحه به دست دارند و فرمان فرماندهان را اجرا می‌کنند و سواد چندانی هم ندارند. لذا در اجرای قوانین چون و چرا هم نمی‌کنند. ش: بله دیشب شاهد بودیم آن بنده خدا از عهده توضیح درست یک آیه که بالای سر پیامبر نوشته بود برنیامد آن هم آیه‌ای که روزی صد بار تلاوت می‌کند و برای مردم می‌خواند.

د: کم کم دارید با من هم عقیده می‌شوید. ش: بالاخره یکی از ویژگی‌های سفر حج این است که مؤمنین با هم تبادل فکر کنند. به نظر من اگر می‌شد این مدل ارتباطات بین من و شما را تکثیر کرد، حج بزرگ‌ترین سرمایه جهان اسلام می‌شد. چون حجاج زبان یکدیگر را نمی‌فهمند، با هم هیچ ارتباطی ندارند. اگر شما عربی نمی‌دانستید کار ما در این چند روز عبادت بود و عبادت. درحالی که خیلی از مسائل و اعتقادات مورد بررسی دقیق قرار گرفته و روشن شده است.

د: متأسفانه در حج این قدر افراد مشغول به نماز هستند که از عمق ارزش حج غافل می‌مانند. حتی افرادی که از کشورهای نظیر ایران، فلسطین، لبنان، سوریه و مصر می‌آیند و از روحیه انقلابی‌تری هم برخوردار هستند و عموماً ضد امریکا و اسرائیل هم هستند، آن‌ها هم یا مشغول زیارتند یا در بازار برای خرید. حداکثر مکالمه و ارتباط آنان در مسجد است که نماز می‌خوانند آن‌هم اگر هم زبان‌ها در کنار هم نباشند، فقط به بغل‌دستی می‌گویند (آن‌هم با زبان اشاره) اهل کجا هستی؟ می‌گوید: مالزی، اندونزی و... گفتگوی دیگری مطرح نمی‌شود.

ش: همین‌طور است. چون ندانستن زبان، مصیبت بزرگی است. متأسفانه من خودم هم فقط عربی می‌دانم. اگر حتی یک زبان دیگر می‌دانستم، می‌توانستم حداقل با یک فرد غیرعرب صحبت کنم.

د: انگلیس‌ها یک اصطلاح دارند که می‌گویند یک نفر با دو زبان بهتر از دو نفر با یک زبان است.

ش: این کاملاً درست است، لذا ما در الازهر زبان اردو، فارسی، چینی، ترکی و هوسه افریقایی را کار می‌کنیم.

د: در ایران هم در حوزه‌های علمیه خیلی از زبان‌ها حتی روسی و اسپانیولی، فرانسه، آلمانی و... را شروع کرده‌اند.



ش: البته ما روسی را از قبل داشتیم اما گسترده نبود، با توجه به کشورهای جدید مسلمان آسیای میانه ما روسی را هم شروع کرده‌ایم. به نسبت ترجمه‌ها و کتاب‌های خوبی داریم.

### اهل بیت پیامبر چه کسانی هستند

د: شیخ ابراهیم، ظاهراً روبروی ما خانۀ حضرت فاطمه زهرا، دختر پیامبر، است.

ش: خانۀ پیامبر است، اما چه قسمتی خانۀ فاطمه بوده، مشخص نیست.

د: چرا، حتی روی نقشه‌های مسجد هست چون در کتاب‌های سیره و تاریخ هم داریم که در یک موقع در حیات پیامبر ﷺ همه درها به مسجد بسته شد مگر در خانۀ پیامبر و علی (که فاطمه هم در آن بود).

ش: بله این درست است که در خانۀ علی بسته نشد اما اینکه این خانه باشد، معلوم نیست.

د: خانۀ دیگری در کار نیست. چیزی هم که به درون مسجد وصل باشد، خراب نشده است، بنابراین اگر مدفن پیامبر ﷺ خانۀ عایشه باشد، پس این خانه می‌شود خانۀ علی و فاطمه.

ش: ممکن است. ممکن است.

د: آن بالا را نگاه کنید. با خط سبز چیزهایی نوشته شده بود که الان با رنگ سبز محو شده. می‌دانید چیست؟

ش: نمی‌شود خواند.

د: من سی سال پیش آمدم این نوشته بود و می‌شد خواند. آیه تطهیر نوشته شده است.

یعنی: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾.

ش: اما آیه تطهیر مربوط به همه زنان پیامبر است.

د: نمی‌تواند راجع به همه زنان پیامبر باشد و اتفاقاً روی خانۀ علی و فاطمه نوشته شده است.

ش: این چه چیزی را اثبات می‌کند.

د: اینکه اهل بیت، خانواده علی هستند.

ش: یعنی چه کسانی.

د: یعنی پیامبر، علی، فاطمه، حسن و حسین.



ش: چطور از این نوشته چنین برداشتی می‌شود؟ دور مسجد و حجره چندین آیه دیگر هم نوشته شده است.

د: ظاهراً اینجا همان محلی است که پیامبر هر روز صبح می‌آمدند و می‌گفتند السلام علیکم یا اهل البيت النبوة و رحمة الله و برکاته؟

ش: حُب همه زن‌ها هم در خانه بودند.

د: این خانه فقط خانه فاطمه و فرزندان و شوهرش بوده است.

ش: یعنی فقط این پنج نفر اهل بیت هستند.

د: بلی دقیقاً، اما کسان دیگر اهل بیت نیستند. البته اهل بیت به این پنج نفر محدود نمی‌شود. این پنج نفر محور و اصل هستند بقیه به تبع این‌ها اهل بیت هستند.

ش: ولی آیه تطهیر بین آیاتی است که در مورد زنان پیامبر بحث می‌کند و ظاهراً راجع به زنان هم هست.

د: حُب آیه را بخوانیم.

ش: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾

د: انما برای حصر است یعنی فقط و فقط، خدا اراده کرده است که از خانواده شما پلیدی را ببرد و شما را پاک پاک کند! چه پاک کردنی!

ش: درست است اما کجا نشان دادند که این پنج نفر هستند؟

د: عنکم ضمیر جمع مذکر است. یعنی حداقل این است که تعداد مذکرها بیشتر از مؤنث‌ها باشد. اگر زنان پیامبر هم باشند ده نفر زن می‌شود یک نفر مرد (پیامبر). زن‌ها خیلی بیشتر هستند.

ش: شما همه صحابی‌های نزدیک هم اضافه کنید.

د: نمی‌شود اضافه کرد.

ش: چرا نمی‌شود؟

د: آخر بحث اهل بیت هست یعنی کسانی که در خانه هستند، پس فقط می‌شود افرادی که در خانه اطراف پیامبر هستند.

ش: آیا عثمان، داماد پیامبر، جزء اهل بیت نیست؟

د: عثمان که داماد پیامبر نیست و اگر هم داماد پیامبر بود، هیچ کتابی این ادعا را ندارد که عثمان جزء اهل بیت است.





ش: چرا عثمان داماد پیامبر نیست؟ به او ذی‌النورین می‌گویند، یعنی دو دختر پیامبر رقیه و زینب را داشته است.

د: بلی این‌ها در خانۀ پیامبر پیش خدیجه بزرگ شده‌اند اما ربائب (دختر خوانده) پیامبر بودند و در حقیقت دختر هاله خواهر خدیجه هستند.

ش: این را از کجا آورده‌اید؟ هیچ‌کس چنین ادعایی ندارد.

د: به کتاب *انساب الاشراف*، ج ۱، ص ۹۸ و *شذرات الذهب*، ج ۱، ص ۱۴ مراجعه کنید. می‌گوید خدیجه بیست و هشت ساله بود که با پیامبر ازدواج کرد، قبلاً شوهر نکرده بود و قاسم اولین فرزند او از پیامبر بوده است. برای پیامبر از وجود چنین دخترانی نام برده نشده است.

ش: این را شیعیان قبول دارند ما که قبول نمی‌کنیم.

د: اصلاً یک محقق لبنانی به نام سیدجعفر مرتضی، کتابی در این موضوع دارد به نام *ربائب النبی* و اسناد خوبی ذکر کرده است. البته بلاذری در *انساب الاشراف* و ابوالقاسم کونی هم در *الاستعانه* همین را می‌گویند.

ش: پس عثمان هم داماد پیامبر نیست؟

د: بله نیست، بلکه شوهر دختر خوانده ایشان است.

ش: کسی از اهل تسنن این را می‌گوید؟

د: کتاب *خصائص علی* که نسائی شافعی نوشته گفته است. من خصایصی از علی علیه السلام آورده‌ام که هیچ‌کدام از صحابه آن را ندارند و یکی از این خصایص، داماد پیامبر بودن است که اگر عثمان داماد پیامبر بود، نسائی این را نمی‌نوشت.

ش: پس هیچ‌کس غیر از پنج نفر اهل بیت نیست؟

د: نه، حتماً نیست.

ش: شاید چون اهل بیت بودن مهم نیست، بقیه ادعا نکرده‌اند.

د: اتفاقاً این موضوع خیلی مهم است.

ش: چه اهمیتی دارد کسی جزء اهل بیت باشد یا نه؟

د: رجس و پلیدی از آن‌ها دور است.

ش: خوب صحابی همه این‌طور بوده‌اند.



د: قرارمان یادتان رفت. قبلاً به این نتیجه رسیدیم که همه صحابی حتی آدم‌های خوبی هم نبوده و در صراط مستقیم نبوده‌اند.

ش: قبول اما اطرافیان پیامبر و نزدیکان که خوب بوده‌اند.

د: فراموش کرده‌اید از چه کسانی اسم بردیم که حتی علیه هم جنگ می‌کردند.

ش: بلی، بلی، درست ولی بالاخره اهل‌بیت، زن‌های پیامبر و این چند نفر که شما می‌گویید هستند.

د: اتفاقاً فقط همین پنج نفر و زنان پیامبر هم جزء این‌ها نیستند.

ش: چرا نیستند؟

د: به چند دلیل که یکی را قبلاً گفتم.

ش: بفرمایید. دوباره بفرمایید.

د: دلیل اول اینکه قرآن می‌فرماید لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ كَمِ ضَمِيرِ جَمْعِ مَذْكَرٍ اسْتِ يَعْنِي أَكْثَرِيَّتِ مَرَدٍ هَسْتَنْدُ كِه دَر مَوْرِدِ اَهْلِ بَيْتِ دَرَسْتِ اسْتِ، مَحْمَدِ، عَلِي، حَسَنِ وَ حَسِينِ مَرْدَانِ وَ يَكِ زَنْ يَعْنِي فَاطِمَه. پَس ضَمِيرِ كَمِ دَرَسْتِ دَر مِي آيِد. اِمَا اِگَر نِه نَفَرِ زَنْانِ پِيَامِبَرِ باشَنْد، يَكِ نَفَرِ پِيَامِبَرِ، مِي شُودِ دِه نَفَرِ. پَس ضَمِيرِ كَمِ بَرای كَيْسْتِ بِه اِضافَه اَيْنَكِه دَر حَدِيثِ هَسْتِ كِه اِمِ سَلْمَه هَمِ كَافْتِ مَنِ جَزْءِ شَمَا هَسْتَم؟ حَضْرَتِ فَرَمُود: شَمَا خُوبِ هَسْتِيْدِ اِمَا اَهْلِ بَيْتِ نَيْسْتِيْدِ.

ش: البته کم در جمعی که تعداد مردان کم هم باشد گفته می‌شود.

د: بلی، اما به شرطی که زنان بیشتر از مردان نباشند. در اینجا یک مرد است با نه زن، آن مرد هم پیامبر است که ضرورتی ندارد به اهل‌بیت بودن ایشان اشاره شود و لذا فقط زنان باید اهل‌بیت می‌شدند که مخالف ضمیر کم است.

ش: بلی درست است آن‌هم با زبان فصیحی که قرآن عمل می‌کند.

د: اما دلیل دوم: سوره آل‌عمران، آیه ۶۱ در مورد مباحله است. قرآن می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ «پس اگر بعد از بحث با علمی که به تو رسیده نتیجه نداد پس بگو بیایید بیاوریم پسران ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما و نفس ما و نفس شما و سپس نفرین کنیم پس خداوند لعنتش را بر دروغ‌گویان بفرستد.»



خُب حالا ببینیم چه کسانی با پیامبر رفتند. این موضوع، قضیه را کاملاً تفکیک می‌نماید. در همه کتاب‌ها ذکر شده است که همراه پیامبر در مباحله، حسن، حسین، فاطمه و علی بوده‌اند.

ش: برای این‌هم از کتب ما سند دارید؟

د: بله در خیلی از کتاب‌ها هست. از جمله در تفسیرهای درالمنثور، ج ۲، ص ۵۳۴ می‌گوید: «خرج معه علی والحسن والحسین و فاطمه فابو ان یلاعنوهو صالحوه علی الجزیه» «با پیامبر علی و حسن و حسین و فاطمه آمدند. پس از لعنت (نفرین) خودداری کردند و با دادن جزیه صلح کردند.» یا در تفسیر ابن‌کثیر، ج ۲، ص ۵۴ آمده است: «علی و حسن و حسین در کنار او و فاطمه پشت سر او برای نفرین رفتند.» در تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۱۰۳؛ و تفسیر طبری، ج ۶، ص ۴۸۱، شماره ۷۱۸۳ و جلالین، ج ۱، ص ۳۶۱ در ذیل آیه فمن حاجک... این مطلب را آورده‌اند.

ش: خیلی جالب است.

د: حالا ببینید ابناء پیامبر حسن و حسین، نساء از همه زنان و همسران پیامبر فقط فاطمه آمده است. انفسنا، نفس پیامبر علی است به همراه خود پیامبر. پس این آیه مفسر آیه تطهیر هم هست یعنی نزدیک‌ترین افراد به پیامبر این‌ها هستند. آن‌هم همه از بیت پیامبر.

ش: البته می‌دانید وقتی رئیس نصارا این‌ها را دید، از مباحله منصرف شد.

د: بله عرض کردم، حتماً دلیلش را هم می‌دانید. او به بقیه گفت او حتماً صادق است. چون برای چنین مراسمی که احتمال مرگ وجود دارد، نزدیک‌ترین افراد خانواده‌اش را آورده است. اگر صادق نبود خانواده را نمی‌آورد. به عبارت دیگر رئیس نصارا هم فهمیده بود که اهل‌بیت این پنج نفر هستند اما عده‌ای از مسلمانان توجه نمی‌کنند. ش: البته این آیه نشان می‌دهد که نزدیک‌ترین کسان به پیامبر، آن‌ها هستند.

د: و همه هم در خانه پیامبر هستند. پس اهل‌بیت هم هستند.

ش: اینکه این‌ها اهل‌بیت هستند قطعی است، اما اینکه منحصر به این‌ها بشود جای تأمل دارد.

د: منحصر نیست اما پیامبر در مباحله کسان دیگر را نبردند تا توهم جزء اهل‌بیت بودن ایجاد نشود.

ش: یعنی می‌شود گفت بقیه که در مباحله نبودند از اهل‌بیت نیستند حتی زنان پیامبر.



د: مگر ام سلمه در خانه پیامبر نبود، اما جزء اهل بیت هم نیست البته در مباحثه هم نبود و لذا جزء آیه تطهیر هم نمی‌شود.

ش: بلی درست است چون از این خانواده و این افراد واقعاً هیچ رجس و پلیدی دیده نشده است.

د: البته در خانه پیامبر، افراد دیگر هم بوده‌اند که پلیدی و رجس نداشته‌اند، اما خداوند آن‌ها را جزء اهل بیت قرار نداد چون باید از شیر پاک باشند. کما اینکه علی فرزندان دیگری از زنانی غیر از فاطمه دارد ولی جزء اهل بیت حساب نمی‌شوند. آن‌ها هم خود را پیرو و خادم اهل بیت می‌دانند.

ش: البته ما هم برای این خانواده احترام خاصی قائل هستیم.

د: بلی، شما احترام قائل هستید اما ابن تیمیه گویی با اهل بیت دشمنی دارد کما اینکه دکتر صبیح از الازهر کتابی در زمینه مخالفت ابن تیمیه با اهل بیت پیامبر دارد.

ش: بلی دکتر صبیح از گروه عظیمه مصر هستند که شیعه نیستند اما به اهل بیت علاقه زیادی دارند.

د: بلی، ایشان وبلاگ هم دارد و مرتب به سؤالات مختلف در مورد انحراف ابن تیمیه و وهابی‌ها پاسخ می‌دهد.

د: اما در کتب شما هم سند داریم که آیه تطهیر مخصوص این ۵ نفر است.

ش: یعنی نوشته شده اهل بیت فقط این ۵ نفر هستند؟

د: بفرمایید سند خیلی زیاد داریم و این حدیث در اکثر کتب شما هست.

ش: کدام حدیث؟

د: بفرمایید در خصائص نسائی چندین بار این حدیث تکرار شده است که معاویه از سعد بن وقاص پرسید چرا علی را دشنام نمی‌دهی؟ سه دلیل ذکر کرد که یکی از آن‌ها همین مورد است.

ش: حدیث را نشنیده‌ام.

د: فصل سوم حدیث ۱۵:

۳/۱۵/۲ - (أخبرنا) قتيبة بن سعيد البلخي، وهشام بن عمار الدمشقي قالوا:

حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال: أمر

معاوية سعدا فقال: ما يمنعك ان تسب أبا تراب؟ فقال: أنا ذكرت ثلاثا



قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لئن يكون لى واحدة منها  
احب إلى من حمر النعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له  
وخلفه فى بعض مغازيه، فقال له على: يا رسول الله أتخلفنى مع النساء  
والصبيان؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أما ترضى ان تكون منى  
بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبوة بعدى.

وسمعته يقول يوم خيبر: لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله  
ويحبه الله ورسوله فتطاولنا إليها، فقال ادعوا إلى عليا، فأتى به أرمده،  
فبصق فى عينيه ودفع الراية إليه.

ولما نزلت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيرًا» دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا  
فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتى.

«... از عامرين سعدبن ابى وقاص گفتم: معاويه به سعدبن ابى وقاص امر كرد و  
گفتم: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب (على) باز مى دارد؟ گفتم:  
من سه مطلب را به خاطر مى آورم كه رسول الله ﷺ درباره على فرمود،  
بنابراين او را دشنام نمى دهم زيرا چنانچه يكى از آنها را داشتم از بهترين  
نعمت ها، دوست داشتمى تر بود.

شنيدم رسول الله ﷺ به او مى فرمود: او را در بعضى جنگ ها (در مدينه) به  
جانشينى خود منصوب نموده بود. على گفت يا رسول الله آيا من را با زنان و  
كودكان مى گذارى؟ رسول الله ﷺ فرمود: آيا راضى نيستى كه براى من  
به منزله هارون نسبت به موسى باشى، مگر آنكه بعد از من پيامبرى نيست.  
شنيدم در روز خيبر مى فرمود: فردا پرچم را به دست مردى خواهم داد كه  
خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. پس  
ما همه آرزو داشتيم آن مرد باشيم. سپس فرمود: على را بياوريد، آمد و حال  
آنكه چشمش درد مى كرد. پس آب دهان در چشمش ماليد و پرچم را به  
دست او داد.

وقتی كه آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ  
تَطْهِيرًا» نازل شد، رسول الله ﷺ، على، فاطمه، حسن و حسين را فراخواند و  
گفت خدایا اینها اهل بیت من هستند.»

ش: آقای دکتر امروز بحث لازم را در مسجد کردیم اگر موافقید بقیه بحث را



بگذاریم در مکه، چون فردا باید برویم امروز ظهر را به زیارت بپردازیم. من بروم زیرا یک سری خریدهایی هم دارم که انجام بدهم.

د: اشکال ندارد پس اجازه دهید شماره تلفن‌هایم را بنویسم و به شما بدهم و شما هم تلفن خودتان را بنویسید. ان شاء الله بعد از اعمال تلفن را روشن بگذارید.

ش: این شماره تلفن من. لطفاً شماره تلفن خودتان هم روی دفتر من بنویسید.

د: مرا هم در زیارت دعا کنید.

ش: حتماً شما را در نظر دارم.

د: الحمد لله الحمد لله الحمد لله.

ش: سه بار شکر کردید فلسفه‌ای داشت.

د: بلی.

ش: چه بود.

د: اینکه شما قبول کردید در زیارت دعا کنید. چون قبلاً می‌گفتید مدل زیارت فقط

این است که سلام بگویی و تمام.

ش: ولی من زیارت‌های کتاب مفاتیح را که خواندم، عقیده‌ام در مورد زیارت عوض

شد و لذا حتماً شما را دعا می‌کنم.

### ممنوعیت عبور از جلوی نمازگزار از کجا آمده است؟

روی سکوی اصحاب صفا بین جمعیت با شیخ نشسته بودیم و منتظر نماز، یک نفر از شیوخ عرب و مسن با ریشی نسبتاً بلند کنار ما مشغول نماز بود. یک نفر خواست جلوی او عبور کند یک مرتبه با مشت محکم به سینه او زد. آن مرد بیچاره افتاد روی چند نفر دیگر و همه روی هم ریختند. اطرافیان چپ‌چپ به آن شیخ نگاه کردند. وقتی نمازش تمام شد من به او گفتم: جناب شیخ این کار شما خلاف است چرا در حال صحبت با خدا این قدر محکم به سینه این بنده خدا زدید. آن شیخ گفت: حتی اگر او را می‌کشتم مانع نداشت. گفتم: چرا؟ گفت: چون او می‌خواست بین من و خدا جدایی بیندازد.

گفتم: شما تا مکه، مسجد الحرام و کعبه چقدر فاصله دارید؟ گفت: چه ربطی دارد؟ گفتم: اگر منظور از فاصله بین شما و قبله یعنی کعبه است که هزاران فاصله بین شما و کعبه وجود دارد. لذا اگر یک نفر هم از بین شما عبور کند اثر ندارد. گفت: اما این



حدیث پیامبر است که فرموده اگر کسی بین شما عبور کرد جلوی او را بگیرید اگر امتناع کرد حتی او را بکشید.

من گفتم: اما این حدیث‌ها اعتباری ندارد. عصبانی شد. نزدیک بود مرا بزند. او را رها کردم، برگشتم به نزد شیخ ابراهیم.

د: راستی این موضوع عبور بین صف نماز و یا جلوی نماز گزار هم از مواردی است که عده‌ای به آن به صورت جدی می‌پردازند.

ش: بله در احادیث هست که نباید از جلوی نماز گزار عبور کرد.

د: بله درست است اما این از همان حدیث‌های بی‌اعتبار است.

ش: این طور نیست، چون خیلی‌ها به آن اعتقاد دارند و به خصوص در عربستان.

د: البته خیلی از کشورهای پاکستان و افغانستان هم این طور هستند.

ش: بالاخره اعتقاد و باور دینی است. ضرر هم ندارد چون حواس نماز گزار پرت می‌شود.

د: اما این تعصب‌های بیجا باعث می‌شود که نماز گزاران نسبت به هم بدبین شوند.

ش: تعصب نیست. بالاخره عده‌ای این گونه در مورد نماز باور دارند.

د: اما در بین همین صف‌های جماعت وقتی نماز برگزار می‌گردد عده زیادی شرطه (پلیس) و مسئولان حرم رفت و آمد می‌کنند.

ش: این‌ها هم خلاف است چون در حین نماز نباید کسی از جلوی انسان عبور کند

مگر اینکه یک مانع جلوی او باشد و او از پشت مانع حرکت کند.

د: کدام سند معتبر در این زمینه است؟

ش: زیاد است.

د: اما اگر زیاد است چرا فقط عده کمی از فرقه‌های اسلامی از آن پیروی می‌کنند.

ش: شاید برای آن‌ها قانع کننده نبوده است.

د: وقت نیست در اینجا همه سندها را ببینیم اما چند تا حدیث از کتاب‌های خودتان

را به شما نشان می‌دهم که عبور از جلوی نماز گزار بلامانع است.

ش: ببینیم از چه کتابی باشد.

د: ان شاء الله می‌بینیم.

نماز شروع شد. بعد از نماز:

د: بفرمایید این کتاب بخاری، ج ۱۲، ص ۱۳۴، حدیث ۳۶۹ در سنن نسائی و مسند



احمد، ج ۵۱، ص ۱۵۰؛ ج ۵۲، ص ۲۵۴ و مسلم ج ۲، ص ۹۰ و ۳۲۹ که عایشه می گوید پیامبر نماز می خواند: پاهای من جلوی او بود. وقتی می خواست سجده برود پاهایم را جمع می کردم، مجدداً دراز می کردم. این موضوع را ده کتاب نوشته است.

ش: دیگر کجا؟

د: یعنی این کافی نیست؟

ش: شما گفتید چند حدیث است.

د: اما همین حدیث را چندین نفر معتبر ذکر کرده اند مثلاً مصنف عبدالرزاق، ج ۲، ص ۲۲، حدیث ۲۳۷۳:

عبدالرزاق از عروبة بن زبیر از عایشه نقل می کند:

پیامبر نماز می خواند و من بین او و قبله روی تشکی قرار داشتم. گفتم: بین شما دیوار مسجد بود؟ عایشه گفت: نه، چون پیامبر در خانه و چهاردیواری خودش بود. در همان کتاب و صفحه ۲۳۷۴ می گوید: من بین او و قبله مانند جنازه قرار داشتم.

ش: انگار باز هم هست.

د: بله، بفرمایید در کتاب سنن کبریٰ بیهقی، ج ۲، ص ۲۷۶ از مسلم و بخاری نقل کرده است که:

ابن عباس می گوید: روز عرفه پیامبر مشغول نماز جماعت بود و مردم با او نماز می خواندند. من و فضل بن عباس با اسب و الاغ وارد عرفات شدیم، از بین صفها رد می شدیم و هیچ اعتراضی نکردند. بعد از قول بخاری و مسلم نقل می کند الاغ را ول کردیم رفت داخل صفها و حتی یک نفر اعتراض نکرد. یعنی ملاحظه بفرمایید آدم که هیچ، حتی الاغ هم بین نماز رفت، کسی اعتراض نکرد و پیامبر هم اعتراض نفرمود.

ش: اجازه دهید ببینم، چون من فکر می کردم واقعاً این حرفها یک سند معتبر دارد. شیخ اسناد را ملاحظه می کند و می گویند استغفرالله، استغفرالله بعد می فرمایند. ش: به نظرم ما باید دوباره اسناد خودمان را به دقت بخوانیم.





د: اتفاقاً چند سال قبل با دکتر حمدان الغامدی، رئیس دانشکده الهیات دانشگاه ام‌القری نشستی داشتیم. پس از حدود دو ساعت بحث، دکتر حمدان فرمودند من شما را به همراه ده نفر از اساتید دانشگاه دعوت می‌کنم ماه رمضان آینده در مکه میهمان ما باشید. گفتم: من هم شما را دعوت می‌کنم که ایشان اصرار داشتند اول ما بیاییم. ش: من اسم دکتر حمدان را شنیدم ظاهراً اهل مناظره با افراد مختلف است.

د: بله مسجدی دارد که بیشتر پاسخ به اشکالات مطرح شده در مورد وهابیت را توجیه می‌کند.

ش: حُب آخر چه شد.

د: بحث مورد نظرم این قسمت بود که من بعد از دو ساعت بحث با ایشان، گفتم اگر برای بنده سؤالاتی در مورد مکتب اهل بیت وجود داشت، با یاد گرفتن زبان عربی و مطالعه خیلی از مستندها و سایر کتب تاریخی و بهتر بگویم از لابه‌لای کتاب‌های شما اعتقاد به مکتب اهل بیت بیشتر شد. چون در کتب شما برای عقاید شیعه مستندهای بسیار تقویت‌کننده وجود دارد.

ش: البته من قبول دارم که خیلی از علمای ما کتب مستند ما را نخوانده‌اند. فقط یک سؤال برای من هست و اینکه چطور شما این‌ها را مطالعه کرده‌اید.

د: من چندین بار به حج عمره مشرف شدم وقتی مسئله‌ای در میان شما می‌دیدم پیگیری می‌کردم که آیا این مطلب سندی دارد یا از خرافات ساخته شده است. لذا این موارد را مطالعه کردم.

ش: همت خوبی است که انسان این قدر دنبال اعتقاداتش باشد. اگر اجازه بدهید من بروم. ان شاء الله در مکه شما را می‌بینم.

### در اتاق با هم‌اتاقی‌ها

دو روزی که بعد از شیخ در مدینه بودم بیشتر با دوستان در اتاق بحث کردیم. البته هر شب بعد از نماز عشا در اتاق می‌نشستیم و یک موضوع را دوستان مطرح می‌کردند و راجع به آن بحث می‌کردیم. وقتی در جلسات خصوصی بحث‌ها باز می‌شود معلوم می‌شود چقدر همه، حتی آن‌ها که برای حج آمده‌اند، در بحث‌های اعتقادی، مشکل دارند. سؤالات بسیار فراوان که پاسخ داده نشده است، و شاید از کسی هم سؤال نکرده



باشند. سؤالاتی که جواب بعضی از آن‌ها بسیار ساده است، تا سؤالاتی که جواب ساده و عامه‌فهمی هم ندارد. شاید بهتر باشد در تلویزیون که این‌همه سریال مختلف داریم یک سری بحث‌های اعتقادی به صورت پرسش و پاسخ مطرح شود و مهم هم نباشد که از طرف چه کسی است. واقعاً سؤالاتی مهمی برای مؤمنان دلسوز انقلاب و اسلام مطرح است که باعث می‌شود خیلی زود تحت تأثیر شبهه‌ها قرار می‌گیرند که جواب آن قرن‌هاست داده شده است.

هر کدام از دوستان برای پرسیدن سؤال می‌ترسد و با احتیاط مطرح می‌کند. می‌گوید فرض کنید کسی این سؤال را از من کرد، چه جواب بدهم؟ ولی کاملاً معلوم است خودش این سؤال را دارد.

سؤالات از اصول اعتقادی گرفته تا فروع آن و تاریخ و امثال آن بود. امید است به گونه‌ای این مشکل در صداوسیما کشورهای اسلامی مطرح و شبهه‌جویان و بزرگ‌ترها به حداقل کاهش یابد. نکته مهم‌تر اینکه اگر کسی این سؤالات را مطرح کرد او را بی‌دین نخوانیم.

### دقت در اعمال، وسواس و یا ایجاد دغدغه

امروز روز آخر است. در بقیع و حرم پیامبر زیارت وداع را می‌خوانم و آمادهٔ مُحرم شدن و رفتن به مسجد شجره هستیم. دوستانی که دفعهٔ اول آن‌هاست خیلی ترسیده‌اند که من آرامش خاطر دادم و خوشبختانه به گونه‌ای حل شد. البته روحانیون محترم کاروان هم حسابی افراد را می‌ترسانند. چیزهایی می‌گویند که اصلاً مبتلابه نیست، مطالبی مطرح می‌شود که امکان اتفاق افتادن آن یا نیست یا بسیار کم و نادر است.

مراقب بودن و اعمال صحیح انجام دادن یک موضوع است و حجاج را به وسواس انداختن، موضوع دیگری است.

اعمال حج خیلی ساده‌تر از آنکه بعضی روحانیون کاروان‌ها می‌گویند باید صورت بگیرد. اما متأسفانه کمتر راجع به حضور قلب و حال داشتن در حال احرام و طواف و سعی و وقوف‌ها صحبت می‌شود. بیشتر از آنکه از فلسفهٔ رمی جمرات صحبت شود که این سنگ‌ها به شیطان نفس زده شود، روی چگونه زدن سنگ‌ها صحبت می‌شود. هر



دو لازم است، اما تنها پرداختن به یکی، به دیگری صدمه می‌زند. با نگاهی به حجاج ملاحظه می‌شود که همه در فکر پرتاب سنگ هستند تا به فکر محکوم و رمی کردن نفس اماره خود باشند. وقتی پیامبر عظیم‌الشأن ﷺ در دو مرتبه‌ای که بعد از هجرت به حج آمده‌اند با شتر طواف کرده‌اند مراقبت از شانه‌ی چپ که به طرف کعبه باشد چقدر می‌تواند تعیین‌کننده باشد. بله باید رعایت کرد ولی هر کدام از مراجع عظام تقلید که به حج مشرف شده و اوضاع را دیده‌اند و یا نمایندگان آنان توضیحاتی داده‌اند، مسائل را ساده‌تر کرده‌اند، نظیر طواف بین مقام و کعبه که الان تقریباً کمتر مرجعی هست که آن را اجباری بدانند.

احرام هم همین‌طور است. مُحَرَّم شدن چیزی شبیه مُحَرَّم شدن در نماز است که با تکبیرة الاحرام یعنی الله اکبر برای محرم شدن شروع، و با سلام احرام نماز تمام می‌شود. احرام حج هم با تلبیه (لبیک اللهم لبیک) شروع می‌شود و با تقصیر و نهایتاً با طواف نساء تمام می‌شود.

در این راستا هر عمل غیرمجاز در احرام اگر سهوی باشد خللی در احرام وارد نمی‌کند ولی اگر خطایی صورت بگیرد که عمدی باشد جریمه‌هایی دارد که گران‌ترین آن یک شتر است. حالا حاجی که چند میلیون تومان خرج کرده اگر به هر دلیل یک عمل غیرمجاز عمدی هم انجام دهد نباید این قدر محتویات و باطن حج را نادیده انگارد. بالاخره بقیه دوستان هم آمدند در مسجد شجره و محرم شدیم. تا رفتیم مکه اتفاقات زیادی افتاد.

ای کاش سیستم را طوری طراحی می‌کردند که عمره راحت‌تر از این انجام می‌شد. معمولاً کاروان‌ها ساعت یک بعد از نیمه‌شب می‌رسند مکه.

به دلیل خوب بودن هوا، اکثر کاروان‌ها اصرار دارند حجاج را همان نیمه‌شب ببرند و اعمال عمره آن‌ها را تمام کنند. چند اشکال عمده وجود دارد. اولاً که اکثریت قریب به اتفاق حجاج خسته و کوفته هستند و توانایی لازم برای انجام اعمال با حضور قلب را ندارند. ثانیاً همه ایرانی‌ها و شیعه‌ها با هم می‌رسند و فضای بسیار شلوغی ایجاد می‌کنند. ثالثاً خیلی از روحانیون هم علی‌رغم دستور مراجع محترم به‌عنوان یک کار مستحب طواف بین مقام و کعبه را به حجاج توصیه می‌کنند. رابعاً اگر اعمال حجاج به‌ویژه طواف، همزمان با شستشوی صحن مسجدالحرام که در سحر انجام می‌شود، مواجه شود



طواف عده‌ای به اشکال برمی‌خورد. و آخرین نکته اینکه معمولاً در عمره مفرده اعمال با طواف نساء همه‌جا ایرانی به نماز صبح برخورد می‌کند و در همه‌جا مسجد از یک ساعت قبل از نماز صف‌ها تشکیل می‌شود و طواف و سعی را با مشکل مواجه می‌کند. که امید است فکری برای آن بشود.

به‌هرحال ما هم رفتیم اعمال را تمام کردیم و از احرام بیرون آمدیم. منتظر رفتن به عرفات و شروع احرامی دیگر ماندیم.



## ❁ روز سوم ذیحجه

### اولین ملاقات شیخ ابراهیم در مکه

در مکه اعمال عمره تمام شده است. به مسجد رفتیم. اینجا مسیر هتل مکه از حرم (مسجدالحرام) دور است حتماً باید با اتوبوس یا تاکسی برویم اما کیفیت هتل بهتر از مدینه است هرچند اتاق‌ها کمی کوچک‌تر است. اما قبل از هرچیز به فکر شیخ ابراهیم هستم لذا تلفن کردم ولی موفق به تماس با شیخ نشدم تا بالاخره روز سوم ذیحجه در مسجدالحرام، بعد از نماز عصر زنگ زدم، شیخ جواب داد. گفت من در مسجدالحرام هستم. جلوی باب‌العمره قرار گذاشتیم تا همدیگر را ببینیم.

رفتن به باب‌العمره، بعد از نماز ظهر خیلی کار سختی است. از لابه‌لای نمازگزاران رفتیم. بین راه یکی از دوستان و همشهریان را دیدم که چند دقیقه صحبت کردیم. آدرس هتل را دادم و گفتم بیایید هتل شما را ببینم چون الان وقت ندارم، باید بروم با یکی از دوستان عرب قرار دارم. شاید کمی هم دلخور شد اما ناچار بودم. رفتیم تا رسیدم به باب‌العمره. شیخ را دیدم. آمدیم داخل مسجدالحرام، نزدیک باب‌العمره نشستیم تا کمی خلوت شود. احوالپرسی کردم و در مورد چند روز گذشته سؤال کردم.

ش: بعد از عملیات عمره کمی مریض شدم. الحمدلله کم‌کم خوب شدم. امروز اولین روز است که آمدم مسجد و خوب شد که روز اول شما را دیدم.

د: من هم خوشحالم، البته من چند بار زنگ زدم اما یا تلفن جواب نمی‌داد یا در دسترس نبود و یا خاموش بود. فکر کردم شیخ از دست من فرار کرده است و دیگر مایل به ملاقات نیستند.

ش: نه، استغفرالله، اصلاً همراه من اکثراً خاموش بود. چون من تماس‌های زیادی ندارم. لذا خیلی به تلفن همراه توجه ندارم، ولی هر وقت بیرون می‌آیم، می‌آورم که اگر لازم شد امکان تماس داشته باشم. نه تنها من فراری نیستم، بلکه من دنبال شما می‌گشتم. مترصد بودم تا حال خوب شود به شما زنگ بزنم و الحمدالله که شما را دیدم.  
د: شکر و حمد خداوند برای من هم هست، چون از مصاحبت با شما لذت می‌برم.  
ش: من تاکنون چنین بحثی را دنبال نکرده بودم و فکر می‌کنم از سفرهای حج با برکت من بود که بتوانیم این همه بحث علمی داشته باشیم.

### وضعیت علوم انسانی در ایران

د: در مکتب اهل بیت یک بحث جالب در ارتباط با ثواب بحث علمی و مقایسه با سایر مستحبات داریم که جالب است.  
ش: بحث علمی که خیلی ارزش دارد. این قدر در قرآن در مورد ارزش علم صحبت شده است.

د: اما متأسفانه امت اسلامی از نظر علمی از دنیا عقب است و ما نه تنها در زمینه علوم تجربی پیشرفت خوبی نداشتیم بلکه از علوم دینی و آنچه که از علوم انسانی در اسلام داریم چندان نمایش خوبی نداشته‌ایم.

ش: از نظر علم تجربی که حتماً عقب هستیم ولی علوم تفسیر، تربیتی و تاریخی زیاد داریم.  
د: بلی ولی نه آن قدر که پاسخ‌گوی این عصر باشد. به هر کدام از دانشگاه‌های کشورهای اسلامی که بروید بیشتر دروس علوم انسانی که تدریس می‌شود ترجمه کتاب‌های روان‌شناسان و استادان علوم تربیتی غربی است.  
ش: بلی، این جای تأسف دارد در حالی که ما خیلی حرف داریم.  
د: بنا دارید امروز بحث را در همین جا ادامه دهیم.

ش: بلی چون مسیر شلوغ است، بعد از یک ساعت مسیر خلوت می‌شود و تا کسی‌ها هم ارزان‌تر می‌برند. بنابراین امروز فعلاً همین جا ادامه دهیم.

د: متأسفانه اکثر دانشگاه‌های کشورهای مختلف اسلامی، بیشتر در زمینه‌هایی تحقیق می‌کنند که کاربرد اجتماعی برای حال و آینده و در حقیقت نتیجه‌ای برای نسل جدید جوان مسلمان ما ندارد.



ش: بله، این درست است. راستی در ایران اوضاع چطور است؟  
د: در ایران چون کتب روایی تربیتی زیادی از پیامبر و اهل‌بیت مطهر آن حضرت رسیده است، پس از انقلاب و به‌ویژه پس از جنگ عراق، تحقیقات گسترده‌ای صورت گرفته است. هزاران پروژه کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکترا در زمینه علوم انسانی انجام شده است. ما الان در ایران اقتصاد اسلامی، روان‌شناسی اسلامی، علوم تربیتی اسلامی، خانواده در اسلام، حقوق فرزندان، والدین، حقوق شهروندی، همسراری، حقوق بشر اسلامی، قوانین جنگ در اسلام و ده‌ها بحث دیگر داریم که از کتب اسلامی استخراج شده و بعضی از آن‌ها در دانشگاه تدریس می‌شود و بقیه هم در حال آماده شدن برای تدریس است.

ش: بله ولی بعید می‌دانم در کشورهای دیگر حتی مصر این‌قدر جزئی وارد بحث شده باشند. چون در کتب موجود ما به‌ویژه صحاح این‌قدر جزئی وارد نشده‌اند که بتوان کتاب‌هایی در مورد هر رشته نوشت.

د: اما در مکتب اهل‌بیت، هزاران حدیث وجود دارد که می‌توان هر گوشه‌ای از مسائل انسان، حیات و روان او را در ده‌ها حدیث از اهل‌بیت ملاحظه کرد.  
ش: البته ما از خیلی کتاب‌های حدیث شما خبر نداریم و یا استفاده نمی‌کنیم.  
د: ولی ما کتاب‌های شما را استفاده می‌کنیم، هرچند کتاب‌های ما این‌قدر غنی است که نوعاً به کتب دیگر احتیاج نیست.

ش: یعنی این‌قدر کتاب در زمینه‌های مختلف غیرعبادی دارید؟  
د: بله مثلاً یک‌سری کتاب داریم به نام بحارالانوار، یک‌صد و ده جلد است.

ش: یک‌صد و ده جلد؟

د: بلی یک‌صد و ده جلد.

ش: یعنی شما این‌همه حدیث دارید؟

د: بلی، این‌همه حدیث داریم.

ش: همه این‌ها هم از اهل‌بیت پیامبر است؟

د: همه آن‌ها به نام اهل‌بیت است ولی خود نویسنده یا به عبارت دیگر جمع‌آوری‌کننده حدیث هم گفته است همه این حدیث‌ها صحیح نیستند، باید متخصصین بنشینند و صحیح را از غیر صحیح جدا کنند.



ش: ولی باز هم خیلی است. حتی اگر نصف آن‌ها هم درست باشند بسیار زیاد است.  
د: منابع تحقیقاتی ما خیلی زیاد است و متأسفانه برادران اهل تسنن ما از آن‌ها محروم هستند.

ش: این‌ها نرم‌افزار نشده است.

د: چرا الان عمده آن‌ها نرم‌افزار شده است.

ش: چه نرم‌افزارهایی؟

د: مثلاً کتاب نهج‌البلاغه، همین بحارالانوار و بهتر بگویم اکثر کتب معتبر حدیثی ما نرم‌افزاری شده است.

ش: می‌گویند نهج‌البلاغه از علی کرم‌الله وجهه است.

د: بله خیلی از منابع تحقیقات علوم انسانی ما همین نهج‌البلاغه است شامل خطبه، نامه و حکمت.

ش: در مصر دیده‌ام که شیخ محمد عبده هم شرحی بر آن نوشته است.

د: بله خیلی هم مشهور است.

ش: حتی عده‌ای او را شیعه می‌دانند.

د: محتوای کتاب نشان می‌دهد شیعه نیست ولی یک سنی متقی و باانصاف است.

ش: اگر این نرم‌افزارها را دارید به من بدهید.

د: من چند مورد دارم در حافظه موقت می‌ریزم و به شما می‌دهم.

ش: ممنونم اما آیا می‌شود به کتاب‌ها هم دسترسی پیدا کرد.

د: بلی من یک دوست دارم در لبنان است و همه این کتاب‌ها را دارد و در نمایشگاه کتاب مصر شرکت می‌کند. دو ماه دیگر می‌آید مصر. تلفن مصر را بدهید بگویم تماس بگیرد و شما هر کتابی را خواستید بگیرید. هدیه من باشد.

ش: ممنون تلفن من در مصر این است... ۰۰۲۰

د: عجب کد سرراستی است. کد کشورهای عربی اکثراً سه رقمی و غیر سر راست هستند.

ش: راستش من علت آن را نمی‌دانم.

د: حتماً می‌گویم با شما تماس بگیرد.

ش: راستی قصه اهمیت مباحثه علمی در مقایسه با سایر مستحبات چه شد؟





د: بله بله، در شب‌های قدر، اعمال بسیار زیادی در کتاب‌های ما ذکر شده است. اما در پایان اعمال به عربی نوشته‌اند (ظاهراً برای اهل علم است) که اساتید گفته‌اند در این شب افضل اعمال، بحث علمی است.

ش: عجب، خیلی جالب است. البته این توصیه خود قرآن هم است. چقدر افلا یتفکرون، افلا تعقلون، افلا یتدبرون و... در قرآن هست.

د: بله در همان راستاست. منظور من این است که شاید ارزش این بحث علمی ما از کل حج تمتع مستحبی (نه واجب) یک فرد عادی کمتر نباشد. چون ما داریم از طریق این بحث علمی به نکات مهمی می‌رسیم. در حالی که یک نفر می‌آید حج و برمی‌گردد و فرقی در زندگی او ایجاد نمی‌شود.

ش: ما حدیث داریم که ارزش یک ساعت تفکر بیشتر از یک عمر عبادت است. د: این حدیث کاملاً درست است، چون اگر مسیر زندگی انسان با یک ساعت تفکر عوض شود، یعنی یک انسان دیگر می‌شود در حالی که اگر یک عمر عبادت کند اما در مواقع مهم انتخاب خیر و شر نتواند تصمیم‌گیری کند، همه عبادتش به هدر می‌رود. ش: مثلاً تدبیرها و تأمل‌های صحابی‌های بزرگ در صدر اسلام قطعاً بهتر از نماز مستحبی افراد دیگر است.

د: حتماً می‌دانید که پیامبر در سال‌های آخر زندگی در مکه از حج به‌عنوان محلی برای تبلیغ اسلام استفاده می‌کرد و در جمره عقبه، عده‌ای که از مدینه (یثرب قدیم) می‌آمدند، پیامبر برای آن‌ها صحبت می‌کرد. نتیجه دو سال مذاکره آنان در حج، هجرت پیامبر به مدینه و آن‌همه تحولات در جهان گردید.

ش: بله بله، درست است. واقعاً این‌طور است. البته در همان سال‌ها که پیامبر با مردم مدینه صحبت می‌کرد، عده زیاد دیگری به حج آمدند اما هیچ دخالتی در انسان شدن حجاج جهان نداشتند.

د: ما اصطلاح حج ابراهیمی را به کار می‌بریم، یعنی حج روشنگر و بیان‌کننده حقایق. ش: راستی هتل شما کجاست؟ اگر موافق باشید در مکه شما به هتل ما بیایید چون هتل ما نزدیک‌تر است.

د: من می‌ترسم برای شما زحمت بشود.



ش: البته هتل شما بهتر است ولی دورتر، اما هتل ما ضعیف‌تر است اما نزدیک‌تر.  
د: من حرفی ندارم. البته چند روز دیگر هم باید برویم عرفات و منی و اعمال شروع می‌شود.

ش: اتفاقاً در منی فرصت خوبی است که بحث را ادامه بدهیم.  
د: فکر می‌کنم با این حساب فقط سه روز می‌ماند که با هم صحبت کنیم.  
ش: اما یادتان نرود بحث اصلی در مورد خلفا مانده است و من منتظر آن بحث هستم.  
د: اجازه دهید آن را بعد از اعمال عرفات و منی بحث کنیم.  
ش: بنابراین فردا بعد از نماز ظهر بیایید هتل ما. قرارمان هم جلوی باب فتح مسجد الحرام.

د: اما بیرون رفتن از باب فتح و گرفتن ماشین مشکل است، اگر موافق باشید از باب عمره برویم که اتوبوس و تاکسی راحت‌تر پیدا می‌شود.  
ش: موافقم ولی بیرون باب عمره بروید. در همان محوطه مسجد الحرام جلوی باب العمره.

د: بسیار خوب. خدا حافظ.

ش: به سلامتی.



## ❁ روز چهارم ذیحجه

در مسجدالحرام نماز ظهر را خواندم و به دنبال شیخ جلوی باب عمره آمدم. دیدم شیخ با چند نفر از دوستان خود بود. شیخ من را به دوستان معرفی کرد و گفت امروز دکتر میهمان ماست. دوستان شیخ چند نفر از مصر بودند که یک نفر کتاب فروش بود و در حقیقت چاپخانه داشت. دیگری پزشک مصری مقیم انگلستان که از آنجا آمده (دکتر زهیر) و به کاروان مصری‌ها پیوسته بود. دکتر زهیر، رفیق دیگری هم داشت به نام دکتر عمرو موسی که او هم در انگلستان پزشک بود.

از عمرو موسی پرسیدم آیا با عمرو موسی که معروف است نسبتی دارید؟ گفت: بله. هر دو مصری هستیم. اسم هردوی ما عمرو موسی است و هر دو هم قد بلندی داریم (با خنده) نسبت از این بیشتر می‌خواهید؟

آمدیم از جلوی باب عمره عبور کنیم، مأمور ارشاد مسجدالحرام کتاب‌هایی را پخش می‌کرد. عده‌ای هم به دنبال گرفتن کتاب‌ها بودند. می‌گفتند صبح‌های زود بعد از نماز، قرآن توزیع می‌شود، اما در طول روز فقط کتاب‌های تبلیغ و هابیت پخش می‌شود. کتاب فروش دوست شیخ گفت، من این کتاب‌ها را دیده‌ام. نوعی تبلیغ و هابیت است و معمولاً همه حجج و اعمال حجج سایر کشورها را محکوم می‌کنند. زیارت قبور را ممنوع می‌دانند، حرف زدن علیه ظلم را ممنوع می‌دانند. حرف سیاسی زدن را بدعت در حج می‌دانند.

من گفتم ولی این‌ها هزینه‌های زیادی صرف می‌کنند، عده‌ای هم این کتاب‌ها را می‌گیرند و چند قدم بعد می‌اندازند در ظرف آشغال، یا حداکثر می‌روند در هتل می‌گذارند.

بالاخره می‌رسیم به هتل شیخ. هتل خیلی قدیمی‌تر از هتل ماست. افراد در اتاق روی زمین می‌خوابند و غذا در اتاق‌ها توزیع می‌شود. تقریباً شبیه هتل‌های حجاج ایرانی در سال‌های قبل از ۸۰ است.

سفره کوچک پلاستیکی پهن می‌شود. ناهار، غذای عربی است که در هتل تهیه شده و برای هرکس یک ظرف می‌گذارند با قاشق و چنگال پلاستیکی. باید گفت: همه چیز پلاستیکی است. قاشق، چنگال، لیوان و سفره، فقط آب و غذا پلاستیکی نیست.

شیخ می‌گوید اگر غذا خوب نیست ببخشید، چون غذاهای شما خیلی بهتر از ماست. اما من از تنوع غذای مصری می‌گویم که بسیار خوب است و بالاخره شیخ می‌گوید: اگر اجازه بدهید من و دکتر برویم در محل میهمانان هتل، در آنجا بحث خودمان را ادامه دهیم. اما دوستان هم‌اتاقی او اعتراض کردند که باید در اتاق با هم بحث کنید. شیخ گفت: اما بحث‌های ما بحث‌های تخصصی دینی است و برای شما خسته‌کننده است. آن دوست کتاب‌فروش گفت اما ما هم دوست داریم در بحث شرکت کنیم. در دوران حج چه کاری بهتر از بحث دینی است. از شیخ انکار از بقیه اصرار و بالاخره شیخ پذیرفت که بحث در اتاق شیخ و همراهان او باشد. لذا چای مخصوص و قهوه و شیرینی‌های مخصوص مصری و یک عالم پذیرایی آمد. البته بیشتر از ما پزشکان مصری مقیم انگلیس لذت برده بودند. البته آن‌ها هم مقداری شکلات رنگارنگ انگلیسی داشتند و تعارف می‌کردند.

شیخ گفت پس اجازه دهید من و دکتر بحث را باز کنیم و شما اگر سؤالی داشتید در آخر بپرسید. دکتر زهیر (پزشک) گفت اما ما هم اهل مناظره هستیم و نمی‌توانیم فقط شاهد باشیم ما هر وقت سؤال داشتیم می‌پرسیم. من گفتم ان شاء الله اگر بحث ما برای شما خسته‌کننده نباشد سؤال بفرمایید، اشکال ندارد.

## اسلام و سیاست

۱۹۶

ش: خوب است در مورد دخالت دین در سیاست صحبت کنیم چون در مصر زیاد بحث می‌شود که دین نباید در سیاست دخالت کند و بهتر است در حضور دوستان مصری، نظر شما که از مرکز سیاست جهان اسلام یعنی ایران می‌آید را بپرسیم.  
د: بسیار موافقم شما شروع کنید.

مناظره دکتر و شیخ

ش: در اکثر کشورهای اسلامی دین از سیاست جداست و سیاسیون از مذهبیهون جدا هستند و در حقیقت دو حکومت جداگانه دارند. در حالی که در ایران که یک حکومت دینی و مشهور به حکومت شیعه است، دین و سیاست درهم آمیخته و سیاستمداران از روحانیون و روحانیون از سیاستمداران حمایت می کنند. این موضوع یک اختلاف جدی با سایر کشورهای اسلامی است.

د: نظر دوستان دیگر هم داشته باشیم، بد نیست.

دکتر زهیر: من پزشکم چیزی از سیاست نمی دانم. متولد زمان جمال عبدالناصر هستم و سالهاست در انگلستان می باشم. اجازه نمی دهم کسی در تخصص من دخالت کند، یک روحانی هم همین طور است مثلاً شیخ ابراهیم، ما هر سؤال دینی داشتیم از او می پرسیم و در تخصص او دخالت نمی کنیم. چرا چنین حقی برای سیاستمدار قائل نمی شویم و در امور او دخالت می کنیم. به نظر من سیاست هم یک رشته تخصصی است.

د: دوستان دیگر نظری دارند.

جمال احمد (کتاب فروش): البته در بعضی کشورها مثل عربستان و مصر، مذهبی ها خودشان یک حکومت جداگانه دارند و به نوعی قابل رقابت در قدرت هستند. یعنی در قدرت در دو کفه ترازو قرار دارند. اما در کفه ای که هر دو یکدیگر را نگه می دارد.

د: پول مذهبیهون در مصر از کجا تأمین می شود و یا در عربستان بودجه مذهبی ها از کجا تأمین می شود.

جمال احمد: بودجه دولتی دارند و از دولت سالانه برای بخش های مختلف هزینه دریافت می کنند.

د: نقش مذهبیهون در اداره کشور چیست؟

جمال احمد: آن ها در اداره کشور نقش جدی ندارند اما در تربیت دینی مردم دخالت دارند و مردم معمولاً در امور دینی از آن ها پیروی می کنند.

د: شاید هم هزینه های سالیانه و بودجه های خود را به عنوان حق عدم دخالت در سیاست می گیرند.

ش: این طور نیست، خود علما دوست ندارند در سیاست دخالت کنند. چون سیاست را درخور شأن روحانی و عالم دینی نمی دانند. در سیاست دروغ، کلک، تهمت، غیبت، قتل و آدم کشی، رشوه و حق را ناحق کردن و... هست پس چه بهتر که علما با این موارد سروکار نداشته باشد.



د: شاید به همین دلیل است که وقتی با یک عالم دینی، بحث دینی می‌کنید به دقت گوش می‌دهد اما اگر بحث کمی سیاسی شد، راجع به اسرائیل و امریکا و... فوراً می‌گوید فصل حج است، فصل رابطه با خداست، دخالت در سیاست کار ما نیست. ش: البته این مطلب درست است. البته باید اضافه کنم عده‌ای هم هستند که دوست دارند در سیاست دخالت داشته باشند، اما می‌ترسند و زندگی آرام را بر زندگی پردردسر سیاست ترجیح می‌دهند.

دکتر عمرو موسی: بگذارید نظر مذهبیون سیاستمدار را هم بشنویم. دکتر شما بگویید. د: ما پیروان مکتب اهل بیت، معتقدیم اگر دخالت در سیاست و اداره مردم و حکومت داشتن، اشتباه است این اشتباه (نعوذ بالله) از خدا و پیامبران شروع شده است. ش: چرا از خدا و پیامبر شروع شده است.

د: چون خداوند به نوح گفت برو و مردم را اداره کن. چون خداوند به ابراهیم گفت برو و مردم را از دست نمرود نجات بده. چون خداوند به موسی گفت برو و مردم را از دست فرعون نجات بده. چون خداوند به عیسی گفت برو و مردم را از دست یهود نجات بده. چون خداوند به پیامبر گفت برو و مردم جهان را از ظلم نجات بده. ش: اما خدا نفرمود بروید حکومت کنید، فرمود مردم را نصیحت کنید. د: اگر بحث، نصیحت بود پس خداوند قوم نوح را که به حرف پیامبرش گوش ندادند در آب غرق کرد. قوم لوط را زیر و رو کرد. فرعونیان را غرق کرد که بنی اسرائیل به نصیحت موسی گوش بدهند. ابراهیم را از آتش نجات داد که مردم به نصیحت او گوش دهند. عیسی را آن قدر اذیت کردند، چون به مردم نصیحت می‌کرد. پیامبر را به خاطر نصیحت از مکه بیرون کردند.

ش: ولی قرآن می‌فرماید انذر یعنی بترسان، ترساندن نصیحت است. د: کجا به موسی فرمود بترسان، فرمود: «أَذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ». «برو به طرف فرعون که طغیان کرده است.» یعنی خداوند با حکومت کار دارد. می‌خواهد حکومت را از دست فرعونیان بگیرد.

ش: حُب ما می‌گوییم در اسلام چنین بحثی نبوده است. یک مؤمن خوب کسی است



که مردم را ارشاد فرماید. اگر قبول نکردند قرآن می‌فرماید لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ، اکراه برای پذیرش دین نداریم.

د: با این تفسیر و تعبیر پس پیامبر هم (نعوذ بالله) اشتباه کردند که به جنگ بدر رفتند، به جنگ تبوک فرستادند.

ش: اما جنگ‌های پیامبر بیشتر دفاعی بود مثل احد یا احزاب.

د: بله، درست است اما همه دفاعی نبود، مانند تبوک و بدر و مؤته.

ش: برای چه تبوک رفته‌اند. اموال چه کسی را پس بگیرند.

ش: بله تبوک تهاجمی بود و تدافعی نبود.

د: اما حتماً می‌دانید که بعد از صلح حدیبیه پیامبر به رئیس سه امپراتوری ایران، روم و مصر نامه نوشت که باید دین اسلام را بپذیرند و گرنه چه می‌کنم و هرچه سرتان آمد با خودتان است.

ش: بلی این نامه‌ها هست.

د: اگر هدف پیامبر حکومت نبود که یک تسبیح می‌گرفت و در مسجدالحرام سبحان الله می‌گفت.

دکتر عمرو موسی: اگر این کار را کرده بود که ما حالا یکی از امپراتورهای بزرگ دنیا بودیم. پدر ما و ایران و روم را همین پیامبر با نگفتن سبحان الله درآورد و حالا ما شدیم دست‌نشانده عرب‌ها.

د: اتفاقاً شما دست‌نشانده غربی‌ها شدید، چون اسلام شما در سیاست دخالت نمی‌کند و گرنه تا زمانی که اسلام در حکومت دخالت داشت و سیاست و دیانت از همه جدا نبود، مصر بر دنیا حکومت می‌کرد. ببینید در همان انگلستان، اولین پیل فلزی را یک مصری ساخته است.

دکتر عمرو موسی: بله، بله.

د: پادشاه انگلستان چند قرن قبل نامه نوشت برای حاکمان مصر که به فرزندان او سواد یاد بدهند. حالا شما آنجا هستید که سواد یاد بگیرید.

دکتر زهیر: بالاخره ما نفهمیدیم اسلام در حکومت دخالت کند بهتر است یا نکند.

ش: ما دستور مستقیمی نداریم.

د: پس این بحث‌ها از کجا آمد. اگر قرار بود هر مسلمان کار شخصی خودش را بکند



ما در اسپانیا چه کار می کردیم. ما در ایران، مصر و سودان چکار می کردیم. اینها که عرب نبودند.

دکتر زهیر: آقای شیخ ابراهیم شما جواب دکتر را بدهید، ما که حرفی نداریم. ش: اما ما می گوئیم زمان فرق کرده است، یعنی زمان پیامبر و خلفا حکومت داشتند. اما الان دنیا طوری شده که سیاست آغشته به همه چیزهای ضد اخلاقی است و بهتر است مذهبیهون در آن دخالت نکنند.

د: به نظر شما، چرا این حرفهای علما و سیاستمداران کشورهای اسلامی را رؤسای جمهور امریکا هم می زنند. اینکه باید دین از سیاست جدا باشد. آنها که دلشان به حال مؤمنین نسوخته که وارد مسائل غیر اخلاقی سیاست نشوند.

دکتر زهیر: شاید به خاطر تخصصی بودن موضوع و اینکه قبلاً حکومت حساب و کتاب نداشت، حزب و گروه و دسته نداشت، و الان سیاست یک علم است و سیاستمدار با یک عالم دینی نمی تواند سر یک میز بنشیند.

دکتر عمرو موسی: چرا می نشینند، اما معمولاً علما و رهبران دین مثل پاپها و مفتیهای بزرگ بعضی کشورها، بیشتر تأیید کننده سیاستمداران و رؤسای حکومتها هستند. به عبارت دیگر رهبران دینی فرمانده نیستند، فرمانبر هستند.

د: خدا به شما عمر بدهد. پس اینها در سیاست دخالت می کنند ولی در قسمت بد آن، یعنی تأیید ظلم، تأیید فساد حکومتها، تأیید خونریزی و کشتار مردم مجاهد. ش: البته همه علمای دین اینطور نیستند.

د: حتماً درست است. چون علمای دین بنا به توصیه امثال شما از سیاست فرار می کنند و آنها که تصمیم می گیرند وارد سیاست شوند اشتباه وارد می شوند. یعنی آن بخش که تأیید کننده ظلم سیاستمداران هستند.

دکتر عمرو موسی: دین که وارد سیاست می شود، آزادی را محدود می کند. مثلاً در مصر اخوان المسلمین آمدند و می خواستند نقش جمال عبدالناصر را کم رنگ کنند و آنقدر او را اذیت کردند که مجبور شد رئیس آنها، حسن البناء را اعدام کند.

د: اتفاقاً همین بحث است که سیاستمداران تحمل دینداران را ندارند، مگر اینکه موافق آنها باشند. جمال عبدالناصر مرد بزرگی بود اما اشتباه مردان بزرگ هم بزرگ خواهد بود. به نظر من اعدام حسن البناء یک اشتباه بزرگ بود.





دکتر عمرو موسی: بله اگر نمی‌خواست باید او را زندانی می‌کرد.  
دکتر زهیر: البته اگر زندانی می‌شد باز هم طرف‌دارانش شلوغ می‌کردند.  
ش: عقاید این‌ها کمی از اسلام واقعی فاصله دارد. بوی مارکسیست می‌دهد.  
د: اولاً که به کمونیست نزدیک نیستند ثانیاً آیا عقیده آنان از عقیده بعضی معاونان جمال عبدالناصر از اسلام دورتر بود که بعد از او دست در دست قاتل هزاران مسلمان مصر و فلسطین گذاشتند.

ش: البته همکاران جمال در زمان او این‌طور نبودند بعد از وی تغییر کردند.  
د: ممکن است اما متأسفانه جمال عبدالناصر هم آن‌ها را نشناخت.  
دکتر زهیر: اما در آن موقع در هیچ کشوری دخالت علما را در سیاست و به‌خصوص به دست گرفتن حکومت نمی‌پذیرفت.  
د: مگر الان می‌پذیرند الان هم در اکثر کشورها وقتی بحث دخالت علمای دین در سیاست بشود اجازه نمی‌دهند.

دکتر عمرو موسی: البته الان کمی بهتر شده. یعنی حداقل این است که رؤسای حکومت‌ها از روحانیون می‌ترسند.  
د: فقط می‌ترسند آن‌هم از علمای واقعی و گرنه، عالم‌نماها را می‌خرند و کنار خود می‌گذارند.

ش: برگردیم به اینکه آیا علما باید دخالت کنند یا نه. چون اگر دخالت کنند می‌گوییم خریده شده‌اند، اگر نکنند می‌گوییم از اسلام حقیقی دورند.  
د: علما باید حکومت را در دست بگیرند نه اینکه مشاور ظلم و ظالم باشند. چگونه بود که مسلمانان در زمان پیامبر یک رئیس حکومت یا رئیس شهر جداگانه از سیستم دینی پیامبر نداشتند.

ش: پیامبر فرق می‌کرد. او همه‌کاره بود.

د: خلفای بعد از او چه؟ چهار خلیفه بعد از پیامبر حکومت کردند.

ش: بله خلافت کردند.

د: یعنی در کنار آن‌ها یک سیستم حکومتی دیگر بود.

ش: خیر اما آن‌ها هم فرق داشتند. بالاخره آن چهار نفر از نزدیک‌ترین‌های پیامبر بودند.

د: پس شما پیشنهاد دارید ما نه کار پیامبر را دنبال کنیم و نه کار خلفای راشدین بعد



از پیامبر را. خُب پس ما حرف چه کسی را گوش کنیم. بنی‌امیه و بنی‌عباس را که می‌گفتند حکومت کار خودش را بکند و صحابه، علما، راویان و قاریان هم کار خودشان را.

ش: نه آنکه درست نیست.

د: به نظر شما اگر الان پیامبر در میان ما بودند کدام سیستم حکومتی را بیشتر می‌پذیرفتند. سیستم حکومتی ایران یا کشورهای عربی را، حکومت ایرانی که یک مجتهد در رأس آن است و تحت قوانین اسلام اداره می‌شود یا حکومت عرب‌ها را که با اسلام کاری ندارد. روحانیون در گوشه و زاویه هستند.

دکتر زهیر: ایران را نمی‌دانم ولی می‌دانم حکومت‌های عربی را قبول نخواهد کرد. دکتر عمرو موسی: این ایران مثل زمان خلافت علی عمل کرده، همه را به جان هم انداخته است.

د: مثلاً چه کاری کرده است، حضرت علی چکار می‌کرد.

دکتر عمرو موسی: در زمان عمر و ابوبکر جهان اسلام توسعه داده شد ولی در زمان علی بین مسلمانان بیشتر جنگ داخلی بود.

د: اولاً مشکلات داخلی از زمان عثمان شروع شد نه زمان علی، یعنی در زمان ابوبکر و عمر اختلافات در حد خلیفه و اهل‌بیت بود، بقیه خیلی اظهار مخالفت نمی‌کردند. لذا کشورگشایی هم داشتند، اما وقتی کشورگشایی شد و اموال کسری و قیصر وارد بیت‌المال اسلام گردید، اختلافات داخلی شروع شد. ش: اما اموال در زمان عمر آمد که اختلافی هم نبود.

د: بله، اما عمر عدالت ظاهری را رعایت می‌کرد. اما فرزند خلیفه اول، یعنی محمدبن ابی‌بکر و دوستان قدیمی خلیفه سوم که از صحابه بودند از خلیفه سوم ایراد می‌گرفتند. ش: عده‌ای از صحابه به علی هم ایراد می‌گرفتند.

د: بلی، اما به عثمان ایراد می‌گرفتند که چرا ریخت‌وپاش می‌کنی و به علی ایراد می‌گرفتند که چرا این قدر در توزیع بیت‌المال سخت می‌گیری و بذل و بخشش نمی‌کنی. دکتر زهیر: اما شیخ‌ابراهیم قبول کنید با توضیحاتی که مطرح شد، اسلام می‌خواهد حکومت را در دست بگیرد و یک کشور باید توسط حاکم و عالم اسلامی اداره شود، اما در کشورهای عربی سیستم اداره کشور از طریق قوانین اسلامی را نداریم.



دکتر عمرو موسی: بلی، مثلاً در خیلی از کشورها، انتخاب پادشاه یا امیر بدون نظر مردم است. مثلاً می‌بینیم در یک کشور سال‌هاست یک خانواده سلطنتی حکومت می‌کند بدون اینکه ارجحیت آنان بر سایر افراد آن کشور روشن شده باشد. فقط چون پدرشان یا پدربزرگشان پادشاه بوده، پادشاه هستند.

ش: انگلستان هم همین‌طور است، پس غلط است.

د: ما داریم راجع به یک کشور اسلامی حرف می‌زنیم نه مسیحی و غربی، اما این حرف درست است که کشور انگلستان هم سیستم غلطی برای حکومت دارد. هرچند در آن سیستم نخست‌وزیر که همه کاره است انتخابی می‌باشد.

دکتر عمرو موسی: پس شیخ ابراهیم قبول کنید پیامبر و خلفا نشان داده‌اند که حکومت را می‌خواهند و ما نباید بگوییم در سیاست نباید دخالت کرد که یک وقت گناه کنیم.

ش: اما به نظر من شرایط فعلی، با شرایط زمان پیامبر و خلفا فرق می‌کند.

د: بفرمایید فرقی چیست؟

ش: وسایل ارتباط جمعی مانند اینترنت، ماهواره، رایانه، موبایل و... آمده است.

د: این‌ها همه وسایلی هستند که بیشتر از آنکه به سیستم‌های حکومتی غیردینی و ظالم کمک کنند، برای حکومت‌های دینی مفید هستند.

دکتر زهیر: درست است. این‌ها وسیله‌ایست که دنیای مدرن درست کرده تا حکومت خود را تقویت نموده و راحت‌تر مردم را کنترل کند و یا متناسب با شرایط خود تربیت کنند.

د: اتفاقاً به همین دلیل برای حکومت دینی کمک خوبی است، چون با همین وسایل می‌توان همه جهان را در یک لحظه اطلاع‌رسانی کرد.

دکتر عمرو موسی: اما آن قدر تعداد سایت‌ها و ماهواره‌های ضد اخلاقی زیاد است که اگر کسی هم تصمیم بگیرد برود سایت و یا ماهواره‌های مذهبی را نگاه کند در بین راه ترمز می‌کند و در سایت‌ها و کانال‌های دیگر می‌ماند.

د: اتفاقاً افرادی که دنبال سایت و کانال مذهبی هستند در این کانال‌ها نمی‌مانند بلکه حذف هم می‌کنند و فقط کانال‌های به‌دردبخور را ذخیره می‌کنند.

دکتر عمرو موسی: دروغ چرا، من که هر وقت می‌روم یک خبر یا چیزی را در اینترنت و یا ماهواره ببینم در این کانال‌ها و سایت‌ها باقی می‌مانم.



دکتر زهیر: دکتر عمرو موسی پس از بیست سال با چهار فرزند از همسرش جدا شد. همسر او رفته با یک مرد انگلیسی معلول ازدواج کرده، لذا زن ندارد و به سایت‌ها پناه می‌برد.

د: پس دستاورد زندگی خانواده در غرب، تنها شدن ایشان پس از بیست سال ازدواج است. دکتر عمرو موسی: ما از مصر آمدیم انگلستان که در دیار غرب زندگی بهتری داشته باشیم، اما من هم مثل خیلی از افراد دیگر زندگی‌ام از هم پاشید. الان من هستم و یک پیپ و یک مثلث، خانه، بیمارستان، پارک و...  
د: جداً این‌طور است.

دکتر عمرو موسی: بله صبح بلند می‌شوم می‌روم بیمارستان تا ۶ بعد از ظهر، بعد می‌روم پارک نیم ساعت پیاده‌روی می‌کنم بعد هم می‌آیم خانه، شام مختصری می‌خورم. پیپ و پیپ و پیپ و بعد هم چند ساعتی مشغول با رایانه و ماهواره. این حاصل یک عمر درس خواندن من و صرف همهٔ جوانی برای گرفتن دکتر و تشکیل خانواده است.

د: اما اگر در مصر مانده بودید.

دکتر عمرو موسی: خانواده داشتم، آقای خودم بودم و به عبارتی انسان درجه یک بودم. در انگلستان من انسان درجه دو و سه هستم.

د: از این بابت ناراحت نیستی که انسان درجه دو باشی.

دکتر عمرو موسی: ناراحت که هستم اما به این موضوع عادت کردم.

د: به ذلت یا به ناراحتی.

دکتر عمرو موسی: به هر دو.

ش: من مدتی در عربستان درس می‌خواندم این‌ها به من هم به چشم یک انسان درجه دو نگاه می‌کردند. وقتی در یک کشور اسلامی این‌طور باشد دیگر تکلیف انگلستان معلوم است.

د: درست است من شنیده‌ام در عربستان هم تبعیض نژادی هست.

ش: در اینجا یک روحانی، عالم و استاد دانشگاه اگر اهل سعودی باشد قابل مقایسه با اینکه اهل پاکستان، افغانستان، سوریه و حتی مصر باشد، نیست.

د: مثلاً چه فرق‌هایی.



ش: کمتر می‌تواند به مراتب بالای دانشگاهی و حوزوی برسد. حتی آن‌ها را کمتر در تلویزیون و سایر رسانه‌ها معرفی می‌کنند.

د: البته بعید نیست چون طبق مذهب این کشور، سایر مسلمانان همه مشرک هستند و فقط این‌ها مسلمان می‌باشند.

ش: البته بیشتر، شیعه‌ها را مشرک می‌دانند که به کارهایی دست می‌زنند که مخالف عقاید آنان است. همچنین سنی‌هایی را هم که دستورات سلفی‌ها را رعایت نمی‌کنند، مشرک می‌دانند.

د: این‌طور نیست من دیده‌ام هرکس کتاب در دست دارد بدعت است. هرکس زیارت خواند، بدعت است. هرکس که دست به حجره پیامبر گذاشت بدعت و مشرک است. ش: خُب بیشتر شیعه‌ها این کار را می‌کنند.

دکتر زهیر: شیخنا ما در مصر می‌رویم زینبیه، رأس الحسین، مقام سیده نفیسه، دست می‌زنیم، می‌بوسیم، هیچ‌کس اعتراض نمی‌کند. اما در اینجا من دست زدم به منبر پیامبر، شیخ مراقب آنجا، نزدیک بود دستم را قطع کند و بعد گفت شرک، شرک هذا خشب، (این خوب است). لذا به ما هم که مصری و شافعی هستیم می‌گفتند مشرک.

د: دیدید که فقط شیعه‌ها مشرک نیستند، شافعی، مالکی، حنفی‌ها و حتی حنبلی‌های غیروهایی هم مشرک هستند.

ش: لطفاً بحث را عوض کنیم.

د: از تفکر آن‌ها یا تکفیر مسلمانان ناراحت می‌شوید؟

ش: از هر دو ناراحت هستیم. ناراحتی که چرا عده‌ای این‌قدر در مذهب خود را محور می‌دانند.

د: معلوم است، این قرآن است که می‌فرماید ﴿كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ﴾ «همه حزب‌ها به آن‌ها که در اختیارشان هست خوشحال هستند.»

ش: اصلاً مشرک خواندن کسانی که شهادتین می‌گویند غلط محض است.

د: الحمدلله ما همین را می‌خواستیم.

دکتر زهیر: برگردیم به بحث حکومت بالاخره شیخ ابراهیم قبول کردی که اسلام قصد حکومت دارد؟

ش: بالاخره با صحبتی که شد در مورد روش پیامبر و خلقا جوابی ندارم.



د: تا این اواخر مسلمانان در هر جا بودند حکومت داشتند.  
 ش: کجا داشتند؟ منظور از این اواخر چه کسی است؟  
 د: همین دولت عثمانی، تا عربستان در اختیارش بود.  
 ش: ما قبول کردیم که اسلام از سیاست جدا نیست.  
 د: نه اینکه اسلام از سیاست جدا نیست. اگر خوب به آیات و روایات توجه کنیم معلوم می‌شود موضوع از این بالاتر است. یک روحانی سیاستمدار در ایران که هفتاد سال قبل رئیس پارلمان ایران هم بوده است می‌گوید سیاست ما عین دیانت ماست و دیانت ما عین سیاست ماست.  
 ش: حالا ما قبول کردیم اسلام از سیاست و حکومت جدا نیست، دکتر می‌گوید دیانت عین سیاست است.  
 د: شما همین را قبول کنید ما کوتاه می‌آییم. این بخش آخر را بگذارید برای ما. البته اگر دیانت از حکومت جدا نباشد سیاست و دیانت به هم آغشته می‌شوند.  
 دکتر زهیر: اما اگر دقت کنید هر جا دین حکومت را در دست دارد یعنی حکومت مبنای دینی دارد موفق هستند مثلاً غزه را با جریان فتح مقایسه کنید. جریان فتح مایهٔ مذهبی نداشت. پنجاه سال است هیچ کاری نکردند اما جریان حماس و جهاد اسلامی و یا حزب الله لبنان که اسلامی هستند ظرف مدت کوتاهی توانستند جلوی ارتش شکست‌ناپذیر اسرائیل بایستند.  
 د: خدا رفتگان شما را رحمت کند، کار ما را کم کردید.  
 ش: آقا جان ما قبول کردیم اسلام از سیاست جدا نیست و اگر حکومت دینی باشد بهتر می‌تواند مردم را به طرف انسانیت هدایت کند، اصلاً آقای دکتر، سیاست ما هم عین دیانت ما و دیانت ما عین سیاست ماست.  
 د: حالا من دو نکته را عرض می‌کنم.  
 ش: در چه موردی؟  
 د: در مورد عدم حمایت از حکومت ظلم.  
 ش: خوب است بفرمایید.  
 د: در مسند طیالسی، ج ۱، ص ۱۴۳، حدیث ۱۰۶۴:

«حدثنا أبو داود قال حدثنا سليمان بن المغيرة قال حدثنا موسى الهلالي عن أبيه عن كعب قال: دخل علينا رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد



فقال من هاهنا هل تسمعون انه يكون بعدى امراء يعملون بغير طاعة الله  
فمن شر كههم فى عملهم وايمانهم على ظلمهم فليس منى ولسن منه ومن لم  
يشركهم فى عملهم ولم يعنهم على ظلمهم فهو منى وانا منه.»  
«پیامبر ﷺ در مسجد وارد شدند. و در آنجا فرمود آیا شنیده‌اید که بعد از  
من امیرهایی می‌آیند که به غیر از دستور خدا عمل می‌کنند. پس هر کس با  
آن‌ها در عملشان به ظلم کمک کند از من نیست و من از او نیستم و  
هر کس در عملشان به ظلم کمک نکند از من است و من از او هستم.»

ش: بله این حدیث درست است.

د: پس با این حدیث، نصف علمای عربستان، اردن، مصر و سایر کشورهای اسلامی از  
پیامبر نیستند.

ش: چه بگویم واقعیت همین است که نباید در ظلم حکومت‌ها علما کمک کنند که  
می‌کنند.

د: الان که کشورهای اسلامی حرکت‌های خود را علیه حکومت‌های استبدادی شروع  
کرده‌اند متأسفانه علمای بزرگ خیلی کم کاری می‌کنند مصر، تونس، یمن، بحرین، لیبی  
و... حتی دیکتاتورها رفته‌اند ولی علماء وارد عمل برای هدایت جامعه نمی‌شوند و مردم  
بی‌رهبر هستند.

ش: بله این موضوع کاملاً مشهود است در همه این کشورها نبود رهبر دینی مشکل  
اصلی است.

د: حالا من حرف جدیدی دارم.

ش: باز درباره حکومت است، شما که با این حدیث‌ها که درست هم هستند  
حکومت‌ها که هیچ علما هم زیر سؤال بردید و من هم قبول کردم.

د: اما در حدیث بود هر عالمی به ظلم حکومت‌ها کمک نکند از من است.

ش: اما حرف جدید چه بود.

د: امروز خسته شدیم، اجازه دهید درباره این موضوع جدید فردا بحث کنیم.

ش: من هم موافقم. پس استراحتی بکنیم و برویم مسجد.

د: اگر اجازه بفرمایید من بروم هتل خودمان، همسرم منتظر است. ان شاء الله در

مغرب شاید شما را در مسجد زیارت کنم.

ش: موافقم. به سلامت.







## ✿ روز ششم ذیحجه

بعد از نماز ظهر قرار گذاشتیم جلوی باب عمره همدیگر را ببینیم و برویم هتل شیخ. همین کار را کردیم بعد از ناهار در اتاق شیخ جمع شدیم و بحث دیروز ادامه پیدا کرد.

### حضرت مهدی علیه السلام در کتب اهل سنت

د: بحث جدید را که دیروز گفتم شروع کنیم.  
دکتر عمرو موسی: دکتر غیر از حکومت بحثی ندارد.  
د: شما قبول دارید بالاخره در آینده دور یک حکومت همه جهان را اداره خواهد کرد.  
دکتر زهیر: الان هم هست. می گویند دهکده کوچک جهانی، یعنی جهان به اندازه یک دهکده است که باید توسط امریکا اداره و حکومت شود.  
د: آیا در کتابها نام مهدی المنتظر را شنیده اید.  
ش: یک چیزهایی شنیده ام اما مطالعه زیادی در این مورد ندارم.  
د: اما در کشورهای اسلامی همه با این نام آشنا هستند در ترکیه، مصر، سودان، عراق و...  
ش: ظاهراً ایشان هم حکومت تشکیل می دهد.  
د: اما ایشان در آخرالزمان ظهور می کنند و یک حکومت جهانی کاملاً دینی تشکیل می دهند.

دکتر زهیر: این مهدی کیست که حکومت دینی جهانی تشکیل می دهد؟  
د: یکی از نوه های پیامبر است.

دکتر عمرو موسی: در کجاست؟ اهل کجاست؟ کی متولد می‌شود؟  
د: اصلاً نمی‌خواهم الان وارد این بحث‌ها و جزئیات آن شوم.  
ش: پس می‌خواستید چه بگویید؟  
د: می‌خواستم بگویم مهدی هم که همهٔ مسلمانان منتظر او هستند، حکومت جهانی دینی تشکیل می‌دهد.  
ش: البته آن‌قدرها هم شناخته‌شده نیست.  
د: این مهدی آن‌قدر در بین مسلمانان مشهور است که هالیوود یک فیلم ساخت به نام مهدی.

دکتر عمرو موسی: مهدی؟

د: بله مهدی.

دکتر زهیر: موضوع آن چه بود؟

د: یک نفر به نام مهدی در کشور سودان ظهور می‌کند، ادعای حکومت جهانی دارد، همهٔ افریقا را می‌گیرد، ترکیه، عراق و بعضی کشورهای اروپایی را تصرف می‌کند و می‌رسد تا عربستان. در بین چاه‌های نفت با لیزرهای غربی (امریکا) مواجه می‌شود و بالاخره شکست می‌خورد و کشته می‌شود.  
ش: اما ظاهراً مهدی حکومت تشکیل می‌دهد و قبل از مرگ بر جهان مسلط می‌شود.

د: بله دقیقاً همین‌طور است، اما این‌ها خواسته‌اند بگویند این مهدی که منتظرش هستید هم مغلوب ما خواهد شد.

دکتر زهیر: حال چرا این مهدی از سودان ظهور می‌کند؟

د: چون یک نفر به نام مهدی چند سال قبل ادعا کرد مهدی منتظر است که این صادق‌المهدی معروف سودان که چندی حتی در حکومت هم بود، نوهٔ اوست که نخست‌وزیر هم شد.

دکتر زهیر: اما راستی مهدی واقعی از کجا ظهور می‌کند؟

د: از مکه ظهور می‌کند.

ش: شما هم آن‌ها را قبول دارید.

د: فرق مکتب اهل بیت با شما این است که در کتب شما همهٔ مشخصات مهدی ما



موجود است اما ما می‌گوییم متولد شده و زنده است، در موقع خودش ظهور می‌کند، اما شما می‌گویید در نزدیکی‌های ظهور متولد می‌شود.  
 ش: بیشتر توضیح بدهید ما بیشتر مهدی را بشناسیم.  
 د: به نظرم ضرورتی ندارد، مهم این است که بدانیم که چنین رهبری خواهد آمد و بشر را آن‌گونه هدایت خواهد کرد که ظلم و جور در جهان باقی نماند.  
 ش: آن وقت قصه زنده بودنش چیست؟  
 د: طبق حدیثی از پیامبر که در کتب شما هم آمده زمین خالی از حجت نمی‌تواند باشد. پس باید پس از فوت پیامبر همیشه یک حجت و رهبر دینی در جهان باشد.  
 ش: بعد از پیامبر این حجت‌ها که بودند؟  
 د: قرار شد این بحث را در یک فرصت پایانی بکنیم.  
 ش: ما را کشتید. تا به این بحث خلافت و امامت می‌رسیم می‌گویید بعد.  
 د: همان دوازده نفری که شما در حدیث دارید اما افراد و مصداق‌هایش را کسان دیگر می‌دانید.

ش: این مهدی چندمین است؟

د: دوازدهمین نفر است.

ش: یعنی او زنده است و متولد شده و ۱۴۰۰ سال عمر کرده است؟

د: بلی.

ش: سؤال درباره این فرد خیلی زیاد است اما فقط یک سؤال من را جواب بده بقیه را می‌گذرم.

### عمر امام زمان

د: چه سؤالی؟

ش: چطور می‌شود یک نفر بیش از هزار سال زنده باشد؟

د: من دو دلیل قرآنی بیاورم ان شاء الله قانع می‌شوید.

ش: اگر قرآنی باشد حتماً قانع می‌شوم.

د: بسیار خوب، اول اینکه خداوند در قرآن در مورد نوح در سوره عنکبوت آیه ۱۴

می‌فرماید:



﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾

«به تحقیق نوح را برای قومش فرستادیم و هزار سال منهای پنجاه سال میان آنان زندگی کرد و طوفان آن‌ها را گرفت و آن‌ها ظالم بودند.»

این آیه می‌گوید ۹۵۰ سال زندگی کرد یعنی می‌شود ۹۵۰ سال زندگی کرد. درست است؟  
ش: بلی نوح ۹۵۰ سال زندگی کرد.

د: البته پیامبران دیگر هم با عمر طولانی داشتیم.  
ش: درست است.

د: باز هم دلیل قرآنی داریم.

ش: دلیل قرآنی بعد چیست؟

د: سوره صافات آیه ۱۳۹ تا ۱۴۴ می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ، إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ، فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ، فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ، لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾

«و به یقین، یونس از فرستادگان ما بود [یاد کن] زمانی را که او گریخت و به سوی کشتی انباشته از سرنشین رفت، کشتی در دریا حرکت کرد و ماهی بزرگی راه را بر کشتی بست؛ پس یونس با دیگر سرنشینان قرعه انداختند، قرعه به نام او درآمد و از شکست‌خوردگان شد؛ یونس را بی‌درنگ به دریا انداختند و آن ماهی او را بلعید درحالی‌که نکوهیده بود؛ و اگر از زمرة تسیح‌گویان خدا نبود، قطعاً تا روزی که مردم از قبرها برانگیخته می‌شوند در شکم ماهی می‌ماند و از آنجا برانگیخته می‌شد.»

یعنی اگر خدا بخواهد می‌تواند کسی را نه ۱۴۰۰ سال که تا قیامت زنده نگهدارد.

ش: خیلی دلیل جالبی بود. واقعاً جالب است.

د: حالا به یک نکته دیگر توجه کنید. البته این را من در کتب تفسیر ندیده‌ام.

ش: چه موردی؟

د: قرآن می‌فرماید یونس را در شکم ماهی نگهداری می‌کردیم. یعنی ماهی هم باید

زنده می‌ماند و چه بسا همان ماهی چنین عمری داشته باشد. یعنی تا قیامت عمر کند.

اما حداقل اینکه اگر قرار بود یونس زنده بماند حتماً ماهی هم زنده می‌ماند.



ش: دکتر من قبول کردم می شود هزار سال بیشتر عمر کرد.

د: الحمدلله پس برویم سراغ بحث بعد.

ش: در مورد مهدی در کتب ما هم حدیث هست؟

د: بله بفرمایید، در جامع الاحادیث، ج ۱۳، ص ۳۳۹.

سیکون بعدی خلفاء ومن بعد الخلفاء أمراء، ومن بعد الأمراء ملوک ومن بعد الملوک جبابة ثم يخرج رجل من اهل بيتي يملأ الأرض عدلاً كما ملئت جوراً ... (ابن منده، والطبرانی، وأبو نعیم فی الحلیة، وابن عساکر عن الأوزاعي، ورواه ابن لهيعة عن عبد الرحمن بن قيس بن جابر عن أبيه عن جده وهو الصحيح) أخرجه الطبرانی (۳۷۴/۲۲، رقم ۹۳۷) قال الهيثمي (۱۹۰/۵) و ابن عساکر (۲۸۲/۱۴).

«بعد از من خلفا خواهید بود و بعد از خلفا، امرا و بعد از امرا پادشاهان و بعد از پادشاهان، جابران و ستمکاران، پس مردی از اهل بیت من ظهور می کند که زمین را از عدل و داد پر می کند همان گونه که از ظلم پر شده است.»

ش: در کتاب های ما در مورد مهدی مطلب خیلی بیشتر از این هست، که شما اشاره کرده اید.

دکتر زهیر: شیخ ابراهیم دکتر در مورد مهدی مدارک زیادی از ما ندارد.

د: من می خواستم بعداً بگویم، اما اگر مایلید بفرمایید: در کتاب *اشراط الساعة* که در مورد شرایط آخر الزمان (قیامت) است، در ج ۱ ص ۱۰۵ موارد زیر را آورده است:

۱. قال العلامة الشوكاني: «الأحاديث في تواتر ما جاء في المهدي المنتظر التي أمكن الوقوف عليها منها خمسون حديثاً، فيها الصحيح والحسن والضعيف المنجبر، وهي متواترة بلاشك وشبهة، بل يصدق وصف التواتر على ما دونها في جميع الاصطلاحات المحررة في الأصول، وأما الآثار عن الصحابة المصرحة بالمهدي فهي كثيرة أيضاً، لها حكم الرفع؛ إذ لا مجال للاجتهاد في مثل ذلك»

«علامه شوکانی می گوید: تواتر احادیث در مورد مهدی منتظر که تأمل در مورد آن را ممکن می سازد به پنجاه می رسد که در آنها حدیث صحیح و حسن و ضعیف هست ولی بدون شک و تردید متواتر است. بلکه شرایط و اصول تواتر در آن کاملاً صدق می کند. اما در آثار صحابه موارد زیادی



هست که به مهدی تصریح می‌کند. لذا محلی برای اجتهاد (در اینجا نفی) در مواردی مثل این نیست.

یا در همین کتاب هست:

۲. قال العلامة أبو عبدالله محمد بن جعفر بن إدريس الكتاني الحسنی الفاسی، مؤرخ ومحدث: «والحاصل أن الأحاديث الواردة في المهدي المنتظر متواترة، وكذا الواردة في الدجال وفي نزول عيسى ابن مريم عليهما السلام». علامة محمد بن جعفر الكتاني می‌گوید: «نتیجه اینکه احادیث وارده در مورد مهدی منتظر متواتر است و همچنین (احادیث) وارد شده در مورد دجال و عیسی بن مریم (ع)»

۳. يقول العلامة أبو الطيب شمس الحق العظيم آبادی: «واعلم أن المشهور بين الكافة من أهل الإسلام على ممر الأعصار أنه لا بد في آخر الزمان من ظهور رجل من أهل البيت يؤيد الدين ويظهر العدل ويتبعه المسلمون ويستولى على الممالك الإسلامية ويسمى بالمهدي، ويكون خروج الدجال وما بعده من أشراط الساعة الثابتة في الصحيح على إثره، وأن عيسى عليه السلام ينزل من بعده فيقتل الدجال، أو ينزل معه فيساعده على قتله، ويأتم بالمهدي في صلاته.»

«علامه أبو الطيب شمس الحق العظيم آبادی می‌گوید: «می‌دانم که مشهور بین همه اهل اسلام این است که در گذران اعصار ناچار در آخر زمان مردی از اهل بیت ظهور می‌کند که دین را تأیید، از عدل پشتیبانی، مسلمانان از او تبعیت، بر ممالک اسلامی مسلط و مهدی نامیده می‌شود. خروج دجال و آنچه بعد از آن از شروط قیامت از شرط‌های صحیح و ثابت در آثار است. همانا عیسی (ع) کمی بعد از او نزول می‌کند، دجال را می‌کشد یا اینکه با او نزول می‌کند و در کشتن دجال به او کمک می‌کند و به مهدی در نماز اقتدا می‌کند.»

۴. قد أحصى فضيلة شيخنا الشيخ عبدالمحسن بن حمد العباد البدر - حفظه الله - في كتابه القيم عقيدة أهل السنة والأثر في المهدي المنتظر عدد الصحابة الذين روي أحاديث المهدي فبلغوا ستة وعشرين صحابياً، كما أحصى عدد الأئمة الذين خرجوا هذه الأحاديث والآثار في كتبهم فبلغوا ستة وثلاثين إماماً، منهم أصحاب السنن الأربعة والإمام أحمد في



مسنده وابن حبان في صحيحه والحاكم في المستدرک وغيرهم، كما ذكر بعض من ألف في شأن المهدي، والذين حكموا على أحاديث المهدي بالتواتر، كما ذكر بعض العلماء المحققين الذين احتجوا بأحاديث المهدي واعتقدوا موجبها وهم جمع كبير».

«شيخ عبدالمحسن بن حمد العباد البدر در کتاب محکم و استوار خود عقیده أهل سنت در آثار مهدي منتظر تعداد صحابه‌ای که احادیث مهدي را روایت کرده‌اند حساب کرده که به بیست و شش صحابی می‌رسد، همچنین عدد امام‌هایی که این احادیث را در کتب خود نقل کرده‌اند به سی و شش امام می‌رسد. از آنها صاحبان سنن چهارگانه (نسائی، ترمذی، ابن ماجه و ابوداود) و امام احمد در مسندش و ابن حبان در صحیحش و حاکم در المستدرک و غیر آن، همانگونه که بعض از علماء که کتاب در مورد مهدي تألیف کرده‌اند ذکر نموده‌اند و یا در تواتر احادیث مهدي حکم کرده‌اند. همچنان که تعداد زیادی علمای محقق به احادیث مهدي استدلال کرده و معتقد به وجود آنها هستند.»

دکتر زهیر: قبول است.

د: باز هم هست مثلاً در همین کتاب آمده است.

۵. بخاری در مختصر البخاری ص ۳۲۴ حدیث ۱۴۴۰ نقل می‌کند:

«كيف كنتم إذا نزل ابن مريم فيكم وإمامكم منكم»

«چگونه خواهید بود اگر پسر مریم در میان شما نزول کند و امام شما از شما باشد»

بد نیست این علامات و معجزات حضرت را هم ببینیم .

ش: در کدام کتاب علامات هست؟

د: در همین کتاب از ابونعیم در کتاب الساعة لأشراط الساعة ص ۸۵ از علی بن ابیطالب

علامات و معجزات مهدي را نقل می‌کند و می‌گوید:

۶. «في كتفه علامة النبي صلى الله عليه وسلم، وأنه يجتمع بعيسى عليه السلام ويصلي عيسى خلفه، وأن الأرض تخرج أفلاذ كبدها مثل الأسطوانات من الذهب - ومن علاماته عليه السلام غنى قلوب الناس وكثرة بركات الأرض، ومنها ان يخرج كنز الكعبة المدفون فيقسمه في



سبیل الله، ومنها أن یغرس قضیباً فی أرض البایسة فیخضر ویورق،  
 وكذلك یطلب منه آیه فیومی إلى الطیر فی السماء فیسقط فی یده.»  
 «در کتف او علامت پیامبر(ص) است. او با عیسی هست و عیسی پشت سر  
 او نماز می خواند. زمین معادن درونی خود را مثل ستون های طلا بیرون  
 می ریزد. قلوب مردم بی نیاز می شود و برکات زمین زیاد می شود. و از  
 علامات او این است که گنج های دفن شده کعبه را بیرون می آورد و در راه  
 خدا تقسیم می کند. و از علامات اینکه، درخت خرما در زمین خشک  
 می نشاند و سبز می شود و برگ درمی آورد. همچنین از او نشانه (معجزه های)  
 درخواست می کنند، به پرده ای در آسمان اشاره می کند و در دستش (سقوط  
 می کند) قرار می گیرد.»

همچنین ترمذی در ج ۱ ص ۱۷۴ در بخش «ما جاء فی المهدی» «آنچه در مورد مهدی  
 آمده است» می گوید:

۲۱۵۶ - «حَدَّثَنَا عُبَيْدُ بْنُ سَبَّاطٍ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَشِيُّ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي  
 حَدَّثَنَا سُفْيَانُ الثَّوْرِيُّ عَنْ عَاصِمِ بْنِ بَهْدَلَةَ عَنْ زُرَّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ  
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمْلِكَ الْعَرَبَ  
 رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوْاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي.»  
 «پیامبر(ص) فرمود: دنیا پایان نمی یابد مگر بر اعراب مردی از اهل بیت من  
 حکومت کند که اسم او اسم من است.»

دکتر زهیر: اما طبق این حدیث این اسمش باید محمد باشد نه مهدی.  
 د: اسم اصلی ایشان همان است، اما چون نخواستند مردم ایشان را بشناسند و  
 حکومت ها نتوانند به ایشان آسیبی برسانند، کنیه و یا لقب ایشان مشهور است.  
 ش: این دلیل را نمی دانم، اما می دانم این حدیث درست است و مهدی هم زیاد گفته  
 شده است.

د: اما در کنز العمال ج ۱۴ ص ۲۶۴ حدیث های زیر هست:

۳۸۶۶۱ - «یلی رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي، لو لم يبق من الدنيا  
 إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يلي.»  
 «مردی از اهل بیت من خواهد آمد که اسم او اسم من است، اگر بیش از یک  
 روز از دنیا باقی نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی می کند تا او بیاید.»





۳۸۶۶۲- «المهدی من عترتی من ولد فاطمة».

«مهدی از عترت من از اولاد فاطمه است.»

۳۸۶۶۵- «المهدی أجلي الجبهة، أقنى الأنف، يملأ الأرض قسطا وعدلا

كما ملئت جورا وظلما، يملك سبع سنين».

«مهدی پیشانی نورانی، بینی کشیده دارد. زمین را از قسط و عدل پر می کند

همانگونه که از ظلم و جور پر شده است، هفت سال حکومت می کند.»

۳۸۶۶۶- «المهدی رجل من ولدی، وجهه كالکوکب الدری».

«مهدی مردی از اولاد من است، پیشانی او مانند ستاره درخشان است.»

ش: قبول است دکتر، من که گفتم مطلب زیاد است.

د: من برای دکتر زهیر اینها را آوردم.

دکتر زهیر: دکتر قبول کردیم، شما برای مهدی هم سند زیاد دارید.

د: تازه اینها از کتابهای حدیث بود اما در کتب تفسیر هم مطلب زیاد داریم.

ش: در کتابها دیده بودم، اما در تفسیر نه.

د: مفسرین شما در تفسیرها تعدادی از آیات قرآن را در ارتباط با مهدی می دانند.

ش: کدام آیات؟

د: بفرمائید:

قرطبی، در الجامع الاحکام القرآن، ج ۸، ص ۱۱۱ در تفسیر آیه ۳۳ سوره توبه:

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ

كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»؛ «او کسی است که پیامبر خود را برای مردم فرستاد، با

دینی درست و بر حق تا او را بر همه دینها پیروز گرداند، هرچند

مشرکان را خوش نیاید.»

گفته است: «پیروزی اسلام بر دیگر ادیان، هنگام قیام مهدی است. در آن

زمان مردمان یا باید مسلمان شوند و یا جزیه دهند؛ و اینکه گفته شده

است مهدی همان عیسی است، نادرست است؛ زیرا اخبار صحیح به گونه ای

متواتر وارد شده که مهدی از خاندان پیامبر است.»

سیوطی، در الدر المنثور، ج ۱، ص ۲۶۴ در تفسیر آیه ۱۱۴ سوره بقره:

«لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ»؛ «آنان در مسجدها جز

بیمناک و ترسان داخل نخواهند شد و نصیبشان در دنیا خواری و در

آخرت عذابی بزرگ است»



نوشته است: «خواری و ذلت در دنیا زمانی فرا می‌رسد که مهدی به پا خیزد و قسطنطنیه را فتح کند و آنان را بکشد». در تفسیر طبری و تفسیر کشف‌الاسرار نیز همین مطلب تصریح شده است.

حافظ قندوزی در ینابیع الموده، ص ۵۱۴. در تفسیر آیه ۱۷ سوره حدید:

«اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»؛ «بدانید که خدا زمین را پس از مرگش احیاء می‌کند»

معتقد است: «خداوند آن‌را توسط قائم زنده می‌سازد، پس در آن عدالت کند و زمین را توسط عدل، پس از مردنش به واسطه ظلم، زنده سازد».

همچنین در همین کتاب ص ۵۱۵ در تفسیر آیه ۲۴ سوره جن:

«حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا»؛ «تا وقتی که ببینند آنچه را وعده داده می‌شوند، پس به زودی بدانند که چه کسی از حیث یار ناتوان‌تر و از حیث عدد کمتر است»  
چنین بیان می‌کند که «ما یوعدون» (آنچه وعده داده می‌شوند) در این آیه، «قائم» - مهدی - و اصحاب و یاران اویند و هنگامی که «قائم» ظهور کند، دشمنان او ضعیف‌تر و عددشان کمتر است.

همچنین در ص ۵۰۶ در تفسیر آیه ۲۰۰ سوره آل عمران:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صبر کنید و مقاومت ورزید و رابطه کنید و از خدا بترسید، باشد که رستگار شوید».  
می‌گوید محمد بن علی الباقر طی روایتی درباره این آیه گفته است: «شکیبا باشید بر ادای فرائض و واجبات و در برابر آزار دشمنان استقامت ورزید و با امامتان مهدی رابطه نمایید».

مؤمن الشبلنجی، در نورالابصار، ص ۳۴۹ در تفسیر آیه ۸۶ سوره هود:

بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»؛ «اگر با ایمان باشید، بقیه‌الله برای شما خیر است»

می‌نویسد: «چون (مهدی) ظهور کند، کعبه را پایگاه خویش قرار می‌دهد و ۳۱۳ نفر از یارانش به او می‌پیوندند؛ آنگاه در نخستین سخن این آیه را



تلاوت می‌کند: "بقية الله بهتر است برای شما اگر ایمان بیاورید"، پس می‌گوید: "منم بقية الله و خليفه خدا و حجت او بر شما".

علامه قیسی در ماذا فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۴۷ - ۱۴۵ در تفسیر آیه ۸ سوره تغابن:

«فَامِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»؛ «پس ایمان آرید به خدا و رسول و نوری که فرود آوردیم و خداوند بدانچه کنید، آگاه است»

می‌نویسد: حافظ ابو جعفر محم بن جریر طبری گفت: در حجة الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: "ای مردم، «آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا»؛ سپس فرمود: نور در من است، سپس در علی است و بعد در نسل وی باشد تا قائم مهدی".

ش: ان شاء الله این حاکم جهانی بیاید و با حکومتش جهان را اصلاح کند.

د: اصلاً انسان‌ها را از طریق حکومت می‌توان اصلاح کرد و به طرف خدا برد، به قول کلام معروف عربی، الناس علی دین ملوکهم. اگر حاکم سیاستمدار و بی‌دین بود مردم هم عمدتاً مثل او می‌شوند چون او امکان تبلیغ دارد.  
ش: این درست است.

د: همین لبنان را مقایسه کنید. زمانی محل عیش و نوش عرب‌های پولدار جهان بود، اما امروز مرکز جهاد و مقاومت است.  
دکتر عمرو موسی: محل عیش و نوش نه فقط عرب‌های پولدار بلکه توریست‌های اروپایی هم بود.

د: ولی الان سمبل مبارزه با اسرائیل شده است.

ش: الحمد لله، الحمد لله. امروز مهدی را هم بیشتر شناختیم.

د: موقع نماز عصر شد اجازه بدهید من بروم.

ش: به سلامت فردا شما را زیارت می‌کنیم.





## ❁ روز هفتم ذیحجه (جمعه)

باز هم قرار را در هتل شیخ گذاشتیم و بعد از نماز ظهر رفتیم و بعد از نهار بحث شروع شد.

د: قبل از بحث می‌خواهم سؤال کنم که نظر شما راجع به خطبه‌های جمعه امروز امام مسجدالحرام چه بود؟  
ش: نظر شما چه بود؟

د: به نظرم متوجه شده‌اند که توجه مردم به اهل‌بیت بیشتر شده است و شروع به صحبت از اهل‌بیت کرده‌اند.

ش: همین که این‌ها هم به اهل‌بیت رسیده‌اند جای شکر دارد چون در هیچ کشور اسلامی این‌قدر نسبت به اهل‌بیت بغض ندارند. من در مصر عشق مردم را به اهل‌بیت دیده‌ام.  
د: در همه جا همین‌طور است. فقط در عربستان و پاکستان مردم کمی نسبت به اهل‌بیت کم‌لطف هستند، آن‌هم به علت وهابیت است که در پاکستان هم رسوخ کرده است.

ش: بگذریم، ادامه بحث چه شد؟ وقت را تلف نکنیم.

د: در خدمت شما وقت تلف نمی‌شود.

ش: اما من می‌ترسم وقت کم بیاوریم و به بحث خلافت نرسیم.

د: حُب موافقید امروز بحث خلافت را شروع کنیم.

ش: الحمدلله که قبول کردید وارد بحث خلافت بشوید.

## بحث خلافت

د: بسم الله شروع کنید.

ش: پس لطفاً نظر خود را در مورد خلافت خلفای راشدین بفرمایید. آیا قبول دارید یا خیر؟

د: در هتل شما وقت خوبی برای این کار هست. به خصوص که غیر از شیخ، بقیه دوستان هم هستند به ویژه شیخ عثمان ابوبکر که از علمای مصر و الازهر هستند پس بهتر است در مورد خلافت صحبت کنیم.  
ش: الحمد لله.

د: اما اول بیایم سر بحث خلافت، من چند نکته دیگر دارم که در رابطه با خلافت است که به طور مستقل مطرح می‌کنم و بعد نتیجه‌گیری کنیم.  
ش: می‌شود فهرست آن‌ها را بگویید.

د: عرض می‌کنم اما در پایان هر بحث، نتیجه‌گیری نمی‌کنیم تا پایان مرحله.  
ش: فهرست را بفرمایید. البته اگر در پایان یک مرحله نتیجه‌گیری هم شد خیلی مهم نیست. شاید بهتر هم باشد در پایان هر مرحله نتیجه‌گیری کنیم. لذا فهرست را بفرمایید.

د:

۱. فرق پیامبر با خلفا
۲. اختلاف روش در انتخاب خلیفه
۳. تعداد خلفای بعد از پیامبر
۴. اعتراض صحابه به عدم انتخاب علی به عنوان خلیفه
۵. برتری علی نسبت به سایر خلفا
۶. نتیجه عملکرد پس از پیامبر در حذف علی از خلافت
۷. توصیه پیامبر به خلافت بعد از علی

۸. غدیر خم

ش: حُب بفرمایید.

د: خلاصه می‌کنم، اما هر کدام یک روز کار دارد.

ش: بفرمایید.

مناظره دکتر و شیخ



## ۱. فرق پیامبر با خلفا

د: اولاً یک سؤال بپرسم. اجازه می‌فرمایید.

ش: بفرمایید.

د: آیا پیامبر برای خود جانشین تعیین کردند یا خیر؟

ش: خلیفه تعیین نکردند.

ش عثمان ابوبکر: البته وقتی پیامبر مریض بودند ابوبکر در مسجد به جای ایشان نماز خواند و چون پیامبر اعتراض نکردند معلوم است راضی بودند ایشان خلیفه شود.

ش: البته این سندی بر تعیین خلافت نیست.

د: بالاخره شما دو شیخ بزرگوار تکلیف بنده را روشن بفرمایید خلیفه تعیین کردند یا خیر؟

ش: تعیین نکردند.

د: حُبّ حالا من یک نظر عجیب دارم که ممکن است شما تعجب کنید.

ش: چه نظری؟

د: این نظر من نیست در حقیقت نظر شماست ولی اگر من بخواهم نظر شما را تحلیل کنم این نظر عجیب می‌شود.

ش: بالاخره نظر ما هست یا شما؟ قرار شد شما نظر خودتان را بفرمایید.

د: نظر، نظر است از من یا شما یا هرکس دیگر، اما این از اعتقادات شماست.

ش: این نظر چیست؟

د: به نظر من شما معتقدید خلفا از پیامبر عاقل‌تر و برای امت دلسوزتر بودند.

ش: نعوذبالله. کی ما چنین عقیده‌ای داریم. در کجا شما چنین مطلبی دیدید؟ تا امروز

که ما با هم بحث داشتیم، چنین حرفی از قول ما نقل نکردید. این حرف از کجا سرچشمه دارد. ما خلفا را در ردیف پیامبر هم نمی‌دانیم تا چه برسد به اینکه عاقل‌تر و

دلسوزتر بدانیم.

د: چرا عصبانی شدید. یادتان هست در روزهای اول ملاقات گفتم ما بارها از امثال

شما شنیدیم که شیعه‌ها می‌گویند خان الامین، یعنی جبرئیل خیانت کرد و باید پیام

الهی را به علی می‌رساند، خیانت کرد داد به پیامبر. ما ناراحت نشدیم. ثابت کردیم



چنین چیزی غلط است. عصبانی نشوید اگر من اشتباه گفتم مستند بفرمایید که صحبت من اشتباه است. اما اگر ثابت کردم طبق معمول قبول بفرمایید.

ش: حُب بگوئید چرا ما پیامبر را عاقل‌تر می‌دانیم.

د: دلیل من این است که براساس کتب شما ابوبکر و عمر چون فکر کردند امت اسلامی بدون رهبری نمی‌شود و به رهبر احتیاج دارد، لذا عقل و دلسوزی آن‌ها در حدی بود که طوری عمل کنند تا مردم بعد از فوت آن‌ها متفرق و پراکنده نشوند، لذا برای خود جانشینی تعیین کردند.

ش: حُب این چه دلیلی بر عاقل‌تر بودن خلفا نسبت به پیامبر است.

د: آخر شما می‌فرمایید پیامبر این کار را نکردند یعنی خلیفه تعیین نکردند.

ش: پس معلوم شد شما حمله را شروع کردید. قرار شد نظر خود را در مورد خلفا بدهید، این که شد حمله به خلفا.

د: حمله نیست، من از این بحث نظری شروع کردم که به نظر شما برادران اهل تسنن، خلفای پیامبر، عاقل‌تر از وی هستند.

ش: همان‌طور که شیخ عثمان گفتند پیامبر این کار را کردند یعنی جانشین معرفی کردند اما نه به‌طور صریح.

د: کجا معرفی کردند؟ خودتان که چند لحظه قبل گفتید تعیین نکردند.

ش: به‌طور صریح نه، اما ضمنی تعیین کرده است.

د: همین که پیامبر صریح تعیین نکردند ولی ابوبکر و عمر صریح تعیین نمودند دلیل عاقل‌تر بودن ابوبکر و عمر است.

ش: نعوذ بالله تکرار نفرمایید این‌طور نیست.

د: شما دارید عمل می‌کنید بعد می‌فرمایید حرفش را نزنید.

ش: ولی ما می‌گوییم پیامبر نرسیدند که به‌طور صریح خلیفه را تعیین کنند ولی ابوبکر و عمر چون می‌دانستند در حال موت هستند لذا جانشین تعیین کردند. البته عمر جانشین تعیین نکرد، شورا را معرفی کرد که خلیفه تعیین کند.

د: یعنی پیامبر نمی‌دانستند در حال موت هستند ولی ابوبکر می‌دانست و خلیفه هم تعیین کرد.





ش: چون مریض شده بود و می دانست فوت می کند لذا او عمر را خلیفه پس از خود معرفی کرد.

د: پس چیزی که به فکر ابوبکر رسید به فکر پیامبر نرسیده بود؟  
ش: ابوبکر به خاطر تجربه تعیین خلیفه بعد از پیامبر و مشکل خودش، خلیفه را تعیین کرد که مشکل پیش نیاید.

د: نعوذبالله را اول می گویم که شما تکرار نکنید. پس نعوذبالله پیامبر اشتباه کرد که خلیفه تعیین نکرد و اختلاف بین صحابه پیش آمد و ابوبکر خواست این اشتباه تکرار نشود عمر را خلیفه خود معرفی کرد.

ش: حُب درست است. اشکال این چیست؟

د: اشکال این حرف این است که پیامبر که قرآن می گوید ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، اشتباه می کند و خلیفه تعیین نمی کند ولی ابوبکر که یک صحابی است چنین اشتباهی را مرتکب نمی شود این یعنی نُؤْمِنُ بَعْضُ وَ نَكْفُرُ بَعْضُ. یعنی در این قسمت ابوبکر از پیامبر بالاتر است.  
ش: حالا چرا از اینجا شروع کردید؟

د: برای اینکه من مخالف این تفکر هستم. من معتقدم پیامبر نه تنها عاقل تر از خلفا بودند بلکه به دستور خداوند عمل نموده و لذا ایشان هم خلیفه تعیین کردند.

ش: کجا خلیفه تعیین کرد؟ ما اثری از تعیین خلیفه به صورت صریح نداریم.

د: به صورت صریح داریم.

ش: [با خنده] من حدس می زنم شما می خواهید بگویید در غدیر خم، اما در غدیر خم پیامبر فرموده است علی را دوست داشته باشیم نه اینکه او را خلیفه خود معرفی کند.  
د: این یک بحث اساسی است. خوشبختانه رایانه هم هست. اسناد شما هم هست. خوب است این موضوع را بعداً من از اسناد شما توضیح دهم.

ش: ان شاء الله ببینیم. من هم منتظر هستم. اما قبول می کنم که عدم تعیین خلیفه توسط پیامبر نکته قابل توجهی است.

## ۲. اختلاف در روش انتخاب خلیفه

د: می خواهم یک سؤال دیگر مطرح کنم و آن اینکه اگر فرض کنیم انتخاب خلیفه پیامبر باید انجام می شد و پیامبر هم این کار را انجام ندادند، خلیفه ها چگونه عمل کردند؟



ش: اشکال در چیست؟

د: اشکال این است که طبق تاریخ معتبر برادران اهل تسنن، روش انتخاب خلیفه چهار مدل است.

۱. انتخاب ابوبکر، که توسط شورای سقیفه انجام شد.

۲. انتخاب عمر، که ابوبکر او را انتخاب کرد و شورایی در کار نبود.

۳. انتخاب عثمان، که توسط شورا انجام شد، شورایی که عمر انتخاب کرد. انتخاب با این شرط بود که اگر رأی‌ها مساوی بود هرطرفی که عبدالرحمن بن عوف رأی داده بود، خلیفه شود و عثمان انتخاب شد.

۴. انتخاب علی، که از طریق مردم و درخواست آنان انتخاب شد.

شما بفرمایید از این روش‌ها کدام صحیح است. اولی شورا، دومی انتخاب فرد، سومی شورای مشروط و چهارمی انتخاب مردم؟

ش: درست است، روش‌ها متفاوت است اما همه آنها می‌تواند درست باشد چون بالاخره تصمیم صحابی بوده و متناسب با شرایط تصمیم گرفته‌اند.

د: آیا صحابه این انتخابات را براساس آموخته‌های دینی انجام می‌دادند و یا براساس سلیقه شخصی.

ش: بیشتر سلیقه‌ای بوده است.

د: آیا برای امر مهمی مثل تعیین خلیفه، می‌توان سلیقه‌ای عمل کرد یا باید براساس دستور خدا و سنت پیامبر باشد.

ش: راهی توسط پیامبر معرفی نشد که آنها دنبال کنند.

د: معرفی شد اما آنها نرفتند.

ش: غدیر را می‌فرمایید؟

د: بله، چه روشی بهتر از این.

ش: چگونه، از طریق غدیر؟

د: هر خلیفه، خلیفه بعدی را معرفی می‌کرد. اما اشکال این بود که خودشان هم می‌دانستند این روش‌ها غلط است. چون با حدیث‌های دیگر تطابق نداشت. پیامبر خلیفه‌ها را معرفی کرده بود.



ش: چه حدیث‌هایی در این زمینه داریم؟

د: حدیث‌های تعداد خلفا.

ش: کدام حدیث‌ها؟

### ۳. تعداد خلفای پیامبر

د: حدیث داریم که پیامبر فرمودند بعد از من خلیفه‌ها دوازده نفر هستند و همگی از قریش.

ش: تعداد دوازده نفر را به‌عنوان خلیفه زیاد شنیده‌ام و دیده‌ام.

د: ببینید اسناد چقدر زیاد است اول اصل حدیث از صحیح بخاری، حدیث ۶۶۸۳ و

مسلم، حدیث ۳۳۹۶:

«لا يزال هذا الامر عزيزاً ينصرون على من ناوهم، عليه اثني عشر خليفة

كلهم من قریش»

«مطمئناً اسلام سربلند خواهد بود با... به دوازده خلیفه که همگی از قریش

هستند.»

در رایانه ملاحظه فرمایید. سی مدل در کتاب‌های مختلف هست، اما مهم‌ترین آن‌ها مسلم و بخاری است که همان مضمون را دارد. مسلم حدیث دیگری هم دارد: ۳۳۹۳،

۳۳۹۴، ۳۳۹۵

«لا يزال امر امتی قائماً حتی یمضی اثني عشر خليفة كلهم من قریش»

«امر امت من پایدار می‌ماند تا دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند.»

در عده‌ای از حدیث‌ها مثل مسند احمد حنبل، حدیث ۳۶۶۵ به عدد نباء بنی‌اسرائیل هم آمده است.

ش: صحیح است.

د: در بخاری و مسلم هست ولی فتح البیاری در شرح صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۸۳

بحث حکومت و امیری است و آخرش هم قیدی دارد که مهم است.

«یکون من بعدی اثني عشر امیراً كلهم من قریش، كلهم یعمل بالهدی و

دین الحق»

«بعد از من دوازده نفر امیر خواهند بود. همه آن‌ها از قریش هستند و همه

آن‌ها به هدایت عمل می‌کنند و دین حق (خداوند).»



ش: خیلی جالب است شما اینها را جمع کردید.  
 د: البته صواعق محرقه، ج ۱، ص ۵۶، در المطالب العالیه ابن حجر، ج ۱۳، ص ۴۹۰  
 حدیث ۴۶۰۸، عمدة القاری شرح صحیح بخاری، ج ۳۵، ص ۳۲۸، فتح الیاری فیس شرح  
 صحیح بخاری، ج ۱۳، ص ۲۱۳، فیض التدریر، ج ۲، ص ۵۸۳، دلائل النبوه بیهقی، ج ۷،  
 ص ۴۷۳، حدیث ۲۸۹۴ بهر حال تا آخر ببینید. شانزده مورد است همه گفته‌اند که:

«لا یهلك هذه الامه حتى یكون منها اثنا عشر خلیفه کلهم یعمل بالهدی

و دین الحق»

«امت من تا وقتی که دوازده خلیفه که همه آن‌ها براساس هدایت و دین

حق عمل می‌کنند هستند، هلاک نمی‌شوند.»

ش: قبول دوازده نفر را از اول قبول کردیم.

د: خیلی خُب قبول دارید پیامبر دوازده خلیفه فرموده است.

ش: بلی.

د: قبول دارید این‌ها باید خلیفه واقعی پیامبر و بدون خطا یا حداقل کم خطا باشند.

ش: بلی ولی نه مثل خود پیامبر، قطعاً خطاهای کوچک دارند.

د: مثل پیامبر نه ولی حداقل اهل گناه نباشند.

ش: درست است. درست است.

د: خیلی خُب ببینیم دوازده خلیفه از دیدگاه برادران اهل تسنن چه کسانی هستند.

ش: بله ببینیم.

د:

۱. ابوبکر

۲. عمر

۳. عثمان

۴. علی

۵. حسن

۶. معاویه بن ابوسفیان

۷. یزید بن معاویه

۸. معاویه ثانی (فرزند یزید)



مناظره دکتر و شیخ

۹. مروان حکم

۱۰. عبدالملک مروان

۱۱. ولید بن عبدالملک

۱۲. سلیمان بن عبدالملک

ش: درست است. همین‌ها هستند.

د: خُب بفرمایید آیا معاویه، یزید، مروان بن حکم و بقیه حتی بعد از آن‌ها تا عمر بن عبدالعزیز می‌توانستند خلیفه پیامبر باشند. به‌خصوص با قید آخر حدیث که **یعمل بالهدی و دین الحق**.

ش: اشکال داشتند اما صحابی انتخابشان کردند.

د: محور انتخاب صحابی است یا شایستگی و صلاحیت برای خلافت پیامبر؟

ش: نه، صلاحیت مهم‌تر است.

د: خُب پس بفرمایید آیا یزید که آن‌همه جنایت کرد یا معاویه که با خلیفه منتخب مردم جنگید، یا مروان که در جنگ با علی بود، این‌ها چگونه می‌توانند خلیفه پیامبر باشند، هرچند عده‌ای از برادران اهل تسنن آن‌ها را ملوک (پادشاهان) می‌گویند و به‌خصوص با آخر آن حدیث مسلم و بخاری مطابقت دارد.

ش: مشکل داشته‌اند.

د: از مشکل گذشته، خلیفه علیه خلیفه جنگ کرده است مثل معاویه که با علی جنگ کرد. کدام خلیفه هستند؟ جناب شیخ ببینید معاویه کیست. پدرش ابوسفیان که چند جنگ با پیامبر داشت که در بعضی از آن‌ها معاویه هم بود. مادرش هنده است که جگر حمزه را در جنگ احد درآورد و جوید. آیا چنین فرزندی می‌تواند خلیفه پیامبر باشد؟

ش: بالاخره توبه کردند و اسلام آوردند.

د: توبه کردند و اسلام آوردند درست. می‌تواند مسلمان باشند اما خلیفه پیامبر هم می‌تواند باشد.

ش: متأسفانه این حرف‌ها درست است.

د: جناب شیخ می‌دانید که این حدیث معروف در مورد عمار و یاسر در همه کتب شما پیدا می‌شود به‌خصوص بخاری، حدیث ۴۲۸ و ۲۶۰۱؛ صحیح مسلم، حدیث ۵۱۹۲ و ۵۱۹۳ و مسند احمد ۶۲۱۱ ج ۱۳، ص ۲۴۹ می‌گویند:



«وَيُحِ عِمَاراً تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ يَدْعُوهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ»  
«وای بر عمار او را گروه از دین خارج شده می کشند، او آنها را به خدا دعوت می کند و آنها او را به آتش دعوت می کنند.»

ش: بلی این حدیث در اکثر کتب روایی هست.  
د: پس خود را فریب ندهیم و با خود صادق باشیم چطور معاویه که به قول پیامبر ﷺ جزء گروه باغیه و بیرون رفته از دین است می تواند خلیفه باشد.  
ش: متأسفانه درست است، نمی تواند.  
د: شیخنا رایانه را نگاه کنید بیش از یکصد و هفتاد مورد این حدیث ذکر شده و عبدالله بن عمرو بن العاص هم با معاویه بحث کشته شدن عمار توسط فتنه باغیه را مطرح می کند و معاویه می گوید، علی که او را فرستاد کشته شود، باغی است. حتماً شنیده اید، علی هم جواب داد، پس حمزه را هم پیامبر کشته نه لشکر ابوسفیان چون پیامبر او را به جنگ آورده است.

ش: ما فقط به چهار خلیفه اول یعنی خلفای راشدین، خلیفه واقعی می گوئیم.  
د: اما تکلیف دوازده خلیفه پیامبر چه می شود.  
ش عثمان: من بارها در الازهر شاهد بحث طلاب الازهر در مورد دوازده خلیفه بودم و هیچ وقت کسی جواب درست به اینها نداده است.  
د: جوابی نیست که بدهند آخر مگر یزید می تواند خلیفه پیامبر باشد.  
ش: ما خیلی به آن دوازده نفر توجه نمی کنیم.  
د: اما باید این دوازده نفر معرفی شوند. حدیث صحیح پیامبر است.  
ش: من اقرار می کنم در میان این خلفا، دوازده نفر انسان صالح و لایق خلافت پیامبر نبود.  
د: بنابراین باید دنبال دوازده نفر دیگر گشت.

ش: کجا هستند؟

د: دوازده امام شیعه که بحث آن را بعداً عرض می کنم.

ش: من منتظر آن هستم.

د: رایانه را ببینید. سیوطی در کتاب تاریخ خلفا، ص ۸ تا ۱۲ استدلال دیگری می کند، چون می داند این دوازده نفر نمی توانستند خلیفه باشند. می گوید «ان المراد وجود اثنی عشر»



خلیفه فی جمیع مدة الاسلام منظور» «وجود دوازده خلیفه در تمام دوران اسلام است.» و بعد اضافه می‌کند خلفای راشدین چهار نفر، معاویه و دو پسر زبیر و عمر بن عبدالعزیز هم می‌شود ۸ نفر و ۴ نفر دیگر هم در آینده می‌آیند.

ش: بالاخره یک نتیجه بگیریم و این بحث را تمام کنیم و آن اینکه دوازده خلیفه پیامبر این حدیث، نمی‌توانند همان دوازده نفری که خلافت کردند، باشند. نمی‌شود یزید را خلیفه پیامبر دانست.

ش عثمان: من که روی پدرش هم حرف دارم.

د: من روی هردوی آنها حرف دارم.

ش: شما که روی دوازده نفر حرف دارید.

د: روی ده نفر چون علی و حسن را قبول داریم.

ش: ما هم همین‌طور، خیلی قبول داشته باشیم پنج نفر است.

ش عثمان: فکر کنم ته دل شیخ ابراهیم همان دو نفر است.

د: حُب اگر موافقت تمام کنیم بقیه را شب عرفه در عرفات ادامه دهیم.

ش: خوب است. موافقم.







## ❁ روز هشتم ذیحجه

امروز بعد از غروب همه رفتیم عرفات، بالاخره شیخ را با دوستان پیدا کردیم و بعد از خوش و بش‌های عرفاتی قدمی در عرفات زدیم و بعد...  
ش: امشب بحث کوتاهی بکنیم. شب عرفه بحث علمی ثواب دارد.  
د: اگر موافق باشید برویم و در همین بیرون چادر ما بحث را ادامه دهیم. بقیه را بگذاریم برای بعد از اعمال.  
ش: خوب است.  
د: موافقم.  
ش: بسم الله.

۴. اعتراض صحابه به عدم انتخاب علی به عنوان خلیفه  
آمدیم در گوشه‌ای از عرفات نشستیم و بحث ادامه پیدا کرد.  
د: بسیار خوب، دیدیم که روش متفاوت انتخاب خلفا صحیح نبود چرا که اشاره شد خلفا چگونه انتخاب شدند.  
ش: بله قبول کردیم که اشکال داشت.  
د: بحث بعد، اعتراض عده‌ای از صحابه به انتخاب خلیفه اول است که ببینیم به چه دلیل بود.  
ش: طبیعی است که تعدادی از صحابه مخالفت کنند.

د: ممکن است مخالفت تعدادی از صحابه عادی اشکال نداشته باشد اما اگر این‌ها صحابی اصلی باشند چه؟  
 ش: این را قبول می‌کنم.  
 ش: بله بعضی از این صحابی از نزدیکان پیامبر ﷺ هم بوده‌اند.  
 د: این‌ها فقط نزدیک نبوده‌اند از برجسته‌ترین صحابی‌ها بودند.  
 ش: چرا برجسته‌ترین؟  
 د: من اسامی هر کدام را می‌گویم شما فضائل آن‌ها را می‌دانید و می‌بینید که از برجسته‌ترین‌ها هستند.  
 ش: بفرمایید.  
 د: طبق اسناد موجود در کتب شما افراد زیر با ابوبکر بیعت نکردند. این اسامی در کتاب تاریخ بلاذری، ابن حجر عسقلانی و یعقوبی هست، البته بعضی افراد در صحاح هم هست که خواهیم دید. و تقریباً متفق علیه است.

۱. علی بن ابی طالب
۲. فاطمه علیها السلام
۳. سلمان فارسی
۴. ابوذر غفاری
۵. زبیر بن عوام
۶. مقداد بن اسود
۷. طلحه
۸. عباس بن عبدالمطلب
۹. فضل بن عباس
۱۰. سعد بن عباس
۱۱. بریده اسلمی
۱۲. عبدالله بن عباس
۱۳. قیس بن سعد
۱۴. خالد بن سعید
۱۵. سهل بن حنیف انصاری



۱۶. عثمان بن حنیف انصاری

۱۷. جابر بن عبدالله انصاری

۱۸. براء بن عازب

۱۹. خزیمه بن ثابت

۲۰. ابویوب انصاری

ش: البته همه این‌ها مهم هستند و شاید این‌ها انتظار داشتند در انتخاب خلیفه دخالت داشته باشند. اما اینکه این‌ها مخالفت کردند درست است.

د: این‌ها اعتراض به عدم دخالت نداشتند. به خلیفه اعتراض داشتند چون اکثراً از خلیفه برتر بودند.

مثلاً این حدیث روایت را در مسند احمد ببینید.

مسند احمد، مسند عمر بن خطاب، ج ۱، ص ۳۷۲، حدیث ۳۶۸:

«حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ عِيسَى الطَّبَّاعُ حَدَّثَنَا مَالِكُ بْنُ أَنَسٍ حَدَّثَنِي ابْنُ شَهَابٍ عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ مَسْعُودٍ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ رَجَعَ إِلَى رَحْلِهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَكُنْتُ أُقْرَى عَبْدًا... فَجَلَسَ عُمَرُ رضي الله عنه عَلَى الْمُنْبَرِ فَلَمَّا سَكَتَ الْمُؤَذِّنُ قَامَ فَأَثْنَى عَلَى اللَّهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا بَعْدُ أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي قَائِلٌ مَقَالَةً قَدْ فُذِّرَ لِي أَنْ أَقُولَهَا... أَلَا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا تُظْرُونِي كَمَا أُظْرَى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّمَا أَنَا عَبْدُ اللَّهِ فَقُولُوا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ رضي الله عنه بَايَعْتُ فُلَانًا فَلَا يَغْتَرَّنَ امْرُؤٌ أَنْ يَقُولَ إِنَّ بَيْعَةَ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه كَانَتْ فُلْتَةً أَلَا وَإِنَّهَا كَانَتْ كَذَلِكَ أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَفَى شَرِّهَا وَلَيْسَ فِيكُمْ الْيَوْمَ مَنْ تَقَطَّعَ إِلَيْهِ الْأَعْنَاقُ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ رضي الله عنه أَلَا وَإِنَّهُ كَانَ مِنْ خَيْرِنَا حِينَ تُوْفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ عَلِيًّا وَالزُّبَيْرَ وَمَنْ كَانَ مَعَهُمَا تَخَلَّفُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ رضي الله عنها بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَخَلَّفَتْ عَنَّا الْأَنْصَارُ بِأَجْمَعِهَا فِي سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ وَاجْتَمَعَ الْمُهَاجِرُونَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ

«... ابن عباس می گوید در سفر حج با عمر رضي الله عنه بودیم و... عمر گفت اگر زنده ماندم و به مدینه رسیدم در نماز جمعه با مردم سخنانی خواهم گفت. پس به مدینه آمد و در روز جمعه بعد از اذن مؤذن سخنانی را شروع کرد...



پیامبر فرمود: ... بیعت ابوبکر لغزش بود و خداوند ما را از شر آن نگهداشت. امروز در میان ما کسی مثل ابوبکر رضی الله عنه نیست که گردن‌ها را بزند. و در خبرها بود که علی بعد از فوت پیامبر و زبیر و کسانی که با او بودند مخالفت کردند و در خانه فاطمه رضی الله عنها دختر پیامبر بودند و انصار هم مخالفت کردند و در سقیفه بنی‌ساعده جمع شدند و مهاجران هم دور ابوبکر را گرفتند...»

پس این سند نشان می‌دهد که فقط عده‌ای از مهاجرین و یا اهل‌بیت با ابوبکر مخالفت نکردند، بلکه عده زیادی از انصار هم مخالفت کردند. ش: بله این خطبه عمر غیر از مسند احمد در جاهای دیگر هم هست اما من حافظه ندارم آدرس بدهم. اما بالاخره همه آن‌ها بیعت کردند. د: بله، بیعت کردند اما با فشار تهدید و شلوغ‌بازی و گرنه عده‌ای که در خانه فاطمه رضی الله عنها بودند یا مهاجرین و انصار و عده‌ای هم از انصار در سقیفه بنی‌ساعده بودند. چه کسانی بیعت کردند نمی‌دانیم. ش: بالاخره عده‌ای از صحابه موافق بودند و اکثریت هم بودند، عده‌ای هم مخالفت کردند که در اقلیت بودند. د: آیا این افرادی که در خانه فاطمه بودند از آن‌هایی که در سقیفه بودند برتر بودند یا خیر. برگردیم به حدیثی که قبلاً نشان دادم در مورد صحابه‌های خوب پیامبر، ببینید. مسند احمد، ج ۴۶، ص ۴۴۲، حدیث ۲۱۸۹۰:

«حَدَّثَنَا ابْنُ نُمَيْرٍ عَنْ شَرِيكٍ حَدَّثَنَا أَبُو رَيْبَعَةَ عَنْ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحِبُّ مَنْ أَصْحَابِي أَرْبَعَةً أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ وَأَمَرَنِي أَنْ أُحِبَّهُمْ قَالُوا مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِنَّ عَلِيًّا مِنْهُمْ وَأَبُوذَرَّ الْغِفَارِيُّ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيُّ وَالْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ الْكِنْدِيُّ.»

«... رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: همانا خداوند عزوجل چهار نفر از اصحاب من را دوست دارد و به من خبر داد که آن‌ها را دوست دارد و به من امر کرد که آن‌ها را دوست داشته باشم. گفتند یا رسول‌الله آن‌ها چه کسانی هستند، فرمود: علی از آن‌هاست و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و مقداد بن اسود کندی.»



قبول دارید این‌ها برتر از اعضای سقیفه بودند.  
ش: همان‌گونه که قبلاً گفتم این درگیری‌های اجتهادی صحابه بود که با استدلال شما قبول کردم که توجیه ما درست نیست. چند تا صراط مستقیم نداریم که هر جا صحابه بخواهند اجتهاد کنند و همه آن‌ها هم درست باشد.  
د: علت بحث عدم عدالت کل صحابه و عدم ضرورت پیروی از آنان، همین نکته بود که شما فرمودید.

ش: شما اول ریشه را قطع کردید و حالا دارید شاخ و برگ‌ها را می‌زنید.  
د: با قطع ریشه، آب به شاخ و برگ نخواهد رسید و اگر هم شاخ و برگ قطع نشود خودشان خشک می‌شوند.

ش: پس بحث را ادامه ندهیم.  
د: اگر شما قبول کردید که خلافت خلفای اول، دوم و سوم صحیح نبوده است می‌توانیم ادامه ندهیم.

ش: آن موردی را که ما قبول کردیم این بود که مخالفین خلیفه از بقیه برتر بودند. اما عدم صحت خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را قبول نکردیم.  
د: پس ادامه می‌دهیم.

ش: بلی.  
د: پس قبول کردید مخالفین بیعت با ابوبکر، صحابه عادی نبودند.  
ش: بله قبول است واقعاً صحابه عادی نبودند، صحبت‌های پیامبر در مورد این عده از صحابه قابل انکار نیست.

د: پس قبول کنید مشکلی در کار انتخاب خلیفه بوده است و عدم پذیرش این عده از صحابه حداقل این است که یک علامت سؤال بزرگ جلوی حرکت خلافت است.  
ش: بله همان موقع هم این علامت سؤال بود.

د: اما این علامت سؤال کمی بزرگ است.  
ش: یعنی چه بزرگ است.

د: یعنی اینکه بعضی از بزرگان صحابه و اهل بیت طوری بوده‌اند که کل خلافت و خلفا را زیر سؤال می‌برند.  
ش: منظورتان چیست؟



د: اگر بعضی از این افرادی که با خلیفه بیعت نکردند و تا آخر عمر با خلیفه اول مخالف بودند تا از دنیا رفتند و پیامبر در مورد این مخالفت‌ها در حدیث‌های مختلف مطالبی فرموده باشند، نظر شما چیست؟

ش: واضح‌تر بفرمایید.

د: جناب شیخ یکی از مخالفین ابوبکر که تا آخر عمر هم با او بیعت نکرد، فاطمه، دختر پیامبر بود.

ش: تا آخر عمر بیعت نکرد؟

د: فقط دو یا سه ماه پس از پیامبر و خلافت ابوبکر زنده بودند و بیعت هم نکردند و این متفق علیه است.

ش: حُبُّ مشکل کجاست.

د: به این حدیث و صحیح بخاری توجه بفرمایید که در ج ۵، ص ۸۲ از قول عایشه می‌گوید.

فی صحیح البخاری، ج ۵، ص ۸۲

«عن عائشة أن فاطمة بنت النبي صلى الله عليه وسلم أرسلت إلى أبي بكر تسأله ميراثها من رسول الله صلى الله عليه وسلم مما أفاء الله عليه بالمدينة وفدك وما بقي من خمس خيبر، فقال أبو بكر: إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لا نورثنا تركنا صدقة، إنما يأكل آل محمد في هذا المال، وإني والله لا أغير شيئاً من صدقة رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حالها التي كان عليها في عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا عملن فيها بما عمل به رسول الله صلى الله عليه وسلم.»

فأبى أبو بكر أن يدفع إلى فاطمة منها شيئاً، فوجدت فاطمة على أبي بكر في ذلك فهجرتة، فلم تكلمه حتى توفيت !!

«از عایشه (می‌گوید): فاطمه دختر پیامبر ﷺ کسی را فرستاد پیش ابوبکر و (از) ارث پیامبر در مدینه و فدک و آنچه باقی مانده از خمس خیبر را درخواست کرد. ابوبکر گفت: همانا پیامبر ﷺ فرمود: از ما ارثی باقی نمی‌ماند هرچه از ما باقی می‌ماند، صدقه است. همانا آل پیامبر هم می‌توانند از این مال بخورند. من چیزی از صدقه پیامبر ﷺ را نسبت به وضعیتی که در زمان پیامبر ﷺ داشته تغییر نمی‌دهم و طوری عمل می‌کنم که پیامبر به آن‌ها عمل می‌کرد.»



پس ابوبکر از دادن آن‌ها به فاطمه خودداری کرد. به همین دلیل فاطمه از ابوبکر دوری کرد و تا زمانی که فوت کرد با ابوبکر سخن نگفت.

ش: این خبر درست است.

د: حالا خبر دیگر در مورد فاطمه علیها السلام در صحیح مسلم، ج ۱۲، ص ۲۰۱، حدیث ۴۴۸۳:

«حَدَّثَنِي أَبُو مَعْمَرٍ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْهَدَلِيُّ حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَمْرٍو عَنْ  
ابْنِ أَبِي مُلَيْكَةَ عَنِ الْمُسَوَّرِ بْنِ مَحْرَمَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
وَسَلَّمَ إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مَنِّي يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا»

«... رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود همانا فاطمه پاره تن من است هرکس او را اذیت کند من را اذیت کرده است»

ش: من اهمیت فاطمه را در نگاه پیامبر می‌دانم.

د: اما در کتاب خصایص نسائی حدیث‌هایی هم در مورد حسنین و فاطمه (ع) دارد. من کتاب را ترجمه و شماره‌گذاری کردم، شماره‌های زیر بدین ترتیب است. مثلاً شماره ۲۸/۳/۲، یعنی فصل ۲۸، ۳ حدیث دارد این حدیث ۲ است. پس حالا ببینیم چه چیزهایی داریم. در خصائص نسائی در مورد حضرت فاطمه علیها السلام آمده است:

۲۷/۳/۳: (اخبرنا) «اسحاق بن ابراهیم بن مخلد بن راهویه، قال: اخبرنا جریر،  
عن یزید بن زیاد، عن عبد الرحمان بن ابی نعیم، عن ابی سعید قال: قال رسول  
الله صلی الله علیه وسلم: الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وفاطمة  
سيدة نساء اهل الجنة إلا ما كان من مریم بنت عمران»

«... از ابن سعید گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت و فاطمه سرور زنان اهل بهشت است، مگر مریم دختر عمران.»

۲۸/۳/۳: (أخبرنا) «محمد بن معمر البحرانی، قال: حدثنا، أبو داود، حدثنا أبو  
عوانة، عن فراس، عن الشعبي، عن مسروق قال: اخبرتنی عائشة قالت: كنا عند  
رسول الله صلی الله علیه وسلم جميعا لم تغادر منا واحدة، فجاءت فاطمة  
تمشى ولا والله ان تخطى مشيتها من مشية رسول الله صلی الله علیه وسلم  
حتى انتهت إليه فقال: مرحبا بابنتی، فأقعدھا عن یمینہ أو یسارہ، ثم سارھا  
بشيء فبكت بكاء شديدا، ثم سارھا بشيء فضحكت، فلما قام رسول الله صلی  
الله علیه وسلم قلت لها: اخصك رسول الله صلی الله علیه وآله من بیننا  
بالسراء وانت تبكين، اخبريني ما قال لك؟ قالت: ما كنت لافشي رسول الله



صلی الله علیه وسلم سره، فلما توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم قلت لها: اسألك بالذي عليك من الحق ما ارك به رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقالت: اما الآن فنعم، سارنى المرة الاولى فقال: ان جبريل عليه السلام كان يعارضنى بالقرآن فى كل سنة مرة وانه عارضنى العام مرتين، ولا ادرى الاجل إلا قد اقترب فاتقى الله واصبرى، ثم قال لى: يا فاطمة أما ترضين انك تكونى سيدة نساء هذه الامة وسيدة نساء العالمين فضحكت»

«... از مسروق عايشه به من خبر داد: همه خدمت رسول الله ﷺ بوديم، هيچ كس غائب نبود. پس فاطمه قدم زنان آمد و سوگند به خدا راه رفتنش هيچ فرقى با راه رفتن رسول الله ﷺ نداشت، تا رسيد به او (پيامبر) فرمود: خوش آمدى دخترم. (فاطمه) نشست در طرف راست يا چپ او. پس چيزى به او فرمود كه در اثر آن گريه شديدى كرد. آنگاه سخن ديگرى فرمود: (فاطمه) خنديد. چون رسول الله ﷺ برخاست، به او (فاطمه) گفتم: رسول الله ﷺ بين همه ما تو را براى بيان سر خود انتخاب كرد و تو گريه كردى. به ما بگو كه (موضوع) چه بود؟ (فاطمه) گفت: من سر رسول الله ﷺ را فاش نمى كنم. وقتى رسول الله ﷺ رحلت نمود به او گفتم: سؤال مى كنم به حق كسى كه بر تو حق دارد از رسول الله ﷺ چه ديدى؟ فاطمه گفت: آرى اينك جواب مى دهم. مرتبه اول كه با من صحبت كرد، فرمود: همانا جبرئيل عليه السلام هر سال يك بار قرآن را به من عرضه مى كند ولى او امسال دو بار عرضه كرد و اين نيست مگر اينكه اجل من نزديك شده است. پس تقواى خدا را پيشه و صبر كن. سپس به من فرمود: اى فاطمه آيا راضى نيستى كه تو سرور زنان اين امت و سرور زنان جهان باشى، پس خنديدم.»

۲۹/۵/۱: (أخبرنا) «محمد بن شعيب، قال: اخبرنا قتيبة، قال: حدثنا الليث، عن ابن ابي مليكة، عن المسور بن مخرمة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو على المنبر يقول: ... فانما هي بضعة منى يربىنى ما رابها ويؤذيني ما آذاها، ومن آذى رسول الله فقد حبط عمله.»

«... از مسور بن مخرمه گفت: شنيدم از رسول الله ﷺ كه بر منبر مى فرمود: ... فاطمه پاره تن من است. هر كس او را بترساند من را ترسانده و هر كس او را اذيت كند من را آزار داده است، و هر كس رسول الله ﷺ را اذيت كند همانا عمل او باطل است.»

۲۹/۵/۳: (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: حدثنا الحرث بن مسكين





قرأته عليه وأنا اسمع، عن سفيان عن عمرو، عن ابن أبي مليكة، عن المسور بن مخرمة: ان النبي صلى الله عليه وسلم قال: ان فاطمة بضعة مني من أغضبها أغضبني.»

«... مسور بن مخرمه خبر داد: همانا رسول الله ﷺ فرمود: فاطمه پاره تن من است هر کس او را غضبناک کند من را غضبناک کرده است.»

۲۹/۵/۴: (أخبرنا) «محمد بن خالد، قال: حدثنا بشر بن شعيب، عن ابيه عن الزهري قال: اخبرني علي بن الحسين خبر ان المسور بن مخرمة اخبره ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: ان فاطمة لمضعة أو بضعة مني.»

«... مسور بن مخرمه: خبر داد: همانا رسول الله ﷺ فرمود: فاطمه گوشت و یا پاره تن من است.»

۲۹/۵/۵: (أخبرنا) «عبدالله بن سعد بن ابراهيم بن سعد، قال: اخبرنا ابي، عن الوليد بن كثير، عن محمد بن عمرو بن طلحة، انه حدثه ان ابن شهاب حدثه ان علي بن الحسين حدثه ان المسور بن مخرمة قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يخطب على منبره هذا وأنا يومئذ محتلم فقال: ان فاطمة بضعة مني.»

«... مسور بن مخرمه گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم بر منبر خود خطبه می خواند و من آن روز جوان بودم، پس فرمود: فاطمه پاره تن من است.»

ش: من بعضی از این حدیث‌ها را در کتب دیگر هم دیده‌ام اما بعضی تازگی داشت.

د: مثل کدام حدیث؟

ش: هر کس فاطمه را اذیت کند رسول الله را اذیت کرده و هر کس رسول الله را اذیت کند اعمالش باطل است.

د: شیخنا فکر می‌کنم با ترکیب حدیث از قول عایشه و این حدیث‌ها از بطلان

اعمال...

ش عثمان: دکتر جان، قبول کردیم که افراد مخالف خلافت افراد مهمی بوده‌اند.

د: اما قبول نکردید که مخالف و اذیت‌کننده فاطمه، اعمالش باطل است.

ش: اگر قبول کنیم که دیگر بحثی باقی نمی‌ماند.

ش عثمان: اما اگر قبول نکنیم از شرط اول شما و دکتر عدول کرده‌ایم.

ش: من نمی‌دانم ما در گذشته چرا این قدر به گفته‌های دیگران اعتماد کردیم و به

کتاب‌های خودمان کمتر مراجعه نمودیم.



ش عثمان: من که قبول کردم، شیخ ابراهیم را نمی دانم.  
دکتر زهیر: من که از این حرف ها و کتاب و حدیث چیز زیادی نمی دانم اما از نظر  
عقلی فکر می کنم حرف های دکتر جواب ندارد. فکر می کنم اگر چند جلسه دیگر این  
بحث ادامه پیدا کند من شیعه به انگلستان برمی گردم.  
د: بگوئید من مسلمان واقعی به انگلستان برمی گردم، چون مکتب اهل بیت، یعنی  
اسلام واقعی.

ش: دکتر برویم سراغ بحث بعد.  
ش عثمان: به نظرم ادامه بحث را بگذاریم برای عرفات و منی.  
ش: خوب است، من هم موافقم.  
د: ما که از در خدمت شما بودن خوشحال هستیم. اما اگر خسته شدید در منی  
همدیگر را ببینیم.  
ش عثمان: خسته نشدیم، می ترسیم برای اعمال منی و عرفات نسبت به باور خود  
تردید کنیم.  
ش: راستی قبل از رفتن اگر فرقی بین اعمال حج به ویژه اعمال منی و عرفات بین شیعه  
و سنی هست، بفرمایید.

د: فرق مهمی نیست به جز چند نکته جزئی که عرض می کنم.  
نکات را گفتم. قرار گذاشتم با مویایل بعداً همدیگر را پیدا کنیم و قرارهای بعدی را بگذاریم.  
گشت و گذاری زدیم و راجع به نظر شیعه درباره حضور حضرت مهدی علیه السلام در حج و  
به ویژه در عرفات صحبت کردیم و آن ها را برای فردا بعد از ظهر در بعثه ایران برای  
دعای عرفه دعوت کردم.

ش عثمان: شیخ ابراهیم اینکه انسان احساس کند امامش در این سرزمین حضور دارد،  
احساس بسیار والائی است.

دکتر زهیر: با آن توضیحاتی که دکتر در مورد حج اهل بیت داد شیخ به منی نرفت و  
همه ما را مستقیم آورد عرفات. می خواهد امام مهدی را ببیند.  
ش: من هرچه فکر می کنم می بینم حرف های دکتر به دل می نشیند. حتی اگر مخالفت  
هم می کنم می خواهم بیشتر بگویند.

د: شیخنا من عالم نیستم لذا حرف‌های یک مهندس است که می‌خواهد بتواند از دینش دفاع کند. اگر وقت داشته باشید همین الان برویم چادر یکی از علما و بحث عالمانه داشته باشید تا متوجه شوید که اطلاعات من چقدر محدود است.

ش عثمان: خیلی ممنون. دیروقت است و ما فعلاً از عهده شما برنیامدیم تا چه برسد به علمای شما.

ش: من فکر می‌کنم ممکن است علمای شما بیشتر از شما بدانند اما مدل بحث کردن شما کاملاً مهندسی است. انسان را می‌برید در گوشه و امکان فرار وجود ندارد. لذا من از این نوع بحث بیشتر لذت می‌برم تا بحث طلبگی.

د: راستی از دکتر عمرو موسی چه خبر.

دکتر زهیر: او با بقیه رفت منی بعد بیاید عرفات.

ش: راستش دکتر زهیر به بحث ما بیشتر علاقه‌مند شده است و می‌گوید به تنهایی با دکتر قرار نگذار.

ش عثمان: انصاف بدهیم ما در مصر اصلاً فکر نمی‌کردیم به حج بیاییم و با این چنین بحث علمی مواجه شویم. معلوم است که از دست نمی‌دهیم. من هم به شیخ ابراهیم گفتم با دکتر تنها قرار نگذار، من هم باشم.

د: برای من این ملاقات بسیار مفید بود. ان شاء الله در منی و مکه ادامه پیدا کند.

خداحافظی کردند و رفتند. من هم رفتم دنبال اعمال شب عرفه. این انتظار رؤیت امام و آقا و مولا هم عالمی دارد. مرتب چشمت دنبال افراد می‌رود شاید بتوانی امام مهدی را ببینی و بشناسی. اما هنوز روح من آن قدر آمادگی ندارد که به این توفیق دست یابد. شاید سفری دیگر و عرفه‌ای دیگر... آن هم با چشمان گنهکار ما با فضل و عنایت خداوند و توجه خود آقا. اللهم وفقنا.





## ❁ روز نهم ذیحجه (روز عرفه)

### دعای عرفه

فردا ساعت دو و نیم هر سه نفر آمدند. رفتیم محل برگزاری دعای عرفه. اول قرآن می‌خوانند. قاری ایرانی با صوت خوب شروع کرد. سوره یوسف فلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ. صدای گریه آن‌ها که معنی آیه را می‌فهمیدند بلند شد.

ش: گریه برای چیست؟ آیه، سوره قرآن است.

د: می‌دانید این آیه را برادران یوسف برای یوسف خواندند که ما با دست خالی آمده‌ایم. این‌ها هم به خداوند عرض می‌کنند دستمان خالی است. ولی تو عنایت کن همان‌طور که یوسف پادشاه به برادران لطف کرد.

ش عثمان: عجب برداشت خوبی از آیه می‌شود.

د: برداشت دوم هم دارد.

ش: بفرمایید برداشت دوم چیست.

د: چون مطمئنند که حضرت مهدی در عرفات وقوف دارند و چون غائب و در حقیقت گمشده ما هستند و همچنین از نوادگان حضرت فاطمه می‌باشند، ما ایشان را یوسف فاطمه می‌نامیم لذا این خطاب آیه قرآن به ایشان هم هست که اگر ما دست خالی آمده‌ایم ولی شما به ما عنایت بفرمایید.

ش: عجب، عجب خیلی قشنگ بود.

دعا شروع شد و یک نسخه دعا به هر کدام دادم تا از روی آن مطالعه کنند. در حین دعا می‌دیدم از گوشه چشم شیخ ابراهیم و شیخ عثمان اشک جاری می‌شود. دکتر زهیر بعضی وقت‌ها عقب می‌ماند و در یک صفحه توقف می‌کرد که توضیح داد نمی‌توانم از این‌ها آسان عبور کنم. حالا می‌فهمم چرا شیخ ابراهیم آن شب که کتاب مفاتیح را آورده بود تا نماز صبح بیدار بود. اما دعا طول کشید و آن‌ها با اکراه زیاد وسط دعا رفتند چون می‌خواستند با کاروان خود به مشعر بروند. این‌هم از اشکالات برنامه دعا عرفه ایران در عرفات است که تا غروب طول می‌دهند و بعد با ازدحام زیاد و شلوغی کاروان‌ها باید اول به چادر خود بروند و نماز مغرب و عشا بخوانند بعد هم حرکت کنند برای مشعر. به همین دلیل خیلی از روحانیون که سابقه سفر حج دارند خودشان در چادرشان دعا عرفه را می‌خوانند، هرچند الحق دعا عرفه جمعی حال‌وهوای دیگری دارد و این سال‌ها نسبت به قبل منظم‌تر شده است.

شب رفتیم مشعر و وقوف تا طلوع آفتاب. بعد هم رفتیم منی و بعد رمی جمره عقبه. تلفنی خبر دادیم که رمی انجام شد اسم ما پنج نفر را بدهید برای قربانی. قربانی ما تا بعدازظهر انجام شد و ما پس از تقصیر از احرام بیرون آمدیم. اما متأسفانه عده‌ای روز یازدهم ذیحجه از احرام بیرون آمدند. شب به اتفاق دوستان رفتیم مکه و مسجدالحرام برای طواف حج و سعی و طواف نساء. بعد از اعمال، شیخ و رفقاییش را دیدم. قرار شد روز یازدهم در منی به چادر ما بیایند. چون ما چادر آن‌ها را بلد نبودیم. برگشتیم هتل در مکه و استراحت کردیم. قبل از ظهر از طریق مسیر پیاده‌رو آمدیم منی، نماز جماعت را خواندیم ناهار خوردیم و استراحت کردیم و منتظر شیخ و دوستان ماندم.



## ❁ روز یازدهم ذیحجه

### در چادرهای منی

در چادر کاروان منتظر شیخ و همراهان بودم. هرچه نشستم خبری نشد. موبایل‌ها هم نمی‌گرفت. چون فقط تلفن شیخ را داشتم آن‌هم با شلوغی و ترافیک در منی تقریباً بی‌فایده بود. فکر کردم شیخ چادر ما را پیدا نکرده. رفتم بیرون چادر، در نزدیکی خیابان اصلی کمی ایستادم، از شیخ و همراهان خبری نشد. بعد از چند دقیقه دکتر زهیر و دکتر عمرو موسی را دیدم که به طرف چادرهای ما می‌آمدند.

د: سلام علیکم، کجا هستید؟ شیخ کجاست.

دکتر زهیر: یک خبر بد داریم. امروز به اتفاق شیخ رفته بودیم رمی جمرات متأسفانه شیخ تحت فشار جمعیت زمین خورد و پایش پیچید به طوری که راه رفتن برایش سخت شد.

د: الان چطور است؟

دکتر عمرو موسی: خوب است. در چادر استراحت می‌کند.

د: قبل از رمی جمرات پایش پیچید یا بعد از رمی جمرات.

دکتر زهیر: خوشبختانه رمی تمام شده بود و می‌خواست از نزدیک جمرات برگردد عقب، ما هم مراقبش بودیم.

دکتر عمرو موسی: ما که مراقب نبودیم ما از راه دور سنگ‌ها را پرتاب کردیم. نفهمیدیم به سر چه کسی خورد اما شیخ خواست به مردم نخورد رفت جلوتر و...

د: فکر می‌کنم شیخ هم خواسته‌اند به مردم اصابت نکند، به ستون و دیوار جمرات بخورد.

دکتر زهیر: درست است شیخ رفت جلو تا سنگ‌ها به سر مردم ضربه نزنند و به شیطان بخورد.

د: پس شما بیاید در چادر ما بنشینید و دوستان ما را هم ببینید.

دکتر زهیر: نه شیخ گفتند من آماده هستم بیاید چادر ما صحبت کنیم من نمی‌توانم بیایم چادر شما. بنابراین ما آمده‌ایم شما را ببریم.

د: بگذاریم شیخ استراحت کنند.

دکتر زهیر: شیخ استراحت کرده‌اند. امروز بعد از آمدن به چادر که او را با آمبولانس آوردیم خوابیده‌اند. لذا خودشان آماده‌اند که شما را ببینند.

د: خیلی خُب، خوبست به ملاقات و عیادت بیمار هم برویم.

د عمرموسی: فکر می‌کنم این بیمار بیشتر منتظر بحث با شماست تا عیادت.

د: پس اجازه بدهید برویم چادر ما، لباس بهتری بپوشم و رایانه را هم بردارم و بیایم.

د عمرموسی: بیاید برویم همین لباس خوب است.

د: برویم. البته من رایانه هم همراه نداشته باشم چند هزار کتاب همراهم نیست.

دکتر زهیر: شما که احتیاج به رایانه ندارید هروقت سندی را خواستید نشان بدهید رایانه می‌خواهید، حالا امروز سند ندهید.

د: اشکال ندارد شاید امروز بحث نکنیم فقط ملاقات شیخ باشد.

د عمرموسی: اما فکر می‌کنم شیخ شما را ول نمی‌کند.

د: امیدوارم این‌طور نباشد. اما اجازه دهید یک روغن برای ماساژ پای شیخ از چادر بردارم بیایم. البته تا چادر آمدیم رایانه را هم برمی‌دارم.

دکتر زهیر: شیخ خیلی به شما علاقه دارد. می‌گوید از وقتی شما را دیده مسائلی برایش روشن شده که قبلاً بدان توجه نداشته است.

د عمرموسی: اعتقادات شیخ به هم ریخته است. فکر می‌کنم امروز هم که رفت جلو سنگ را پرتاب کند می‌گفت دکتر گفته باید حتی المقدور سنگ‌ها به دیوار برخورد کند، پرتاب تنها کافی نیست.

د: من هم به شیخ خیلی علاقه‌مند شدم. عجیب آدم حقیقت‌جویی است. اگر حرفی شنید که قبلاً برایش سؤال بوده اقرار می‌کند. اصلاً نمی‌گوید من شیخ هستم، استاد الازهر هستم، مطالعه دارم نباید گوش به حرف یک مهندس بدهم.





دکتر زهیر: فکر می‌کنم اکثر اساتیدی که در الازهر هستند همین روحیه را دارند، چون نوعاً آدم‌های محقق‌ی هستند، کمتر متعصبند بنابراین افتخار الازهر همیشه این بوده است که متحجر نیست.

د: افتخار مهمی است.

د عمرموسی: تا به شیخ نرسیدیم دست از این حرف‌ها بردارید، بگذارید کمی شوخی کنیم به شیخ که رسیدیم این حرف‌ها را بزنیم.

دکتر زهیر: اما سی سال در انگلیس این چرت و پرت‌ها را گفتی و شنیدی، چی شد؟ بگذار حداقل در سفر حج حرف‌های دینی بشنویم به خصوص با حضور دکتر و شیخ.

د عمرموسی: من هم حرف دینی می‌زنم. یک نفر رفته بود رمی جمرات، وقتی برگشت سرش خونین شده بود، گفتند چرا این‌طور شد؟ گفت من تصمیم گرفتم هرطور شده خودم را به دیوار ستون برسانم و آن را ببوسم، اما این‌قدر سنگ بر سرم زدند که زخمی شدم. دکتر زهیر: خوب این که بد نبود.

د: خوب بود.

د عمرموسی: یک نفر از شهر... می‌آید مکه بعد که می‌رسد به میقات تا محرم بشود چند لحظه فکر می‌کند چطور محرم بشوم؟ چه بگویم؟ از او می‌پرسند در چه فکری هستی؟ چرا محرم نمی‌شوی؟ مگر حوله‌های سفید را نداری؟ گفت چرا دارم. پس معطل چی هستی؟ گفت آخر من مسیحی هستم، یادم آمده اصلاً نباید به حج می‌آمدم.

دکتر زهیر: این هم قشنگ بود.

د: قشنگ بود اما کاش اسم شهر را نمی‌آوردی.

د عمرموسی: این‌ها از من حالا شما هم اگر لطیفه دارید تعریف کنید.

د: یک نفر در جماعت شرکت کرد. امام جماعت شروع کرد سوره نوح را بخواند. لذا گفت: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ﴾ «ما نوح را به طرف قومش فرستادیم». بقیه آیه را یادش رفت. چند بار این آیه را تکرار کرد، یکی از مأمومین کم حوصله که دید امام مرتب این آیه را تکرار می‌کند گفت آقا اگر نوح نمی‌رود یک نفر دیگر را بفرستید.

دکتر زهیر: قشنگ بود.

د عمرموسی: دیدی، این حرف‌ها کجایش عیب دارد؟ رفع خستگی هم می‌کند.



د: خُب بعدی هم درباره نماز است. یک نفر رفت نماز جماعت، دید امام جماعت سوره بلندی را در نماز خواند. وقتی تمام شد، پرسید این سوره چه بود؟ گفتند سوره نمل بود (مورچه). در نماز بعد دید امام سوره فیل را شروع کرد. گفت اگر نمل آن بود خدا به فریاد سوره فیل برسد، نماز جماعت را رها کرد و رفت.

د عمرموسی: شما شوخی‌ها را هم از موارد دینی می‌گویید.

د: اینکه بهتر است تا شوخی‌ها را رکیک باشند.

د عمرموسی: خوب بود یک لطیفه دیگر بگویید. رسیدیم چادر شیخ.

د کتر زهیر: نه لازم نیست اما من در ملاقات‌های اخیر به این نتیجه رسیدم که ما لازم داریم مطالعات خود را در زمینه‌های معارف اسلامی زیاد کنیم. ما صرفاً به اینکه پدر و مادر ما مسلمان بوده‌اند اکتفا کرده‌ایم، در حالی که نباید چنین باشد.

د عمرموسی: بفرمایید رسیدیم به چادر شیخ. برویم طرف شیخ.

د: سلام علیکم شیخنا، چه شده؟

ش: علیکم السلام. دکتر. من فکر کردم دیر کردید شما نمی‌آیید.

د: راستش من به دوستان گفتم نیایم تا شما استراحت کنید.

ش: نه مسئله مهمی نبود الان بهتر هستم فقط نباید زیاد راه بروم.

د: می‌گویند زیاد به شیطان نزدیک شده‌اید، شیطان ترسیده شما زیادتر نزدیک بشوید و به او صدمه بزنید، او زودتر به شما حمله کرده است.

ش: او که همیشه در حال حمله به ما هست، ما گهگاه این‌طور مستقیم به او حمله می‌کنیم و سنگ می‌زنیم. معلوم است ناراحت می‌شود.

د: اما من یک روغن ترکیبی از مومیایی مکه، روغن بادام، روغن زیتون و روغن گوسفند آورده‌ام که بمالید به پایتان. ان‌شاءالله زودتر خوب بشوید.

ش: ممنون بعداً می‌مالم.

د عمرموسی: من پزشکم بگذارید همین الان چند دقیقه بمالم و ماساژ بدهم که تا نشسته‌اید اثر کند.

ش: نه بعد از رفتن دکتر.

د: نه من باشم بهتر است. دستورالعمل را به دکتر عمرو موسی می‌گویم.

ش: باشد یاالله دکتر عمرو موسی شروع کن.



پای شیخ را ماساژ داد و کمی بهتر شد.  
ش: خوب بحث امروز چی باشد؟  
د: اگر موافق باشید امروز فقط ملاقات و عیادت شما باشد.  
ش: نه، بحث خوب است. نشستهایم، به جای حرف‌های متفرقه در منی بحث دینی بکنیم.  
د: پس ادامه بحث قبل.

#### ۵. برتری علی علیه السلام نسبت به سایر خلفا

د: خوب برویم سراغ قسمت بعد، یعنی برتری‌های علی نسبت به سایر خلفا.  
ش: این مورد به چه منظور طرح می‌شود؟  
د: اول بحث کنیم بعد ببینیم چیست.  
ش: بفرمایید.  
د: بسیار خوب. نکته امروز به جایگاه علی در مقابل سایر صحابه بپردازیم.  
ش: علی قطعاً در میان صحابه جایگاه مهمی دارد.  
د: بله ولی او را خلیفه نکردند.  
ش: چرا کردند. او خلیفه چهارم شد.  
د: اما اگر جایگاه مهمی داشت، چرا خلیفه اول نشد.  
ش: علت عدم انتخاب وی به عنوان خلیفه اول، جوان بودن او بود.  
د: بعضی‌ها برای زمان جنگ که باید تصمیمات لحظه‌ای گرفت جوان نیستند اما برای مدیریت زمان صلح جوان هستند.  
ش: این جوان بودن مطرح شد ولی بالاخره تشخیص خلیفه مهم بود.  
د: تشخیص این امر با کیست؟  
ش: با صحابه صدر اسلام که تشخیص دادند.  
د: اما اگر خلاف حرف پیامبر هم تشخیص داده باشند باید پذیرفت. از طرف دیگر دیدیم که انتخاب صحابه چند روش بود و روش اول تکرار نشد. این نشان می‌دهد روش غلطی بوده است.  
ش: البته اگر پیامبر خلیفه معرفی کرده باشد خیر. نظر صحابه درست نیست.  
د: اما بد نیست جایگاه علی را در زمان پیامبر ببینیم. آیا واقعاً چنین فردی صلاحیت خلافت، امامت و وصایت را نداشت.

ش: بفرمایید.

د: حُب، از کتاب‌های خودتان نقل می‌کنیم.

ش: در کتاب‌های ما در مورد صحابه به‌ویژه علی حدیث زیاد داریم.

د: درست است اما یکی از مهم‌ترین کتاب‌ها و معتبرترین آن‌ها کتاب *خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب* است که نویسنده آن شیخ احمد نسائی شافعی است. او در اول کتاب می‌گوید این ویژگی‌ها که از زبان پیامبر برای علی گفته شده اختصاص به علی دارد و دیگر صحابه در آن شریک نیستند. بنابراین نظیر سایر حدیث‌های در مورد علی نیست که صحابه‌های دیگر هم ممکن است شریک باشند.

ش: نمی‌شود خصائص علی را انکار کرد.

د: شما می‌دانید که مرحوم نسائی وقتی وارد دمشق (شام) شد و دید مردم در نماز و محراب و منبر علی را لعن می‌کنند، این کتاب را نوشت و نام آن را *خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی‌طالب* گذاشت. من فقط تعدادی از این ویژگی‌ها را از کتاب نقل می‌کنم.

ش: بله این کتاب مختصر او بسیار معروف است.

د: بله اما این کتاب باعث قتل او شد.

ش: چطور؟

د: می‌دانید پس از اینکه تدریس این کتاب را در مسجد اموی دمشق شروع کرد آن‌قدر او را زدند که از همان مریضی مرد. چرا؟ چون گفته بود علی را فحش ندهید. ش: بله متأسفانه صحیح است.

د: من این کتاب را به فارسی ترجمه کردم و همراه دارم که متن عربی و فارسی دارد. که چاپ شده است. من این کتاب را شماره فصل و شماره حدیث گذاشته‌ام. مثلاً ۸/۱۷/۱۱ یعنی فصل ۸ از کتاب که ۱۷ حدیث دارد و این حدیث شماره ۱۱ است. حُب حالا بینیم نسائی از قول پیامبر چه حدیث‌هایی را در مورد علی علیه السلام نقل کرده است. برای جلوگیری از تکرار حدیث‌ها من فقط بخشی از این حدیث‌ها را نقل می‌کنم.

(کلیه متون عربی و ترجمه حدیث‌هایی که از کتاب *خصائص نسائی* با شیخ بحث کردیم در پیوست یک است.)

پس از ملاحظه متون حدیث‌ها از کتاب *خصائص نسائی* شیخ گفت:



ش: بلی این تعاریف در مورد علی واقعیت دارد.

د: انصاف بدهیم آیا بین صحابه نزدیک پیامبر کسی با این ویژگی‌ها داریم.

ش: البته هر کدام از صحابی مواردی تعریف از طرف پیامبر دارند اما نه به این اهمیت و ویژگی‌هایی که اینجا آمده است.

د: پس این موضوع را هم قبول کنیم که علی از همه صحابه برتر بود.

ش: باید قبول کرد این حدیث‌ها تقریباً متفق علیه است.

با شیخ و دوستان در چادر آن‌ها کمی گپ خودمانی و طبق معمول حسرت‌های شیخ و دوستان به‌ویژه شیخ عثمان ابوبکر که چرا ما به‌عنوان یک روحانی این‌قدر در امر دین ساده‌انگاری کردیم و بالاخره خداحافظی و قرار بعدی برای روز نیمه ذیحجه که اعمال تمام می‌شود و مسجدالحرام کمی خلوت‌تر است. برگشتم چادر خودمان. با چند نفر از دوستان که از کاروان‌های دیگر آمده بودند تصمیم گرفتیم نیمه اول شب را در منی بیتوته کنیم و بعد از نیمه شب برویم هتل برای حمام، خواب و استراحت. همین کار را کردیم و فردا قبل از ظهر برگشتیم به رمی جمرات اما نه از داخل منی بلکه از هتل که ۱۵ دقیقه بیشتر فاصله نداشت. رمی آخر را انجام دادیم و برگشتیم هتل تا روز ۱۵ ذیحجه که دوباره شیخ را بینیم.





## ❁ روز نیمه ذیحجه

در مسجدالحرام برای بعد از نماز ظهر با شیخ قرار داشتیم و طبق معمول جلوی باب‌العمره. شیخ با یکی از دوستان (دکتر زهیر) آمده بود. با هم راه افتادیم. هرچند قرار بود بعد از اعمال منی برویم هتل ما، اما شیخ گفت که شیخ عثمان ابوبکر اصرار داشت که در ادامه بحث باشد لذا به طرف هتل شیخ راه افتادیم. در راه صحبت‌هایی شد.

د: اعمال بعد از منی را انجام دادید؟

ش: بله، الحمدلله اعمال انجام شد.

دکتر زهیر: اما شیخ به جای طواف وداع، طواف نساء انجام داد. شیخ می‌گفت دکتر گفته است طواف نساء صحیح است نه طواف وداع. ظاهراً شیخ حرف‌های دکتر را پذیرفته است.

ش: چه فرقی می‌کند. طواف، طواف است. حالا اسمش نساء باشد یا وداع.

دکتر زهیر: یک فرق دارد و آن اینکه نساء را دکتر از طرف اهل‌بیت می‌گوید و وداع را ما از طریق خلفا.

ش: من گفتم نساء که هم حرف اهل‌بیت را گوش داده باشم هم اصل طواف را که وظیفه هر مسلمان است.

د: شیخ یک محقق است تا مطلبی به عمق جانش ننشیند آن‌هم در عبادات عمل نمی‌کند.

دکتر زهیر: دکتر وقتی شما نیستید شیخ خیلی از شما حرف می‌زند. می‌گوید ما برای

حرف‌های دکتر جواب حسابی نداریم. ما کتاب‌های خودمان را خوب نخوانده‌ایم و گرنه می‌فهمیدیم خیلی از عبادات و اعمال مذهبی ما حتی مطابق کتاب‌های خود ما نیست. من هم می‌گویم خُب بروید بخوانید.

ش: ما کوتاهی زیاد داریم عمری نیست که بتوانیم برویم این‌همه کتب حدیث را مرور کنیم.

دکتر زهیر: چرا قبلاً کتب را مطالعه نکردید؟

ش: مطالعه می‌کردیم اما از روی کتاب‌های دیگری که انتخاب حدیث کرده بودند. مثلاً در مورد نماز، کتاب‌های نماز پیامبر نوشته فلان شیخ بزرگ را می‌خواندیم و او حدیث‌های مورد نظر خود را از کتب حدیث اصلی نقل می‌کرد، ما هم دنبال این نبودیم که برویم موضوع را در کتاب‌های اصلی حدیث ببینیم.

دکتر زهیر: اما دکتر زحمت شما را کم کرده است. آماده کرده و در اختیار شما قرار می‌دهد.

ش: بله، دکتر زحمت کشیده اما برای ما جای شرمندگی است که یک مهندس این مطالب را مطالعه کرده باشد و امثال من با دیدن حدیث‌های کتب خودمان ببینیم مثلاً نمازمان فلان اشکال اساسی را دارد.

د: شیخنا شکسته‌نفسی می‌فرمایید. شما حتماً این موارد را دیده‌اید اما چون ذهن شما ملکه اعمال رایج در جامعه بوده، توجه نکردید.

ش: شما ما را برای خودمان توجیه نکنید. ما کم کاری داریم.

دکتر زهیر: دکتر شما کم کاری علمای ما را توجیه می‌کنید. شیخ بعد از دیدار شما مرتباً از وضعیت حوزه و دانشگاه‌های اهل تسنن گله می‌کند.

ش: ول کنید، رسیدیم هتل. نهار بخوریم و بعد ادامه بحث خلافت را داشته باشیم. حالا من شده‌ام چهره سرشناس هتل شیخ. دوستان شیخ دورم را می‌گیرند و خوش‌وبش فراوان و نهار عربی و بعد هم به اتاق شیخ می‌رویم. چون چند روز بود شیخ عثمان و بقیه دوستان را ندیده بودم مقدار زیادی از وقت صرف صحبت‌های مربوط به اعمال حج شد و فکر کردیم به بحث هم نرسیم، اما شیخ اصرار به ادامه بحث دارد:





## ۶. نتیجه عملکرد پس از پیامبر در عدم بیعت علی

د: حُب حالا ببینید که عدم انتخاب علی با این ویژگی‌ها چه عواقبی به دنبال داشت.  
ش: چه عواقبی داشت؟ الحمدلله اسلام در جهان این همه طرفدار دارد. چه بدی داشت؟  
د: شاید اگر علی انتخاب شده بود، الان همه جهان مسلمان بودند.  
ش: اما علی هم خلیفه شد اگر کاری می‌توانست بکند، می‌کرد.  
د: اما علی پس از بیست و پنج سال انحراف خلیفه شد. یعنی خانه‌ای را می‌خواست بسازد که بنیادش خراب شده بود.  
ش: می‌توانست از اول بنا کند.  
د: اما اجازه ندادند.  
ش: چطور اجازه ندادند.  
د: وقتی خواست حکومت را شروع کند سخنی گفت که در شرح نهج البلاغه محمد عبده، استاد الازهر آمده است که می‌گوید علی علیه السلام گفت:

«تبلبلن بلبه و لتغر بلن غربله حتی يعود اسفلکم اعلاکم و اعلاکم اسفلکم»

«شما را زیر و رو و غربال می‌کنم چه غربالی، به طوری که افراد بالای شما پایین بیایند و افراد پایین بالا بیایند.»

ش: این مطلب را ندیده بودم.

د: چرا در کتب به ویژه نهج البلاغه موجود است.

ش: جمله قشنگی است.

د: شما قرار گذاشتید ما از منابع اهل بیت سندی نیاوریم و گرنه حداقل مطالبی از نهج البلاغه نشان می‌دادم که دریایی از علوم و اطلاعات به شما می‌داد.

ش: ولی نهج البلاغه درست است. شیعه‌ها جمع کردند ولی در الازهر به آن مراجعه داشتیم و ما در الازهر آن را کتاب فریقین می‌دانیم کما اینکه شیخ محمد عبده آن را شرح کرده است.

د: ولی به هر حال من همین یک مورد را آوردم که ببینید چرا علی نتوانست بنیان اسلام را از انحراف نجات دهد.

ش: اما نتیجه چندان بد هم نیست.



د: اما سه جنگ به علی تحمیل شد. همه هم توسط صحابه بود.

ش: اختلاف صحابه را بحث کردیم.

د: من علت عدم موفقیت علی را در تلاش برای اصلاح سیستم می دانم.

ش: ولی علی همه را شکست داد حتی نهروانی ها را.

د: اما نتیجه آن انحراف ها را ببینید.

ش: چه مواردی؟

د: خلافت معاویه، یزید، مروان، در کل اموی ها و بعد عباسی ها و بعد هم پاشیدن

سیستم اسلام در جهان.

ش: یعنی اگر علی از اول انتخاب شده بود، چنین نمی شد.

د: اگر حرف پیامبر را گوش کرده بودند و علی را به عنوان خلیفه بعد از پیامبر

پذیرفته بودند حتماً چنین نمی شد. همان دوازده خلیفه که پیامبر تعیین فرموده بودند

خلافت می کردند و جهان در اختیار اسلام بود.

ش: الحمدلله الان هم خیلی مسلمان هست.

د: اما ما الان دو اسلام داریم.

ش: چگونه دو اسلام؟

د: یک اسلام از خلفای راشدین شروع شد، رسید به معاویه و یزید و امروز در

کشورهای عربی همه پادشاهان و ملوک و رؤسای جمهور دنبال همان خط هستند،

یعنی پادشاه اردن، عربستان و... اما اسلام دیگر از علی شروع شد تا به حسن و حسین

و... و الان رسیده است به امام خمینی علیه السلام و حسن نصرالله در لبنان.

ش: یعنی دو خط تصویر شد؟

د: بله، یکی مکتب اهل بیت و یکی مکتب خلفا. درست است یا خیر؟ دو مکتب است

یا خیر؟

ش: با این تعریف بله.

د: شیخنا ما که دو صراط مستقیم نداریم.

ش: بله نداریم.

د: حالا شما انصاف بدهید کدام خط و مکتب به صراط مستقیم نزدیک تر است.



ش: با این دلایل، خط و کتب اهل بیت، چون واقعاً اسلام ایران و سیدحسن نصرالله با هیچ شاه عربی و رؤسای جمهور کشورهای اسلامی قابل قیاس نیست.  
د: ممنون، لذا اگر علی از اول خلیفه شده بود حالا همه کشورهای اسلامی مثل ایران بودند و مردم مسلمان هم مثل مردم ایران و لبنان.  
دکتر زهیر: آن وقت شیخ هم می شد مثل خمینی، ما هم می شدیم مثل دکتر.  
ش: شاید خدا کمک کرد، اگر مثل امام خمینی نشدیم حداقل دنباله رو می شدیم مثل حسن نصرالله در لبنان.  
د: فکر می کنم برای امروز بس است. من هم باید بروم هتل و استراحتی بکنم تا نماز مغرب.

ش: بسیار خوب، بقیه بحث فردا.  
د: اما در هتل ما و به اتفاق شیخ عثمان و دوستانی که آمادگی دارند.  
شیخ عثمان: من که می آیم.  
د: ما هم خوشحال می شویم پس خداحافظ تا فردا بعد از نماز ظهر.  
ش: خداحافظ.

آدم هتل. چند نفر از دوستان از مسجدالنبی تهران (مسجد محل ما) آمده اند هتل ما و دوستان مشغول پذیرایی از آنان بودند. بحث های متفرقه زیاد شد. در مورد اعمال هم دوستان سؤالاتی داشتند که مثلاً فلان اتفاق در حین طواف یا سعی پیش آمد چه حکمی دارد و آیا به اعمال صدمه می زند یا نه. از همان مواردی است که قبلاً گفتم. این قدر وسواس درست کرده اند که طرف برای آب خوردن در مسیر سعی دچار نگرانی شده است. دوستان رفتند و من هم به دنبال برنامه روزانه.





## ✿ روز شانزدهم ذیحجه

طبق معمول با شیخ قرار گذاشته بودیم اما این دفعه جلوی باب اجیاد. چون امروز به هتل ما می‌رویم. دو شیخ به اتفاق دکتر زهیر آمدند و یک تاکسی گرفتیم تا هتل و صرف نهار و بعد هم به اتاق رفتیم. دوستان اتاق ما با دیدن شیخ خوشحال شدند و به شیخ عثمان و دکتر زهیر هم خیرمقدم گفتند. مثل روز اولی که شیخ آمده بود هتل ما پذیرایی از میهمانان جدید هم شروع شد. این اخلاق ایرانی‌ها خیلی جای تقدیر دارد. ش عثمان: شیخ ابراهیم اینجا که این قدر خوب پذیرایی می‌کنند، چرا از اول اینجا نیامدیم. هتل ما کجا اینجا کجا.

ش: من از دکتر خواهش کردم بیایند هتل ما تا شما هم به گونه‌ای وارد بحث شوید. چون می‌دانستم با عشقی که شما به تحقیق و مباحثه داشتید با دیدن دکتر خوشحال می‌شدید که شدید و گرنه من می‌دانستم در هتل دکتر وسایل پذیرایی بیشتر و بهتر است. د: ما را بیش از این شرمند نکنید. ما در هتل چیزی بیشتر از هتل شما نداریم. ش: وقت تلف نکنیم. ما باید زودتر برگردیم. لطفاً ادامه بحث را داشته باشیم. ضرغام: اما این نامردی است که شما عربی صحبت کنید ما نفهمیم. کربلایی: به من و تو چه این‌ها بحث دینی می‌کنند. بیا برویم حرم چند تا طواف مستحبی بکنیم. الان خلوت است.

دکتر احمدی: راست می‌گوید، شما بروید. تا خُر خُر شما نیست ما هم یک چرتی بزنینم.

کربلایی: چطور با صدای بحث دکتر خوابت می‌برد اما با خُرْخُر ما نمی‌توانی بخوابی.  
 دکتر احمدی: آخر صدای خُرْخُر شما که مثل تراکتور است کجا، صدای صحبت کردن این‌ها آن‌هم در گوشهٔ دیگر اتاق کجا.  
 حاج عباس: هر که هر برنامه‌ای دارد انجام بدهد. من کمی عربی می‌دانم می‌خواهم بحث را گوش کنم.  
 ش: این‌ها چه می‌گویند؟  
 د: بحث خُرْخُر آقایان و مقایسه با صدای مذاکرات ما و رفتن بعضی از دوستان به مسجدالحرام و طواف است.  
 ش: به این دوستان بگویید اگر کمی عربی می‌دانند گوش دادن به بحث ما اجرش از همه چیز بیشتر است.

#### ۷. توصیهٔ پیامبر به خلافت علی، بعد از او

د: حُب برویم سراغ بخش بعدی بحث در مورد خلفا، یعنی توصیهٔ پیامبر به وصایت و خلافت علی.  
 ش: این بخش را خیلی‌ها قبول ندارند. غدیر هم همین‌ها می‌گویند که قبول نداریم.  
 د: نه، غدیر در این بخش نیست، غدیر فصل الخطاب است و انتهای کلام.  
 ش: بفرمایید.  
 د: مواردی که در کتب شما هست و نشانهٔ توصیهٔ پیامبر برای خلافت علی است به شرح زیر می‌باشد.  
 ش: لطفاً مواردی که تا حدودی صراحت دارد بیان بفرمایید.  
 د: چشم، حالا نگاه کنیم در همین کتاب خصائص نسائی خودتان.  
 فرمایش پیامبر ﷺ: علی از من است و من از او.

۱۱/۴/۱: (حدیثنا) «بشر بن هلال، عن جعفر بن سلیمان، عن یزید الرشک، عن مطرف بن عبدالله، عن عمران بن حصین، قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: ان علیا منی وأنا منه وولی کل مؤمن بعدی»  
 «... از عمران بن حصین گفت: رسول الله ﷺ فرمود: علی از من است و من از او هستم و (او) بعد از من سرپرست همهٔ مؤمنان است.»



١٦/١٠/٤: (أخبرنا) «أبو داود، قال: حدثنا أبو نعيم، قال: حدثنا عبد الملك بن أبي عيينه، قال: أخبرنا الحكم، عن سعيد بن جبير، عن ابن عباس، عن بريدة قال: خرجت مع علي عليه السلام إلى اليمن فرأيت منه جفوة، فقدمت على النبي صلى الله عليه وسلم فذكرت علياً فتنقصته، فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير وجهه، فقال: يا بريدة، ألسنت أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: من كنت مولاه فعلى مولاه»

«... از ابن عباس از بریده گفت: به اتفاق علی عليه السلام به طرف یمن رهسپار شدیم، من نسبت به او احساس خوبی نداشتم، پس آمدم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و از علی ایراد گرفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله صورتش تغییر کرد و فرمود: آیا من از مؤمنین به خودشان برتر نیستم؟ گفتم: چرا یا رسول الله. فرمود: هرکس من سرپرست او هستم، پس علی سرپرست اوست.»

١٦/١٠/٥: (أخبرنا) «زكريا بن يحيى، قال حدثنا نصر بن علي، قال: حدثنا عبد الله بن داود، عن عبد الواحد بن أيمن عن أبيه، ان سعداً قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: من كنت مولاه فعلى مولاه»

«... سعد گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هرکس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست.»

١٧/١/١: (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا قتيبة بن سعيد، قال: حدثنا جعفر يعني ابن سليمان، عن يزيد، عن مطرف بن عبد الله، عن عمران بن حصين قال: جهز رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشاً واستعمل عليهم علي بن أبي طالب، فمضى في السرية فأصاب جارية فأنكروا عليه، وتعاقد أربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرناه ما صنع»

وكان المسلمون إذا رجعوا من السفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وسلم فسلموا عليه فانصرفوا إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال: يا رسول الله، ألم تر ان علي بن أبي طالب صنع كذا وكذا. فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قام الثاني وقال: مثل ذلك، ثم الثالث فقال مقاتله، ثم قام الرابع فقال: مثل ما قالوا. فأقبل إليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يبصر في وجهه، فقال: ما تريدون من علي؟ ان علياً منى وانا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدى.



«... از عمران بن حصین گفت: رسول الله ﷺ سپاهی را آماده کردند و علی بن ابی طالب را به سرپرستی آن گماشتند. در قالب یک واحد سپاه حرکت کردیم. پس زنی را به اسارت گرفت و ما از کار وی خشمگین شدیم. چهار نفر از صحابه رسول الله ﷺ تصمیم گرفتند وقتی به سوی رسول الله ﷺ بازگشتند به او (پیامبر) خبر دهند که (علی علیه السلام) چه کرده است. وقتی مسلمانان از سفر بازگشتند، آمدند به طرف رسول الله ﷺ به ایشان سلام کردند (قبل از اینکه به اقامتگاه بروند). وقتی گروه آمدند و به پیامبر ﷺ سلام کردند، یکی از چهار نفر برخاست و گفت یا رسول الله آیا دیدی که علی بن ابی طالب چه کرده است؟ پس رسول الله ﷺ به او اعتراض کرد. بعد نفر دوم برخاست مثل او، بعد سومی، همه مواردش را گفت. بعد چهارمی هم گفت مثل آنچه قبلی ها گفته بودند. پس رسول الله ﷺ رفت به طرف آن ها در حالی که غضب در صورت ایشان دیده می شد. فرمود: از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی و او سرپرست هر مؤمن بعد از من است.

ش: شیخ عثمان نظر شما راجع به این کتاب نسائی چیست.  
 ش عثمان: من تا حالا ندیدم کسی چیزی بر رد آن گفته باشد. چون نسائی زحمت زیادی کشیده و همه را از کتب معتبر نقل کرده است.  
 ش: پس چرا ما در الازهر این کتاب را خیلی نمی بینیم.  
 ش عثمان: چون ما می گوئیم علی یکی از خلفای راشدین است. پس هر تعریفی از او جا دارد.

ش: اما این بحث هایی است که دیگر صحابه در آن شریک نیستند.  
 ش عثمان: بله با این مطالبی که دکتر بیان می کنند، موضوع فرق می کند.  
 د: خوب بفرمایید آیا با تصریح «ولی کل مؤمن بعدی» «سرپرست همه مؤمنان بعد از من علی است.» آیا به معنی تعیین خلیفه نیست.

ش عثمان: این کلمه بعدی کار ما را خراب کرده است. چون اگر بعدی نداشت همان سخن همیشگی را به برادران شیعه می گفتیم که ولی به معنی دوست است. اما بعد از من دوست شما علی است، بی معنی می شود.  
 ش: یعنی شما قبول کردید پیامبر، علی را خلیفه تعیین کرده است.



ش عثمان: اگر شما قبول ندارید بفرمایید این جمله «ولی کل مؤمن بعدی» یعنی چه؟  
 ش: اگر اینجا بپذیریم، آن وقت به بحث غدیر نیاز نیست.  
 د: شما قبول بفرمایید پیامبر خلیفه را تعیین کرده است، من بحث غدیر را برای تکمیل این قسمت توضیح خواهم داد.  
 ش عثمان: اگر کسی قبول ندارد، بگوید.  
 همه به هم نگاهی می‌کنند و می‌گویند مخالفتی ندارند.  
 ش: البته قبول، این به معنی رد خلافت راشدین نیست.  
 د: اجازه بفرمایید، در بحث غدیر بیشتر درباره این موضوع صحبت می‌کنیم.  
 ش: بسیار خوب.

د: اما اگر بخواهیم به یک جمع‌آوری احادیث که توسط نویسنده کنز العمال که کتاب معتبر و از اسناد خود شماست، توجه کنیم، می‌بینیم که در این کتاب فضائل بعضی از صحابی را آورده است اما مواردی در فضائل علی بن ابی‌طالب دارد که هر مسلمان منصفی را به فکر فرومی‌برد که آیا این علی با سایر صحابه قابل قیاس است یا اینکه علی در این کتاب به عنوان یک صحابی کاملاً استثنایی است که پیامبر او را برای ادامه خط نبوت از طریق خلافت و امامت خود انتخاب کرده است. من حدیث‌های مربوط به فضائل علی را از این کتاب ترجمه کرده‌ام که تقدیم شما می‌کنم و ان شاء الله در ملاقات بعدی، خود شما نسبت به این احادیث قضاوت بفرمایید. (پیوست ۲)  
 نویسنده در آغاز کتاب آورده است که:

«من برای این کتاب از حدیث‌ها پوست را رها کرده و مغز را گرفته‌ام.» یعنی راوی‌های اولیه را رها نموده و فقط اصل حدیث را نقل کرده است. حتی بالاتر از آن، بخش‌هایی از حدیث که شرح اولیه ماجراست را رها، و فقط آن قسمت که مربوط به موضوع اصلی مثلاً فضائل علی علیه السلام بوده را آورده است. نویسنده حتی از ذکر منابع به صورت کامل خودداری کرده و فقط یک منبع را با علامت اختصاری آورده است و هدف از این کار را سهولت استفاده برای طلاب و خوانندگان ذکر کرده است.

نویسنده این کتاب به نام کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، علاالدین المتقی بن حسام‌الدین هندی متوفای ۹۷۵ هـ است که در این کتاب بیش از ۴۶۰۰۰ حدیث (با تکرارها) نقل کرده است. بخشی از آن مربوط به فضائل خلفای اربعه است که به

تحلیل آن نمی‌پردازیم اما فقط توجه بفرمایید که برای ابوبکر ۴۲ حدیث، برای عمر ۸۷ حدیث، برای عثمان ۸۵ حدیث ولی برای علی ۱۹۷ حدیث از قول پیامبر نقل شده که از نظر محتوا نیز کاملاً با حدیث‌های سه خلیفه اول متفاوت است که ملاحظه می‌فرمایید.

نکته عجیب در احادیث خلفا این است که اکثر حدیث‌های مربوط به ابوبکر و عمر مشترک هستند، مثلاً اینکه ابوبکر و عمر برای من به منزله هارون برای موسی هستند. حالا خودتان قضاوت بفرمایید چطور دو نفر می‌توانند به جای یک نفر یعنی هارون باشند که البته با سندهای بسیار معتبر و تقریباً متفق علیه این حدیث در مورد علی است که یک نفر برای پیامبر به منزله هارون برای موسی است نه دو نفر، که ظاهراً در موقع جعل حدیث دقت نشده است. البته این بدین معنی نیست که خلفا به جعل این احادیث راضی بوده‌اند. اکثر این حدیث‌ها بعد از آنان جعل شده است.

ش: حدیث‌های کنز العمال زیاد است کدام را بیشتر توصیه می‌کنید؟

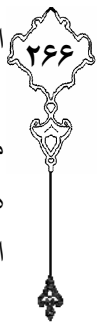
د: حدیث‌های شماره ۳۲۸۸۳ و ۳۲ را تکرار نمی‌کنم، حدیث‌های ۸۹۰، ۸۹۵، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۰۲، ۹۱۰، ۹۳۵، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۵، ۹۵۳، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۷۷، ۹۸۳، ۹۹۰، ۹۹۳، ۹۹۴ و ۳۳۰۱۱ و ۳۳۰۴۷. اینها بیشتر جانشینی و خلافت هم دارند.

ش: با چه حوصله‌ای این‌ها را جمع کرده‌اید.

د: حوصله نمی‌خواهد. عشق می‌خواهد. من این احادیث را از لابه‌لای کتب شما پیدا کرده‌ام که اگر یک شیخ ابراهیم یا شیخ عثمان یا دکتر زهیری پیدا شد و سؤال کرد چرا شما علی را خلیفه اول پیامبر می‌دانید، من عرض کنم از کتاب‌های خود شما به این نتیجه رسیده‌ام همان‌گونه که به شیخ حمدان الغامدی که استاد دانشگاه ام‌القری بود، گفتم.

ش عثمان: شیخ ابراهیم با توضیحات دکتر، من فکر می‌کنم ما به امور دین مثل یک شغل نگاه می‌کنیم، لذا عشق نداشته‌ایم که با این دقت به داخل متون برویم و این احادیث را بیرون بیاوریم.

دکتر زهیری: اگر بدتان نیاید شما هم مثل من که پزشک هستم شغلان آموزش دین به مردم است. اگر مقدار معلوماتی که برای پاسخ به مردم کافی بود، پیدا کردید دیگر دنبال تحقیق و مطالعه نمی‌روید، من هم الان مدت‌هاست یک کتاب پزشکی نخوانده‌ام. اما دکتر شغلش ربطی به دین ندارد. یک استاد دانشگاه است، به عبارتی نان دین که



نمی‌خورد هیچ، از درآمدش و از اوقات فراغتش برای دین خرج هم می‌کند. این نوع کار حتماً عشق می‌خواهد.

د: ان شاء الله خداوند به همه ما درد توجه به دین عنایت فرماید.

دکتر زهیر: یعنی برای دین مریض بشویم.

د: نه، اما دین اصلی اسلام که مشکل ندارد اما آن قدر در طول هزار و چهارصد سال پیرایه به دین بسته‌اند که دین اصلی دیده نشود و آن قدر شاخ و برگ دورش گذاشته‌اند که دین اصلی مشکل دیده شود. به خصوص در کشورهای عربی که دین مانند انجام تعدادی احکام آن‌هم بدون توجه به روح احکام شده است.

ش عثمان: خدا ما را هم عاشق دینمان کند که به اندازه شغلیمان به آن توجه داشته باشیم.

د: ان شاء الله، اما ادامه دهیم یا بقیه بماند برای فردا؟

ش: برای امروز کافی است، با دیدن این حدیث‌ها انسان شرمنده می‌شود و هضم ماجرا برایش مشکل. اجازه بفرمایید کمی هم با دوستان شما صحبت کنیم. این‌ها خسته شدند. حاج عباس: اصلاً خسته نشدیم.

ش: شوخی کردم.

د: پس مطالبی را که می‌خواهید با دوستان مطرح کنید، من ترجمه می‌کنم.

حدود یک ساعت مطالبی مطرح شد و گفتگوی خوب و اجتماعی انجام شد. بعد از آن: ش: من برای فردا ظهر برنامه دارم اگر می‌شود فردا شب بعد از مغرب برنامه بگذاریم.

د: بد نیست. خیلی هم خوب است.

ش: چطور؟

د: چون من سه روز دیگر می‌روم ایران و شاید فردا آخرین وقت ما برای بحث باشد.

ش: ولی فردا بحث غدیر را تمام کنید.

د: اتفاقاً فردا شب که قرار گذاشتید شب هیجدهم ذیحجه و شب همان روزی است که واقعه غدیر انجام شد.

ش: بسیار خوب، پس بحث غدیر در شب غدیر، خوب است و یک حسن اتفاق هم هست.



د: ان شاء الله، اما من می‌خواهم یک خواهش از شما بکنم.  
ش: بفرمایید.

د: اما این خواهش کمی متفاوت از اصول بحث‌های ماست.  
ش: چطور تفاوتی؟

د: من می‌خواهم فقط یک‌بار آن‌هم برای اینکه گفته نشود پیامبر مردم را سه روز در غدیر خم جمع کردند و فقط چند جمله کوتاه حرف زدند به صورت استثنا یکی از سندها را از مکتب اهل بیت آن‌هم با اسناد معتبر زیر به شما بدهم که فقط مطالعه بفرمایید، تا برای بحث فردا شب نگاه وسیع‌تری داشته باشیم.

ش: چه حدیثی و چه سندی؟

د: متن خطبه پیامبر در حجة الوداع که در غدیر خم خوانده شده است.

ش: بسیار خوب است. بدهید ببریم بخوانیم تا فردا. (پیوست ۳ با ترجمه)

ش عثمان: دکتر لطفاً اسنادش را هم بدهید.

د: خطبه از قول کسی روایت شده است که شما او را قبول دارید و در شمار زیادی از روایات شما نام ایشان هست.

ش: چه کسی؟

د: محمد بن علی الباقر.

ش عثمان: بله، بله، درست است. نام ایشان در خیلی از احادیث صحیح ما هست.

د: حُب حدیث غدیر از قول ایشان است.

ش: خیلی خوب است.

د: البته همین حدیث را از قول زید بن ارقم هم داریم. و یک نفر دیگر هم که نامش حذیفه بن الیمان است.

یعنی سه سند دارد که از قضا هر سه گروه سند را به همین شکل که در این کتاب نوشته، آورده‌اند.

ش: خیلی جالب است حالا اجازه دهید اسنادش هم ببینیم.

د: بفرمایید این‌هم اسنادش که دو سند مربوط به محمد بن علی رضی الله عنه و دو سند مربوط به زید بن ارقم و نعمان است.

روایت امام باقر رضی الله عنه به دو سند است:

۱. قال الشيخ أحمد بن علي بن ابي منصور الطبرسي في كتاب الاحتجاج: «حدثني السيد العالم العابد ابو جعفر مهدي بن ابي الحرث الحسيني المرعشي عليه السلام قال: أخبرنا الشيخ أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي عليه السلام، قال: أخبرنا الشيخ السعيد الوالد أبو جعفر قدس الله روحه، قال: أخبرني جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري، قال أخبرني أبو علي محمد بن همام، قال: أخبرنا علي السورى قال: أخبرنا أبو محمد العلوى من ولد الأفتس - و كان من عباد الله الصالحين - قال: حدثنا محمد بن موسى الهمداني، قال: حدثنا محمد بن خالد الطيالسي، قال: حدثنا سيف بن عميرة و صالح بن عقبة جميعاً عن قيس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر محمد بن علي (الباقر عليه السلام)»

۲. قال السيد بن طاووس في كتاب اليقين:

«قال أحمد بن محمد الطبرى المعروف بالخليلي في كتابه «أخبرني محمد بن أبي بكر بن عبدالرحمان، قال: حدثني الحسن بن علي أبو محمد الدينورى، قال: حدثنا محمد بن موسى الهمداني، قال: حدثنا محمد بن خالد الطيالسي، قال: حدثنا سيف بن عميرة عن عقبة عن قيس بن سمعان عن علقمة بن محمد الحضرمي عن أبي جعفر محمد بن علي (الباقر عليه السلام)»

۳. روایت زید بن أرقم به سند زیر است:

قال السيد ابن طاووس في كتاب التحصين:

قال الحسن بن أحمد الجاوانى في كتابه نور الهدى والمنجى من الردى: عن أبي المفضل محمد بن عبد الله الشيباني، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن جرير الطبرى و هارون بن عيسى بن سكين البلدى، قال: حدثنا حميد بن الربيع الخزاز، قال: حدثنا يزيد بن هارون، قال: حدثنا نوح بن مبشر، قال: حدثنا الوليد بن صالح عن ابن امرأة زيد بن أرقم و عن زيد بن أرقم

۴. روایت حذيفة بن اليمان به سند زیر است:

قال السيد بن طاووس في كتاب الإقبال:

قال مؤلف كتاب النشر والطلب: عن أحمد بن محمد بن علي المهلب: أخبرنا الشريف أبو القاسم علي بن محمد بن علي بن القاسم الشعراني عن أبيه: حدثنا سلمة بن الفضل الأنصاري، عن أبي مریم عن قيس بن حيان (حنان) عن عطية السعدى عن حذيفة بن اليمان از دادن این خطبه به آن‌ها تشکر کردند و خدا حافظی نموده و رفتند و ما با دوستان مشغول بحث‌های دیگر شدیم.



## ✿ روز هفدهم ذیحجه (شب عید غدیر)

بعد از نماز مغرب و عشا به اتفاق دو شیخ و دکتر زهیر آمدیم هتل ما. و رفتیم برای شام. در هتل، مدیر کاروان به مناسبت شب عید غدیر در محل رستوران جشن گرفته است و همه حجاج هم هرچه شیرینی داشته‌اند در سینی‌های بزرگ روی میزها گذاشته‌اند. و صدای صلوات و کف و دست هم بلند است.

ش: در هتل برنامه‌ای هست؟

د: بله جشن شب عید غدیر است.

ش: خوب شد آمدیم اینجا.

د: بفرمایید. اول شام بخوریم بعد به جشن می‌آییم.

ش: شام نمی‌خواهیم. همین شیرینی و میوه‌ها بس است.

دکتر زهیر: اما من می‌خواهم. اگر شیخ ابراهیم نمی‌خواهد، نخورد.

ش عثمان: مگر می‌شود آن غذاهای خوب را از دست داد.

ش: من هم می‌خورم.

د: پس برویم گوشه‌ی سالن. چند تا میز هست برای شام نخورده‌ها.

بعد از شام آمدیم در جشن شرکت کردیم و پس از صرف مقداری شیرینی و میوه

رفتیم اتاق برای ادامه‌ی بحث.

ش: اما شیرینی‌های جدیدتری هم امشب دیدیم.

د: بله آنها مال حجاج است، بنابراین تنوع دارد.  
ش: دیروقت است. بحث غدیر را شروع کنیم.

### ۸. غدیر خم

ش: وقت هم داریم. خوب است شما بگویید. اما یادتان باشد در بحث روزهای اول صحابه را از ما گرفتید، بعد هم صحاح را با روایت‌های ابوهریره از صحت انداختید، حالا هم نوبت خلفا است. تازه فهمیدم چرا روزهای اول بحث نمی‌کردید می‌گفتید برای روزهای آخر باشد.

د: بالاخره فرق اصلی مکتب اهل بیت و برادران اهل تسنن همین بحث مهم است.

ش: خُب ما قبول کردیم که به حرف شما گوش بدهیم تا حالا هم هرچه حرف حساب بوده، قبول کردیم.

د: ممنونم. اما این بزرگواری و حقیقت‌جویی شما را نشان می‌دهد و گرنه من کسی نیستم، من حرف‌ها را از روی کتاب‌های خود شما می‌زنم.

د: بسیار خوب، حالا می‌رسیم به فصل خطاب صحبت و حسن ختام آن، یعنی واقعه غدیر.

ش: داستان را نقل می‌کنید یا دانسته فرض می‌کنیم.

د: نه من معتقدم واقعه غدیر را با همه حواشی نقل کنیم تا معلوم شود هدف پیامبر از بحث در غدیر خم چه بوده است.

ش: بفرمایید.

د: در کتاب‌های شما خیلی از قسمت‌های واقعه غدیر حذف شده است. یعنی خطبه غدیر بسیار خلاصه و در حد چند سطر است. حواشی واقعه را شرح می‌دهم. اما چون اثری در استدلال ما ندارد لذا از کتب مکتب اهل بیت نقل می‌کنم ولی اصل سخن غدیر

را از کتب شما می‌آوریم.

ش: دکتر ما خطبه را خواندیم و سؤال داریم.

د: بسیار خوب اما من ترجیح می‌دهم چند نکته را عرض کنم.

ش: بفرمایید.

د: می‌دانید که واقعه غدیر در حجة الوداع پیامبر اتفاق افتاد.





ش: بلی، صحیح است.

د: می‌دانید سوره مائده، آخرین سوره قرآن است.

ش: بلی.

د: آیه غدیر در سوره مائده است. هر چند عده‌ای از مفسرین می‌گویند این آیه سه بار در منی و یک بار در راه مکه به مدینه نازل شد. اما ما فرض کنیم فقط یک بار نازل شده است.

ش: کدام آیه.

د: آیه ۶۷:

﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ ﴾  
«ای پیامبر آنچه که به تو نازل شده است به مردم برسان و اگر نرسانی گویی رسالت را انجام نداده‌ای و خدا تو را از خطر مردم حفظ می‌کند.»

ش: بله این در حجة الوداع بود.

د: این چیزی که به پیامبر نازل شده و پیامبر از مردم خوف داشت آن‌ها را به مردم ابلاغ کند، چه بود؟

ش: در کتب ما بحث‌های زیادی است. اما واقعیت این است که عده‌ای می‌گویند که ربطی به غدیر ندارد.

د: بلی من هم دیده‌ام. عده‌ای می‌گویند این آیه در غدیر نازل نشده، عده‌ای هم می‌گویند اگر نازل شده است معنی‌اش این بوده که پیامبر فرمود علی را دوست داشته باشید.

ش: درست است. حرف‌های دیگر هم هست اما بیشتر همین مورد آمده است.

د: به نظر شما این امر آن قدر مهم است که اگر پیامبر انجام نداده بود رسالت خود را انجام نداده باشد؟

ش: تاریخ این را می‌گویند، اما راستش را بخواهید کمی ثقیل است.

د: البته من می‌توانم یک استدلال عقلی حتی با همان روایت‌های شما بکنم.

ش: بفرمایید، خوشحال می‌شوم.

د: با نگاه به حدیث‌های شما در مورد این آیه می‌توان نتیجه گرفت که علی چقدر مهم است که اگر پیامبر ضرورت دوست داشتن او را به امت نمی‌گفت رسالت خود را انجام نداده بود.



ش عثمان: شما این تعبیر را قبول دارید که منظور از ولایت، دوستی باشد؟  
د: شما قبول دارید که این آیه در دوست داشتن علی است؟  
ش: بلی، خیلی از مفسرین ما این را قبول دارند اما تفسیر ولی به معنای خلیفه را قبول ندارند.

د: اگرچه من این تعبیر را قبول ندارم اما می‌گویم اگر این امر یعنی دوست داشتن علی نزد خدای متعال این قدر مهم است که اگر ابلاغ نشود رسالت انجام نشده است، پس چنین کسی خیلی مهم است که پیامبر چنین مراسمی برای آن برپا می‌کند.  
ش: این درست است. خبر مهم بوده است.

د: پس چنین آدمی که خدا و پیامبر این قدر برایش ارزش قائل بوده‌اند باید خلیفه بعد از پیامبر باشد نه کس دیگر.

ش: بالاخره شما از غدیر، علی را خلیفه بیرون می‌آورید.  
د: من در نمی‌آورم. خدا و پیامبر درمی‌آورند. من مشغول پاک کردن غبار از روی حقیقت تاریخ هستم.

ش: حُب برگردیم به اصل مطلب. غدیر را از دید شما بحث کنیم.  
د: اما به نظر من خداوند و پیامبر او، منظور و امر مهم‌تر از دوست داشتن علی را می‌خواسته‌اند مطرح کنند که متأسفانه آن امر مهم با تحریف در کتب تفسیری شما عوض شده است. هرچند در بعضی از این کتاب‌ها همان نظر ما که بحث خلافت و جانشینی است، موجود و باقی مانده و آن امری که پیامبر دستور به تبلیغ آن داشت تعیین خلیفه و جانشین بود.

ش: ولی در قرآن تصریح نشده است.  
د: درست است ولی ببینیم پیامبر بعد از نزول این آیه چکار کردند.  
ش: چکار کردند؟

د: بلافاصله در محل غدیر که چند کیلومتری جحفه بود و حجاج بعد از آن به راه‌های مختلف تقسیم می‌شدند همه را نگهداشتند، فرمودند رفته‌ها برگردند و صبر کنیم دیگران هم بیایند تا امر مهمی را ابلاغ کنم.

ش: این موضوع در کتب ما هست.

د: بلی هست من هم دیده‌ام.



ش: خُب بفرمایید.

د: در محل غدیر برکه‌ای به نام خم بود که آب داشت، کاروان را کنار برکهٔ آب پیاده کرده بودند، چون سه روز آنجا ماندند. و از جهاز شتران بین دو درخت و زیر سایه، منبر درست کردند و بعد که همه جمع شدند، پیامبر با مردم نماز خواندند و بعد یک صحبت مفصل نمودند که شرح کامل آن در کتب ما هست که دیشب به شما دادم.

ش: آن را خواندم. می‌خواهید راجع به آن الان بحث کنیم یا بعداً.

د: نه بعداً صحبت می‌کنیم.

ش: بسیار خوب.

د: اول اینکه غدیر اتفاق افتاده و پیامبر در آنجا مطالبی فرمودند، یقین کنیم بعد برسیم به بحث.

ش عثمان: ما که آن را قبول داریم.

د دکتر زهیر: بگذارید ما هم سر دریاوریم. چون این مطالب به گوش ما هم نخورده است.

ش: اشکال ندارد. بفرمایید دکتر زهیر هم بدانند.

د: اما آنچه در کتب شما هست من خلاصهٔ آن را از همین نسائی می‌آورم و می‌دانید متفق علیه است.

ش: بفرمایید البته نسائی از محدثین معتبر ماست.

د: بفرمایید این کتاب خصائص نسائی و این حدیث‌ها نظیر قبل شماره گذاری شده است.

فرمایش پیامبر ﷺ: هر کس من سرپرست او هستم این (علی) سرپرست اوست.

۱۶/۱۰/۱: (أخبرنا) «أحمد بن المثنی، قال: حدثنا يحيى بن معاذ، قال:

أخبرنا أبو عوانة، عن سليمان قال: حدثنا حبيب بن أبي ثابت، عن أبي

الطفيل، عن زيد بن أرقم قال: لما رجع النبي صلى الله عليه وسلم من حجة

الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال: كأني دعيت فأجبت

واني تارك فيكم الثقلين أحدهما أكبر من الآخر: كتاب الله وعترتي

أهل بيتي، فانظروا كيف تخلفوني فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا على

الحوض.



ثم قال ان الله مولاي وأنا ولي كل مؤمن.

ثم انه اخذ بيد علي عليه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال: وانه ما كان في الدوحات احد إلا رآه بعينه وسمعه باذنيه.»

«... از ابی طفیل از زید بن ارقم گفت: وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازمی گشت در غدیر خم پیاده شدند. بعد دستور دادند (بارها و شترها را بخوابانند) درختان بزرگ را روی هم گذاشتند و او بالا رفت، پس فرمود: گویا به سوی خدا فراخوانده شده و من اجابت کرده ام (عمرم تمام شده است) و همانا من دو منبع نفیس در میان شما به امانت می گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگ تر است، (یکی) کتاب خدا و (یکی) عترت و اهل بیت علیهم السلام من. پس مواظب رفتار خود (بعد از من) با آنها باشید، زیرا آنها از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند.

پس گفت: همانا خدا سرپرست من و من سرپرست همه مؤمنان هستم. پس دست علی علیه السلام را گرفتم و فرمود: هر کس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد.

به زید گفتم: آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله آن را شنیده است؟

پس گفت: همانا در کاروان (قافله) هیچ کس نبود، مگر اینکه به چشمش دیده و به گوشش شنیده است.»

۱۰/۱۶۱: (اخبرنا) «أبو داود، قال: حدثنا عمران بن ابان، قال: حدثنا شريك، قال: حدثنا أبو اسحاق، عن زيد بن يثيغ قال: سمعت علي بن ابي طالب عليه السلام يقول على منبر الكوفة: انى انشد الله رجلا ولا يشهد إلا اصحاب محمد سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

فقام ستة من جانب المنبر الآخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك.

قال شريك: فقلت لابي اسحاق: هل سمعت البراء بن عازب يحدث بهذا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: نعم.

«... زید بن یثیغ گفت: شنیدم علی علیه السلام روی منبر کوفه می گفت: من به خدا



سوگند می‌خورم در مورد یک مرد و به شهادت نمی‌طلبم مگر صحابه محمد ﷺ را که شنیده‌اند رسول الله ﷺ در روز غدیر خم فرمود: هرکس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس که او را دشمن بدارد. پس شش نفر از طرف دیگر منبر برخاستند و شهادت دادند که شنیده‌اند رسول الله ﷺ این را فرمود. شریک گفت: پس به ابی اسحاق گفتم: آیا شنیده‌ای براء بن عازب از قول رسول الله ﷺ این (موضوع) را نقل کرده است؟ گفت: بله.»

۳/۱۵/۱: (أخبرنا) «هلال بن بشیر البصری قال: حدثنا محمد بن خالد قال: حدثني موسى بن يعقوب قال: حدثنا مهاجر بن سمار بن سلمة عن عائشة بنت سعد قالت: سمعت أبي يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجحفة فأخذ بيد علي، فخطب فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس اني وليكم، قالوا: صدقت يا رسول الله، ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا وليي ويؤدى عني ديني، وأنا موالى من والاه ومعادى من عاداه.»

«... از عایشه بنت سعد، از پدرم شنیدم می‌گفت: شنیدم رسول الله ﷺ در روز جحفه دست علی را گرفت و خطبه خواند و حمد و ثنای را بجا آورد، سپس فرمود: ای مردم (آیا) من ولی شما هستم، مردم گفتند: راست می‌گویی ای رسول الله. پس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این ولی و اداکننده دین من است و من دوست دارم هرکس او را دوست داشته باشد و دشمن می‌دارم هرکس با او دشمن است.»

۲۰/۴/۱: (أخبرنا) «احمد بن شعيب قال: أخبرني هارون بن عبد الله البغدادي الحبال، قال: حدثنا مصعب بن المقدم، قال: حدثنا فطر بن خليفة، عن ابي الطفيل.

(وَأخبرنا) أبو داود قال: حدثنا محمد بن سليمان، حدثنا فطر عن ابي الطفيل، عن عامر بن وائلة قال: جمع علي الناس في الرحبة فقال لهم: انشد بالله كل امرئ مسلم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: يوم غدیر خم: أَلستم تعلمون اني اولی المؤمنین من انفسهم وهو قائم ثم اخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.

قال أبو الطفيل: فخرجت وفي نفسي منه شيء فلقيت زيد بن ارقم واخبرنا فقال: تشك أنا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم واللفظ لابی داود.»



«... از عامر بن وائله گفت: علی مردم را در رحبه گرد آورد و به آنها گفت: شما را به خدا قسم هر مرد مسلمانی شنیده است رسول الله ﷺ در روز غدیر خم می فرمود آیا نمی دانید من نسبت به خود مؤمنان به خودشان سزاوارترم. او ایستاده بود بعد دست علی را گرفت و سپس فرمود: هر کس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست بدارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد.»

ابوالطفیل گفت: پس خارج شدم و پیش خود فکر می کردم، زید بن ارقم را دیدم که به ما خبر داد و گفت: شک داری؟ من این مطلب را از رسول الله ﷺ شنیده ام و تعبیر از ابی داود است.»

۲۰/۴/۲: (أخبرنا) «احمد بن شعيب، اخبرني أبو عبد الرحمن زكريا بن يحيى السجستاني، قال: حدثني محمد بن عبد الرحيم، قال: اخبرنا ابراهيم، قال: حدثنا معن، قال: حدثني موسى بن يعقوب، عن المهاجر بن مسمار، عن عائشة بنت سعد و عامر بن سعد، عن سعد: ان رسول الله صلى الله عليه وسلم خطب فقال: أما بعد ايها الناس فاني وليكم.

قالوا: صدقت، ثم اخذ بيد علي فرفعها، ثم قال: هذا وليي والمؤدى عنى، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.»

«... از سعد: همانا رسول الله ﷺ خطبه خواند و فرمود: اما بعد، ای مردم من سرپرست شما هستم؟ گفتند: درست می گویی (بله)، پس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این دوست و رفیق من است، خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد.»

۲۰/۴/۳: (أخبرنا) «احمد بن عثمان البصرى أبو الجوزاء، قال ابن عيينة بنت سعد، عن سعد قال: اخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيد علي فخطب: فحمد الله واثنى عليه ثم قال: ألم تعلموا انى أولى بكم من انفسكم؟

قالوا: نعم، صدقت يا رسول الله.

ثم اخذ بيد علي فرفعها،

فقال: من كنت وليه فهذا وليه وان الله ليوالى من والاه ويعادى من عاداه.»

«... از سعد گفت: رسول الله ﷺ دست علی را گرفت و خطبه خواند و سپس حمد و ثنای خداوند را به جا آورد و سپس گفت: آیا نمی دانید من سزاوارتر از خود شما هستم؟ گفتند: راست می گویی ای رسول الله.»



پس دست علی را گرفت و بالا برد.

سپس فرمود: هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست. همانا خداوند دوست می‌دارد هرکس او را دوست داشته باشد و دشمن می‌دارد هرکس او را دشمن بدارد.»

۲۰/۴/۴: (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: أخبرنا زكريا بن يحيى، قال: حدثنا يعقوب بن جعفر بن أبي كثير، عن مهاجر بن مسمار، قال: أخبرتنا عائشة بنت سعد، عن سعد قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق مكة وهو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم وقف للناس، ثم رد من تبعه ولحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه قال: ايها الناس من وليكم؟ قالوا: الله ورسوله، ثلاثا.

ثم اخذ بيد علي فأقامه، ثم قال:

من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.» «... به من خبر داد عایشه بنت سعد، از سعد گفت: با رسول الله ﷺ در راه مکه بودیم و ایشان توجه به راه داشت. وقتی به غدیر خم رسیدیم، مردم را متوقف کردند. سپس آن‌ها را که رفته بودند برگرداند و آن‌ها که در راه بودند رسیدند. وقتی مردم اطراف ایشان گرد آمدند، فرمود: ای مردم چه کسی سرپرست شماست؟ گفتند: خدا و رسولش (سه بار گفتند).

پس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود:

پس هرکس خدا و رسولش سرپرست اوست این (علی) سرپرست اوست. خدا یا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد.»

۲۱/۳/۲: (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: أخبرنا الحسين بن حريث المروزي، قال: أخبرنا الفضل بن موسى، عن الاعمش، عن ابي اسحاق عن سعيد بن وهب قال: قال علي كرم الله وجهه في الرحبة: أنشد بالله من سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: ان الله ورسوله ولي المؤمنین، ومن كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه، وانصر من نصره.

قال: فقال سعيد: قام إلى جنبی ستة، وقال زيد بن يثيع: قام عندي ستة، وقال عمرو ذي مر: احب من أحبه وأبغض من أبغضه.» «... از ابی اسحاق به نقل از سعید بن وهب گفت: علی (ک و) در رحبه گفت:



قسم می‌دهم به خدا که هرکس از رسول الله ﷺ در روز غدیر خم شنیده است شهادت دهد که فرمود: همانا خداوند و رسولش سرپرست مؤمنین هستند و هرکس من سرپرست او هستم این (علی) سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس او را دشمن دارد و کمک کن هرکس او را کمک می‌کند.

پس سعید گفت: از کنار من شش نفر برخاستند و زیدبن یثیغ گفت از اطراف من شش نفر برخاستند و عمرو ذی مر گفت (ادامه حدیث این بود که): خداوند دوست بدار هرکسی او را دوست می‌دارد و خشمگین باش از کسی که با او کینه می‌ورزد.»

۲۱/۳/۳: (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: أخبرنا علي بن محمد بن علي، قال: حدثنا خلف بن تميم، قال: حدثنا اسراييل، قال: حدثنا ابو اسحاق، عن عمرو ذی مر قال: شهدت عليا بالرحبة ينشد اصحاب محمد: أياكم سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدیر خم ما قال؟ فقام اناس فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من والاه، وعاد من عاداه، واحب من احبه، وابغض من ابغضه، وانصر من نصره.»

«... از عمرو ذی مر گفت: شاهد بودم که در رجبه علی صحابه پیامبر را قسم می‌داد، کدام یک از شما شنیدید روز غدیر خم رسول الله ﷺ چه می‌فرمود. پس مردم برخاستند و شهادت دادند که شنیده‌اند از رسول الله ﷺ که می‌فرمود: هرکس من سرپرست او هستم علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد و محبوب دار هرکس او را محبوب دارد و خشمگین باش از کسی که نسبت به او کینه می‌ورزد و یاری کن یاری کننده او را.»

د: این مواردی که از نسائی آوردم، قبول کنید متفق علیه است.

ش: درست است من آن را در کتب دیگر هم دیده‌ام.

د: تقریباً همه کتب این صحبت را نقل کرده‌اند که پیامبر فرمود «من كنت مولاه فهذا

علي مولاه» هرکس من سرپرست او هستم از این پس علی سرپرست اوست.

دکتر زهیر: دکتر فقط از نسائی سند دارید.

د: نه بفرمایید در رایانه بعضی سندهای دیگر را هم ببینید.





صحیح مسلم، رقم ۲۴۰۸:

«الصحیح ما أخرجه الإمام مسلم في صحيحه من حديث زيد بن أرقم رضي الله عنه أنه قال: قام رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فينا خطيباً بما يدعى خمًا بين مكة والمدينة، فحمد الله وأثنى عليه، ووعظ وذكر ثم قال: «أما بعد، ألا أيها الناس فإنما أنا بشر يوشك أن يأتي رسول ربي فأجيب وأنا تارك فيكم ثقلين، أولهما كتاب الله فيه الهدى والنور، فخذوا بكتاب الله واستمسكوا به»، فحث على كتاب الله ورغب فيه ثم قال: «واهل بيتي أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي، أذكركم الله في اهل بيتي»

«... مسلم در حدیث صحیح از زید بن ارقم رضي الله عنه گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم در میان ما بلند شدند در نزدیکی آبی که به آن خم گفته می‌شد و در بین مکه و مدینه بود سخنرانی کردند. پس از حمد و ثنای الهی موعظه کردند و تذکراتی دادند سپس فرمودند: «اما بعد ای مردم همانا من بشری هستم. نزدیک است که فرستاده خداوند بیاید پس من جواب می‌دهم (مرگ من رسیده است). و من در میان شما دو (شیء گرانبها می‌گذارم، اول آن کتاب خدا که در آن هدایت و نور است. پس کتاب خدا را بگیرید و به آن متمسک شوید.» و در مورد توجه به آن صحبت کردند. سپس فرمودند: «اهل بیت من خدا را سفارش می‌کنم شما را به اهل و بیتم، خدا را سفارش می‌کنم شما را به اهل و بیتم، خدا را سفارش می‌کنم شما را به اهل و بیتم.»

دکتر زهیر: یعنی مسلم از غدیر صحبت کرده.

د: بلی این‌ها از مسلم بود که نشان می‌دهد پیامبر در غدیر خم صحبت کرده است و از قول همان زید بن ارقم هست که آن خطبه بلند هم که دادم از قول اوست. و در این حدیث هم نشان می‌دهد بخش‌هایی حذف شده است، چون می‌گوید حرف‌هایی دیگر را هم زد و بعد چنین و چنان شد... هنوز هم داریم.

مسند احمد، ج ۳۹، ص ۲۹۷، حدیث ۱۸۴۹۷:

«حَدَّثَنَا حُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَأَبُو نَعِيمٍ الْمَعْنَى قَالَا ثَنَا فَطْرُ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ جَمَعَ عَلِيُّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ النَّاسَ فِي الرَّحْبَةِ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ أَتَشُدُّ اللَّهُ كُلَّ أَمْرٍ مُسْلِمٍ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يَوْمَ غَدِيرِ خَمٍّ مَا



سَمِعَ لَمَّا قَامَ قَقَامٌ ثَلَاثُونَ مِنَ النَّاسِ وَقَالَ أَبُو نُعَيْمٍ فَقَامَ نَاسٌ كَثِيرٌ فَشَهِدُوا حِينَ أَخَذَهُ بِيَدِهِ فَقَالَ لِلنَّاسِ أَتَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ اللَّهُ وَاللَّهُ مَنُّ وَاللَّهُ وَعَادٍ مَنُّ عَادَاهُ.

قَالَ فَخَرَجْتُ وَكَانَ فِي نَفْسِي شَيْئًا فَلَقَيْتُ زَيْدَ بْنِ أَرْقَمٍ فَقُلْتُ لَهُ إِنِّي سَمِعْتُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا قَالَ فَمَا تُنْكِرُ قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ ذَلِكَ لَهُ»

«... گفت علی علیه السلام مردم را در رحبه جمع کرد و به آنها فرمود: قسم می‌دهم هر مرد مسلمانی را به خدا که در روز غدیرخم از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده‌اند آنچه شنیده‌اند بلند شود. پس سی نفر از مردم بلند شدند. ابونعیم گفت تعداد زیادی از مردم بلند شدند و شهادت دادند که درحالی که دست او (علی) را گرفته بود فرمود: آیا می‌دانید من بر مؤمنین اولای بر خودشان نیستم؟ گفتند بله یا رسول الله. فرمود: هرکس من سرپرست او هستم پس این (علی) سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن دارد.»

ش: این هم از احادیث مکرر است که کتاب‌ها نقل کرده‌اند.

د: درست است. حالا این هم در کتاب موسوعه حدیث که از مسند الطیالسی است: ج ۱، ص ۲۳، حدیث ۱۵۴:

«حدثنا أبو داود قال حدثنا الأشعث بن سعيد حدثنا عبد الله بن بسر عن أبي راشد الحبراني عن علي قال عممني رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم بعمامة سدلها خلفي ثم قال إن الله عز وجل أمدني يوم بدر وحنين بملائكة يعتمون هذه العمة فقال إن العمامة حاضرة بين الكفر والإيمان»

«... از علی فرمود: رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیرخم مرا معمم کردند (عمامه بر سر من گذاشتند) به عمامه‌ای که به پشت من افتاد. سپس فرمودند همانا خداوند عزوجل مرا در روز بدر و حنین با ملائکه‌هایی کمک کرد که معمم به این عمامه بودند. بعد فرمودند همانا عمامه پرده میان کفر و ایمان است...»

د: تازه این سند از عمامه پیامبر هم می‌گوید که ایشان بر سر علی گذاشتند.



دکتر زهیر: مگر عمامه پیامبر به علی داده شده است.  
 د: بلی این حدیث از کتب شماس است. اما تعداد حدیث زیاد است باز یک نمونه دیگر:  
 این حدیث در کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۸، حدیث شماره ۳۶۴۳۷ و همچنین در  
 جامع الاحادیث، ج ۳۴، ص ۱۹۸، حدیث شماره ۳۷۱۲۴ و معجم کبیر طبرانی، ج ۲،  
 ص ۳۷۹ با شماره زیر آمده است:

۲۵۰۵: «حدثنا علی بن سعید الرازی ثنا الحسن بن صالح بن زریق العطار  
 حدثنا محمد بن عون أبو عون الزیادی ثنا حرب بن سریح عن بشر ابن  
 حرب عن جریر: قال: شهدنا الموسم فی حجة مع رسول الله صلی الله علیه  
 وسلم وهی حجة الوداع فبلغنا مکانا یقال له غدیر خم فنادی الصلاة  
 جامعة فاجتمعنا المهاجرون والانصار فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 وسطنا فقال: (أیها الناس بم تشهدون؟) قالوا: نشهد أن لا إله إلا الله قال:  
 (ثم مه؟) قالوا: وأن محمدا عبده ورسوله قال: (فمن ولیکم؟) قالوا: الله  
 ورسوله مولانا قال: (من ولیکم؟) ثم ضرب بیده علی عضد علی ﷺ فأقامه  
 فنزع عضده فأخذ بذراعیه فقال: (من یکن الله ورسوله مولیاه فإن هذا  
 مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه اللهم من أحبه من الناس فکن له  
 حبیبا ومن أبغضه فکن له مبغضا)»

«... از جریر گفت: در موسم حج با رسول الله ﷺ بودیم و آن حجة الوداع  
 بود. تا رسیدیم به مکانی که به آن غدیر خم می گفتند. پس برای نماز جمعه  
 دعوت کردند. مهاجرین و انصار جمع شدند. بعد رسول الله ﷺ در میان ما  
 بلند شدند و فرمودند: ای مردم به چه چیزی شهادت می دهید. گفتند شهادت  
 می دهیم که خدایی جز الله نیست. بعد فرمودند دیگر به چه (شهادت  
 می دهید). گفتند: اینکه محمد بنده و رسول او (خدا) است. بعد فرمود: چه  
 کسی سرپرست و ولی شماست. گفتند: خدا و رسولش مولای (سرپرست) ما  
 هستند. بعد فرمودند چه کسی سرپرست (ولی) شماست، سپس دست خود را  
 زدند به بازوی علی و دست او را به اندازه دو ذرع بلند کردند و فرمودند:  
 هرکس خدا و رسولش سرپرست او هستند پس این (علی) سرپرست اوست.  
 خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس او را  
 دشمن دارد. خدایا هرکس او را دوست دارد او را دوست بدار و هرکس به او  
 بغض ورزد به او بغض بورز.»



د: و یا در کتاب جامع الاحادیث، ج ۳۵، ص ۴۲:

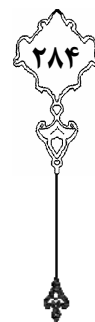
۳۷۸۰۸: «عن میمون ابی عبد الله قال: كنت عند زيد بن أرقم فجاء رجل فسأل عن علي قال: كنا مع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - في سفر بين مكة والمدينة فنزلنا مكانا يقال له غدیر خم فأذن الصلاة جامعة، فاجتمع الناس فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: يا أيها الناس أأست أولى بكل مؤمن من نفسه قلنا: بلى يا رسول نحن نشهد أنك أولى بكل مؤمن من نفسه، قال: فإن من كنت مولاه فهذا مولاه وأخذ بيد علي ولا أعلمه إلا قال: اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» (ابن جریر) [کنز العمال، ۳۶۳۴۲]

«از میمون ابی عبدالله گفت: نزد زید بن ارقم بودم. مردی آمد و از او درباره علی سؤال کرد. گفت: در سفر حج با رسول الله ﷺ بودیم در مکانی که به آن غدیر خم گفته می شد و در بین مکه و مدینه بود پیاده شدیم پس برای نماز جمعه دعوت کردند. مردم جمع شدند. بعد (رسول الله ﷺ) پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: ای مردم آیا من از هر مؤمنی نسبت به خود او اولی نیستم. گفتیم بله یا رسول الله ما شهادت می دهیم که شما از هر مؤمنی نسبت به خودش اولی هستید. فرمود: پس هر کس من سرپرست او هستم این سرپرست اوست و دست علی را گرفت. و ندانستم مگر اینکه فرمود خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن دارد.»

د: در کتاب سنن کبری، نسائی، ج ۵، ص ۴۵:

۸۱۴۸: «أخبرنا محمد بن المثنى قال ثنا يحيى بن حماد قال ثنا أبو عوانة عن سليمان قال ثنا حبيب بن أبي ثابت عن أبي الطفيل عن زيد بن أرقم قال لما رجع رسول الله صلى الله عليه وسلم عن حجة الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال كأنی قد دعیت فأجبت إنی قد ترکت فیکم الثقلین أحدهما أكبر من الآخر کتاب الله وعترتی اهل بیتی فانظروا کیف تخلفونی فیهما فإنهما لن یتفرقا حتی یردا علی الحوض ثم قال إن الله مولای وأنا ولی کل مؤمن ثم أخذ بيد علی فقال من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه»

«... از ابی طفیل از زید بن ارقم گفت: وقتی پیامبر ﷺ از حجة الوداع بازمی گشت در غدیر خم پیاده شدند. بعد دستور دادند (بارها و شترها را بخوابانند) درختان بزرگ را روی هم گذاشتند و او بالا رفت، پس فرمود:



گویا به سوی خدا فراخوانده شده و من اجابت کرده‌ام (عمرم تمام شده است) و همانا من دو منبع نفیس در میان شما به امانت می‌گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگ‌تر است، (یکی) کتاب خدا و (یکی) عترت و اهل بیت علیهم‌السلام من. پس مواظب رفتار خود (بعد از من) با آنها باشید، زیرا آنها از هم جدا نمی‌شوند تا بر حوض بر من وارد شوند.

پس گفت: همانا خدا سرپرست من و من سرپرست همه مؤمنان هستم. پس دست علی علیه‌السلام را گرفت و فرمود: هرکس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد.»

د: این هم یک سند دیگر از مسند احمد.

ش: بفرمایید ببینیم چیست.

د: در مسند احمد، ج ۳۷، ص ۴۳۶:

حَدَّثَنَا عَفَّانُ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدٍ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ  
عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ  
كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي سَفَرٍ فَنَزَلْنَا بِغَدِيرِخَمٍ فَنُودِيَ فِينَا  
الصَّلَاةُ جَامِعَةً وَكَسَحَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَحْتَ شَجَرَتَيْنِ فَصَلَّى  
الظُّهْرَ وَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ فَقَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى  
بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا بَلَى قَالَ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَى بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ  
نَفْسِهِ قَالُوا بَلَى قَالَ فَأَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ  
مَنْ وَالَاهُ وَعَادَ مَنْ عَادَاهُ

قَالَ فَلَقِيَهُ عُمَرُ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَالَ هَنِيئًا يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ وَأَمْسَيْتَ  
مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ قَالَ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ حَدَّثَنَا هُدَيْبُ بْنُ خَالِدٍ حَدَّثَنَا  
حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ عَدِيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ عَدِيِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ  
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْوَهُ

«... با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سفر بودیم. پس در غدیرخیم پیاده شدیم. پس ندا دادند برای نماز جماعت و لذا برای رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بین دو درخت چادری زدند. پس نماز ظهر را خواندند و دست علی علیه‌السلام را گرفتند و گفتند: آیا می‌دانید که من به مؤمنین اولای از خودشان هستم. گفتند: بلی، گفتند: آیا می‌دانید من به هر مرد و زن مؤمن اولای به آنها هستم گفتند بلی، پس دست علی را گرفتند و



فرمودند هرکس من سرپرست او هستم این علی سرپرست اوست خدایا دوست  
بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن دارد.  
پس عمر بعد از آن علی را ملاقات کرد و گفت مبارک باشد ای پسر  
ابی طالب صبح کردی و شام کردی با سرپرستی هر زن و مرد مؤمنی».

د: حالا قبول می‌فرمایید که غدیر اتفاق افتاده و پیامبر این سخنان را گفته‌اند.  
ش عثمان: ما می‌دانستیم ولی به این دقت مطالعه نکرده بودیم.  
دکتر زهیر: ما که اصلاً نشنیده بودیم. من اولین بار است به‌عنوان یک مسلمان اسم  
غدیر خم را شنیدم.

ش: چون بحث تخصصی است ضرورتی ندارد عموم اطلاع داشته باشند.  
دکتر زهیر: چه بحث خصوصی‌ای است که این مهندس مکانیک این‌قدر از آن  
می‌داند و شما هم فقط شنیده‌اید و من هم نظیر اکثریت مسلمانان سنی نشنیده‌ام.  
د: شیخ فرمودند ضرورتی نداشته شما بدانید چون اگر بدانید آن وقت سؤال‌های بعدی  
پیش می‌آید.

ش عثمان: ولی باید مسلمانان بدانند که پیامبرشان در آخرین سال عمر و آخرین حج  
خود چه مطالبی فرمودند.

دکتر زهیر: شما باید برای ما می‌گفتید، حالا می‌فرمایید باید بگویند. کی باید می‌گفت  
بجز شما روحانیون.

ش: ما خیلی کم کار کرده‌ایم، خیلی کم کاری داریم.  
ش عثمان: فکر می‌کنم بعد از حج کار ما درآمده است.  
ش: اگر دکتر چیزی برای ما بگذارد.

د: ما داریم برای رسیدن به حقیقت بحث می‌کنیم.

ش: ما هم به هر حقیقتی رسیدیم قبول کردیم.

د: بحمدالله شما بر باورهای غیرعلمی تعصب ندارید.

ش عثمان: برای چه تعصب بر روی مسائل غیرعلمی داشته باشیم. با تعصب که  
نمی‌شود فردای قیامت جواب خدا را داد.

خداوند می‌فرماید: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» «فقط بندگان عالم از خداوند  
می‌ترسند.»



د: این آیه یک نکته هم دارد و آن اینکه هر کس از خداوند بترسد، عالم است.

ش: این هم نکته درستی است.

دکتر زهیر: برگردید به بحث مهم غدیر، حاشیه نروید، می‌ترسم بحث بماند.

د: بله برگردیم به بحث.

ش: بله، بله.

د: حالا که قبول کردید غدیر بوده و پیامبر هم در مورد آن صحبت کرده‌اند، حالا

یک سؤال دارم.

ش: بفرمایید.

د: به نظر شما پیامبر سه روز در غدیر خم توقف کرده و همه را جمع نمودند و بعد

فقط ده دقیقه آن‌هم چند جمله کوتاه صحبت کردند.

ش: حتماً بیشتر بوده.

د: پس چرا مطالب آن نقل نشده است.

ش: نمی‌دانم.

د: ما یک حدیث از قول پیامبر در کتب خودمان داریم که خیلی وقت‌ها به درد می‌خورد.

ش عثمان: آن حدیث چیست؟

د: «العقل ما عبد به الرحمان واكتسب به الجنان» «عقل چیز است که به وسیله آن خداوند

را بندگی کنند و بهشت را به دست آورند».

دکتر زهیر: عجب حدیث جالبی است.

ش: بله، خیلی جالب است.

د: خُب حالا عقل خود را حاکم کنیم. آن کتاب کوچک خطبه غدیر را که من به

شما دادم، مطالعه کنید. آیا آن کتاب می‌تواند به واقعیت سخنان پیامبر در غدیر خم

نزدیک‌تر باشد یا آن چند جمله‌ای که در کتب شما نقل شده است؟

ش عثمان: عقل حکم می‌کند که بگوییم آن خطبه بلند و رسا که بیشتر به یک

وصیت‌نامه می‌ماند و در موارد مختلف صحبت کرده و به‌طور ویژه به ولایت علی علیه السلام

پرداخته، به سخنان در آن شرایط نزدیک‌تر است. چون در بعضی از کتب ما هم که

دکتر نشان دادند حضرت فرموده‌اند سال آخر است. اما اگر آن را قبول کنیم باید قبول

کنیم که مکتب اهل بیت به اسلام حقیقی نزدیک‌تر است.



دکتر زهیر: مگر شما قبول نکرده‌اید؟ من که از روزهای اول نسبت به اعتقادات خودم شک کردم و دوسه روز هم هست که یقین کردم حرف‌های دکتر همه صحیح هستند.

ش عثمان: من فکر می‌کنم شیخ ابراهیم هم از مدینه در دلش یک غلیانی افتاده بود که می‌گفت این بد است که ما در برابر حرف‌های دکتر جواب عقل‌پسند نداریم.

ش: راستش من از دیروز که آن خطبهٔ پیامبر را خواندم از خودم به‌عنوان یک عالم دین خجالت کشیدم که چرا این خطبه را قبلاً ندیدم. و از نظر عقلی هم که دکتر گفتند پذیرفته‌ام که این خطبهٔ بلند به حقیقت آن واقعهٔ غدیر نزدیک‌تر است.

ش عثمان: با این احادیث که دکتر از اسناد ما نقل کردند می‌توان یک نتیجه گرفت.

د: چه نتیجه‌ای؟

ش عثمان: اینکه اگر همهٔ حدیث‌های غدیر در کتاب‌های مختلف ما را جمع کنید و قسمت‌های مشترک آن را حذف کرده و آن قسمت‌هایی را هم که راویان سکوت نموده و یا به قول دکتر حذف کرده‌اند اضافه کنیم، می‌شود همان خطبهٔ بلند زیدبن ارقم که دکتر به ما دادند.

د: کاملاً درست است.

ش: اما هنوز دل من در مورد کلمهٔ ولی به‌معنای خلیفه و یا سرپرست اگرچه قبلاً بحث کردیم تأمل کوچکی دارد.

د: شیخنا علتش این است که علمای شما ولایت را بد تفسیر می‌کنند.

ش: ما عرب‌زبان هستیم هرچند اصلاً عرب نیستیم چون سوریه، مصر، عراق، سودان، کل افریقا و... عرب‌زبان نبودند، اسلام آن‌ها را عرب‌زبان کرد. اما مولی به‌معنی دوست است.

د: ما که عرب‌زبان نیستیم عرض می‌کنیم مولا چند معنی دارد که یکی از آن‌ها دوستی است. اتفاقاً در کتب لغت، دوستی را ردیف چهارم پنجم معنی مولا می‌آورند.

ش: بلی معنای دیگری هم داری ولی همهٔ علمای ما می‌گویند منظور پیامبر از مولا در اینجا، دوستی علی بود.

د: یعنی پیامبر همهٔ مردم را سه روز در آفتاب نگهداشت تا بگوید مردم علی را دوست داشته باشید.

ش: البته این مطلب هم درست است.





د: در قرآن آیات زیادی هست که بحث از ولی می‌کند. اما در همین سوره مائده که اشاره کردم برای اینکه کسی ولی را دوست ترجمه نکند، می‌فرماید **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ**. آیا این ولی به معنی دوست است، یعنی خدا و پیامبر دوست شما هستند یا یعنی این‌ها ولی به معنی سرپرست شما هستند.

ش: اینجا به معنی سرپرست است.

د: چطور در خطبه غدیر می‌شود دوست، آن‌هم برای آن امر مهمی که اگر انجام نشود، رسالت انجام نشده است.

ش: متأسفانه من حتی در یک کتاب ندیده‌ام که این ولی مطرح شده در غدیر را، سرپرست معنی کند. لذا در همه کتب ما این‌طور آمده و گرنه این نکته هم درست است که پیامبر نباید این همه مردم را جمع کنند و بگویند علی را دوست داشته باشید. د: قبلاً هم عرض کردم که این کتاب‌ها یکصد و پنجاه سال بعد از فوت پیامبر نوشته شده‌اند، طبیعی است آن وقتی بوده که خلافت ریشه دوانده بود و باید آن را توجیه می‌کردند.

ش: چه توجیهی؟

د: وقتی معاویه، یزید و مروان خلیفه باشند، بعد بقیه اموی‌ها و بعد هم عباسی‌ها که همگی به خلافت به‌عنوان پادشاهی نگاه می‌کردند تا خلیفه پیامبر بودن، لذا این‌ها چطور اجازه می‌دهند حدیث و روایت پیامبر درست معنی شود. اگر می‌گذاشتند که باید خلافت را تقدیم اهل بیت می‌کردند.

ش: این هم درست است. چون در تاریخ داریم که در موقع بحث خلافت ابوبکر، علی به صحابه گفت که غدیر یادتان رفته؟ گفتند نه.

د: قبلاً بحث کردیم که چون پیامبر فرموده‌اند ولی کل مؤمن بعدی، دیگر ولی معنای دوست را نمی‌دهد.

ش: البته اشکالی ندارد که معنای دوست بدهد اما باز شما می‌گویید اگر دوست هم باشد، نشان می‌دهد علی چقدر مهم است که پیامبر به خاطر او در غدیر توقف کرد، پس چنین آدمی باید خلیفه او باشد.

ش عثمان: جناب شیخ این حرف درست نیست که ولی کل مؤمن بعدی را بگوییم، دوستان مؤمنین پس از پیامبر. خُب علی قبل و بعد از پیامبر هم دوست مؤمنان بوده است.

د: خدا رحمت کند گذشتگان شما را، ما هم همین را می‌گوییم.



ش: شیخ عثمان، راستش من هم رعایت شما که بزرگ تر هستید را کردم و به جای شما جواب دادم و گرنه ولی کل مؤمن بعدی، معنی سرپرست را می دهد.

د: من را راحت کردید. کم کم داشتم فکر می کردم برگشتیم اول کار.

ش عثمان: دکتر آیا پیامبر ابوبکر را برای آخرین نماز تعیین نکرد که امامت مردم را بکند و در نتیجه خلیفه هم باشد.

د: گفتار صریح پیامبر آن هم جلوی ۱۲۰۰۰۰ نفر، در سه روز اقامت زیر آفتاب، می شود توصیه به دوستی با علی، اما سکوت در برابر نماز ابوبکر می شود دلالت بر تعیین خلیفه بعد از خودشان.

ش: من با خودم گفتم شما مرتب این موضوع را عقب می اندازید، قصدهایی دارید.

د: این مهم ترین بحث اسلامی است که متأسفانه به آن توجه نمی شود.

ش: اما انسان تعجب می کند که چرا مردم زمان پیامبر به این حرف ها توجه نکردند.

د: عده ای از صحابه نزدیک گوش دادند ولی کسی به حرف آن ها گوش نکرد.

ش: مگر همه مردم نشنیده بودند؟

د: چرا شنیده بودند اما هنوز تعصب قبیله ای و قومی مهاجر و انصار و اوس و خزرج موجود بود.

ش: چرا دیگر صحابه های نزدیک حرفی نزدند؟

د: مگر جریان سقیفه بنی ساعده یعنی همان محل شورا را نشنیده اید؟

ش: شما بفرمایید.

د: در کتب تاریخی خود شما این موضوع متفق علیه است که روزی که پیامبر فوت کردند، سعد بن عباده، رئیس قبیله خزرج کبیر، مریض بود، او را در گلیم پیچیدند، آوردند در سقیفه. عده کمی از انصار هم بودند، گفت: ای انصار اگر ما نبودیم دینی نبود، پیامبری نبود، ما مدینه را آماده کردیم، ما به پیامبر حکومت دادیم، حالا که او مرده، نوبت انصار است که امیر و خلیفه باشند و خودش را برای خلافت آماده می کرد. پس معمولیست، سعید بن جبیر، رئیس قبیله خزرج صغیر بود. چون حسادت کرد که سعد بن عباده خلیفه بشود، یک نفر را به مسجد فرستاد تا به مهاجرین خبر دهد که انصار مشغول تعیین خلیفه هستند. ابوبکر و عمر آمدند و بحث معروف از آنجا شروع شد که قریش و مهاجرین امیر و انصار وزیر باشند. بنابراین تعیین خلیفه در سقیفه برای رضای خدا نبود.



خواستند انصار قدرت را به دست نگیرند و امارت در دست قریش که بعضی از آنها نظیر ابوسفیان سالها برای آن با پیامبر جنگیده بودند، باقی بماند.

ش: دقیقاً چه کسانی در سقیفه بودند؟

د: من ضرورتی نمی بینم اسم همه را بیاورم. من با جریان خلافت کار دارم.

ش عثمان: جناب شیخ موضوع مهمی است اما ضرورتی ندارد راجع به افراد بحث کنیم، دکتر با جریان خلافت کار دارند، سراغ افراد نرویم.

د: کاملاً درست است. من نمی خواهم به افراد بپردازم، نفس جریان مهم است. اگر یادتان باشد قبلاً گفتم بعد از پیامبر دو جریان شروع شد، یکی جریان و مکتب اهل بیت و یکی جریان خلافت. بحث من اثبات این مطلب است که اسلام واقعی، همان مکتب اهل بیت است. لذا اگر استدلال بیشتر لازم دارید بفرمایید.

ش: ما دنبال حقیقت هستیم نه حفظ عقاید خودمان، آن هم اگر این عقاید غلط باشد.

د: خداوند شما را رحمت کند.

ش: برای علی کلمه خلیفه هم در احادیث ما دیده اید؟

د: بلی هست.

ش: می شود ببینیم.

د: در کتاب مناقب علی بن ابی طالب مربوط به ابن مردویه که در سنه ۴۱۰ فوت کرده در ص ۱۰۲ آورده است:

۱. «عن انس بن مالک قال: قال رسول الله ﷺ ان اخي ووزير وخير من

اخلف بعدى على بن ابى طالب.»

«از انس بن مالک: رسول الله ﷺ فرمود: برادر و وزیر و بهترین کسی که

برای پس از خویش می گذارم علی بن ابی طالب است.»

۲. «قال رسول الله ﷺ: ان خلیلی ووزیری وخلیفتی وخیر من اترک بعدی

یقضی دینی وینجز موعدی علی بن ابی طالب.»

«رسول الله ﷺ فرمود: دوست و وزیر و خلیفه من و بهترین کسی که بعد از

خود می گذارم تا دیونم را ادا نماید و وعده هایم را عملی نماید، علی بن

ابی طالب است.»

۳. «عن سلمان قال: قلت یا رسول الله عنم ناخذ بعدک وبمن نشق؟ فسکت

عنی حتی سألت عشراً ثم قال یا سلمان ان وصی وخلیفتی واخی ووزیری

وخیر من اخلف بعدی علی بن ابی طالب یؤدی عنی وینجز موعدی»



«از سلمان: به رسول خدا عرض کردم: پس از شما از چه کسی (دین) خود را بگیریم و اعتماد کنیم. ایشان سکوت کردند اما من ده بار سؤال خود را تکرار کردم سپس فرمود: همانا وصی، خلیفه، برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد از خود می‌گذارم علی بن ابی طالب است تا دیونم را ادا نماید و وعده‌هایم را عملی نماید.»

ش: حدیث‌های جالبی است.

د: بفرمایید. در جامع‌الاحادیث سند بقیة کتاب‌ها را آورده است.

جامع‌الجوامع، ج ۱، ص ۵۵۹۱:

۱۱۲: «أما ترضى يا على أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنك لست بنبي إنه لا ينبغي لي أن أذهب إلا وأنت خليفة (أحمد عن ابن عباس بإسناد حسن)  
أخرجه أحمد (۳۳۰/۱)، رقم ۳۰۶۲. وأخرجه أيضاً الطبراني (۹۷/۱۲)، رقم ۱۲۵۹۳، والحاكم (۱۴۳/۳)، رقم ۴۶۵۲. قال الهيثمي (۱۲۰/۹): رواه أحمد، والطبراني في الكبير، والأوسط باختصار، ورجال أحمد رجال الصحيح غير أبي بلج الفزاري، وهو ثقة، وفيه لين.  
«... ای علی آیا راضی نیستی برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، مگر اینکه تو نبی نیستی و همانا نمی‌شود که من بروم الا اینکه تو خلیفه من باشی.»

ش: ولی این مربوط به جنگ تبوک بود.

د: بله اما شما نفرمودید در کجا گفته باشند. تازه می‌بینید اصل خلیفه بودن در آن

تأکید شده است البته حدیث بعد هم هست.

در کنز العمال بخش فضائل علی عليه السلام ج ۱۳، ص ۱۵۸:

۳۶۴۸۸: «عن علي أن النبي صلى الله عليه وسلم قال: خلفتك أن تكون خليفة، قلت: أتخلف عنك يا رسول الله؟ قال: ألا ترض أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى.»  
«از علی از نبی صلى الله عليه وسلم فرمود: تو را گذاشتم تا خلیفه من باشی. گفتم آیا خلیفه شما باشم ای رسول خدا. فرمود آیا راضی نیستی برای من به منزله هارون برای موسی باشی، مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست.»



ش: این باز کمی فرق داشت هرچند از جریان تبوک بود.  
د: اما این مورد برمی گردد به همان غدیر که البته نظیر بعضی از حدیث‌های دیگر  
اسمی از غدیر نیامده است. و آن از کتاب *المعرفه و التاريخ*، ج ۱، ص ۲۹۴:

۲۹۶: «حدثنا عبیدالله قال: أخبرنا شریک عن الرکین عن قاسم بن حسان  
عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني تارك فيكم  
خليفة، كتاب الله عز وجل وعترتي اهل بيته وإني لئن يترفقا حتى يردا  
على الحوض»

«... از زید بن ثابت گفت: رسول الله ﷺ فرمود: من در میان شما خلیفه  
خوادم، کتاب خدای عزوجل و عترتم و اهل‌بیتم را می‌گذارم و این دو از هم  
جدا نمی‌شوند تا در حوض به من برگردند.»

ش: این جالب بود چون خلیفه را اهل‌بیت معرفی کرده است.  
د: البته این حدیث‌ها هم موضوع ولی به معنی سرپرست را تمام می‌کند: در سنن  
ترمذی؛ مناقب حدیث، شماره ۳۶۴۶؛ مسند احمد و مسند الکونین حدیث‌های شماره  
۱۷۷۴۹ و ۱۸۴۷۶ و ۱۸۴۹۷.

ش: بفرمایید نشان هم بدهید.  
د: بفرمایید رایانه، سنن ترمذی و بقیه: که در غدیر خم پیامبر پس از مقدمات خطبه  
فرمودند:

«يا ايها الناس ان الله مولاي و انا مولى المؤمنين و انا اولى بانفسهم. فمن  
كنت مولاه فهذا مولاه، اللهم و ال من والاه، عاد من عاداه»  
«ای مردم همانا خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنین هستم و بر  
خودشان اولی هستم. پس هرکس من سرپرست او هستم این (علی) سرپرست  
اوست - خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس  
او را دشمن دارد.»

د: ببینید می‌فرماید خدا سرپرست من. نمی‌شود گفت خدا دوست من است و من  
دوست مؤمنین. پس نشان می‌دهد که ولی در اینجا به معنی سرپرست است.  
ش: قبول است.

ش عثمان: شیخ ابراهیم خیلی وقت است که قبول کرده اما به زبان نمی‌آورد.



د: حاج شیخ ابراهیم، شیخ عثمان درست می گویند.  
ش: الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله.  
د: اما یک تقارن زیبا اتفاق افتاده است.

ش: چه تقارنی؟

د: اینکه خطبه غدیر روز هیجدهم ذیحجه در غدیر خم بوده است و روزی که علی بعد از کشته شدن عثمان به خلافت رسید هم روز هیجدهم ذیحجه بود.  
ش عثمان: دکتر تصادفاً امشب هم شب هیجدهم ذیحجه است.  
د: تصادف خوبی است.

ش عثمان: بلی، همین طور اینکه ما هم در چنین شبی که پیامبر، علی را برای جانشینی بعد از خود تعیین کردند با آن کاملاً آشنا شده و به این انتصاب ایمان آوردیم.  
دکتر زهیر: شیخ عثمان یعنی کار شما تمام. قبول کردید که علی باید خلیفه اول می بود.  
ش عثمان: شما که دو روز قبل به من می گفتید که حرف های دکتر درست است و مکتب اهل بیت، اسلام واقعی است.

دکتر زهیر: بله من گفتم. الان هم کاملاً قبول دارم. اما برای من قبول کردن شما جالب بود.  
ش عثمان: جناب شیخ ابراهیم نظر شما چیست؟

ش: راستش را بخواهید من از همان روزهای اول بحث با دکتر فهمیدم که اطلاعات ما از اسلام واقعی، خیلی محدود است و آنچه که در کتب اساتید ما هست، بیشتر مطالب به صورت انتخاب شده و به گونه ای تأیید کننده فرهنگ رایج در کشورهای سنی نشین است. اگر از اول طلاب ما به کتاب های اصلی خودمان مراجعه می کردند به حقایق خوبی دست می یافتند به خصوص محققین ما.

دکتر زهیر: یعنی شما هم قبول کردید که مکتب اهل بیت، اسلام واقعی است.

ش: اگر غیر از این بگوییم باید بر خطای شصت ساله خود مهر تأیید بزنم. اما من چنین اشتباهی نمی کنم. یعنی به حقیقتی به این آشکاری آن هم در حوزه دین برسم و آن را قبول نکنم.

۲۹۴

سخنان صحابه پس از شروع خلافت علی رضی الله عنه

د: حالا که قبول کردید که علی باید اولین جانشین پیامبر بود بد نیست این مورد هم

از کتاب تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۱۷۸ پس از بیعت مردم با او که با بیست و پنج سال تأخیر انجام شد نگاه کنیم و ببینیم بعضی از صحابه نامدار در مورد او چه گفته‌اند.  
ش: ببینیم.  
د: بفرمایید رایانه:

«وقام قوم من الأنصار فتكلموا، وكان أول من تكلم ثابت بن قيس بن شماس الأنصاري، وكان خطيب الأنصار، فقال: والله، يا أمير المؤمنين، لئن كانوا تقدموك في الولاية فما تقدموك في الدين، ولئن كانوا سبقوك أمس فقد لحقتهم اليوم، ولقد كانوا و كنت لا يخفى موضعك، ولا يجهل مكانك، يحتاجون إليك فيما لا يعلمون، وما احتجت إلى أحد مع علمك.»

«و گروهی از انصار برخاستند و سخن گفتند. اولین کسی که صحبت کرد ثابت بن قیس شماس انصاری بود، که او سخنگوی انصار بود. گفت: به خدا ای امیرالمؤمنین اگر از تو در سرپرستی مردم از تو جلو افتادند ولی در دین از تو جلو نبودند، و اگر دیروز از تو سبقت گرفتند امروز به آنها (در سرپرستی) ملحق شدی، و درحالی که آنها بودند، تو هم بودی و موضع خود را پنهان نکردی، و محل خود را مخفی نکردی، در چیزی که نمی‌دانستند به تو احتیاج داشتند، و تو با علمت به احدی از آنها احتیاج نداری.»

«ثم قام خزيمه بن ثابت الأنصاري، وهو ذو الشهادتين، فقال: يا أمير المؤمنين! ما أصبنا لأمرنا هذا غيرك، ولا كان المنقلب إلا إليك، ولئن صدقنا أنفسنا فيك، فلأنت أقدم الناس إيماناً، وأعلم الناس بالله، وأولى المؤمنين برسول الله، لك ما لهم، وليس لهم ما لك.»

«سپس خزیمه بن ثابت انصاری بپا خواست و او ذو شهادتین بود و گفت: ای امیرالمؤمنین، ما در این امر غیر تو را نمی‌خواستیم، و انقلاب کننده‌ای غیر از تو نبود و اگر بخواهیم صادقانه درباره‌ی تو بگوییم، پس تو پیش قدم‌ترین مردم در ایمان بودی و از همه مردم به خدا عالم‌تر و نزدیک‌ترین نسبت به رسول الله، هرچه آنها (خلفای قبل) داشتند تو داری اما آنچه تو داری آنها ندارند.»

«وقام صعصعة بن صوحان فقال: والله، يا أمير المؤمنين، لقد زينت الخلافة وما زانتك، ورفعتها وما رفعتك، ولهي إليك أحوج منك إليها.»

«و صعصعة بن صوحان بلند شد و گفت: به خدا قسم ای امیرالمؤمنین به خلافت زینت دادی و او به تو زینت نداد، و او را بلند کردی و او تو را بلند نکرد، و او به تو محتاج‌تر است تا تو به او»



«ثم قام مالك بن الحارث الأشر فقال: أيها الناس، هذا وصي الأوصياء، ووارث علم الأنبياء، العظيم البلاء، الحسن الغناء، الذي شهد له كتاب الله بالإيمان، ورسوله بجنة الرضوان. من كملت فيه الفضائل، ولم يشك في سابقته وعلمه وفضله الأواخر، ولا الأوائل.»

«سپس مالک بن حارث اشتر برخواست و گفت: ای مردم این وصی اوصیا و وارث علم انبیا و امتحان شده بزرگ و بی نیازی زیباست که کتاب خداوند به ایمان او و رسولش به بهشت او شهادت داده‌اند. کسی که فضائل در او به کمال رسیده و دیگران از اول و آخر نمی‌توانند به سابقه و علم و فضیلت او نزدیک شوند.»

«ثم قام عقبة بن عمرو فقال: من له يوم كيوم العقبة وبيعة كبيعة الرضوان، والإمام الهدى الذي لا يخاف جوره، والعالم الذي لا يخاف جهله.»

«سپس عقبه بن عمرو برخواست و گفت: چه کسی روزی مانند روز عقبه و یا بیعتی نظیر بیعت رضوان و امام هدایت کننده‌ای که از ظلم او ترسی نیست (ظلم نمی‌کند) و عالمی که خوفی از ندانستن او نداریم (همه چیز می‌داند).»

ش: شهادت‌های عجیبی است.

دکتر زهیر: ما که تازه داریم می‌فهمیم اسلام چیست، خلیفه کیست، اهل بیت کیست.

ش: ما هم همین‌طور.

د: فکر می‌کنم کار بحث ما هم به پایان رسید.

**چرا امام به عنوان خلیفه در قرآن نیست؟**

اما قبل از پایان بحث یک نکته را هم اضافه کنم که وهابی‌ها معمولاً اشکال می‌کنند که اگر امام مهم است چرا در قرآن کلمه امام برای خلیفه پیامبر نیامده است.

ش: بلی قبلاً هم شنیده بودم.

د: جواب در همین خطبه غدیر است.

ش: چطور؟

د: چون در خطبه غدیر ما ولایت داریم نه امامت.

ش: یعنی چه؟

د: یعنی اینکه خدا و پیامبر بر مردم ولایت دارند پس جانشین پیامبر هم ولایت دارند





بر مردم. امامت که کار پیشوا است و پیشرو نه ولی که سرپرست و اختیاردار است. هرچند امام در قرآن در مورد ابراهیم داریم اما آن امام از بعضی انبیاء بالاتر است. ش: نکته جالبی بود.

د: بلی چون در فرهنگ قرآنی و مکتب اهل بیت ولی امر داریم، اولوالامر داریم نه امام، امام برای اینکه با خلیفه فرق داشته باشد در فرهنگ تشیع آمده است و بعد هم رایج شده است و گرنه محور اصلی ولایت است در آیه ۵۵ سوره مائده هم که یکی از محورهای تاریخی ولایت امر است ولی داریم که در حال رکوع زکوه می‌دهند. ش: ولی شما به خلفای پیامبر ولی نمی‌گوید.

د: چون ما خلیفه پیامبر را دوازده امام شیعه می‌دانیم لذا برای اینکه با خلیفه‌ای که بحث آن گذشت اشتباه نشود. کلمه امام استفاده می‌کنیم. البته در خطبه غدیر هم امامت هست.

ش: اما بعضی می‌گویند شیعیان امام را از پیامبر بالاتر می‌دانند چون می‌گویند به ابراهیم بعد از پیامبری امامت داده شده است.

د: همان‌گونه که قبلاً گفتم امام اگر با مفهوم ولایت باشد در امتداد ولایت پیامبر ولایت خدا است نه بالاتر از آن‌ها. اما امامت ابراهیم از نبوتش بالاتر است. ش: اما کلمه ولی کمتر در شیعه رایج است تا امام.

د: البته امام به معنی پیشرو در مبارزه با انحراف هم بوده است ولی آن‌ها را ولی امر می‌دانیم و بیشتر امام بین مردم عامه شیعه مطرح است ولی در بحث‌های علما بیشتر ولی امر مطرح است الان هم در ایران ولی فقیه داریم و ولی امر می‌گوییم. امام هم اصطلاح عامیانه است.

ش: خیلی جالب است.

د: الحمد لله از این سفر با برکت.

ش: الحمد لله که عاقبت خوبی داشت.

ش عثمان: الحمد لله که در این سفر حج خداوند یک پاداش خوبی به ما داد.

دکتر زهیر: بیچاره پدران ما که فکر کرده‌اند براساس مکتب حقه اسلام در دنیا زندگی کرده‌اند.

ش: اما قرآن به ما دستور داده است که نباید از دین آبا و اجداد خود که غلط بوده‌اند پیروی کنیم.



ش عثمان: قرآن در چند جا کسانی را که می‌گویند ما دین آبا و اجدادی را رها نمی‌کنیم، سرزنش می‌کند.

د: بله قرآن در سوره مائده، آیه ۱۰۴ از قول کافران می‌فرماید: ﴿قَالُوا حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ «برای ما آنچه از پدرانمان یافته‌ایم کافست.»

و یا در سوره ابراهیم، آیه ۱۰ می‌فرماید: ﴿تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ «ما خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند بازدارید. در سوره زخرف آیه ۲۲ می‌فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ﴾ «ما پدران خود را بر امتی (دینی) یافتیم و ما هم اگر دنبال آن‌ها برویم هدایت شده هستیم.» در سوره لقمان، آیه ۲۱ می‌فرماید: ﴿بَلْ تَتَّبِعُوا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا﴾ «بلکه ما آنچه را از پدرانمان یافتیم پیروی می‌کنیم.»

دکتر زهیر: اما ما نمی‌گوییم می‌خواهیم راه پدرانمان را برویم. دلیلی ندارد اگر پدرهای ما راه غلطی رفتند ما آن راه را ادامه بدهیم.

ش عثمان: اگر این کار را بکنیم که طبق این آیات قرآن در صف مشرکان قرار می‌گیریم چون قرآن می‌گوید مشرکان چنین می‌گفتند.

دکتر زهیر: اما کارهای قبل را که براساس مکتب خلفا انجام دادیم چکار کنیم.  
د: یک شوخی بکنم.

ش: بفرمایید.

د: «الاسلام يجب ما قبله» «مسلمان شدن همه کارهای قبل را پاک می‌کند.»

ش: اما این برای ما نیست.

د: شوخی کردم. شما فقط از یک مذهب اسلامی به مذهب دیگر رفته‌اید. مثل اینکه یک نفر از مذهب حنبلی برود شافعی شود.

دکتر زهیر: خیلی هم شوخی نیست. وقتی عده‌ای به فرمایش پیامبر خود گوش نداده باشند چه اسلامی دارند. ما تازه داریم مسلمان می‌شویم. من که معتقدم مذاهب دیگر در مسیر اسلام نیستند و این‌طور نیست که مثلاً ما از مذهب حنبلی به مذهب شافعی رفته باشیم. بلکه ما از یک اسلام تحریف شده به اسلام واقعی رفته‌ایم.

د: اما براساس دستور قرآن، هر کس شهادتین را بگوید ما او را مسلمان می‌دانیم.

ش: اما فقط مسلمان است ولی الزاماً مؤمن به همه اسلام نیست. «نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ» «به بعضی از اسلام ایمان دارند و به بعضی ایمان ندارند.»

دکتر زهیر: ما در حقیقت راجع به بعد از پیامبر مشکل داشتیم که دکتر گفتند آن‌ها جزئی از اسلام نیست.

د: البته انتخاب خلیفه‌ای که پیامبر گفته است حتماً جزئی از اسلام است اما قبول نداشتن خلیفه‌ای که مردم انتخاب کرده‌اند جزئی از اسلام نیست. اگر یادتان باشد از قول مفتی الازهر، دکتر احمد طیب گفتیم که قبول داشتن یا نداشتن ابوبکر و عمر جزئی از اسلام نیست که اگر کسی قبول نداشت مشکلی پیش آید.

دکتر زهیر: احمد طیب را از کجا می‌شناسی؟

ش: ایشان مفتی الازهر ما را هم می‌شناسد.

دکتر زهیر: از کجا؟

د: بله من او را می‌شناسم. حتی یک‌بار تلفنی با او صحبت کردم.

دکتر زهیر: احمد طیب این حرف را کجا زد که قبول داشتن یا نداشتن ابوبکر و عمر جزء دین نیست.

د: در یک برنامه تلویزیون مصر که از ماهواره پخش می‌شد. دکتر طیب طی هشت برنامه در مورد اختلاف شیعه و سنی صحبت می‌کرد.

ش عثمان: چه می‌گفت؟

د: می‌گفت براساس فتوای پنجاه سال قبل شیخ شلتوت مفتی وقت الازهر شیعه یکی از مذاهب اسلامی است نظیر چهار مذهب رسمی دیگر. او می‌گفت همه شایعه‌هایی که در مورد شیعه وجود دارد، دروغ است.

دکتر زهیر: آن حرف در مورد ابوبکر و عمر را در همان برنامه زد؟

د: بلی، مجری برنامه از او سؤال کرد عده زیادی از جوانان مصر به شیعه گرایش پیدا کرده‌اند، آیا اسلام آن‌ها درست است. دکتر طیب جواب داد بله که درست است. بعد

مجری پرسید ولی شیعه‌ها ابوبکر، عمر و عثمان را قبول ندارند. دکتر طیب گفت: مگر قبول داشتن این خلفا جزء اعتقادات است.

دکتر زهیر: یعنی شیعه را قبول داشت.

د: بله می‌گفت شیعه یکی از مذاهب پنج‌گانه اسلام است. حتی مجری پرسید ازدواج با آن‌ها چطور است. دکتر طیب گفت: مثل ازدواج بین مذاهب اسلامی دیگر است.



دکتر زهیر: حالا که من مکتب اهل بیت را پذیرفتم، مشکل است فقه آن‌ها را یاد بگیرم. لذا برگردم مصر، یک همسر شیعه می‌گیرم.  
د: خوشبختانه مکتب اهل بیت در دنیا آن قدر توسعه پیدا کرده است که از همه جا می‌توان به احکام فقهی آن دسترسی پیدا کرد.

ش عثمان: راستی کتب فقهی شیعه را از کجا می‌توان تهیه کرد؟  
د: قبلاً عرض کردم که در مصر هم می‌توان پیدا کرد. اما قبل از دسترسی به کتاب‌ها می‌توانید از بیش از هزاران سایت شیعه و مکتب اهل بیت، همهٔ احکام فقهی را به دست آورید.

دکتر زهیر: اما من ترجیح می‌دهم یک همسر شیعه بگیرم که من را آموزش بدهد.  
ش: اما من از دکتر خواهش می‌کنم خودشان ارتباط با ما را قطع نکنند تا هر سؤالی داشتم از خودشان بپرسم. چون ممکن است مطالب به زبان فارسی باشد.

د: در بیست سال گذشته رشد مکتب اهل بیت در دنیا بسیار زیاد بوده است. بنابر گزارشی که من از شورای علمای اسلام که رئیس آن دکتر قرضاوی از قطر است دارم، از طرف نمایندهٔ ایران در آن شورا شنیده‌ام، در کشورهای مسلمانی که اصلاً شیعه نبوده‌اند، نظیر اندونزی الان بیش از ۳۰ میلیون و نیجریه ۲۰ میلیون شیعه دارد و در سایر کشورها هم شیب رشد بسیار بالاست. بنابراین کتب فقهی برای آن‌ها به زبان خودشان تهیه شده است.

ش: واقعاً رشد این قدر زیاد است؟

د: بلی خیلی زیاد، الحمدلله بعد از انقلاب اسلامی ایران یک رشد خوب شروع شد و بعد از جنگ ۲۰۰۶ لبنان علیه اسرائیل، رشد مکتب اهل بیت در کشورهای عربی به ویژه مصر، عربستان و کشورهای نظیر ترکیه و کشورهای افریقایی بسیار چشمگیر بوده است.

دکتر زهیر: آن‌ها هم یک دکتری مثل شما داشته‌اند تا راهنمایی‌شان کند.  
د: برای پیوستن جوانان و مردم عادی به مکتب اهل بیت اطلاعات دقیق و ریزی نظیر آنچه که یک عالم نظیر شیخ ابراهیم و شیخ عثمان باید بدانند لازم ندارند. من خودم در سفرهای مختلف مکه افرادی را دیده‌ام که در فاصلهٔ کوتاهی و با یک بحث منطقی و عقلی همگی با هم پیرو مکتب اهل بیت شده‌اند.



دکتر زهیر: دکتر راست می‌گویید، مثلاً من که عالم دین نیستم پس از مشاهده چند جلسه از صحبت‌های شماها متوجه شدم حرف‌های دکتر عقلانی و منطقی است. لذا چند روز است از ته دلم فهمیده‌ام مکتب اهل‌بیت، اسلام واقعی است.

ش: آقای دکتر زهیر برای شما اشکالی ندارد که سریع حقایق را بپذیرید. اما برای امثال من و شیخ عثمان پذیرفتن تنها کافی نیست. ما فردا باید در الازهر به بقیه جواب دهیم که چرا مکتب اهل‌بیت را بر مکتب خلفا ترجیح دادیم، و گرنه من هم از روزهای اول در مدینه برایم روشن شد که مکتب اهل‌بیت، اسلام واقعی است. اما با پرسش‌های زیادی که کردم عمق کار برایم روشن شد و حالا برای همه سؤالاتم از دکتر جواب گرفتم.

ش عثمان: من متأسفم که از روزهای اول بحث نبودم و خیلی از مطالب را از دست دادم. ش: در جلسه‌ای که در منزل شیخ حمید نجدی بودیم، دکتر براساس حدیث‌های موجود در کتب خود ما وضو، اذان، حمد و سوره، تشهد و... خلاصه همه نماز ما را زیر سؤال بردند و شیخ حمید هم جوابی نداشت و تقریباً همه استدلال‌های دکتر را پذیرفت. ش عثمان: آدم عاقل نه تنها برای امر دین بلکه برای امر دنیا هم در مقابل استدلال منطقی ایستادگی و مخالفت نمی‌کند.

ش: حالا اگر برگردید به بحث‌های قبل می‌بینید که اگر همه موارد بحث‌شده را کنار هم بگذاریم نکته‌ای که جواب سؤال شما را ندهد در مکتب اهل‌بیت وجود ندارد، در حالی که مکتب ما و به قول دکتر در مکتب خلفا هزاران سؤال هست که پاسخ آن‌ها نه داده شده و نه حتی علمای بزرگ ما پاسخی برای آن‌ها دارند. در حالی که در مکتب اهل‌بیت یک نفر که مهندس مکانیک است این همه اطلاعات دارد، که به نظر من یکی از علت‌های آن منطقی و عقلانی بودن بیشتر آموزه‌های مکتب اهل‌بیت است.

ش عثمان: بله من هم موافقم. چون اگر دقت کرده باشید من و شیخ ابراهیم بیشتر در مقابل بحث‌های عقلانی و منطقی دکتر کم آوردیم.

د: اما من بحث‌های حدیثی و کلامی را هم از کتب خود شما و قرآن دنبال می‌کردم. ش: اما بحث شما همان‌طوری که خودتان هم گفتید منظم و یک، دو، سه داشت. د: اما من آدم کم‌سوادی در امور دین هستم و فقط در حد دفاع از دین و اعتقادات خود اطلاعات دارم. اگر شما بعد از حدود یک‌ماه بحث، مکتب اهل‌بیت را بپذیرفتید،



با آن روح حقیقت‌جویی که من در شما دیدم، مطمئناً اگر پیش علمای دینی ما می‌آمدید  
ظرف یک یا دو روز مکتب اهل‌بیت را قبول می‌کردید.

ش عثمان: اما به هر حال ما به اطلاعات و کتب زیادی از اهل‌بیت نیاز داریم.  
د: اشکال ندارد اگر موافق باشید فردا برویم بخش فرهنگی بعثه حج ایران. در آنجا  
کتاب و سی‌دی‌های زیادی هست، می‌توانید فعلاً تعدادی بگیرید و بعد هم از مصر و  
لبنان ان شاء الله برای تهیه کتب مکتب اهل‌بیت اقدام کنید.

ش: از ایران چگونه؟

د: اگر رابطه ایران و مصر در آن حد خوب شد که بشود کتاب بفرستیم من در  
خدمتم.

ش: پس فردا ساعت ۱۰ برویم بعثه حج ایران.

د: ان شاء الله ساعت ۱۰ صبح به آدرس... می‌رویم تا تعدادی کتاب و سی‌دی را بگیریم.

ش: و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین.

نوشتن این مطالب در روز

بیست و یکم رمضان،

سالروز شهادت امام علی علیه السلام

پایان یافت



پیوستها ❁





## ❁ پیوست یک

### بخشی از کتاب خصائص علی بن ابیطالب علیه السلام

نویسنده: شیخ ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی صاحب کتاب سنن از  
کتاب صحاح برادران اهل تسنن

این قسمت بخشی از کتاب خصائص امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب نوشته شیخ ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی است. نسائی یکی از نویسندگان شش کتاب صحیح برادران اهل تسنن است که نام آن سنن نسائی است. من این کتاب خصائص را به فارسی ترجمه کردم که متن عربی و فارسی دارد و چاپ شده است. این کتاب را من شماره فصل و شماره حدیث گذاشته‌ام. مثلاً ۸/۱۷/۱۱ یعنی فصل ۸ از کتاب که ۱۷ حدیث دارد و این حدیث شماره ۱۱ است. در این بخش حدیث‌هایی که در مذاکره با شیخ به آن استناد شده آمده است.

«قال الشيخ الامام الحافظ أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي.»

شیخ امام حافظ ابو عبدالرحمان احمد بن شعیب نسائی گفت:

۱/۶/۱: (أخبرنا) «محمد بن المثنى، قال: حدثنا عبد الرحمان قال: حدثنا شعبة، عن عمرو بن

مرة عن أبي عمرة عن زيد بن أرقم قال: أول من صلى مع رسول الله صلى الله عليه وسلم علي عليه السلام»

«... از زید بن ارقم گفت: اولین کسی که با رسول الله صلی الله علیه و آله نماز خواند، علی علیه السلام بود.»

۱/۶/۳ - (خبرنا) «محمد بن المثنى قال: أخبرنا محمد بن جعفر عن غندر قال: حدثنا شعبة عن

عمرو بن مرة عن أبي حمزة عن زيد بن أرقم قال: أول من أسلم مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

علی ابن ابی طالب علیه السلام»

«... از زید بن ارقم گفت: اولین کسی که اسلام آورد به رسول الله صلی الله علیه و آله، علی بن ابی طالب علیه السلام بود.»

۱/۶/۵ - (أخبرنا) «محمد بن عبيد بن محمد الكوفي قال: حدثنا سعيد بن خثيم، عن أسد بن وداية، عن ابي يحيى بن عفيف عن أبيه، عن جده عفيف، قال: جئت في الجاهلية إلى مكة وأنا أريد ان ابتاع لاهلي من ثيابها وعطرها، فأتيت العباس بن عبدالمطلب وكان رجلا تاجرا فأنا عنده جالس حيث انظر إلى الكعبة، وقد حلقت الشمس في السماء، فارتفعت وذهبت إذ جاء شاب فرمى ببصره إلى السماء ثم قام مستقبلاً القبلة، ثم لم ألبث إلا يسيراً حتى جاء غلام فقام على يمينه، ثم لم ألبث إلا يسيراً حتى جاءت امرأة فقامت خلفهما، فرجع الشاب فرجع الغلام والمرأة، فرجع الشاب فرجع الغلام والمرأة، فسجد الشاب فسجد الغلام والمرأة، فقلت: يا عباس أمر عظيم، قال العباس: أمر عظيم أتدرى من هذا الشاب؟ قلت لا، قال: هذا محمد بن عبدالله ابن اخي، أتدرى من هذا الغلام؟ هذا علي ابن اخي، أتدرى من هذه المرأة؟ هذه خديجة بنت خويلد زوجته، ان ابن اخي هذا اخبرني ان ربه رب السماء والارض أمره بهذا الدين الذي هو عليه، ولا والله ما على الارض كلها احد على هذا الدين غير هؤلاء الثلاثة.»

«... به نقل از جدش عفيف گفت: در جاهليت به مكه آمدم و مي خواستم از لباس و عطر (آنجا) براي خانوادهام بخرم. نزد عباس بن عبدالمطلب آمدم كه مرد تاجري بود. در كنار او نشستم درحالي كه كعبه را مي ديدم. خورشيد در آسمان بالا آمده بود و بالاتر مي رفت. جواني آمد به آسمان نگاه كرد سپس رو به قبله ايستاد. توقف كوتاهي كرد تا كودكي آمد در سمت راستش ايستاد و توقف كوتاهي كرد تا خانمي آمد و در پشت سر آنها ايستاد. آنگاه جوان به ركوع رفت، كودك و زن هم به ركوع رفتند. جوان برخاست، كودك و زن هم برخاستند. جوان به سجده رفت، كودك و زن هم به سجده رفتند. گفتم عباس چه باشكوه است. عباس گفت: (آري) امر عظيمي است. مي داني اين جوان كيست؟ گفتم نه. گفت اين محمد بن عبدالله، پسر برادر من است. مي داني آن كودك كيست؟ اين كودك، علي، پسر برادرم است. مي داني اين زن كيست؟ اين زن، خديجه، دختر خويلد همسر او (محمد) است. اين پسر برادرم به من خبر داد كه خدای او خدای آسمانها و زمين است. امر كرده است او را به اين دين كه او بر آن است و به خدا قسم در كل زمين غير از اين سه نفر به اين دين ايمان ندارند.»

۱/۶/۶ - «حدثنا احمد بن سليمان الرهاوي قال: حدثنا عبدالله بن موسى قال: حدثنا العلاء بن صالح عن المنهال عن عمرو بن عباد بن عبدالله قال: قال علي عليه السلام: أنا عبد الله وأخو رسول الله وأنا الصديق الاكبر، لا يقولها بعدي إلا كاذب آمنت قبل الناس سبع سنين.»

«... از عمرو بن عباد بن عبدالله گفت: علي عليه السلام گفت: من عبدالله (بنده خدا) و برادر رسول الله صلى الله عليه وآله و



صدیق اکبر (بزرگ‌ترین راست‌گو) هستم و کسی بعد از من نمی‌تواند مدعی این امر شود مگر دروغ‌گو باشد. من هفت سال قبل از همه مردم ایمان آوردم.»

۲/۱/۱ - (أخبرنا) «علی بن نزار الکوفی قال: أخبرنا ابن فضل قال: أخبرنا الاصلح عن عبد الله بن ابي الهذيل عن علي عليه السلام قال: ما اعرف احدا من هذه الامة عبد الله بعد نبينا غيري عبادت الله قبل ان يعبده احد من هذه الامة تسع سنين.»

«... از عبدالله بن ابي الهذيل از علي عليه السلام گفت: من احدی از این امت را نمی‌شناسم که بعد از پیامبر ما، خدا را عبادت کرده باشد مگر من، زیرا نه سال قبل از اینکه احدی از امت او را عبادت کرده باشد من او را عبادت کردم.»

۳/۱۵/۱ - (أخبرنا) «هلال بن بشير البصري قال: حدثنا محمد بن خالد قال: حدثني موسى بن يعقوب قال: حدثنا مهاجر بن سمار بن سلمة عن عائشة بنت سعد قالت: سمعت أبي يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجحفة فأخذ بيد علي، فخطب فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: أيها الناس اني وليكم، قالوا: صدقت يا رسول الله، ثم اخذ بيد علي فرفعها فقال: هذا وليي ويؤدى عني ديني، وأنا موالى من والاه ومعادى من عاداه

«... از عایشه بنت سعد، از پدرم شنیدم می‌گفت: شنیدم رسول‌الله صلى الله عليه وسلم در روز جحفه دست علی را گرفت و خطبه خواند و حمد و ثنای را به‌جا آورد، سپس فرمود: ای مردم (آیا) من ولی شما هستم، مردم گفتند: راست می‌گویی ای رسول‌الله. پس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود: این ولی و اداکننده دین من است و من دوست دارم هرکس او را دوست داشته باشد و دشمن می‌دارم هرکس با او دشمن است.»

۳/۱۵/۲ - (أخبرنا) قتيبة بن سعيد البلخي، وهشام بن عمار الدمشقي قالوا: حدثنا حاتم عن بكير بن مسمار عن عامر بن سعد بن ابي وقاص قال: أمر معاوية سعدا فقال: ما يمنعك ان تسب أبا تراب؟ فقال: أنا ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم فلن أسبه لئن يكون لي واحدة منها احب إلي من حمر النعم، سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول له وخلفه في بعض مغازيه، فقال له علي: يا رسول الله أتخلفني مع النساء والصبيان؟ فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبوة بعدى.

وسمعته يقول يوم خيبر: لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله فتناولنا إليها، فقال ادعوا إلى عليا، فأتى به أرمدا، فبصق في عينيه ودفع الراية إليه. ولما نزلت: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال: اللهم هؤلاء اهل بيتي.



«... از عامر بن سعد بن ابی وقاص گفت: معاویه به سعد بن ابی وقاص امر کرد و گفت: چه چیزی تو را از دشنام دادن به ابوتراب (علی) باز می‌دارد؟ گفت: من سه مطلب را به خاطر می‌آورم که رسول الله ﷺ درباره‌ی علی فرمود، بنابراین او را دشنام نمی‌دهم زیرا چنانچه یکی از آن‌ها را داشتم از بهترین نعمت‌ها، دوست‌داشتنی‌تر بود.»

شنیدم رسول الله ﷺ به او می‌فرمود: او را در بعضی جنگ‌ها (در مدینه) به جانشینی خود منصوب نموده بود. علی گفت یا رسول الله آیا من را با زنان و کودکان می‌گذاری؟ رسول الله ﷺ فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی باشی، مگر آنکه بعد از من پیامبری نیست. شنیدم در روز خیبر می‌فرمود: فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. پس ما همه آرزو داشتیم آن مرد باشیم. سپس فرمود: علی را بیاورید، آمد و حال آنکه چشمش درد می‌کرد. پس آب دهان در چشمش مالید و پرچم را به دست او داد.

وقتی که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» نازل شد، رسول الله ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و گفت خدایا این‌ها اهل بیت من هستند.»  
 ۳/۱۵/۵ - (أخبرنا) «زکریا بن یحیی، قال: حدثنا الحسن بن حماد، قال: أخبرنا مسهر بن عبد الملك، عن عیسی بن عمر، عن السدی عن أنس بن مالک: ان النبی صلی الله علیه وسلم کان عنده طائر فقال: اللهم إئتني بأحب خلقك اليك يأكل معي من هذا الطير. فجاء أبو بكر فرده، ثم جاء عمر فرده، ثم جاء علی فأذن له.»

«... از انس بن مالک: یک پرنده پخته نزد پیامبر ﷺ بود. فرمود: خدایا بهترین خلق نزد خود را بیاور که با من این پرنده را بخورد. پس ابوبکر آمد. او را رد کرد، عمر آمد او را هم رد کرد پس علی آمد به او اجازه داد (هم‌غذا شود).»

۳/۱۵/۶ - (أخبرنا) «أحمد بن سليمان الرهاوي، حدثنا عبد الله أخبرنا ابن ابي ليلى عن الحكم بن منهال، عن عبد الرحمان ابن ابي ليلى، عن ابيه قال لعلی و كان یسیر معه: ان الناس قد انكروا منك شيئاً تخرج فی البرد فی الملاء تین، وتخرج فی الحر فی الخشن والثوب الغلیظ.»

فقال: ألم تكن معنا بخير؟ قال: بلى.

قال: بعث رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بكر وعقد له لواء فرجع، وبعث عمر وعقد له لواء فرجع، فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لاعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ليس بفرار. فأرسل إلى وأنا أرمد فتفل في عيني فقال: اللهم اكفه اذى الحر والبرد.



قال: ما وجدت حرا بعد ذلك ولا بردا»

«... از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش: درحالی که با علی راه می‌رفت به علی گفت: مردم بیرون آمدن شما را در زمستان با دو لباس و بیرون آمدن شما را در تابستان با لباس خشن و ضخیم انکار می‌کنند. علی گفت: آیا در خیبر با ما نبود؟ گفت: بلی.

گفت (علی): رسول الله ﷺ ابابکر را فراخواند و پرچم را به او داد، برگشت. عمر را فراخواند و پرچم را به او داد، برگشت. پس رسول الله ﷺ فرمود: پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و او فرار نمی‌کند. سپس فرستاد دنبال من و من چشم‌درد داشتم. پس آب دهان به چشم من مالید و فرمود: خدایا او را از آزار گرما و سرما در امان بدار و بعد از آن گرما و سرما را حس نکردم.»

۳/۱۵/۷ - (أخبرنا) «محمد بن علی بن هبة الواقدي، قال: أخبرنا معاذ بن خالد، قال: أخبرنا الحسين بن واقد، عن عبد الله بن بريدة قال: سمعت ابي بريدة يقول: حاضرنا خيبر فأخذ الراية أبو بكر ولم يفتح له، فأخذه من الغد عمر فانصرف ولم يفتح له، وأصاب الناس شدة وجهه، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: إني دافع لوائي غدا إلى رجل يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله لا يرجع حتى يفتح له. وبتنا طيبة أنفسنا أن الفتح غدا، فلما أصبح رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى الغداة، ثم جاء قائما ورمى اللواء والناس على أقصافهم، فما منا إنسان له منزلة عند الرسول صلى الله عليه وسلم إلا وهو يرجو أن يكون صاحب اللواء، فدعا علي بن أبي طالب ﷺ وهو أرمم فتفل ومسح في عينيه، فدفع إليه اللواء وفتح عليه.»

«... از ابی بریده شنیدم می‌گفت: در خیبر حاضر بودیم. ابوبکر پرچم را گرفت و پیروزی نیاورد. فردا عمر پرچم را گرفت و پیروزی نیاورد و مردم دچار شدت و سختی شدند.

رسول الله ﷺ فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند و جز با پیروزی بر نمی‌گردد. ما در حالی شب را به صبح رساندیم که مطمئن بودیم فردا به پیروزی می‌رسیم. صبح فردا رسول الله ﷺ آمد و پرچم دستش بود. همه مردم در اطراف او بودند و انسانی نبود که منزلتی نزد رسول الله ﷺ داشته باشد، مگر اینکه امید داشت صاحب پرچم باشد. پس پیامبر علی بن ابی طالب ﷺ را خواست و او چشم‌درد داشت. آنگاه آب دهان به چشم او مالید و پرچم را به دست او داد و پیروزی برایش به ارمغان آورد.»

۳/۱۵/۸ - (أخبرنا) «محمد بن بشار بن دار البصري، أخبرنا محمد بن جعفر قال: حدثنا عوف، عن ميمون، عن أبي عبد الله عبد السلام: ان عبد الله بن بريدة حدثه عن بريدة الاسلمي، قال: لما كان



يوم خيبر نزل رسول الله صلى الله عليه وسلم بحصن أهل خيبر، أعطى رسول الله صلى الله عليه وسلم اللواء عمر، فنهض فيه من نهض من الناس فلقوا أهل خيبر، فانكشف عمر واصحابه فرجعوا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا عطين اللواء رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله.

فلما كان من الغد تصادر أبو بكر وعمر، فدعا عليا وهو أرمذ فتفل في عينيه ونهض معه من الناس من نهض فلقى أهل خيبر، فإذا مرحب يرتجز:

قد علمت خيبر انى مرحب      شاكي السلاح بطل مجرب  
إذا الليث أقبلت تلهب      أطمعنا احيانا وحينما أضرب

فاختلف هو وعلى ضربتين فضربه على هامته، حتى مضى السيف منها منتهى رأسه، سمع أهل العسكر صوت ضربته، فما تتام آخر الناس مع علي حتى فتح لاولهم.»

«... از بریده اسلمی گفت: در روز خیبر رسول الله ﷺ نزد قلعهٔ خیبر اقامت کرد. رسول الله ﷺ پرچم را به عمر داد. او عدهٔ زیادی از مردم را با خود برد، اهل خیبر را ملاقات کرد سپس عمر و اصحابش بازگشتند به سوی رسول الله ﷺ، رسول الله ﷺ فرمود: پرچم را به کسی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند.

صبح فردا که شد ابوبکر و عمر را رد کرد و علی را فراخواند و او چشم درد داشت، آب دهان به چشم او مالید و مردم با او همراه شدند، آنگاه با اهل خیبر مواجه شد. وقتی مرحب رجز خواند:

«خیبر می داند که من مرحبم،  
سلاح جنگ تجربه دیده دارم،  
اگر شمشیرها بیایند می گیرم،  
طعن می زنم وقتی کسی را می زنم»

پس علی با او درگیر شد و به ران او ضربه زد تا اینکه شمشیر رفت به انتهای سر او رسید. لشکر صدای ضربت را شنید و مردم تا آخر نخواستند و با علی بودند تا آن را (خیبر) فتح کرد.»

۴/۱/۱ - (أخبرنا) «مिमون بن المثنى، قال: حدثنا الوضاح وهو أبو عوانة قال: حدثنا ابوبليج بن ابي، قال: حدثنا عمرو بن ميمونة قال: انى لجالس إلى ابن عباس إذ أتاه تسعة رهط فقالوا: يا ابن عباس اما ان تقوم معنا، واما ان تخلو بنا بين هؤلاء..

فقال ابن عباس: بل أنا أقوم معكم.

قال: وهو يومئذ صحيح قبل أن يعمي، قال: فانتدوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا، قال: فجاء وهو



ينفض ثوبه وهو يقول: أف وتف وقعوا في رجل له بضع عشر وقعوا في رجل قال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: لا بعثن رجلا يحب الله ورسوله لا يخزيه الله أبدا، قال: فاستشرف لها من استشرف فقال: أين ابن أبي طالب؟ قيل: هو في الرحي يطحن، قال: وما كان احدكم ليطحن، قال: فجاء وهو أرمد لا يكاد يبصر، فتفل في عينيه. ثم هز الراية ثلاثا فدفعتها إليه، وجاء على بصفية بنت حى، وبعث ابا بكر بسورة التوبة، وبعث عليا خلفه فأخذها منه، فقال: لا يذهب بها إلا رجل منى وأنا منه.

قال: وقال لبنى عمه: ايكم يواليني في الدنيا والآخرة، فأبوا.

قال: وعلى معهم جالس فقال علي: أنا وأليك في الدنيا والآخرة.

قال: وكان أول من اسلم من الناس بعد خديجة.

قال: واخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم ثوبه فوضعه على علي وفاطمة وحسن وحسين فقال: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا).

قال: وشرى على نفسه فلبس ثوب النبي صلى الله عليه وسلم ثم نام مكانه، قال: وكان المشركون يرمون رسول الله صلى الله عليه وسلم، فجاء أبو بكر وعلى نائم، قال: وابو بكر يحسبه انه نبي الله، قال: فقال له علي: ان نبي الله صلى الله عليه وسلم قد انطلق نحو بئر ميمونة فادركه، قال: فانطلق أبو بكر فدخل معه الغار.

قال: وجعل على يرمى بالحجارة كما كان يرمى نبي الله وهو يتضور وقد لف رأسه في الثوب لا يخرج حتى أصبح، ثم كشف عن رأسه فقالوا: انك للثيم كان صاحبك نرميه فلا يتضور وأنت تتضور وقد استنكرنا ذلك.

قال: وخرج بالناس في غزوة تبوك، قال: فقال له علي: أخرج معك؟ فقال له نبي الله: لا، فبكى على، فقال له: أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا انك لست بنبي، انه لا ينبغي ان اذهب إلا وانت خليفتي.

وقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم: انت ولي كل مؤمن بعدى

قال: وسد ابواب المسجد غير باب علي، قال: فقال: فيدخل المسجد جنبا وهو طريقه ليس له طريق غيره.

قال: وقال: من كنت مولاه فان مولاه على.

قال: وأخبرنا الله عزوجل في القرآن انه قد رضى عن اصحاب الشجرة فعلم ما فى قلوبهم فهل حدثنا انه سخط عليهم بعده.



قال: وقال نبي الله صلى الله عليه وسلم لعمر حين قال: ايذن لي فأضرب عنقه، قال: أو كنت فاعلا وما يدريك لعل الله قد اطلع على اهل بدر، فقال: اعملوا ما شئتم.

«... عمرو بن ميمونه گفت: من نزد ابن عباس نشسته بودم حدود نه نفر آمدند و گفتند ای ابن عباس یا با ما برخیز یا ما را با اینها تنها بگذار.

ابن عباس گفت: من با شما برمی‌خیزم.

راوی سپس گفت: آن روز قبل از کوری چشمش بود. (چون آن قدر برای علی گریه کرده بود تا کور شد.) گفت (ابن عباس): با یکدیگر خلوت کردند و با هم سخن گفتند و نمی‌دانم چه گفتند. سپس درحالی که پیراهنش را تکان می‌داد آمد و می‌گفت: وای وای دربارهٔ مردی چند ده ساله سخن گفتند. در مورد مردی که رسول الله ﷺ دربارهٔ او فرمود: کسی را انتخاب می‌کنم که خدا و رسولش او را دوست دارند و خداوند او را هرگز خوار نمی‌کند. پس همهٔ آنها که باید شرفیاب شوند، شرفیاب شدند. پس فرمود: فرزند ابی طالب کجاست؟ عرض شد: او در آسیاب آرد درست می‌کند. فرمود: کسی دیگری نبود که آسیاب کند؟ لذا فرمود (علی) آمد درحالی که چشمش درد می‌کرد، به طوری که کم می‌دید، پس آب دهان به چشم او مالید.

پس سه بار پرچم را تکان داد و به علی داد. علی آمد با صفیه بنت حی، ابوبکر را فرستاد با سورهٔ توبه، بعد علی را به دنبال او فرستاد و مأموریت را از او گرفت و فرمود: کسی به جز مردی که من از او و او از من باشد نمی‌رود.

پیامبر به فرزندان عمویش فرمود: کدام یک از شما دوست من در دنیا و آخرت هستید؟ آنان امتناع کردند.

علی در میان آنها نشسته بود. علی گفت: من دوست تو در دنیا و آخرت می‌شوم.

و او اولین کسی بود که بعد از خدیجه اسلام آورد.

گفت: رسول الله ﷺ ردایش (کساء) را گرفت و بر سر علی، فاطمه، حسن و حسین قرار داد و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا.» «همانا خداوند اراده نموده است که پلیدی را از شما اهل بیت دور و شما را پاک و پاکیزه گرداند.»

گفت: و علی جان خود را معامله کرد و لباس پیامبر ﷺ را پوشید و به جای او خوابید. مشرکان فکر می‌کردند رسول الله ﷺ است. ابوبکر آمد درحالی که علی خوابیده بود.

ابوبکر فکر کرد نبي الله ﷺ است. علی به او گفت، نبي الله ﷺ به سوی چاه ميمونه رفته است، او را دریاب. ابوبکر رفت و با او وارد غار شد.





گفت: مشرکان به علی سنگ پرتاب می کردند، همان طور که به پیامبر سنگ پرتاب می کردند و او (علی) به خود می پیچید. پس او سر را در لباس فروبرد و خارج نکرد تا صبح. پس سرش را بیرون آورد. به او گفتند تو لثیم هستی زیرا رفیقت را هدف سنگ قرار می دادیم و اظهار درد نمی کرد در حالی که تو از درد به خود می پیچی.

گفت: مردم برای جنگ تبوک خارج شدند. علی به او (پیامبر) گفت: با شما خارج شوم؟ نبی الله فرمود: نه. پس علی گریه کرد. (پیامبر) به او فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، مگر اینکه تو نبی نیستی. همانا من نمی روم، مگر اینکه تو خلیفه من باشی.

رسول الله ﷺ به او فرمود: تو سرپرست همه مؤمنان بعد از من هستی.

فرمود: همه درهای مسجد را به جز در خانه علی بستند.

و فرمود (علی) می تواند جنب داخل مسجد بشود، چون راه دیگری غیر از مسجد برای او نبود.

فرمود: هر کس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست.

گفت: خدای عزوجل در قرآن به ما خبر داد که خدا از اصحاب شجره راضی است، و می داند در قلب آنها چیست. آیا بگویم که همانا او بعداً بر آنها غضب کرد؟ (راوی) گفت: پیامبر خدا ﷺ به عمر در زمانی که گفت اجازه بدهید گردنش را بزنم، فرمود: آیا عمل می کنی، شاید خداوند بر اهل بدر خبر داد.

فرمود: هر کاری خواستید بکنند.

۶/۱/۱ - (اخبرنا) أبو جعفر محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي، قال: حدثنا الاسود بن عامر، قال: اخبرنا شريك، عن منصور، عن ربي، عن علي، قال: جاء النبي صلى الله عليه وسلم اناس من قريش، فقالوا: يا محمد، انا جيرانك وحلفاؤك وان من عبيدنا قد اتوك ليس بهم رغبة في الدين ولا رغبة في الفقه، إنما فروا من ضياعنا وأموالنا فارددهم الينا، فقال لابي بكر: ما تقول؟ فقال: صدقوا انهم لجيرانك وحلفاؤك. فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال لعمر: ما تقول؟ قال: صدقوا انهم لجيرانك وحلفاؤك.

فتغير وجه النبي صلى الله عليه وسلم، ثم قال: يا معشر قريش والله ليبعثن الله عليكم رجلا منكم امتحن الله قلبه للايمان فيضربكم على الدين أو يضرب بعضكم.

قال أبو بكر: أنا هو يا رسول الله؟ قال: لا.

قال عمر: انا هو يا رسول الله؟ قال: لا، ولكن ذلك الذي يخصف النعل.

وقد كان أعطي عليا نعلا يخصفها.»



«... از ربی: از علی گفت: عده‌ای از مردم قریش نزد پیامبر ﷺ آمدند و گفتند یا محمد، ما همسایه و هم‌قسم‌های تو هستیم، یکی از بنده‌های ما آمده پیش تو که رغبتی به دین و فقه ندارد بلکه او از دست ما فرار کرده است، پس او را به ما برگردان. او به ابوبکر فرمود: چه می‌گویی؟ (ابوبکر) گفت: ببخشید همسایه و هم‌قسم شما هستند. پس رنگ پیامبر ﷺ تغییر کرد و به عمر فرمود: چه می‌گویی؟ عمر گفت: راست می‌گویند آن‌ها همسایه و هم‌قسم تو هستند.

پس چهره پیامبر ﷺ تغییر کرد و فرمود: ای اهل قریش به خدا قسم برای شما مردی را انتخاب کنم که خداوند قلب او را برای ایمان امتحان کرده است و به خاطر دین، شما یا بعضی از شما را ضربه زده است.

ابوبکر گفت: یا رسول‌الله من آن مرد هستم؟ فرمود: نه.

عمر گفت: یا رسول‌الله من آن مرد هستم؟ فرمود: نه، بلکه آن کسی است که کفش را پینه می‌زند (می‌دوزد)، و کفشی را به علی داده بود که آن را می‌دوخت.»

۷/۶/۱ - (أخبرنا) أبو جعفر، عن عمرو بن البصري، قال: حدثنا عمرو بن مرة، عن أبي البختري، عن علي قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن وأنا شاب حديث السن، قال: فقلت: يا رسول الله تبعثني إلى قوم يكون بينهم أحداث وأنا شاب حديث السن، قال: ان الله سيهدي قلبك ويثبت لسانك.

قال: ما شككت في حديث أفضى بين اثنين.»

«... از ابی‌بختری: از علی گفت: رسول‌الله ﷺ مرا برای یمن انتخاب کرد و من جوان بودم با سن کم، پس گفتم: یا رسول‌الله، مرا می‌فرستی به گروهی که بین آن‌ها مسن‌ها هستند و من کم‌سن‌وسال هستم؟ فرمود: خداوند به‌زودی قلب تو را هدایت می‌کند و زبانت (کلامت) را محکم می‌گرداند. (علی) گفت: من در قضاوت بین دو نفر اصلاً شک نکردم.»

۷/۶/۳ - (أخبرنا) محمد بن المثنى، قال: حدثنا أبو معاوية قال: حدثنا الأعمش عن عمرو بن مرة، عن أبي البختري عن علي قال: بعثني رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى أهل اليمن لأقضي بينهم، فقلت: يا رسول الله لا علم لي بالقضاء، فضرب بيده على صدره، وقال: اللهم اهد قلبه وسدد لسانه.

فما شككت في قضاء بين اثنين حين جلست في مجلسي.»

«... از ابی‌بختری: از علی گفت: رسول‌الله ﷺ مرا برای قضاوت بین اهل یمن انتخاب کرد. گفتم یا رسول‌الله من علم قضاوت ندارم. حضرت با دستش به سینه‌ام زد و فرمود: خدایا قلبش را هدایت و زبانش (کلامش) را محکم فرما.»



(بعد از آن) هر وقت دو نفر متخاصم نزد من می‌آمدند، در قضاوت میان آن‌ها شک نمی‌کردم.»  
۸/۱/۱ - (أخبرنا) «محمد بن بشار بن بندار البصری، قال: حدثنا محمد ابن جعفر، قال: حدثنا عوف، عن ميمون ابی عبد الله، عن زيد ابن أرقم قال: كان لنفر من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ابواب شارعة في المسجد، قال: فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوما: سدوا هذه الابواب إلا باب علي.

فتكلم في ذلك الناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أما بعد فاني أمرت بسد هذه الابواب غير باب علي.

وقال فيه قائلكم، والله ما سدده ولا فتحته ولكني أمرت فاتبعته.

«... از زیدبن ارقم گفت: برای بعضی از اصحاب رسول الله ﷺ درهایی در مسجد پیامبر ﷺ وجود داشت. روزی رسول الله ﷺ فرمود: همه این درها را ببندید، مگر درب علی.

مردم در این مورد سخن گفتند (اعتراض کردند). رسول الله ﷺ برخاستند، پس از حمد و ثنای الهی فرمودند: اما بعد، من دستور دادم که این درها را ببندند مگر درب علی را و بعضی از گویندگان شما حرف‌هایی می‌زنند. به خدا سوگند، آن‌ها را نبستم و باز نکردم مگر اینکه دستور (خدا) بود و من پیروی کردم.»

۹/۵/۲ - (أخبرنا) «احمد بن يحيى الكوفي، قال: أخبرنا علي وهو ابن قادم، قال: أخبرنا اسرائيل، عن عبد الله بن شريك، عن الحرث بن مالك، قال: أتيت مكة فلقيت سعد بن أبي وقاص فقلت له: هل سمعت لعلی منقبة؟ قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم في المسجد فنودی فينا لسده ليخرج من في المسجد إلا آل رسول الله صلى الله عليه وسلم.  
قال: فخرجنا فلما أصبح أتاه عمه فقال: يا رسول الله أخرجت اصحابك واعمامك واسكنت هذا الغلام.

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ما انا أمرت باخراجكم ولا باسكان هذا الغلام ان الله هو أمر به.»

«... از حرث بن مالک گفت: آمدم مکه، سعد بن ابی وقاص را ملاقات کردم. به او گفتم: آیا از علی مدحی شنیده‌ای؟ گفت: با رسول الله ﷺ در مسجد بودیم، ندا دادند در میان ما برای بستن درهای درون مسجد که باید همه از مسجد خارج شوند، مگر آل رسول الله ﷺ.  
گفت: پس خارج شدیم. چون صبح شد عمومی پیامبر آمد و گفت: یا رسول الله، آیا صحابه و



عموهای خود را خارج کردی و به این جوان اجازه دادی بماند؟ رسول الله ﷺ فرمود: من دستور به اخراج شما و باقی ماندن این جوان را ندادم، بلکه خداوند به این کار دستور داده است.»

۱۰/۲۴/۱ - (أخبرنا) «بشر بن هلال البصری، قال: حدثنا جعفر وهو ابن سليمان، قال: حدثنا حرب بن شداد، عن وساد، عن سعيد بن المسيب، عن سعد بن أبي وقاص قال: لما غزا رسول الله صلى الله عليه وسلم غزوة تبوك خلف عليا كرم الله وجهه في المدينة قالوا فيه: مله وكره صحبته.

فتبع علي ﷺ النبي صلى الله عليه وسلم حتى لحقه في الطريق، قال: يا رسول الله، خلفتني بالمدينة مع الذراري والنساء حتى قالوا: مله وكره صحبته. فقال النبي صلى الله عليه وسلم: يا علي إنما خلفتك علي اهلي، أما ترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى غير انه لا نبي بعدي.»

«... از سعد بن ابی وقاص گفت: وقتی رسول الله ﷺ در جنگ تبوک علی (ک) را در مدینه خلیفه خود قرار داد، به او (علی) گفتند: از صحبت با تو دلخوش نیست و اکراه دارد. علی ﷺ به دنبال پیامبر (راه) افتاد تا در راه به او رسید. گفت: یا رسول الله آیا مرا در مدینه با زنان و کودکان می گذاری تا آنجا که بگویند از صحبت من ملول هستی و اکراه داری. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی من تو را خلیفه برای خانواده ام قرار داده ام، آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی، غیر از آنکه پیامبری بعد از من نیست.»

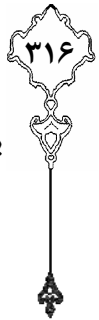
۱۰/۲۴/۱۲ - (أخبرنا) «محمد بن المثنی، قال: اخبرنا أبو بكر الحنفی قال: حدثنا بكر بن مسمار، قال: سمعت عامر بن سعد يقول: قال معاوية لسعد بن ابی وقاص: ما يمنعك ان تسب ابن ابی طالب؟ قال: لا أسبه، ما ذكرت ثلاثا قالهن رسول الله صلى الله عليه وسلم لئن يكون لي واحدة منهن أحب إلي من حمر النعم.

لا أسبه ما ذكرت حين نزل الوحي عليه، فأخذ عليا وابنيه وفاطمة فأدخلهم تحت ثوبه ثم قال: رب هؤلاء اهل بيتي واهلي.

ولا أسبه ما ذكرت حين خلفه في غزوة غزاهما، قال علي: خلفتني مع الصبيان والنساء، قال: أولاترضى ان تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبوة بعدي.

ولا أسبه ما ذكرت يوم خيبر حين قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: لاعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله ويفتح الله على يديه.

فتطاولنا، فقال: أين علي؟ فقالوا: هو أرمد، قال: ادعوه. فدعوه، فبصق في عينيه ثم اعطاه الراية، ففتح الله عليه.



### فوالله ما ذكرت معاوية بحرف حتى اخرج من المدينة.»

«... شنیدم عامر بن سعد می گفت: معاویه به سعد بن ابی وقاص گفت: چه چیز تو را از دشنام دادن به علی بن ابی طالب منع می کند؟ گفت: دشنام نمی دهم به خاطر سه ویژگی که به یاد می آورم. رسول الله ﷺ فرموده است که اگر یکی از آنها را برای من (فرموده) بود، از بهترین نعمت‌ها دوست‌داشتنی‌تر بود.

دشنام نمی دهم، (به خاطر) هنگامی که یادم می آید وقتی وحی برای او نازل شد، او علی و فرزندانش و فاطمه را زیر لباسش گرفت و فرمود: خدایا این‌ها اهل بیت من هستند.

دشنام نمی دهم، (به خاطر) هنگامی که او را در یکی از جنگ‌ها به جانشینی خود (در مدینه) منصوب نمود، علی گفت: مرا با بچه‌ها و زنان گذاشتی؟ فرمود: آیا راضی نیستی که برای من به منزلهٔ هارون نسبت به موسی باشی، مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست.

دشنام نمی دهم، (به خاطر) هنگامی که به یاد می آورم روز خیبر که رسول الله ﷺ فرمود: پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و خدا پیروزی را به دست او عنایت می فرماید.

پس ما پیش قدم شدیم. پیامبر فرمود: علی کجاست؟ گفتند: او چشم‌درد دارد. فرمود: او را بیاورید. (علی) آمد، به چشم او آب دهان مالید و پرچم را به دست او داد، آنگاه خدا با او پیروزی را عنایت فرمود. به خدا سوگند معاویه حرفی به زبان نیاورد تا از مدینه خارج شد.»

۱۰/۲۴/۲۲ - (أخبرنا) «محمد بن یحیی بن عبد الله النیسابوری، واحمد بن عثمان ابن حکیم الدراوردی، اللفظ لمحمد قالا: حدثنا عمرو بن طلحة، قال: حدثنا اسباط، عن سماك، عن عكرمة، عن ابن عباس، ان عليا كان يقول في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم، ان الله تعالى يقول: (أفئن مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم) والله لا نقلب على اعقابنا بعد إذ هدانا الله، والله لمن مات أو قتل لاقاتن على ما قاتل عليه حتى أموت، والله اني لاخوه ووليه ووارثه وابن عمه فمن أحق به مني؟»

«... از ابن عباس: علی در حیات رسول الله ﷺ می گفت: همانا خداوند متعال (در قرآن) فرمود: «أفئن مات أو قتل انقلبتم على اعقابكم» «اگر او (پیامبر) بمیرد یا کشته شود آیا روی پاشنه پای خود (به شرک خود) برمی گردید.» (علی می گوید) به خدا بعد از اینکه خدا ما را هدایت فرمود بر پاشنه پای خود بر نمی گردیم. به خدا اگر (پیامبر) بمیرد یا کشته شود برای همان منظوری که او جنگید من نیز می جنگم تا بمیرم، به خدا من برادر او، ولی او و وارث او و پسرعم او هستم، لذا از من ذی حق‌تر نسبت به او کیست؟»



۱۰/۲۴/۲۳ - (أخبرنا) «الفضل بن سهل، قال: حدثني عفان بن مسلم، قال: حدثنا أبو عوانة، عن عثمان بن المغيرة: عن أبي صادق، عن ربيعة بن ماجد: أن رجلا قال لعلي بن أبي طالب عليه السلام: يا أمير المؤمنين لم ورثت دون اعمامك؟ قال جمع رسول الله صلى الله عليه وسلم أو قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم بني عبد المطلب فصنع لهم مدا من الطعام فأكلوا حتى شبعوا وبقي الطعام كما هو كأنه لم يمس، ثم دعا بغمر فشربوا حتى رووا وبقي الشراب كأنه لم يمس أولم يشرب، فقال: يا بني عبد المطلب اني بعثت اليكم خاصة والى الناس عامة، وقد رأيتم من هذه الآية ما قد رأيتم وأيكم يبايعني على ان يكون اخي وصاحبي ووارثي، فلم يقم إليه احد، فقامت إليه وكنت اصغر القوم فقال: اجلس.

ثم قال: ثلاث مرات، كل ذلك أقوم إليه فيقول: اجلس.

حتى كان في الثالثة ضرب بيده على يدي.

ثم قال: فبذلك ورثت ابن عمي دون عمي.»

«... از ربيعة بن ماجد: همانا مردی به علی بن ابی طالب عليه السلام گفت: ای امیرالمؤمنین چگونه وارث (بیامبر) شدی بدون عموهایت؟ گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم عده ای را گرد آورد و یا گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم دعوت کرد خاندان عبدالمطلب را و یک وعده غذا به آنها داد و خوردند تا سیر شدند، درحالی که همه غذا آن گونه که بود باقی ماند، مانند اینکه کسی آنها را دست نزده باشد، پس دعوت کرد بنوشند و آن قدر نوشیدند، ولی نوشیدنیها باقی ماند، مانند اینکه کسی آنها را دست نزده یا نوشیده باشد، سپس فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب من مبعوث شدم برای شما به طور خاص و برای مردم به طور عام، به تحقیق شما این نشانه را آن چنان که هست دیدید. کدام یک از شما با من بیعت می کنید تا برادر، دوست (صحابه) و وارث من باشد. هیچ کس برخواست. من برخاستم و کوچک ترین فرد آنها بودم. فرمود: بنشین.

دوباره فرمود. هربار من برخاستم. فرمود: بنشین.

تا اینکه مرتبه سوم با دستش به دست من زد (بیعت کردم).

سپس (علی) گفت: این گونه من وارث پسرعمویم شدم بدون عمویم.»

۱۱/۴/۱ - (حدثنا) «بشر بن هلال، عن جعفر بن سليمان، عن يزيد الرشك، عن مطرف بن عبد

الله، عن عمران بن حصين، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان عليا مني وأنا منه وولى كل مؤمن بعدى.



«... از عمران بن حصین گفت: رسول الله ﷺ فرمود: علی از من است و من از او هستم و (او) بعد از من سرپرست همه مؤمنان است.»

۱۲/۱/۱ - (اخبرنا) «العباس بن محمد الدوری، قال: حدثنا الاحوص بن جواب، قال: حدثنا یونس بن اسحاق، عن ابی اسحاق السبعی عن زید بن یثیج، عن ابی ﷺ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: لینهین بنو ولیعة أو لابعثن علیهم رجلا کنفسی ینفذ فیهم أمری فیقتل المقاتلة ویسبی الذریة. فما راعنی إلا وکف عمر فی حجزتی من خلفی وقال: من یعنی؟ قلت: إیاک یعنی وصاحبک.»

قال: فمن یعنی؟ قلت: خاصف النعل.

قال: وعلی یخصف النعل.»

«... از زید بن یثیج: پدرم ﷺ گفت: رسول الله ﷺ فرمود: فرزندان ولیعه دست بردارید و گرنه مردی همچون خود را به میان آنان برای اجرای دستور خود می فرستم و با کسانی که علیه ما می جنگند می جنگیم و اسیر از آنها می گیریم. عمر در پشت سر من بود، گفت: منظور کیست؟ گفتم: یعنی از تو و دوست تو. فرمود: کی هست آن کس؟ گفتم: کسی که کفش خود را می دوزد. گفت: و علی مشغول دوختن کفش بود.»

۱۳/۱/۱ - (أخبرنا) «زکریا بن یحیی، قال: حدثنا ابن ابی عمرو بن ابی مروان، قال:

حدثنا عبد العزیز، عن یزید بن عبد الله بن اسامة ابن الهاد، عن محمد بن نافع، عن ابیه، عن علی ﷺ قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: أما انت یا علی انت صفی و امینی.»  
«... از محمد بن نافع: از پدرش از علی ﷺ: رسول الله ﷺ فرمود: ای علی آیا تو برگزیده شده من و امانت دار من نیستی.»

۱۴/۱/۱ - (أخبرنا) «احمد بن سلیمان، قال: حدثنا اسماعیل، عن ابی اسحاق عن حبشی بن جنادة السلولی قال: قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: علی منی وانا منه فلا یؤدی عنی إلا انا وعلی.»

«... از حبشی بن جناده سلولی گفت: رسول الله ﷺ فرمود: علی از من است و من از او و هیچ کس جز خودم و علی حق مرا ادا نمی کند.»

۱۵/۴/۴ - (أخبرنا) «اسحاق بن ابراهیم بن راهویه، قال: قرأت علی ابی قرأت علی موسی بن طارق، عن ابی صالح، قال: حدثنی عبد الله ابن عثمان بن خثیم، عن ابی الزبیر، عن جابر: ان النبی



صلی الله علیه وسلم حین رجع من عمره الجعرانه بعث أبا بکر علی الحج، فأقبلنا معه حتی إذا كنا بالعرج ثوب بالصبح، فلما استوی للتکبیر سمع الرغوة خلف ظهره فوقف عن التکبیر، فقال: هذه رغوة ناقة رسول الله صلی الله علیه وسلم الجدعاء، لقد بدأ الرسول صلی الله علیه وسلم فی الحج، فلعله ان یكون رسول الله صلی الله علیه وسلم فنصلی معه.

فإذا علی ﷺ علیها، فقال له أبو بکر: أمیر أم رسول؟ قال: لا، بل رسول ارسلنی رسول الله صلی الله علیه وسلم براءة اقروها علی الناس فی مواقف الحج.

فقدمننا مكة، فلما كان قبل الترویة بیوم قام أبو بکر، فخطب الناس فحدثهم عن مناسکهم، حتی إذا فرغ قام علی ققرأ علی الناس براءة حتی ختمها.

ثم خرجنا معه حتی إذا كان یوم عرفه، قام أبو بکر فخطب الناس فحدثهم عن مناسکهم، حتی إذا فرغ قام علی ﷺ ققرأ علی الناس براءة حتی ختمها.

فلما كان النفر الاول قام أبو بکر فخطب الناس فحدثهم کیف ینفرون أو کیف یرمون فعلمهم مناسکهم.

فلما فرغ قام علی ﷺ ققرأ علی الناس براءة حتی ختمها.»

«... از ابی زبیر از جابر: پیامبر ﷺ وقتی از عمره جعرانه باز می گشت، ابوبکر را برای حج فرستاد، ما هم با او رفتیم تا در منطقه عرج بودیم و (ابوبکر) ما را به نماز دعوت کرد، وقتی برای نماز صف بسته بودیم از پشت سر صدای خروشی برخاست. این صدا، صدای شتر پیامبر بود. ما از نماز دست برداشتیم. (ظاهراً) رسول الله ﷺ حج را شروع کرده اند. پس (احتمال دادیم) شاید رسول الله ﷺ نماز بخواند و با او نماز بخوانیم، اما دیدیم علی ﷺ است. ابوبکر به او گفت: فرمانده هستی یا پیام آوری. گفت: نه، بلکه رسول الله ﷺ مرا برای خواندن سوره توبه برای مردم در مواقع حج فرستاده است.

پس به مکه رفتیم، یک روز قبل از ترویة (شب عرفه) ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و در مورد مناسک با آنها صحبت کرد. تا اینکه تمام شد. آنگاه علی ﷺ برخاست و برای مردم سوره توبه را تا آخر خواند. با او خارج شدیم تا روز عرفه رسید. ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و در مورد مناسک با آنها صحبت کرد تا اینکه تمام شد. بعد از آن علی ﷺ برخاست و سوره توبه را برای مردم تا آخر خواند.

زمان حرکت در روز اول، ابوبکر برای مردم خطبه خواند و گفت چگونه به منی بروند و آنها را با مناسک آشنا کرد. وقتی تمام شد آنگاه علی ﷺ برخاست و سوره توبه را تا آخر برای مردم خواند.»





۱۶/۱۰/۱ - (أخبرنا) «أحمد بن المثنى، قال: حدثنا يحيى بن معاذ، قال: أخبرنا أبو عوانة، عن سليمان قال: حدثنا حبيب بن ابى ثابت، عن ابى الطفيل، عن زيد بن ارقم قال: لما رجع النبى صلى الله عليه وسلم من حجة الوداع ونزل غدیر خم أمر بدوحات فقممن ثم قال: كأنى دعيت فأجبت وانى تارك فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله وعترتى اهل بيتى، فانظروا كيف تخلفونى فيهما فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض. ثم قال ان الله مولاى وأنا ولى كل مؤمن.

ثم انه اخذ بيد على عليه السلام فقال: من كنت وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقلت لزيد: سمعته من رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ فقال: وانه ما كان فى الدوحات احد إلا رآه بعينه وسمعه باذنيه.»

«... از ابى طفيل از زيد بن ارقم گفت: وقتى پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع باز می گشت در غدیر خم پیاده شدند. بعد دستور دادند (بارها و شترها را بخوابانند) درختان بزرگ را روی هم گذاشتند و او بالا رفت، پس فرمود: گویا به سوى خدا فراخوانده شده و من اجابت کرده ام (عمرم تمام شده است) و همانا من دو منبع نفیس در میان شما به امانت می گذارم که یکی از آنها از دیگری بزرگ تر است، (یکی) کتاب خدا و (یکی) عترت و اهل بیت علیهم السلام من. پس مواظب رفتار خود (بعد از من) با آنها باشید، زیرا آنها از هم جدا نمی شوند تا بر حوض بر من وارد شوند.

پس گفت: همانا خدا سرپرست من و من سرپرست همه مؤمنان هستم. پس دست على عليه السلام را گرفت و فرمود: هر کس من سرپرست او هستم، على سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هر کس او را دوست دارد و دشمن بدار هر کس او را دشمن بدارد.

به زيد گفتم: آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله آن را شنیده است؟ پس گفت: همانا در کاروان (قافله) هیچ کس نبود، مگر اینکه به چشمش دیده و به گوشش شنیده است.»  
 ۱۶/۱۰/۴ - (أخبرنا) «أبو داود، قال: حدثنا أبو نعیم، قال: حدثنا عبد الملك بن ابى عیینة، قال: أخبرنا الحكم، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس، عن بريدة قال: خرجت مع على عليه السلام إلى الیمن فرأيت منه جفوة، فقدمت على النبى صلى الله عليه وسلم فذكرت عليا فتنقصته، فجعل رسول الله صلى الله عليه وسلم يتغير وجهه، فقال: يا بريدة، ألسنت أولى بالمؤمنين من انفسهم؟ قلت: بلى يا رسول الله، قال: من كنت مولاة فعلى مولاة.»

«... از ابن عباس از بريدة گفت: به اتفاق على عليه السلام به طرف یمن رهسپار شدیم، من نسبت به او احساس خوبی نداشتم، پس آمدم نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و از على ایراد گرفتم. رسول الله صلی الله علیه و آله صورتش تغییر کرد و



فرمود: آیا من از مؤمنین به خودشان برتر نیستم؟ گفتم: چرا یا رسول الله. فرمود: هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست.»

۱۶/۱۰/۶ - (أخبرنا) «قتيبة بن سعيد، قال: حدثنا ابن أبي عدي، عن عوف عن ميمون أبي عبد الله قال: قال زيد بن ارقم: قام رسول الله صلى الله عليه وسلم، فحمد الله وأثنى عليه ثم قال: أستم تعلمون اني أولى بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلى، تشهد لانت أولى بكل مؤمن من نفسه. قال: فاني من كنت مولاه فهذا مولاه. واخذ بيد علي.»

«... زيد بن ارقم گفت: رسول الله ﷺ برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمودند: آیا نمی دانید که من از همه مؤمنان به خودشان برتر هستم؟ گفتند: بلی. شهادت می دهیم که شما از همه مؤمنان بر خودشان برتر هستید.»

فرمود: پس هرکس من سرپرست او هستم، این (علی) سرپرست اوست و دست علی را گرفته بود.»  
۱۶/۱۰/۱۰ - (أخبرنا) «أبو داود، قال: حدثنا عمران بن ابان، قال: حدثنا شريك، قال: حدثنا أبو اسحاق، عن زيد بن يثيغ قال: سمعت علي بن أبي طالب رضي الله عنه يقول على منبر الكوفة: اني انشد الله رجلا ولا يشهد إلا اصحاب محمد سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم غدیر خم يقول: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. فقام ستة من جانب المنبر الآخر فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ذلك. قال شريك: فقلت لابي اسحاق: هل سمعت البراء بن عازب يحدث بهذا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: نعم.»

«... زيد بن يثيغ گفت: شنیدم علی رضي الله عنه روی منبر کوفه می گفت: من به خدا سوگند می خورم در مورد یک مرد و به شهادت نمی طلبم مگر صحابه محمد رضي الله عنه که شنیده اند رسول الله ﷺ در روز غدیر خم فرمود: هرکس من سرپرست او هستم، علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد، و دشمن بدار هرکس که او را دشمن بدارد. پس شش نفر از طرف دیگر منبر برخاستند و شهادت دادند که شنیده اند رسول الله ﷺ این را فرمود.»

شريك گفت: پس به ابی اسحاق گفتم: آیا شنیده ای براء بن عازب از قول رسول الله ﷺ این (موضوع) را نقل کرده است؟ گفت: بلی.»

۱۷/۱/۱ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا قتيبة بن سعيد، قال: حدثنا جعفر يعني ابن سليمان، عن يزيد، عن مطرف بن عبد الله، عن عمران بن حصين قال: جهز رسول الله صلى الله عليه وسلم جيشا واستعمل عليهم علي بن أبي طالب، فمضى في السرية فأصاب جارية فأنكروا عليه، وتعاقد اربعة من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم أخبرناه ما صنع.»



وكان المسلمون إذا رجعوا من السفر بدؤا برسول الله صلى الله عليه وسلم فسلموا عليه فانصرفوا إلى رحالهم.

فلما قدمت السرية سلموا على النبي صلى الله عليه وسلم فقام احد الاربعة فقال: يا رسول الله، ألم تر ان علي بن أبي طالب صنع كذا وكذا.

فأعرض عنه رسول الله صلى الله عليه وسلم، ثم قام الثاني وقال: مثل ذلك، ثم الثالث فقال مقاتله، ثم قام الرابع فقال: مثل ما قالوا.

فأقبل إليهم رسول الله صلى الله عليه وسلم والغضب يبصر في وجهه، فقال: ما تريدون من علي؟ ان عليا مني وانا منه، وهو ولي كل مؤمن بعدي.»

«... از عمران بن حصین گفت: رسول الله ﷺ سپاهی را آماده کردند و علی بن ابی طالب را به سرپرستی آن گماشتند. در قالب یک واحد سپاه حرکت کردیم. پس زنی را به اسارت گرفت و ما از کار وی خشمگین شدیم. چهار نفر از صحابه رسول الله ﷺ تصمیم گرفتند وقتی به سوی رسول الله ﷺ بازگشتند به او (پیامبر) خبر دهند که (علی) چه کرده است.

وقتی مسلمانان از سفر بازگشتند، آمدند به طرف رسول الله ﷺ به ایشان سلام کردند تا به اقامتگاه بروند. وقتی گروه آمدند و به پیامبر ﷺ سلام کردند، یکی از چهار نفر برخاست و گفت یا رسول الله آیا دیدی که علی بن ابی طالب چه کرده است؟

پس رسول الله ﷺ به او اعتراض کرد. بعد نفر دوم برخاست مثل او، بعد سومی همه مواردش را گفت. بعد چهارمی هم گفت مثل آنچه قبلیها گفته بودند. پس رسول الله ﷺ رفت به طرف آنها درحالی که غضب در صورت ایشان دیده می شد. فرمود: از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و من از علی و او سرپرست هر مؤمن بعد از من است.»

۱۸/۱/۱ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا واصل بن عبد الأعلى الكوفي، عن ابن فضيل، عن الاجلح، عن عبد الله بن بريدة عن ابيه قال: بعثنا رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى اليمن مع خالد ابن الوليد، وبعث عليا عليه السلام علي جيش آخر، وقال: إن التقيتما فعلى كرم الله وجهه على الناس، وإن تفرقتما فكل واحد منكما على جنده.

فلقينا بني زيد من اهل اليمن وظفر المسلمون على المشركين، فقاتلنا المقاتلة وسبينا الذرية، فاصطفى علي جارية لنفسه من السبي، وكتب بذلك خالد بن الوليد إلى النبي صلى الله عليه وسلم وأمرني أن أنال منه.



قال: فدفعت الكتاب إليه ونلت من علي عليه السلام.

فتغير وجه رسول الله صلى الله عليه وسلم وقال: لا تبغضن يا بريدة لي عليا، فان عليا مني وأنا منه وهو وليكم بعدى»

«... از عبدالله بن بريده به نقل از پدرش گفت: رسول الله صلى الله عليه وسلم ما را با خالد بن وليد به يمن فرستاد و علي عليه السلام را در رأس سپاه ديگر تعيين كرد و فرمود: اگر دو گروه همدیگر را ملاقات كردند علي (كو) بر همه امير باشد و اگر جدا بوديد هر کدام امير گروه خودش باشد. پس بنی زید از اهل يمن را ملاقات (جنگ) كردیم. مسلمانان بر مشركان پیروز شدند. خوب جنگیدیم و غنیمت گرفتیم. پس علی برای خودش کنیزی از میان اسرا انتخاب کرد. خالد بن وليد به پیامبر صلى الله عليه وسلم نامه نوشت و به من دستور داد که به او برسانم و گله کنم. پس نوشته را به او (پیامبر) دادم و از علي عليه السلام شکایت کردم. صورت رسول الله صلى الله عليه وسلم تغییر کرد و فرمود: ای بريده از علی کینه نداشته باش، چون علی از من است و من از او (علی)، او سرپرست شما بعد از من است»

۱۹/۲/۱ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا العباس بن محمد الدوري قال: حدثنا يحيى بن زكريا، قال: أخبرنا اسراييل، عن ابي اسحاق عن ابي عبد الله الجدلي قال: دخلت على ام سلمة فقالت لي: أيسب رسول الله صلى الله عليه وسلم فيكم؟ قلت: سبحان الله أو معاذ الله. قالت: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: من سب عليا فقد سبني»  
«... از ابي عبدالله جدلي: بر ام سلمه وارد شدم، به من گفت: آیا در میان شما رسول الله صلى الله عليه وسلم دشنام داده می شود. گفتم: سبحان الله و پناه بر خدا.  
(ام سلمه) گفت: شنیدم رسول الله صلى الله عليه وسلم می فرمود: هر کس علی را دشنام دهد در حقیقت من را دشنام داده است.»

۲۰/۴/۴ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا زكريا بن يحيى، قال: حدثنا يعقوب ابن جعفر بن ابي كثير، عن مهاجر بن مسمار، قال: اخبرتنى عائشة بنت سعد، عن سعد قال: كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم بطريق مكة وهو متوجه إليها، فلما بلغ غدیر خم وقف للناس، ثم رد من تبعه ولحقه من تخلف، فلما اجتمع الناس إليه قال: ايها الناس من وليكم؟ قالوا: الله ورسوله، ثلاثا. ثم اخذ بيد علي فأقامه، ثم قال:  
من كان الله ورسوله وليه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه.»



«... به من خبر داد عایشه بنت سعد: از سعد گفت: با رسول الله ﷺ در راه مکه بودیم و ایشان توجه به راه داشت. وقتی به غدیر خم رسیدیم، مردم را متوقف کردند. سپس آن‌ها را که رفته بودند برگرداند و آن‌ها که در راه بودند رسیدند. وقتی مردم اطراف ایشان گرد آمدند، فرمود: ای مردم چه کسی سرپرست شماست؟ گفتند: خدا و رسولش (سه بار گفتند).

پس دست علی را گرفت و بالا برد و فرمود:

پس هرکس خدا و رسولش سرپرست اوست این (علی) سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن بدارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن بدارد.»

۲۲/۳/۱ - (اخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا أبو كريب محمد بن العلاء الكوفي، قال: حدثنا أبو معاوية، عن الأعمش، عن عدی بن ثابت، عن زر بن حبيش، عن علي كرم الله وجهه قال: والله والذي فلق الحبة وبرأ النسمة انه لعهد النبي صلى الله عليه وسلم: انه لا يحبنى إلا مؤمن، ولا يبغضنى إلا منافق.»

«... از زر بن حبيش به نقل از علی (ک و) گفت: به خدایي که دانه را نصف کرده و هوا را آفریده همانا پیامبر ﷺ سوگند یاد کرده است که: دوست نداشت مرا مگر مؤمن و کینه نوریزد نسبت به من مگر منافق.»

۲۳/۱/۱ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: أخبرنا أبو جعفر محمد بن عبد الله بن المبارك المخزومي، قال: حدثنا يحيى بن معين، قال: اخبرنا ابو حفص الابرار، عن الحكم بن عبد الملك، عن الحرث بن الحصين عن ابي صادق، عن ربيعة بن ناجذ، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا علي فيك مثل من مثل عيسى أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه، واحبته النصارى حتى أنزلوه بالمنزل الذي ليس به.»

«... از ربيع بن ناجذ به نقل از علی عليه السلام گفت: رسول الله ﷺ فرمود: ای علی مثل تو مثل عیسی است. یهود آن قدر به او کینه ورزیدند تا به مادرش تهمت زدند و نصارا آن قدر دوستش داشتند تا آنجا که او را به جایی رساندند که در آن حد نبود (نصارا او را پسر خدا خواندند).»

۲۴/۱۸/۱ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا اسماعيل بن مسعود البصرى، قال: حدثنا شعبة، عن ابي اسحاق، عن العلاء: سألت رجل ابن عمر عن عثمان قال: كان من الذين تولوا يوم التقى الجمعان فتاب الله عليه ثم اصاب ذنبا فقتله.

فسأله عن علي عليه السلام فقال: لا تسأل عنه ألا ترى منزلته من رسول الله صلى الله عليه وسلم.»  
«... از علاء: مردی از پسر عمر (عبدالله بن عمر) در مورد عثمان سؤال کرد.



گفت: او از کسانی بود که روز ملاقات دو لشکر (احد) فرار کرد و خداوند توبه او را قبول کرد، پس مرتکب گناه شد و او را کشتند.

پس سؤال کرد در مورد علی رضی الله عنه، گفت: سؤال نکن از او، آیا جایگاه او را نسبت به رسول الله صلی الله علیه و آله ندیده‌ای.»

۲/۱۸/۲۴ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا هلال بن العلاء عن عرار انه قال: سألت عبد الله بن عمر قلت: ألا تحدثني عن علي و عثمان؟ قال: أما علي فهذا بيته من بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا أحدثك عنه بغيره، وأما عثمان: فانه أذنب يوم احد ذنبا عظيما عفى الله عنه، واذنب فيكم ذنبا صغيرا فقتلتموه.»

«... هلال بن علاء به نقل از عرار گفت: از عبدالله بن عمر پرسیدم آیا از علی و عثمان برای من صحبت نمی‌کنی؟ گفت: اما علی خانه‌اش جزئی از خانه رسول الله صلی الله علیه و آله است و از او حرف دیگری نمی‌زنم و اما عثمان، او گناه کرد در روز احد، گناهی بزرگ، خدا از او بگذرد و در میان شما گناهان کوچکی مرتکب شد، او را کشتید.»

۳/۱۸/۲۴ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: أخبرنا احمد بن سليمان الرهاوي، قال: حدثنا عبد الله، قال: أخبرنا اسرائيل، عن ابي اسحاق عن العلاء بن العرار قال: سألت عن ذلك ابن عمر وهو في مسجد رسول الله صلى الله عليه وسلم قال: ما في المسجد بيت غير بيته، وأما عثمان فانه اذنب ذنبا دون ذلك فقتلتموه.»

«... از ابی اسحاق از علاء بن عرار گفت: از این موضوع (علی و عثمان) از پسر عمر که در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله بود سؤال کردم، گفت: آیا در مسجد خانه‌ای غیر از خانه او (علی) هست و اما عثمان، او گناه کرد که به خاطر آن گناه او را کشتند.»

۴/۱۸/۲۴ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: اسماعيل بن يعقوب بن اسماعيل قال: حدثني أبو موسى ومحمد بن موسى بن أعين، قال: حدثني ابي، عن عطاء، عن سعيد قال ابن عبید قال: جاء رجل إلى ابن عمر فسأله عن علي رضی الله عنه قال: لا أحدثك عنه، ولكن انظر إلى بيته من بيوت رسول الله صلى الله عليه وسلم.

صلی الله علیه وسلم.

قال: فانی أبغضه.

قال: به أبغضك الله.»

«... از سعید به نقل از ابن عبید گفت: مردی نزد پسر عمر آمد و از علی رضی الله عنه سؤال کرد، گفت: از او (علی) صحبت نمی‌کنم، ولی نگاه کن به خانه او که جزئی از خانه رسول الله صلی الله علیه و آله است. (مرد) گفت: من به او کینه دارم.»



گفت: به وسیله آن کار بغض خدا را داری.»

۲۴/۱۸/۵ - (اخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: اخبرني هلال بن العلاء بن هلال، قال: حدثنا حسين، قال: حدثنا زهير، قال: حدثنا أبو اسحاق، قال: سأل أبو عبد الرحمان بن خالد بن قثم بن العباس، من أين ورث علي رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: انه كان أولنا به لحوقا، وأشدنا به لزوقا.»

«... از ابو عبدالرحمان بن خالد بن قثم بن عباس سؤال شد: از کجا علی وارث رسول الله ﷺ شد.

گفت: زیرا او اولین نفری بود که به او پیوست و بیشتر از همه ما ملازم و همراه او بود.»

۲۴/۱۸/۷ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: اخبرني عبدة بن عبد الرحيم المروزي، قال: اخبرنا عمر بن محمد، قال: اخبرنا يونس بن ابي اسحاق عن العيزار بن حريث، عن النعمان بن بشير قال: استأذن أبو بكر علي النبي صلى الله عليه وسلم فسمع صوت عائشة عاليا، وهي تقول: لقد علمت ان عليا أحب اليك مني فأهوى لها ليلطمها، وقال لها: يا بنت فلانة أراك ترفعين صوتك علي رسول الله صلى الله عليه وسلم، فأمسكه رسول الله صلى الله عليه وسلم، وخرج أبو بكر منضبا، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: يا عائشة كيف رأيت أهديك من الرجل.

ثم استأذن بعد ذلك وقد اصططح رسول الله صلى الله عليه وسلم وعائشة، فقال: أدخلاني في السلم كما ادخلتماني في الحرب، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: قد فعلتما.»

«... از نعمان بن بشير گفت: ابوبکر از پیامبر ﷺ اجازه گرفت و صدای بلند عایشه را شنید که می گفت: واقعا فهمیدم که علی را بیش از من دوست داری، (ابوبکر) تصمیم گرفت که به او سیلی بزند و به او گفت: ای دختر فلان می بینم صدایت را روی رسول الله ﷺ بلند کرده ای، پس رسول الله ﷺ مانع او (ابوبکر) شد. ابوبکر عصبانی خارج شد. رسول الله ﷺ فرمود: ای عایشه چگونه چگونگی دیدی هدایت آن مرد را. اجازه گرفت، و پس از آن رسول الله ﷺ و عایشه صلح کردند. گفت: وارد کن مرا در صلح همان طوری که در جنگ وارد کردی. پس رسول الله ﷺ فرمود: به تحقیق عمل کردید.»

۲۴/۱۸/۸ - (أخبرنا) «أحمد بن شعيب، قال: اخبرني محمد بن آدم بن سليمان المصيصي، قال: حدثنا ابن عيينة، عن ابيه، عن جميع وهو ابن عمر قال: دخلت مع امي علي عائشة وانا غلام، فذكرت لها عليا ﷺ فقالت: ما رأيت رجلا أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وسلم منه، ولا امرأة أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وسلم من امرأته.»

«... از جمیع که او پسر عمر (عمیر) است، گفت: در جوانی با مادرم بر عایشه وارد شدیم. پس نام علی ﷺ را بردم، عایشه گفت: من مردی را برای رسول الله ﷺ محبوب تر از او (علی) ندیدم و هیچ زنی را محبوب تر از زن او (یعنی فاطمه) برای رسول الله ﷺ ندیده ام.»



۲۴/۱۸/۱۰ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرني زكريا بن يحيى، قال: اخبرنا ابراهيم بن سعد قال: حدثنا شاذان، عن جعفر الاحمر، عن عبد الله ابن عطاء عن ابن بريده، قال: جاء رجل إلى ابي فسأله اى الناس كان احب إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم؟ قال: من النساء فاطمة، ومن الرجال على عليه السلام».

«... از ابن بريده گفت: مردی نزد پدرم آمد و سؤال کرد: از مردم چه کسی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم محبوبترین بود؟

گفت از زنان فاطمه و از مردان علی عليه السلام».

۲۴/۱۸/۱۱ - (أخبرنا) «محمد بن مسلمة قال: حدثني عبد الرحيم، قال: حدثني زيد، عن الحرث، عن ابي زرعة بن عمرو بن جرير، عن عبد الله ابن يحيى، سمع عليا عليه السلام يقول: كنت أدخل على نبي الله صلى الله عليه وسلم كل ليلة، فان كان يصلى سبح، وان لم يكن يصلى اذن لي فدخلت.»

«... از عبدالله بن يحيى: شنیدم علی عليه السلام می گفت: هر شب (بر رسول الله صلى الله عليه وسلم) وارد می شدم و اگر نماز می خواند و تسبیح می گفت (نمی رفتم) و اگر نماز نمی خواند به من اجازه می داد و وارد می شدم.»

۲۴/۱۸/۱۵ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا القاسم بن زكريا بن دينار، قال: حدثنا أبو اسامة، قال: حدثني شرحبيل يعني ابن مدرک الجعفری، قال: حدثني عبد الله بن بحر الحضرمی، عن ابيه وكان صاحب مطهرة علي، قال علي عليه السلام: كانت لي منزلة من رسول الله صلى الله عليه وسلم لم تكن لاحد من الخلائق، فكنت آتیه كل سحر فأقول: السلام عليك يا نبي الله، فان تمنح انصرفت إلى اهلي، وإلا دخلت عليه.»

«... عبدالله بن بحر حضرمی، از پدرش که از دوستان پاک علی بود، برای من نقل کرد که علی عليه السلام گفت: برای من منزلتی نزد رسول الله صلى الله عليه وسلم هست که برای احدی از خلائق نیست. من هر سحر نزد ایشان می رفتم و می گفتم: السلام عليك يا نبي الله، اگر مشغول بود با سرفه علامت می داد و برمی گشتم نزد خانواده و گرنه بر او وارد می شدم.»

۲۴/۱۸/۱۶ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا محمد بن بشار، قال: حدثني أبو المساور، قال: حدثنا عوف عن عبد الله بن عمرو بن هند الجملي، عن علي عليه السلام قال: كنت إذا سألت رسول الله صلى الله عليه وآله أعطيت، وإذا سكت ابتدأني.»

«... عوف بن عبدالله بن عمرو بن هند جملی: از علی عليه السلام گفت: اگر از رسول الله صلى الله عليه وسلم چیزی درخواست می کردم می داد و اگر سکوت می کردم او شروع می کرد (می داد).»

۲۵/۱/۱ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا احمد بن حرب، قال: حدثنا اسباط، عن





نعیم بن حکیم المدائنی، قال: اخبرنا أبو مریم قال: قال علی رضی اللہ عنہ: انطلقت مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اتينا الكعبة، فصعد رسول الله صلى الله عليه وسلم على منكبى فنهض به على، فلما رأى رسول الله صلى الله عليه وسلم ضعفى قال لى: اجلس فجلست، فنزل النبي صلى الله عليه وسلم وجلس لى، وقال لى: اصعد على منكبى، فصعدت على منكبى فنهض بى. فقال علی رضی اللہ عنہ: انه يخيلى الى انى لو شئت لنتل افق السماء، فصعدت على الكعبة وعليها تمثال من صفر أو نحاس، فجعلت اعالجه لازيله يميناً وشمالاً وقداما ومن بين يديه ومن خلفه حتى استمكنت منه، فقال نبي الله: اقدفه، فقذفت به فكسرتة كما يسكر القوارير، ثم نزلت فانطلقت أنا ورسول الله صلى الله عليه وآله نستبق حتى توارينا بالبيوت خشية ان يلقانا أحد».

«... ابو مریم از علی رضی اللہ عنہ گفت: با رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم رفتیم تا به کعبه رسیدیم. پس رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم روی دوش من رفتند. بار بر من سنگین شد، چون رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم ضعف من را دیدند به من فرمودند: بنشین و من نشستم. پس پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم پایین آمدند و برای من نشستند و به من فرمود: برو روی دوش من. پس رفتم روی دوش او. علی رضی اللہ عنہ به من گفت: همانا او (علی) خیال می کرد اگر می خواستم به افق آسمان برسم می رسیدم. پس به بالای کعبه رفتم و روی آن مجسمه ها که از برنج و مس بود، از راست و چپ و جلو و پشت او تا حدی که می توانستم برداشتم. پس پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود: پرتاب کن و انداختم و شکستم نظیر شکستن کاسه. سپس پایین آمدم و من از رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم جدا شدم و سریع رفتیم خانه هایمان از ترس اینکه کسی ما را ببیند».

۲۶/۴/۱ - (اخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا جرير بن حريث، قال: اخبرنا الفضل بن موسى، عن الحسين بن واقد، عن عبد الله بن يزيد عن ابيه قال: خطب أبو بكر وعمر فاطمة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: انها صغيرة. فخطبها علي رضی اللہ عنہ فزوجها منه».

«... از عبدالله بن يزيد از پدرش گفت: ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند. رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند: فاطمه کوچک است. سپس علی رضی اللہ عنہ خواستگاری کرد و با او ازدواج کرد».

۲۶/۴/۴ - (أخبرنا) «احمد بن شعيب، قال: اخبرنا عمار بن بكار بن راشد، قال: حدثنا احمد بن خالد، قال: حدثنا محمد بن عبد الله بن ابي نجيع، عن ابيه، عن معاوية ذكر علي بن ابي طالب رضی اللہ عنہ فقال سعد بن ابي وقاص: والله لئن يكون لى واحدة من خلال ثلاث أحب إلى من ان يكون لى ما طلعت عليه الشمس، لان يكون قال لى: ما قال له حين رده من تبوك: أما ترضى ان تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبي بعدى، احب إلى من ان يكون لى ما طلعت عليه الشمس، ولان يكون قال لى: ما قاله له يوم خيبر: لاعطين الراية رجلا يحب الله ورسوله يفتح الله



علی یدیه لیس بفرار، احب الی من ان یکون لی ما طلعت علیه الشمس، ولان یکون لی ابنته ولی منها من الولد ماله احب الی من ان یکون لی ما طلعت علیه الشمس.»

«... حدیث کرد محمد بن عبدالله بن ابی نجیح از پدرش به ما خبر داد که معاویه یاد کرد علی بن ابی طالب علیه السلام را، سعد بن ابی وقاص گفت: به خدا اگر من یکی از سه ویژگی او (علی) را داشتم بیشتر دوست داشتم از آنکه هرچه خورشید بر آن می تابد داشته باشم. اگر به من چیزی می فرمود که به او فرمود. در زمان برگرداندن او از تبوک فرمود آیا راضی نیستی برای من به منزله هارون نسبت به موسی باشی، مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست، بیشتر دوست داشتم از همه آنچه خورشید بر آن می تابد. اگر به من چیزی می فرمود که در روز خیبر به او فرمود: پرچم را به کسی می دهم که خدا و رسولش او را دوست دارند و پیروزی به دست او داده و او فراری نیست، بیشتر دوست داشتم از هر آنچه خورشید بر آن می تابد، و اینکه باشد برای من دختر او (پیامبر) و از او (فاطمه) پسری داشتم، بیشتر دوست داشتم از اینکه باشد برای من از هر آنچه خورشید بر آن می تابد.»

۳۴/۱/۱ - (أخبرني) «زكريا بن يحيى بن ابي عمر، قال: حدثنا سفیان، عن ابي نجیح، عن ابيه، عن رجل قال: سمعت علياً عليه السلام على المنبر بالكوفة يقول: خطب الی رسول الله صلى الله عليه وسلم فاطمة عليها السلام فزوجني، فقلت: يا رسول الله، انا أحب اليك أم هي؟ قال: هي أحب إلي منك وانت أعز علي منها.»

«... از ابی نجیح، از پدرش از مردی گفت: شنیدم علی علیه السلام بر منبر کوفه می گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را خواستگاری کردم تا او را به ازدواج من درآورد. پس گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله من پیش شما محبوب ترم یا این (فاطمه)، فرمود: او (فاطمه)؟ نزد من محبوب تر از تو و تو عزیز تر از او (فاطمه) نزد من هستی.»

۳۵/۲/۲ - (أخبرنا) «عن عبد الله بن الحرث، عن علي عليه السلام. (أخبرنا) القاسم بن زكريا بن دينار، قال: لي علي عليه السلام قال: وجعت وجعا فأتيت فأقامني في مكانه وقام يصلي والقي علي طرف ثوبه، ثم قال: قم يا علي قد برئت لا بأس عليك، وما دعوت لِنفسي بشئ إلا دعوت لك بمثله، وما دعوت بشئ إلا استجيب لي أو قال: قد اعطيت إلا انه قيل لي لا نبى بعدى.»

«... قاسم بن زكريا بن دينار گفت: علی علیه السلام برای من گفت: به سختی مریض شدم، (پیامبر) آمدند و مرا در مکان خود جایی دادند و برخاستند نماز خواندند و لباس خود را روی من انداختند. و فرمودند: یا علی برخیز خوب شدی دیگر مشکلی نداری، من برای خودم چیزی درخواست نکردم مگر اینکه



برای تو هم درخواست کردم و چیزی از خدا نخواستم مگر اینکه به من جواب داده شد. یا فرمود:  
همانا به من عطا شد مگر اینکه به من گفته شد بعد از من پیامبری نیست.»

۳۷/۱/۱ - (أخبرنا) «محمد بن يحيى بن أيوب بن ابراهيم، قال: حدثنا محمد بن يحيى، وهو حدثني عن ابراهيم الصائغ، عن ابي اسحاق الهمداني عن عبد الرحمان بن ابي ليلى: ان علياً عليه السلام خرج علينا في حر شديد وعليه ثياب الشتاء، وخرج علينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف، ثم دعا بماء فشرب ثم مسح العرق عن جبينه، فلما رجع إلى بيته قال: يا أبتاه رأيت ما صنع أمير المؤمنين عليه السلام خرج علينا في الشتاء وعليه ثياب الصيف، وخرج علينا في الصيف وعليه ثياب الشتاء فقال ابو ليلى: ما فطنت، واخذ بيد ابنه عبد الرحمان فأتى علياً عليه السلام فقال له الذي صنع، فقال علي عليه السلام: ان النبي صلى الله عليه وسلم كان بعث الى وانا ارمد شديد الرمد فبزق في عيني ثم قال: افتح عينيك ففتحتهما فما اشتكيتهما حتى الساعة، ودعا لي فقال: اللهم أذهب عنه الحر والبرد، فما وجدت حرا وبردًا حتى يومى هذا.»

«... از عبدالرحمان بن ابی لیلی: همانا علی عليه السلام در گرمایی شدید با لباس زمستانه و در زمستان با لباس تابستانه وارد شد. آب خواست نوشید و بعد عرق را از پیشانی خود پاک کرد. چون (راوی) به خانه‌اش برگشت (به پدرش) گفت: ای پدر امیرالمؤمنین عليه السلام چه کار (عجیبی) می‌کند، در زمستان با لباس تابستان و در تابستان با لباس زمستان بر ما وارد می‌شود.

ابولیلی گفت: باور نمی‌کنم. پس دست پسرش عبدالرحمان را گرفت و آمد پیش علی عليه السلام به او (علی) گفت: چکار کردی؟ علی عليه السلام گفت: پیامبر مرا خواستند و من چشم‌درد شدید داشتم، پس بزاق خود را در چشم کشیدند و فرمودند: چشمت را باز کن و من باز کردم و تا امروز از آن شکایتی ندارم. و برایم دعا کردند و فرمودند: خدایا سرما و گرما را از او دور کن و من تا امروز سرما و گرما را احساس نکردم.»

۴۰/۲/۲ - (أخبرني) «محمد بن قدامة، قال: حدثنا جرير عن مغيرة، عن ام موسى قالت: قالت أم سلمة: والذي تحلف به ام سلمة، ان أقرب الناس عهدا برسول الله صلى الله عليه وسلم علي عليه السلام، قالت: لما كان غدوة قبض رسول الله صلى الله عليه وسلم فأرسل إليه رسول الله صلى الله عليه وآله قالت: وأظنه كان بعثه في حاجة فجعل يقول: جاء علي؟ ثلاث مرات، فجاء قبل طلوع الشمس، فلما أن جاء عرفنا ان له إليه حاجة، فخرجنا من البيت وكنا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم يومئذ في بيت عائشة وكنت في آخر من خرج من البيت، ثم جلست من وراء الباب فكنت أدناهم إلى الباب، فأكب عليه علي عليه السلام فكان آخر الناس به عهدا يساره ويناقيه.»

«... ام سلمه گفت: به کسی که ام سلمه به آن قسم می‌خورد، همانا نزدیک‌ترین مردم به رسول الله صلى الله عليه وآله، علی عليه السلام بود. (ام سلمه) گفت: صبح روزی که رسول الله صلى الله عليه وآله در آن روز قبض روح شدند



(رحلت کردند)، رسول الله ﷺ کسی را فرستادند دنبال او (علیؑ). (ام سلمه) گفت: و من گمان کردم او را برای کاری خواسته‌اند. پس سه بار (سؤال) فرمود: علی آمد؟ تا (علی) قبل از طلوع خورشید آمد. وقتی (علی) آمد فهمیدیم که با او کاری دارد. پس ما از اتاق خارج شدیم، همه در آن روز در خانه عایشه نزد رسول الله ﷺ بودیم و من آخرین نفری بودم که از اتاق خارج شدم. پس پشت در نشستیم و نزدیک‌ترین آن‌ها به در بودم. سپس به علیؑ نزدیک شد و او آخرین نفری بود که با او (رسول الله ﷺ) صحبت و نجوا کردند.»

۴۱/۱/۱ - (حدیثنا) «احمد بن شعیب، قال: اخبرنا اسحاق بن ابراهیم ومحمد بن قدامة واللفظ له، وعن حرب، عن الاعمش، عن اسماعيل ابن رجاء، عن ابیه، عن ابی سعید الخدری قال: کنا جلوسا ننظر رسول الله صلی الله علیه وسلم فخرج الینا قد انقطع شسع نعله فرمی به إلی علیؑ فقال: ان منکم رجلا یقاتل الناس علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله.  
قال أبو بکر: أنا؟ قال: لا، قال عمر: أنا؟ قال: لا، ولكن خاصف النعل.»

«... از ابی سعید خدری گفت: نشسته بودیم نگاه می کردیم به رسول الله ﷺ. پس به طرف ما آمد. بند کفش ایشان پاره شد. آن را (کفش پاره) به طرف علیؑ انداختند (تا بدوزد) و فرمودند: همانا از شما مردی است که در تأویل قرآن مبارزه می کند همان گونه که من در تنزیل آن مبارزه کردم. ابوبکر گفت: من هستم؟ فرمود: نه. عمر گفت: من؟ فرمود: نه، ولی آن کسی که کفش را می دوزد.»

۴۲/۱/۱ - (أخبرنا) «یوسف بن عیسی، قال: أخبرنا الفضیل بن موسی، قال: حدثنا الاعمش، عن ابی اسحاق، عن سعید بن وهب، قال: قال علیؑ فی الرحبة: أنشد بالله من سمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم یقول: الله ولی وانا ولی المؤمنین، ومن کنت ولیه فهذا ولیه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره، فقال سعید: إلی جنی سته، وقال حارثة بن نصر: قام سته، وقال زید بن یشیع: قام عندی سته، وقال عمرو ذو مر: أحب من أحبه وابغض من أبغضه.»

«... از سعید بن وهب گفت: علیؑ در رحبه گفت: سوگند می دهم به خدا کسانی که شنیده‌اند که رسول الله ﷺ روز غدیر خم فرمود: خدا سرپرست من و من سرپرست مؤمنان، و هر کس من سرپرست او هستم پس این (علی) سرپرست اوست. خدایا دوست بدار دوستدار او را و دشمن بدار دشمن او را و یاری دهنده او را یاری کن (شهادت دهند). سعید گفت: از اطراف من شش نفر و حادثه بن نصر گفت: شش نفر برخاستند و زید بن یشیع گفت: سه نفر نزدیک من برخاستند و عمرو بن ذومر گفت: پیامبر همچنین فرمود (خدایا) محبوب بدار کسی که عشق او را در دل دارد و نسبت به کسی که خشم او را دارد خشمگین باش.»

۴۵/۱۵/۱ - (أخبرنا) «يونس بن عبد الاعلى، عن الحرث بن مسكين قراءة عليه، وأنا اسمع واللفظ له، عن ابن وهب قال: اخبرني يونس، عن ابن شهاب قال: اخبرني ابو سلمة، عن عبد الرحمان، عن ابي سعيد الخدرى قال: بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو يقسم قسما اتاه ذو الخويصرة وهو رجل من تميم، فقال: يا رسول الله اعدل، فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ويلك ومن يعدل إذا لم اعدل؟ لقد خبت وخسرت إن لم اكن اعدل، فقال عمر: لئذ لي فيه فأضرب عنقه، قال: دعه فان له اصحابا يحقر احدكم صلاته مع صلاتهم وصيامه مع صيامهم، يقرؤن القرآن لا يجاوز تراقيهم، يمرقون من الاسلام مروق السهم من الرمية، فينظره في قذذه فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر في نضبه فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر في رصافه فلا يوجد فيه شيء، ثم ينظر في نصله فلا يوجد فيه شيء قد سبق الفرث والدم، آيتهم رجل أسود احدى عضديه مثل ثدى المرأة أو مثل البضعة تدر در ويخرجون على خير فرقة من الناس.

قال أبو سعيد: فأشهد انى سمعت هذا الحديث من رسول الله صلى الله عليه وسلم وأشهد أن على بن أبى طالب كرم الله وجهه قاتلهم وأنا معه، فأمر بذلك الرجل فالتمس فأتى به حتى نظرت إليه على النعت الذى نعت به رسول الله صلى الله عليه وسلم»

«... از ابن سعید خدری گفت: رسول الله ﷺ در میان ما بود و چیزی را قسمت می کرد. ذوالخویصره که مردی از تميم بود گفت: یا رسول الله ﷺ عدالت را رعایت کن. رسول الله ﷺ فرمود: وای بر تو اگر من عدالت را رعایت نکنم چه کسی رعایت می کند؟ اشتباه کردی، اگر من عدالت را رعایت نکنم شما ضرر خواهید کرد. پس عمر گفت: اگر اجازه می فرمایید گردنش را بزخم فرمود: رهايش كن. (او) دوستانی دارد که نماز و روزه هریک از شما (در مقایسه) با آنان سبک و ناچیز شمارند. قرآن می خوانند، ولی از حنجره آنها تجاوز نمی کند. از اسلام دور می شوند همان گونه که تیر از کمان دور می شود. نگاه می کند در قسمت چوب تیره ها در آن چیزی نمی بیند. نگاه می کند در قسمت آهنی تیره ها در آن چیزی نمی بیند. نگاه می کند در قسمت کمان ها در آن چیزی نمی بیند، در موضع و محل خود نگاه می کند چیزی بیابند پس در کثافت و خون بر آن پیشی می گیرند و نشانه آنها مردی سیاه است که در بازوانش برجستگی ای نظیر سینه زنان است. آنها بر بهترین از مردم خروج می کنند.

ابوسعید گفت: شهادت می دهم که این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیدم و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب (ک) جنگ کرد با آنان و من با او بودم. پس دستور داد برای پیدا کردن این مرد. او را آوردند پیش او تا به او بنگرد، با همان تعریفی که رسول الله ﷺ کرده بود او را یافت.»

۴۷/۴/۱ - (قال) «أخبرني معاوية بن صالح، قال: حدثنا عبد الرحمان ابن صالح، قال: حدثنا عمرو



بن هاشم الحسنی، عن محمد بن اسحاق عن محمد بن كعب القرظی، عن علقمة بن قیس، قال: قلت لعلی علیه السلام: تجعل بینك و بین ابن آكلة الاكباد؟ قال: انی كنت كاتب رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الحديبية فكتب: هذا ما صالح عليه محمد رسول الله، قالوا: لو نعلم انه رسول الله ما قاتلناه امحها، قلت: هو والله رسول الله صلى الله عليه وسلم وان رغم أنفك ولا والله لا امحوها، فقال لی رسول الله صلى الله عليه وسلم: أرنيه فأريته فمحاها، وقال: أما ان لك مثلها وستأتيها وانت مضطر،»

«... از علقمة بن قیس گفت: به علی علیه السلام گفتم بین خود و این پسر (هند) جگرخوار (حکمی) چیزی قرار نمی دهی؟ گفت: من نویسنده رسول الله صلی الله علیه و آله در روز حدیبیه بودم، پس نوشتم: این چیزی است که صلح می کند. محمد رسول الله صلی الله علیه و آله گفتند: اگر او را رسول خدا می دانستیم با او جنگ نمی کردیم. گفتم: او به خدا قسم رسول الله صلی الله علیه و آله پیامبر خداست و اگر با میل شما درست در نیاید به خدا من پاک نمی کنم. پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: به من نشان بده، نشان دادم، آن کلمه را پاک کرد و فرمود: همانا مثل این برای تو هست و به زودی مثل آن را می بینی و تو مضطر خواهی بود.»



## ❁ پیوست دو

### کتاب فضائل علی بن ابیطالب

بخشی از کتاب: کنز العمال فی سنین و الاقوال و الافعال، نویسنده: علاءالدین المتقی بن حسامالدین هندی از علمای بزرگ اهل تسنن که در مذاکره با شیخ به آن استناد شده است.

#### مقدمه

نویسنده در آغاز کتاب آورده است که:

من برای این کتاب از حدیث‌ها پوست را رها کرده و مغز را گرفته‌ام، یعنی راوی‌های اولیه را رها نموده و فقط اصل حدیث را نقل کرده است. حتی بالاتر از آن بخش‌هایی از حدیث که شرح اولیه ماجراست را رها کرده و فقط آن قسمت که مربوط به موضوع مثلاً فضائل علی بوده را آورده است. نویسنده حتی از ذکر منابع به صورت کامل خودداری نموده و فقط یک منبع را با علامت اختصاری زیر آورده و هدف از این کار را سهولت استفاده برای طلاب و خوانندگان ذکر کرده است.

اما حروف و کدهای اسناد:

(خ) بخاری، (م) مسلم، (ق) هر دو: بخاری و مسلم، (د) ابی‌داوود، (ت) ترمذی، (ن) نسائی، (ه) ابن‌ماجه، (ع) چهار نفر آخر یعنی ابی‌داوود، ترمذی، نسائی و ابن‌ماجه، (۳) ابن‌ماجه، (حم) مسند احمد، (عم) فرزند احمد دروزائه، (ک) حاکم در مستدرک، (خد) بخاری در الادب، (تخ) بخاری در تاریخ، (حب) ابن‌حیان در صحیح، (طب) طبرانی در کبیر، (طس) طبرانی در اوسط، (طص) طبرانی در صغیر، سنن سعیدبن منصور،

(ش) ابن ابی شیبہ، (ع) عبدالرزاق در جامع، (ع) مسنن ابی لیلی، (قط) سنن دار قطنی، (فر) مسند فرودس دیلمی، (حل) حلیه ابی نعیم، (هب) شعب اعمال بیهقی، (هق) سنن بیهقی، (عد) کامل ابن عدی، (عق) ضعفاء عقیلی، (خط) خطیب (بغدادی) در تاریخ. نویسنده این کتاب به نام کنز العمال فی سنین الاقوال و الافعال، علاالدین الممتقی بن حسام الدین هندی متوفای ۹۷۵ هـ است، که در این کتاب بیش از ۴۶۰۰۰ حدیث (با تکرارها) نقل کرده است که بخشی از آن مربوط به فضائل خلفای اربعه است که به تحلیل آن نمی پردازیم اما فقط توجه بفرمایید که برای ابوبکر ۴۲ حدیث، برای عمر ۸۷ حدیث، برای عثمان ۸۵ حدیث ولی برای علی ۱۹۷ حدیث از قول پیامبر نقل شده که از نظر محتوا نیز کاملاً با حدیث‌های سه خلیفه اول متفاوت است که ملاحظه می فرمایید.

البته نکته جالب در احادیث خلفا این است که اکثر حدیث‌های مربوط به ابوبکر و عمر مشترک هستند، مثلاً اینکه ابوبکر و عمر برای من به منزله هارون برای موسی هستند، حالا خودتان قضاوت بفرمایید چطور دو نفر می توانند به جای یک نفر یعنی هارون باشند که البته با سندهای بسیار معتبر و تقریباً متفق علیه این حدیث در مورد علی است که یک نفر برای پیامبر به منزله هارون برای موسی است نه دو نفر که ظاهراً در موقع جعل حدیث دقت نشده است. البته این بدین معنی نیست که خلفا به جعل این احادیث راضی بوده اند. اکثر این حدیث‌ها بعد از آنان جعل شده است.

### فضائل علی رضی الله عنه

۳۲۸۷۷. أما بعد فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي فقال فيه قائلكم، وإني والله ما سددت شيئاً ولا فتحتة ولكني أمرت بشيء فاتبعته. «حم والضياء - عن زيد بن أرقم».

«اما بعد و من دستور دادم به بستن این درب‌ها بجز درب علی پس گفت گوینده‌ای از شما (چیزی گفت) و من به خدا قسم چیزی را نبستم و باز نکردم ولیکن دستور (دستور خدا) به کاری داشتم و تبعیت کردم.»

۳۲۸۷۸. لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق. قاله لعلی. «ت، ن، ه - عن علی».

«ترا دوست ندارد مگر مؤمن و دشمن ندارد مگر منافق - به علی گفت»

۳۲۸۷۹. أنت أخي في الدنيا والآخرة - قاله لعلی. «ت، ک - عن ابن عمر».





«تو برادر من در دنیا و آخرت هستی - به علی گفت.»

۳۲۸۸۰. أنت منى وأنا منك - قاله لعلی. «ق عن البراء؛ ک - عن علی.»

«تو از منی و من از تو - به علی گفت»

۳۲۸۸۱. أنت منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدى. «م ت - عن سعد؛ ه ت - عن جابر.»

«تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست.»

۳۲۸۸۲. ما أنا انتجيتيه ولكن الله انتجاه. «ت - عن جابر.»

«من با او نجوی نکردم ولی خدا با او نجوا کرد.»

۳۲۸۸۳. ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ ما تریدون من علی؟ إن علیا منى وأنا منه

وهو ولی کل مؤمن بعدی. «ت، ک عن عمران بن حصین.»

«از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ از علی چه می خواهید؟ همانا علی از من است و

من از او و او سرپرست همه مؤمنان بعد از من است.»

۳۲۸۸۴. لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مؤمن. «ت - عن أم سلمة.»

«منافق علی را دوست ندارد و مؤمن هم به او کینه ندارد.»

۳۲۸۸۵. یا علی! لا یحل لأحد أن یجنب فی هذا المسجد غیرى وغیرک. «ت - عن أبی سعید.»

«ای علی حلال نیست برای احدی که در این مسجد جنب شود مگر من و تو.»

۳۲۸۸۶. یا علی! أما ترضی أن تكون منى بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لیس بعدی نبی. «حم،

ق، ت، ه - عن سعد.»

«ای علی آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی مگر اینکه بعد از من

پیامبری نیست.»

۳۲۸۸۷. ما أنا أخرجتکم من قبل نفسى ولا أنا ترکته ولكن الله أخرجکم وترکه، إنما أنا عبد

مأمور، ما أمرت به فعلت، إن أتبع إلا ما یوحى إلی. «طب - عن ابن عباس.»

«من شما را از طرف خود خارج نکردم و من او را رها (وارد) نکردم ولی خدا شما را خارج کرد

و او را رها کرد همانا من بنده مأمور هستم، هرچه به من امر شد عمل کردم و من پیروی نمی کنم

مگر آنچه به من وحی شود.»

۳۲۸۸۸. اجلس یا أبا تراب - قاله لعلی. «خ<sup>۱</sup> - عن سهل بن سعد.»

۱. البخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب علی، رقم ۲۳/۵، ص.



«ای ابوتراب بنشین (فرمود به علی)»

۳۲۸۸۹. أنا دار الحكمة وعلی بابها. «ت<sup>۱</sup> عن علی».

«من خانه حکمت هستم و علی درب آن است.»

۳۲۸۹۰. أنا مدينة العلم وعلی بابها، فمن أراد العلم فليأت الباب. «عق، عد، طب، ک - عن ابن

عباس؛ عد، ک - عن جابر».

«من شهر علم هستم و علی درب آن است پس هر کس علم را اراده کند باید از درب وارد شود.»

۳۲۸۹۱. إن الله تعالى أمرني أن أزوج فاطمة من علی. «طب - عن ابن مسعود».

«خداوند به من امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی دریاورم.»

۳۲۸۹۲. إن الله تعالى جعل ذرية كل نبي في صلبه وإن الله تعالى جعل ذريتي في صلب علی بن

أبي طالب. «طب - عن جابر؛ خط - عن ابن عباس».

«خداوند تعالی ذریه هر پیامبر را در پشت او قرار داد و همانا خداوند تعالی ذریه من را در پشت

علی بن ابی طالب قرار داد.»

۳۲۸۹۳. خير أخوتي علی وخير أعمامی حمزة. «فر - عن عائشة».

«بهترین برادر من علی و بهترین عموهایم حمزه است.»

۳۲۸۹۴. ذكر علی عبادة. «فر - عن عائشة».

«ذکر علی عبادت است.»

۳۲۸۹۵. النظر إلى وجه علی عبادة. «طب، ک - عن ابن مسعود وعن عمران بن حصین».

«نگاه کردن به صورت علی عبادت است.»

۳۲۸۹۶. السبق ثلاثة: فالسابق إلى موسى يوشع بن نون، والسابق إلى عيسى يس، والسابق إلى

محمد علی بن أبي طالب. «طب وابن مردويه - عن ابن عباس».

«سبقت گیرنده سه نفرند: جانشین (در پذیرش اوامر) موسی، یوشع بن نون؛ جانشین (در پذیرش

اوامر) عیسی؛ یاسین و جانشین (در پذیرش اوامر) محمد، علی بن ابی طالب.»

۳۲۸۹۷. الصديقون ثلاثة: حزقيل مؤمن آل فرعون، وحبيب النجار صاحب آل يس، وعلی بن

أبي طالب. «ابن النجار - عن ابن عباس».

«راست گویان سه تا هستند: حزقیل مؤمن آل فرعون، حبیب النجار دوست آل یاسین و علی بن

ابی طالب.»

۱. أخرجه الترمذی، كتاب المناقب، باب مناقب علی، رقم ۳۷۲۳، ص.

۳۲۸۹۸. الصديقون ثلاثة: حبيب النجار مؤمن آل يس قال: {يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ} و حزقيل مؤمن آل فرعون الذي قال: {اتَّقُوا رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ} و علي بن أبي طالب وهو أفضلهم. «أبو نعيم في المعرفة وابن عساکر - عن أبي ليلى.»

«راست گویان سه نفر هستند: حبيب نجار مؤمن آل یاسین، گفت (از مردم از فرستادگان اطاعت کنید) و حزقيل مؤمن آل فرعون کسی که گفت (آیا مردی را می کشید که می گوید خدای من الله است) و علي بن ابی طالب که او از همه برتر است.»

۳۲۸۹۹. عادى الله من عادى عليا. «ابن منده - عن رافع مولى عائشة.»

«خداوند دشمن می دارد کسی که علی را دشمن می دارد.»

۳۲۹۰۰. عنوان صحيفة المؤمن حب علي بن أبي طالب. «خط - عن أنس.»

«عنوان صحیفه مؤمن حب علی بن ابی طالب است.»

۳۲۹۰۱. من أذى عليا فقد آذاني. «حم، تخ، ك - عن عمرو بن شاش.»

«هرکس علی را اذیت کند در حقیقت من را اذیت کرده است.»

۳۲۹۰۲. من أحب عليا أحبني ومن أبغض عليا فقد أبغضني. «ك - عن سلمان.»

«هرکس علی را دوست داشته باشد من را دوست دارد و هرکس به او کینه بورزد به من کینه ورزیده است.»

۳۲۹۰۳. من سب عليا فقد سبني ومن سبني فقد سب الله. «حم، ك - عن أم سلمة.»

«هرکس علی را دشنام دهد در حقیقت من را دشنام داده است و هرکس من را دشنام دهد خدا را دشنام داده است.»

۳۲۹۰۴. من كنت مولا فعلى مولا ه. «حم، ه - عن البراء؛ حم عن بريدة، ت، ن والضياء - عن

زيد بن أرقم.»

«هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست.»

۳۲۹۰۵. من كنت وليه فعلى وليه. «حم، ن، ك - عن بريدة.»

«هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست.»

۳۲۹۰۶. ألا أحدثكم بأشقى الناس رجلين: أحيمر ثمود الذى عقر الناقة، والذى يضربك يا

علي هذه حتى يبيل منها هذه. «طب، ك<sup>۲</sup> عن عمار بن ياسر.»

۱. أخرجه الترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، رقم ۳۷۲۳ و قال: حسن صحیح ص.

۲. أخرجه الحاكم فى المستدرک ۱۴۱/۳ و قال: هذا حدیث صحیح علی شرط مسلم و أقره الذهبی ص.



«آیا به شما خبر ندهم به شقی‌ترین مردم که دو مرد هستند: احیمیر ثمود کسی که ناقه را عقر کرد و کسی که به تو ضربت می‌زند یا علی به طوری که (خون) از اینجا (سر) به اینجا (ریش) می‌رسد.»

۳۲۹۰۷. علی أخی فی الدنيا والآخرة. «طب - عن ابن عمر.»

«علی برادر من در دنیا و آخرت است.»

۳۲۹۰۸. علی اصلی و جعفر فرعی. «طب والضياء - عن عبد الله بن جعفر.»

«علی اصلی و جعفر فرعی است (علی و جعفر پسران ابی طالب هستند).»

۳۲۹۰۹. علی إمام البررة وقاتل الفجرة، منصور من نصره، مخذول من خذله. «ک - عن جابر.»<sup>۱</sup>

«علی امام آزداگان و کشنده فاجرین و کمک کننده یاری شده کسی است که او را کمک کند و خار شده است کسی که او را خار کند.»

۳۲۹۱۰. علی بن أبی طالب باب حطة، من دخل منه كان مؤمنا، ومن خرج منه كان كافرا. «قط

فی الأفراد - عن ابن عباس.»

«علی بن ابی طالب در قلعه است هرکس داخل آن شود مؤمن است و هرکس خارج آن باشد کافر.»

۳۲۹۱۱. علی عتبة علمی. «عد - عن ابن عباس.»

«علی پایگاه علم من است.»

۳۲۹۱۲. علی مع القرآن والقرآن مع علی، لن يتفرقا حتى يردا علی الحوض. «ک، طس - عن أم سلمة.»

«علی با قرآن و قرآن با علی است، این دو از هم جدا نمی‌شود تا در حوض به من برگردند.»

۳۲۹۱۳. علی مني وأنا من علی، ولا يؤدي عنی إلا أنا أو علی. «حم ت، ن، ه - عن حبشي بن

جنادة.»

«علی از من است و من از علی و کسی ادای (دین) من را نمی‌کند مگر من یا علی.»

۳۲۹۱۴. علی منی بمنزلة رأسی من بدنی. «خط - عن البراء؛ فر - عن ابن عباس.»

«علی برای من به منزله سر برای بدن است.»

۳۲۹۱۵. علی منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبي بعدی. «أبو بكر المطيري فی جزئه -

عن أبی سعید.»

«علی برای من به منزله هارون برای موسی است مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست.»

۳۲۹۱۶. علی بن أبی طالب مولی من كنت مولاه. «المحاملي فی أماليه - عن ابن عباس.»

۱. أخرجه الحاكم فی المستدرک ۱۲۹/۳.

«علی بن ابی طالب سرپرست هر کسی است که من سرپرست او هستم.»  
۳۲۹۱۷. علی بن ابی طالب یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لأهل الدنيا. «البيهقي في فضائل الصحابة، فر - عن أنس.»

«علی ابن ابی طالب در بهشت می درخشد مانند ستاره صبح در اهل دنیا.»  
۳۲۹۱۸. علی یعسوب المؤمنین، والمال یعسوب المنافقین. «عد عن علی.»  
«علی پادشاه مؤمنین و مال (ثروت) پادشاه منافقین است.»  
۳۲۹۱۹. علی یقضی دینی. «البخاری - عن أنس.»  
«علی دین من را ادا می کند.»

۳۲۹۲۰. ما أنزل الله تعالی آية {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا} إلا وعلى رأسها وأميرها. «حل - عن ابن عباس؛ وقال: لا نكتبه مرفوعا إلا من حديث ابن أبي خيثمة والناس رووه موقوفا.»  
«خداوند این آیه را نازل نکرد (ای کسانی که ایمان آورده اید) مگر اینکه علی در رأس و امیر آنها بود.»

۳۲۹۲۱. کفتی وكف علی فی العدل سواء.. «ابن الجوزی فی الواهیات - عن أبي بكر.»  
«روش من و روش علی در عدل یکی است.»

۳۲۹۲۲. اسکتی فقد أنكحتك أحب اهل بيتي إلی - قاله لفاطمة. «ک - عن أسماء بنت عميس.»  
«(به فاطمه) ساکت باشد در حقیقت من تو را به ازدواج بهترین (فرد) از اهل بیتم در آوردم.»  
۳۲۹۲۳. أما علمت أن الله عز وجل أطلع على أهل الأرض فاختار منهم أباک فبعثه نبیاً، ثم اطلع ثانیة فاختار بعلک فأوحى إلی فأنکحته واتخذته وصیا - قاله لفاطمة. «طب - عن أبي أيوب؛ وفيه عباة بن ربعی شیعی غال.»

«(به فاطمه) آیا می دانی که خداوند عزوجل به زمین نگاه کرد پس از آنها پدرت را انتخاب کرد و او را به پیامبری مبعوث کرد پس دفعه دوم نگاه کرد و شوهرت را انتخاب کرد وحی کرد به من که تو را به ازدواج او در بیاورم و او را وصی خود قرار دهم.»

۳۲۹۲۴. أما ترضین أني زوجتك أقدم أمتی سلما وأکثرهم علما وأعظمهم حلما. «حم، طب - عن معقل بن يسار.»

۱. مترجم: بین برادران اهل تسنن حدیث های زیادی هست که گفته می شود حضرت فاطمه در موقع ازدواج با علی اظهار ناراحتی می کرد که صحیح نیست و اگر حضرت زهرا اظهار ناراحتی کرده باشند به دلیل دور شدن از پدر به علت ازدواج است.



«آیا راضی نیستی تو را به ازدواج کسی درآورم که در امت من از همه جلوتر برای پذیرش اسلام و علمش از همه بیشتر و صبرش از همه بزرگ‌تر است.»

۳۲۹۲۵. أما ترضين أني زوجتك أول المسلمين إسلاما وأعلمهم علما فإنك سيدة نساء أمتي كما سادت مريم قومها، أما ترضين يا فاطمة أن الله اطلع على أهل الأرض فاختر منهم رجلين فجعل أحدهما أباك والآخر بعلك. «ك<sup>۱</sup> وتعب - عن أبي هريرة؛ طب، ك<sup>۱</sup> وتعب؛ خط - عن ابن عباس.»

«آیا راضی نیستی من تو را به ازدواج اولین اسلام‌آورنده از مسلمانان و عالم‌ترین آن‌ها در علم درآورم و همانا تو بزرگ‌زنان امت من هستی همان‌طور که مریم بزرگ قوم خودش بود: ای فاطمه آیا راضی نیستی که خداوند یک نگاه به اهل زمین کرد و از آن‌ها دو مرد را انتخاب کرد یکی پدر تو و یکی شوهر تو.»

۳۲۹۲۶. زوجتك خير أهلي، أعلمهم علما وأفضلهم حلما وأولهم سلما - قاله لفاطمة. «الخطيب في المتفق والمفترق - عن بريدة.»

«(به فاطمه فرمود) تو را به ازدواج بهترین اهل خودم درآوردم که در علم عالم‌ترین و در حلم بالاترین و در پذیرش اسلام اولین بود.»

۳۲۹۲۷ - لقد زوجتك وإنه لأول أصحابي سلما وأكثرهم علما وأعظمهم حلما. «طب - عن أبي إسحاق» أن عليا لما تزوج فاطمة قال لها النبي صلى الله عليه وسلم: فذكريه.

«در حقیقت تو را به ازدواج او درآوردم که او اولین صحابی است که اسلام آورد و عالم‌ترین آن‌ها و صبورترین است.»

۳۲۹۲۸ - ما يبكيك؟ فما ألوتك في نفسي وقد أصبت لك خير أهلي، وإيم الذي نفسي بيده! لقد زوجتك سعيدا في الدنيا وإنه في الآخرة لمن الصالحين. «طب - عن ابن عباس.»

«به فاطمه فرمود: چرا گریه می‌کنی؟ پس من تو را کوچک نکردم، در حقیقت تو را برای بهترین افراد اهل قرار دادم و به حق کسی که نفس من در اختیار اوست (خداوند) در حقیقت تو را به ازدواج کسی درآوردم که در دنیا سعادتمند و در آخرت از افراد صالح است.»

۳۲۹۲۹ - يا أنس! أتدري ما جاءني به جبريل من عند صاحب العرش؟ قال: إن الله أمرني أن أزوج فاطمة من علي. «هق والخطيب وابن عساكر - عن أنس» قال: كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم فغشيه الوحي فلما سري عنه قال: فذكريه.



۱. أخرجه الحاكم في المستدرک ۱۲۹/۳ و قال الذهبي موضوع لأن في سنده: سريجين يونس ص.

«ای انس آیا می‌دانی از طرف صاحب عرش از طریق جبرئیل چه چیزی به من رسیده است؟ گفت: خداوند به من امر کرده است که فاطمه را به ازدواج علی درآورم.»

۳۲۹۳۰ - یا فاطمة؟ أما إني ما ألتك أن أنكحتك خير أهلي. «ابن سعد - عن عكرمة مرسلا»

«ای فاطمه من تو را کوچک نکردم که تو را به ازدواج بهترین از اهل خود درآوردم.»

۳۲۹۳۱ - أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنك ليس بنبي، إنه لا ينبغي

لي أن أذهب إلا وأنت خليفتي. «حم، ك - عن ابن عباس»

«آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی مگر اینکه تو پیامبر نیستی، همانا

نمی‌شود که من بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.»

۳۲۹۳۲ - أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى. «طب عن مالك بن الحسن بن

الحويرث عن أبيه عن جده.»

«آیا راضی نیستی که برای من به منزله هارون برای موسی باشی.»

۳۲۹۳۳ - أما قولك: يقول قريش: ما أسرع ما تخلف عن ابن عمه وخذله! فإن لك بي أسوة

قالوا: ساحر وكاهن وكذاب، أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي

بعدي؛ وأما قولك أتعرض لفضل الله، هذه أبهار من فلفل جاءنا من اليمن فبعه واستمتع به أنت

وفاطمة حتى يأتیکم الله من فضله، فإن المدينة لا تصلح إلا بي وبك. «ك وتعقب - عن علي.»

«اما گفتار تو: قریش می‌گویند: چه زود با پسر عمش مخالفت نمود و خوارش کرد: همانا من برای تو

یک نمونه هستم که (به من) گفتند ساحر، کاهن، کذاب، آیا راضی نیستی برای من به منزله هارون برای

موسی باشی مگر اینکه پیامبری بعد از من نیست. اما سخن تو آیا به فضل خدا اعتراض می‌کنی، این‌ها

بهره‌ای از فلفل است که از یمن برای ما آورده‌اند که شما و فاطمه از آن استفاده کنید تا اینکه خداوند

از فضلش برایتان بفرستد. همانا مدینه بجز با من و تو اصلاح نمی‌شود.»

۳۲۹۳۴ - إنما علي بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي. «الخطيب - عن عمر.»

«همانا (برای من) علی به منزله هارون برای موسی است مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

۳۲۹۳۵ - قم فما صلحت أن تكون إلا أبا تراب، أغضبت علي حين وأخيت بين المهاجرين

والأنصار ولم أؤاخ بينك وبين أحد منهم؟ أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه

ليس بعدي نبي، ألا من أحبك حفا بالأمن والإيمان، ومن أبغضك أماته الله ميتة الجاهلية

وحوسب بعمله في الإسلام. «طب - عن ابن عباس»<sup>۱</sup>

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد ۱۱۱/۹.



«بلند شو و بصلاح تو نیست الا اینکه ابوتراب باشی، ای علی آیا غضبناک شدی از اینکه وقتی بین مهاجرین و انصار برادری برقرار کردم بین تو و هیچ کس برادری انجام ندادم؟ آیا راضی نیستی برای من به منزله هارون برای موسی باشی مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست. آگاه باش که هر کس تو را دوست داشته باشد در حصار امنیت و ایمان است و هر کس به تو کینه بورزد خداوند او را به مرگ جاهلی می میراند، اما حساب مسلمان را از او می گیرد.»

۳۲۹۳۶ - یا أم سلیم! إن علیا لحمه من لحمی ودمه من دمی وهو منی بمنزلة هارون من موسی.

«عق - عن ابن عباس.»

«ای ام سلیم، همانا گوشت علی از گوشت من و خون او از خون من و او برای من به منزله هارون برای موسی است.»

۳۲۹۳۷ - یا علی! أنت منی بمنزلة هارون من موسی إلا أنه لا نبی بعدی. «طب - عن أسماء

بنت عمیس.»

«ای علی تو برای من به منزله هارون برای موسی هستی مگر اینکه بعد از من پیامبری نیست.»

۳۲۹۳۸ - إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن. «ط والحسن بن سفیان وأبو نعیم فی

فضائل الصحابة - عن عمران بن حصین.»

«همانا علی از من است و من از او و او سرپرست هر مؤمنی است.»

۳۲۹۳۹ - إنما ترکک لنفسی، أنت أخی وأنا أخوک، فإن حاجک أحد فقل: أنا عبد الله وأخو

رسوله، لا یدعها بعدک إلا کذاب. «عد عن - عمرو بن عبد الله بن یعلی بن مرة عن أبیه عن جده.»

«همانا تو را برای خودم گذاشتم، تو برادر من و من برادر تو هستم و اگر کسی با تو بحث کرد

بگو: من بنده خدا و برادر رسول او هستم و بعد از تو کسی این ادعا را نمی کند مگر دروغ گو.»

۳۲۹۴۰ - دعوا علیا، دعوا علیا؛ إن علیا منی وأنا منه وهو ولی کل مؤمن بعدی. «ش

- عن عمران بن حصین.»

«علی را رها کنید، علی را رها کنید، علی را رها کنید، همانا علی از من و من از او و او سرپرست

هر مؤمن بعد از من است.»

۳۲۹۴۱ - علی منی وأنا من علی، وعلی ولی کل مؤمن بعدی. «ش عن عمران بن حصین؛ صحیح.»

«علی از من و من از او و علی سرپرست هر مؤمن بعد از من است.»

۳۲۹۴۲ - لا تقع فی علی فإنه منی وأنا منه وهو ولیکم بعدی. «ش عن عبد الله بن بریده عن أبیه.»

مناظره دکتر و شیخ





«در علی مناقشه نکنید همانا او از من و من از او و او سرپرست همه شما بعد از من است.»  
 ۳۲۹۴۳ - أنا وعلی من شجرة واحدة والناس من أشجار شتى. «الدیلمی - عن جابر.»  
 «من و علی از شجره (درخت) واحدی هستیم و مردم از درختان مختلف هستند.»  
 ۳۲۹۴۴ - یا علی! الناس من شجر شتى وأنا وأنت من شجرة واحدة. «ک - عن جابر.»  
 «ای علی مردم از درختان مختلف هستند و من و تو از شجره (درخت) واحدی هستیم.»  
 ۳۲۹۴۵ - ألا إن الله وليي وأنا ولي كل مؤمن، من كنت مولاة فعلى مولاة. «أبو نعیم فی فضائل الصحابة - عن زید بن أرقم والبراء بن عازب معا.»

«آگاه باشید همانا خداوند سرپرست من و من سرپرست هر مؤمن، هرکس من سرپرستش هستم، علی سرپرست اوست.»

۳۲۹۴۶ - اللهم! من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم! وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، وأعن من أعاناه. «طب - عن حبشی بن جنادة.»

«خدایا هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست، خدایا دوست بدار هرکس او را دوست بدارد و دشمن دار هرکس او را دشمن دارد و یاری کن هرکس او را یاری کند و کمک کن هرکس او را کمک کند.»

۳۲۹۴۷ - اللهم اشهد لهم! اللهم قد بلغت! هذا أخي وابن عمی وصهری وأبو ولدی، اللهم! كب من عاداه فی النار. «الشیرازی فی الألقاب وابن النجار - عن ابن عمر.»

«خدایا شاهد باش برای آنها، خدایا من رساندم، این برادر من و پسرعموی من و داماد من و پدر فرزندان من است. خدایا هرکس دشمن اوست با صورت در آتش بیفکن.»

۳۲۹۴۸ - من یکن الله ورسوله مولاة فإن هذا مولاة - یعنی علیا، اللهم! وال من والاه وعاد من عاداه، اللهم! من أحبه من الناس فکن له حبیبا، ومن أبغضه من الناس فکن له بغیضا، اللهم! إنی لا أجد أحدا أستودعه فی الأرض بعد العبدین الصالحین غیرک فاقض عنی بالحسنى. «طب عن جریر»<sup>۱</sup>

«هرکس خدا و رسولش سرپرست او هستند پس این (علی) سرپرست اوست یعنی علی. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن دارد، هرکس به او محبت ورزد پس برای او حبیب باش و هرکس از مردم به او کینه بورزد پس تو به او کینه بورز، خداوند! من در زمین هیچ شخصی برای سپردن ودیعه خود بعد از این دو بنده صالح خدا غیر تو ندارم که قضا (دین) کند به خوبی.»

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۰۶/۹.



۳۲۹۴۹ - یا بريدة! ألتست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ من كنت مولاه فعلى مولاه. «حم، حب وسمويه، ك، ص - عن ابن عباس عن بريدة.»

«ای بريدة آیا من بر مؤمنین اولای بر خودشان نیستیم؟ هرکس من سرپرست او هستم پس علی سرپرست اوست.»

۳۲۹۵۰ - من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم! وال من والاه، وعاد من عاداه. «طب - عن ابن عمر! ش - عن أبي هريرة واثنى عشر من الصحابة؛ حم، طب، ص - عن أبي أيوب وجمع من الصحابة؛ ك - عن علي وطلحة؛ حم، طب، ص عن علي وزيد بن أرقم وثلاثين رجلا من الصحابة؛ أبو نعيم في فضائل الصحابة - عن سعد؛ الخطيب - عن أنس.»

«هرکس من سرپرست او هستم علی سرپرست اوست. خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس با او دشمن است.»

۳۲۹۵۱ - من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم! وال من والاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، وأخذل من خذله، وأعن من أعانته. «طب عن عمرو بن مرة وزيد بن أرقم معا.»

«هرکس من سرپرست او هستم علی سرپرست اوست خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن بدار هرکس با او دشمن است.»

۳۲۹۵۲ - إن وصي وموضع سرى وخير من أترك بعدى وينجز عدتي ويقضى ديني على بن أبي طالب. «طب - عن أبي سعيد وسلمان.»<sup>۱</sup>

«همانا وصی من و خیردار اسرار من و بهترین فردی که من بعد از خود می گذارم که وعده من و دین من را ادا کند علی بن ابی طالب است.»

۳۲۹۵۳ - أوصى من آمن بي وصدقني بولاية علي بن أبي طالب، فمن تولاه فقد تولاني، ومن تولاني فقد تولى الله، ومن أحبه فقد أحبني ومن أحبني فقد أحب الله، ومن أبغضه فقد أبغضني، ومن أبغضني فقد أبغض الله عز وجل. «طب وابن عساكر - عن أبي عبيدة بن محمد بن عمار ابن ياسر عن أبيه عن جده.»

«وصیت به کسی که به من ایمان دارد و مرا تصدیق می کند به ولایت علی بن ابی طالب و هرکس به سرپرستی او را بپذیرد سرپرستی مرا پذیرفته است و هرکس سرپرستی من را بپذیرد سرپرستی خدا را پذیرفته است و هرکس او را دوست بدارد من را دوست دارد و هرکس من را دوست دارد خدا را»



۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۱۴/۹.

دوست دارد و هرکس به او کینه ورزد پس به من کینه ورزیده است و هرکس به من کینه ورزد در حقیقت به خدای عزوجل کینه ورزیده است.»

۳۲۹۵۴ - اللهم أعنه وأعن به، وارحم به وانصره وانصر به، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه -  
يعنى عليا. «طب - عن ابن عباس.»

«خدایا به او و به وسیله او کمک کن و به او رحم کن و به او با او یاری ده، خدایا دوست بدار هرکس او را دوست دارد و دشمن باش با کسی که با او دشمن است.»

۳۲۹۵۵ - ألا أرضيك يا علي؟ أنت أخي ووزيرى تقضى دينى وتنجز موعدى وتبرئ ذمتى، فمن أحبك في حياة منى فقد قضى بحبه، ومن أحبك في حياة منك بعدى ختم الله له بالأمن والإيمان، ومن أحبك بعدى ولم يرك ختم الله له بالأمن والإيمان وآمنه يوم الفزع، ومن مات وهو يبغضك يا علي مات ميتة جاهلية يحاسبه الله بما عمل في الإسلام. «طب عن ابن عمر.»

«یا علی آیا راضی نیستی؟ تو برادر و وزیر من و قضاکننده دین من و به سرانجام رساننده وعده‌های من و خلاص کننده ضمانت‌های من هستی. پس هرکس تو را به خاطر شرم از من دوست داشته باشد، در حقیقت دوستی‌اش انجام شده و هرکس تو را به خاطر شرم از خودت دوست داشته باشد خداوند پایان کار او را به امن و ایمان ختم کند و هرکس تو را بعد از من دوست داشته باشد و تو را ندیده باشد خداوند پایان کارش را به امنیت و ایمان در روز سختی تمام کند و هرکس بمیرد با بغض و کینه به تو، با مرگ جاهلی مرده است و خداوند با او محاسبه آنچه در اسلام عمل کرده است می‌کند (با اینکه کافر مرده است حساب مسلمانان از او می‌کشد).»

۳۲۹۵۶ - علی بن ابی طالب ینجز عاداتی ویقضی دینی. «ابن مردویه والدیلمی - عن سلمان.»

«علی بن ابی طالب وعده من را تحقق می‌بخشد و دین من را ادا می‌کند.»

۳۲۹۵۷ - علی بن ابی طالب یزهر فی الجنة ککوکب الصبح لأهل الدنيا. «ک فی التاریخ، ق فی فضائل الصحابة والدیلمی وابن الجوزی فی الواهیات - عن أنس.»

«علی بن ابی طالب در بهشت مانند ستاره صبح اهل دنیا می‌درخشد.»

۳۲۹۵۸ - اللهم! من آمن بی وصدقنی فلیتول علی بن ابی طالب فإن ولايته ولايته وولايتی وولايتی ولاية الله. «طب - عن محمد بن أبی عبيدة بن محمد بن عمار بن ياسر عن أبيه عن جده عن عمار.»

«خدایا! هرکس به من ایمان دارد و تصدیق می‌کند پس سرپرستی علی بن ابیطالب را می‌پذیرد پس سرپرستی او سرپرستی من و سرپرستی من سرپرستی خداست.»

۳۲۹۵۹ - من أحب أن يحيى حياتي ويموت موتي ويسكن جنة الخلد التي وعدني ربي فإن



ربی عز وجل غرس قضبانا بیده فلیتول علی بن اُبی طالب فإنه لن یخرجکم من هدی ولن یدخلکم فی ضلالة. «طب، ک وتعقب وأبو نعیم فی فضائل الصحابة - عن زید بن أرقم»

«هرکس که می‌خواهد به حیات من زنده باشد و به موت من بمیرد و در جنت خلد که خدای من به من وعده داده ساکن شود و خدای عزوجل به دست خودش برایش نخل غرس می‌کند پس هرکس سرپرستی علی بن ابی طالب را بپذیرد پس او از مسیر هدایت خارج و به گمراهی وارد نمی‌شود.»

۳۲۹۶۰ - من أحب أن یحیی حیاتی ویموت میتی ویدخل الجنة التي وعدنی ربی قضبانا من قضبانا غرسها بیده وهی جنة الخلد فلیتول علیا وذریته من بعده فإنهم لن یخرجوكم من باب هدی ولن یدخلوكم فی باب ضلالة. «مطیر والباوردی وابن شاهین وابن منده - عن زیاد بن مطرف و هو واه»<sup>۱</sup>

«هرکس که می‌خواهد به حیات من زنده باشد و به موت من بمیرد و در جنت خلد که خدای من به من وعده داده ساکن شد و خدای عزوجل به دست خودش برایش نخل غرس می‌کند پس هرکس سرپرستی علی بن ابی طالب را بپذیرد از مسیر هدایت خارج و به گمراهی وارد نمی‌شود.»

۳۲۹۶۱ - لا تقل هذا فهو أولى الناس بکم بعدی - یعنی علیا. «طب عن وهب بن حمزة».

«(ظاهراً در پاسخ به کسی که علیه علی حرف زده است) این را نگو او برترین مردم به شما بعد از من است (یعنی علی).»

۳۲۹۶۲ - لا یقضی دینی غیری أو علی. «طب - عن حبشی بن جنادة»

«دین من را کسی غیر از خودم یا علی ادا نمی‌کند.»

۳۲۹۶۳ - یا بریده! إن علیا ولیکم بعدی فأحب علیا فإنه یفعل ما یؤمر. «الدیلمی - عن علی»

«ای بریده همانا علی سرپرست شما بعد از من است پس او را دوست داشته باش که او براساس

دستور عمل می‌کند.»

۳۲۹۶۴ - سیکون بعدی فتنة فإذا کان ذلک فالزموا علی بن اُبی طالب فإنه الفاروق بین الحق

والباطل. «أبو نعیم - عن اُبی لیلی الغفاری»

«به‌زودی بعد از من فتنه‌ای خواهد بود اگر این اتفاق افتاد به‌طرف او (علی) بروید چون علی بن

ابی طالب (فاروق) جداکننده بین حق و باطل است.»

۳۲۹۶۵ - یا علی! أنت تغسل جثتی وتؤدی دینی وتوارینی فی حفرتی وتفی بدمتی وأنت

صاحب لوائی فی الدنيا والآخرة. «الدیلمی - عن اُبی سعید»

۳۴۸

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۰۸/۹.

«ای علی! مرا تو غسل می دهی، دین من را ادا می کنی و در قبر دفن می کنی به ضمانت هایم وفا می کنی و تو صاحب پرچم من در دنیا و آخرت هستی.»

۳۲۹۶۶ - إن تولوا عليا تجدوه هاديا مهديا يسلك بكم الطريق المستقيم. «حل - عن حذيفة.»  
«اگر به علی روی بیاورید او را هدایت کننده و هدایت شده یافته و شما را به صراط مستقیم هدایت می کند.»

۳۲۹۶۷ - إن منكم من يقاتل علي تأويل القرآن كما قاتلت علي تنزيله، قيل: أبو بكر وعمر، قال: لا، ولكنه خاصف النعل - يعني عليا. «حم ع؛ هب، ك، حل، ص - عن أبي سعيد؛ وضعف.»  
«همانا از شما کسی است که جنگ می کند برای تأویل قرآن همان گونه که من برای نزول آن جنگ کردم گفته شد: ابوبکر و عمر هستند، گفت نه ولكن او است که کشف را تعمیر می کند.»  
۳۲۹۶۸ - أنا أقاتل علي تنزيل القرآن وعلي يقاتل علي تأويله. «ابن السكن عن الأخضر الأنصاري، وقال: في إسناده نظر، والأخضر غير مشهور في الصحابة؛ قط في الأفراد؛ وقال: تفرد به جابر الجعفي وهو رافضي.»

«من جنگ می کنم برای تنزیل قرآن و علی جنگ می کند برای تأویل آن.»

۳۲۹۶۹ - والذي نفسى بيده! إن فيكم لرجلا يقاتل الناس من بعدى على تأويل القرآن كما قاتلت المشركين على تنزيله وهم يشهدون أن لا إله إلا الله فيكبر قتلهم على الناس حتى يطعنون على ولي الله تعالى ويسخطون عمله كما سخط موسى أمر السفينة والغلام والجدار، فكان ذلك كله رضى الله تعالى. «الديلمى - عن أبي ذر.»

«قسم به جان کسی که جان من دست اوست در میان شما مردی است که بعد از من برای تأویل قرآن جنگ می کند همان گونه که من با مشرکین جنگ کردم، برای تنزیل آن و آن ها شهادت می دهند به لاله الا الله و تکبیر می گوید با مردم می جنگد تا جایی که به علی ولی الله تعالی طعنه می زنند و با عمل او مخالفت می کنند همان گونه که موسی با موضوع کشتی و جوان و دیوار مخالفت کرد، درحالی که به همه آن ها خدا راضی بود.»

۳۲۹۷۰ - يا علي! ستقاتلك الفئة الباغية وأنت على الحق، فمن لم ينصرك يومئذ فليس مني.

«ابن عساکر - عن عمار بن ياسر.»

«ای علی گروه باغی با تو می جنگند و درحالی که تو برحق هستی، پس هرکس تو را در آن روز کمک نکند از من نیست.»



۳۲۹۷۱ - یا ابا رافع! سیکون بعدی قوم یقاتلون علیا، حق علی الله جهادهم، فمن لم یستطع جهادهم بیده فیلسانه من لم یستطع بلسانه فبقلبه، لیس وراء ذلک شیء. «طب - عن محمد بن عبید الله بن ابي رافع عن ابيه عن جده.»

«ای ابارافع، به زودی بعد از من گروهی با علی می جنگند، جهاد با آنها حقی از خداست پس هرکس توانایی جهاد با آنان با دست نداشته باشد، با زبان و هرکس با زبان نتواند با قلبش، بعد از آن (کمتر از آن) چیزی نیست.»

۳۲۹۷۲ - یا عمار! إن رأیت علیا قد سلک وادیا وسلک الناس وادیا غیره فاسلک مع علی ودع الناس، إنه لن یدلک علی ردی ولن یخرجک من الهدی. «الدیلمی - عن عمار بن یاسر وعن ابي ایوب.»

«ای عمار، اگر دیدی علی در مسیری است و بقیه مردم در مسیر دیگر (غیر از مراد)، پس به مسیر علی برو و مردم را رها کن، که او تو را به راه غلط هدایت نمی کند و از مسیر هدایت خارج نمی کند.»

۳۲۹۷۳ - من أطاعنی فقد أطاع الله عز وجل ومن عصانی فقد عصی الله ومن أطاع علیا فقد أطاعنی ومن عصی علیا فقد عصانی. «ک - عن ابي ذر.»

«هرکس مرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هرکس از من روی گرداند از خداوند روی گردانده است و هرکس علی را اطاعت کند در حقیقت از من اطاعت کرده است و هرکس از او روی گرداند از من روی گردانده است.»

۳۲۹۷۴ - من فارق علیا فارقی، ومن فارقتی فقد فارق الله. «طب عن ابن عمر.»

«هرکس از علی جدا شود از من جدا شده است و هرکس از من جدا شود از خدا فاصله گرفته است.»

۳۲۹۷۵ - من فارقک یا علی فقد فارقتی، ومن فارقتی فقد فارق الله. «طب - عن ابن عمر.»

«ای علی هرکس از تو جدا شد در حقیقت از من جدا شده است و هرکس از من جدا شد در حقیقت از خدا فاصله گرفته است.»

۳۲۹۷۶ - من فارقک یا علی فقد فارقتی، ومن فارقتی، فقد فارق الله. «ک - عن ابي ذر.»

«ای علی هرکس از تو جدا شد از من جدا شده است و هرکس از من جدا شد از خدا فاصله گرفته است.»

۳۲۹۷۷ - أعلم أمتی من بعدی علی بن ابي طالب. «الدیلمی - عن سلمان.»

«عالم ترین از امت بعد از من علی بن ابي طالب است.»



۳۲۹۷۸ - أنا مدينة العلم وعلي بابها. «أبو نعيم في المعرفة - عن علي»

«من شهر علم و علي درب آن است.»

۳۲۹۷۹ - أنا مدينة العلم وعلي بابها، فمن أراد العلم فليأته من بابها. «طب - عن ابن عباس»

«من شهر علم و علي درب آن است پس هر کس اراده (شهر) علم کند باید از درش وارد شود.»

۳۲۹۸۰ - علي بن أبي طالب أعلم الناس بالله والناس حبا وتعظيما لأهل لا إله إلا الله. «أبو نعيم

- عن علي»

«علي بن ابی طالب عالم ترین مردم به خدا و دوست دار و احترام کننده اهل لاله الا الله است.»

۳۲۹۸۱ - علي باب علمي ومبين لأمتي ما أرسلت به من بعدى، حبه إيمان وبغضه نفاق والنظر

إليه رافة. «الديلمى - عن أبي ذر.»

«علي درب علم و بیان کننده آنچه من برای آن فرستاده شده ام بعد از من است محبت او ایمان و

کینه به او نفاق و نظر به او مهربانی است.»

۳۲۹۸۲ - قسمت الحكمة عشرة أجزاء فأعطى علي تسعة أجزاء والناس جزءا واحدا، وعلي

أعلم بالواحد منهم. «حل - عن أبي مسعود.»

«حکمت ده قسمت است، به علی نه قسمت آن اعطا شده است و مردم یک قسمت آن و علی در

آن یک جزء هم اعلم از آنهاست.»

۳۲۹۸۳ - يا علي! أنت تبين لأمتي ما اختلفوا فيه من بعدى. «الديلمى - عن أنس.»

«ای علی تو بیان کننده (روشن کننده) امت من در اختلاف بعد از من هستی.»

۳۲۹۸۴ - أبشر يا علي! حياتك وموتك معي. «ابن قانع وابن منده، عد، طب وابن عساکر.»

«ای علی بشارت بر تو باد که مرگ و زندگی تو با (راه) من است.»

۳۲۹۸۵ - أخوك استسقى قبلك يشرب ما هو بأحبهما إلي وإنهما عندي ليمكان واحد، وإنني

وإياك وهما وهذا الراقد يوم القيامة لفي مكان واحد. «طب - عن علي»

«برادر تو قبل از تو طلب آب کرد و آنچه که آن دو نزد من دوست داشتند نوشید و آن دو نزد من در

یک مکان (جایگاه) هستند و من و تو آن دو و این خوابیده، روز قیامت در مکان واحدی هستیم.»

۳۲۹۸۶ - إن أخاك استسقى قبلك ما هو مآثر عندي منه، وإنهما عندي بمنزل واحد، وإنني

وإياك وهما وهذا النائم لفي مكان واحد يوم القيامة. «طب - عن أبي سعيد.»

«همانا برادر تو قبل از تو طلب آب کرد چیزی که از او نزد من بود و آن دو نزد من در یک

مرتبه اند و من و تو آن دو و این خوابیده در روز قیامت در مکان واحدی هستیم.»



۳۲۹۸۷ - إذا كان يوم ضربت لى قبة من ياقوتة حمراء على يمين العرش، وضربت لإبراهيم قبة من ياقوتة خضراء على يسار العرش، وضربت فيما بيننا لعلى بن أبى طالب قبة من لؤلؤة بيضاء؛ فما ظنك بحبيب بين خليلين. «هق فى فضائل الصحابة وابن الجوزى فى الواهيات - عن سلمان.»

«اگر یک روز برای من گنبدی از یاقوت سرخ در سمت راست عرش زده شود و برای ابراهیم گنبدی از یاقوت سبز در چپ عرش بین آن دو برای علی بن ابی طالب گنبدی از لؤلؤ سفید زده می شود و گمان تو از یک حبيب بين دو خليل چیست.»

۳۲۹۸۸ - إن الله اتخذنى خليلًا كما اتخذ إبراهيم خليلًا، فقصرى فى الجنة وقصر إبراهيم فى الجنة متقابلين، وقصر على بن أبى طالب بين قصرى وقصر إبراهيم، فياله من حبيب بين خليلين. «ك فى تاريخه، هق فى فضائل الصحابة وابن الجوزى فى الواهيات - عن حذيفة.»

«خداوند مرا خليل گرفت همان طور كه ابراهيم را خليل گرفت پس قصر من و قصر ابراهيم در بهشت روبروى هم است و قصر على بن ابى طالب بين قصر من و قصر ابراهيم است، پس چگونه است برای او از حبيب بين دو خليل.»

۳۲۹۸۹ - إن الملائكة صلت على وعلى على سيع سنين قبل أن يسلم بشر. «كر؛ وفيه عمرو بن

جميع.»

«همانا ملائكه هفت سال قبل از تسليم (سجده) بشر بر من و على صلوات مى فرستادند.»

۳۲۹۹۰ - إن هذا أول من آمن بى وأول من يصفحنى يوم القيامة، وهذا الصديق الأكبر، وهذا فاروق هذه الأمة يفرق بين الحق والباطل وهذا يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الظالمين - قاله لعلى. «طب - عن سلمان وأبى ذر معا؛ هق - عد - عن حذيفة.»

«همانا اولين كسى كه به من ايمان آورد، اول كسى است كه روز قيامت با من مصافحه مى كند، اين بزرگ ترين راست گو و اين جداكننده اين امت بين حق و باطل و اين پادشاه مؤمنين است و مال (ثروت) پادشاه ظالمين است.»

۳۲۹۹۱ - أولكم وارد على الحوض أولكم إسلاما على بن أبى طالب. «ك ولم يصححه

والخطيب - عن سلمان.»

«اولين كسى از شما كه در حوض بر من وارد مى شود و اولين كسى كه اسلام آورد على بن ابى طالب

است.»

۱. آورده الهيشى فى مجمع الزوائد، ۱۰۲/۹.



۳۲۹۹۲ - أول من صلى معي علي. «ك في تاريخه والديلمي - عن ابن عباس.»

«اولين کسی که با من نماز خواند علی بود.»

۳۲۹۹۳ - لو أن السماوات والأرض موضوعتان في كفة وإيمان علي في كفة لرجح إيمان علي.

«الديلمي - عن ابن عمر.»

«اگر آسمان‌ها و زمین در یک کفه قرار گیرد و ایمان علی در کفه دیگر، ایمان علی سنگین‌تر

خواهد بود.»

۳۲۹۹۴ - يا علي! أخصمك بالنبوة ولا نبوة بعدى، وتخصم بسبع ولا يحاجك فيها أحد من قريش: أنت أولهم إيماناً بالله وأوفاهم بعهد الله وأقومهم بأمر الله وأقسمهم بالسوية وأعدلهم في الرعية وأبصرهم بالقضية وأعظمهم عند الله مزية. «حل - عن معاذ.»

«ای علی من با پیامبری با تو احتجاج می‌کنم ولی پیامبری بعد از من نیست و تو به هفت چیز با مردم احتجاج کن که احدی از قریش با تو بحث ندارد، تو اولین در ایمان به خدا، باوفاترین به عهد خدا، پایدارترین در امر خداوند و بهترین تقسیم‌کننده مساوات، عادل‌ترین بر زیر دست و با بصیرت‌ترین در فتنه‌ها (قضیه) و بزرگ‌ترین مزیت دار نزد خداوند.»

۳۲۹۹۵ - يا علي لك سبع خصال لا يحاجك فيها أحد يوم القيامة: أنت أول المؤمنين بالله إيماناً وأوفاهم بعهد الله وأقومهم بأمر الله وأرفهم بالرعية وأقسمهم بالسوية وأعلمهم بالقضية وأعظمهم مزية يوم القيامة. «حل - عن أبي سعيد.»

«ای علی برای تو هفت خصلت وجود دارد که در روز قیامت احدی با تو بحث نخواهد کرد تو اولین مؤمن ایمان آورنده به خدا، باوفاترین در عهد خدا، محکم‌ترین در امر خدا، رؤوف‌ترین به زبردست و بهترین تقسیم‌کننده مساوات و عالم‌ترین در فتنه‌ها (قضایا) و بزرگ‌ترین امتیازدار در روز قیامت.»

۳۲۹۹۶ - أما إنك ستلقى بعدى جهدا! قال: في سلامة من ديني؟ قال: نعم - قاله لعلي. «ك - عن

ابن عباس.»

«همانا تو به‌زودی مرا ملاقات می‌کنی، گفت آیا در سلامت در دینم هستم، فرمود بلی.»

۳۲۹۹۷ - إن الأمة ستغدر بك من بعدى، وأنت تعيش على ملتي وتقتل على سنتي، من أحبك أحبني ومن أبغضك أبغضني، وإن هذا سيخضب من هذا - يعني لحيته من رأسه. «قط في الأفراد، ك، خط - عن علي.»

«همانا امت به‌زودی بعد از من به تو (غدر) بی‌انصافی خواهد کرد و تو بر ملت من زندگی و بر سنت من کشته می‌شوی. هرکس تو را دوست داشته باشد مرا دوست دارد و هرکس کینه‌تور را داشته



باشد با من کینه ورزیده است و این با این خضاب (رنگ) خواهد شد - یعنی ریش از سر (رنگ خون می شود)»

۳۲۹۹۸ - لا تموت حتى تضرب ضربة على هذه فتخضب هذه، ويقتلك أشقاها كما عقر ناقة الله أشقى بني فلان. «قط في الأفراد - عن علي»

«تو فوت نمی کنی تا اینکه ضربتی به این (سر) بخورد و این را (ریش) رنگین کند و تو را شقی ترین می کشد همان طوری که ناقة خدا را شقی ترین فرزند فلانی کشت.»

۳۲۹۹۹ - إن هذا لن يموت يملأ غيظا ولن يموت إلا مقتولا - قال لعلي. «قط في الأفراد وابن عساكر - عن أنس»

«همانا این نمی میرد تا از غیظ پر شود و نمی میرد مگر کشته شود - به علی فرمود.»

۳۳۰۰۰. يأتي الوحيد الشهيد، يأتي الوحيد الشهيد - قاله لعلي. «ع - عن عائشة»

«بیاید تنهای شهید، بیاید تنهای شهید - به علی فرمود.»

۳۳۰۰۱. إن عليا سبقك بالهجرة - قاله للعباس. «طب - عن أسامة بن زيد»

«همانا علی در هجرت از تو پیش گرفت به عباس فرمود.»

۳۳۰۰۲. أوصيكم بهذين خيرا، لا يكف عنهما أحد ولا يحفظهما لي إلا أعطاه الله تعالى نورا

يرد به علي يوم القيامة - يعني عليا والعباس. «الديلمى - عن ابن عباس»

«شما را به این دو خیر (کتاب خدا و اهل بیت) وصیت می کنم، یکی بدون دیگری کفایت نمی کند و کسی آن دو را برای من حفظ نمی کند مگر اینکه خداوند در روز قیامت نوری عطا می کند که به من برگردند.» (البته در حدیث آمده دو خیر علی و عباس هستند)

۳۳۰۰۳. بخ لكما! أنا سيد ولد آدم وأنتم سيدا العرب - قاله لعلي والعباس. «ابن عساكر - عن

ابن عباس عن أبيه»

«مبارک باشد بر شما، من آقای اولاد آدم و شما آقای عرب هستید - به علی و عباس فرمود.»

۳۳۰۰۴. أما بعد فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي فقال فيه قائلكم، وإنى والله ما

سددت شيئا ولا فتحته ولكن أمرت بشيء فاتبعته. «حم، ص - عن زيد بن أرقم»

«اما بعد پس من دستور دادم به بستن این درب غیر از درب علی، پس بعضی گویندگان شما چیزهایی گفتند و من به خدا قسم چیزی را نبستم و باز نکردم لکن به چیزی دستور (خدا) داشتم و اطاعت کردم.»



۳۳۰۰۵. سدوا هذه الأبواب إلا باب علي. «حم، ك، ص - عن زيد بن أرقم.»

«همه این دربها را ببندید مگر درب علی.»

۳۳۰۰۶. أنا سيد ولد آدم وعلي سيد العرب. «ك وتعقب - عن عائشة قط في الأفراد - عن ابن

عباس؛ ك - عن جابر.»

«من آقای اولاد آدم و علی آقای عرب است.»

۳۳۰۰۷. يا أنس! انطلق وادع لي سيد العرب، قالت عائشة: ألسنت سيد العرب؟ قال: أنا سيد ولد

آدم وعلي سيد العرب، فلما جاء قال: يا معشر الأنصار! ألا أدلكم على ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعده أبدا، هذا علي فأحبه بحبي وأكرموه بكرامتي، فإن جبريل أمرني بالذي قلت لكم عن الله عز وجل. «طب.»

«ای انس رها کن برای من آقای عرب را، عایشه گفت: تو آقای عرب نیستی؟ فرمود من آقای اولاد آدم و علی آقای عرب است پس وقتی (علی) آمد فرمود: ای اهالی انصار آیا شما را راهنمایی نکنم به چیزی که اگر به آن تمسک کنید بعد از آن ابداً گمراه نمی شوید، این علی است پس او را دوست داشته باشید و او را به بزرگی من بزرگ دارید که جبرائیل از طرف خدای متعال به من امر به چیزی که به شما گفتم کرده است.»

۳۳۰۰۸. يا عائشة! إذا سرک أن تنظري إلى سيد العرب فانظري إلى علي بن أبي طالب، فقالت: يا نبي

الله! ألسنت سيد العرب؟ قال: أنا إمام المسلمين وسيد المتقين، إذا سرک أن تنظري إلى سيد العرب فانظري إلى سيد العرب. «الخطيب - عن سلمة بن كهيل؛ وأورده ابن الجوزي في العلل المتناهية.»

«ای عایشه هرگاه خواستی به آقای عرب نگاه کنی به علی بن ابی طالب نگاه کن پس (عایشه) گفت ای نبی خدا آیا شما آقای عرب نیستی؟ فرمود: من امام مسلمانان و آقای متقین هستم هرگاه خواستی به آقای عرب نگاه کنی به آقای عرب نگاه کن.»

۳۳۰۰۹. مرحبا بسيد المسلمين وإمام المتقين - قاله لعلي. «حل عن علي.»

«مرحبا به آقای مسلمانين و امام متقین - به علی فرمود.»

۳۳۰۱۰. لما عرج بي إلى السماء انتهى بي إلى قصر من لؤلؤ فراشه ذهب يتلأل فأوحى إلى ربي:

في علي ثلاث خصال: أنه سيد المسلمين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين.»

«وقتی به آسمان عروج کردم من را بردند به قصری از لؤلؤ که فرش آن طلا بود که می درخشید، پس از طرف خداوند برای سه خصلت که در علی هست به من وحی شد، آقای مسلمانان، امام متقین و پیشرو سفیدرویان.»



۳۳۰۱۱. لیلۃ أسری بی أتیت علی ربی عز وجل فأوحی إلی فی علی بثلاث أنه سید المسلمین وولی المتقین وقائد الغر المحجلین. «ابن النجار - عن عبد الله بن أسعد بن زرارة.»  
«در شب معراج به نزد خدای عزوجل رسیدم، پس به من در مورد سه خصلت علی وحی شد که او آقای مسلمانان، سرپرست متقین و پیشرو سفیدرویان است.»

۳۳۰۱۲. أنا المنذر وعلی الهادی، وبک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی. «الدیلمی - عن ابن عباس.»

«من ترساننده و علی هدایت کننده است و ای علی با تو هدایت شدگان هدایت می شوند.»

۳۳۰۱۳. أنا وهذا حجة علی أمتی یوم القیامة - یعنی علیا. «الخطیب عن أنس.»

«من و این (اشاره به علی) حجت بر امت من در روز قیامت هستیم - یعنی علی.»

۳۳۰۱۴. أیها الناس لا تشکوا علیا، فوالله! إنه لأخیشن فی ذات الله عز وجل وفی سبیل الله. «حم، ک، ض - عن أبی سعید.»

«ای مردم از علی شکایت نکنید، به خدا قسم همانا او سخت گیرترین در ذات خداوند عزوجل و در راه خداست.»

۳۳۰۱۵. یا أیها الناس لا تشکوا علیا، فوالله إنه لأخیشن فی دین الله. «حل - عن أبی سعید.»

«ای مردم از علی شکایت نکنید بخدا قسم هم او سخت گیرترین در دین خداست.»

۳۳۰۱۶. تكون بین الناس فرقة واختلاف فیکون هذا وأصحابه علی الحق - یعنی علیا. «طب - عن کعب بن عجرة.»

«بین مردم اختلاف و تفرقه می افتد پس این (یعنی علی) و یاران او برحق هستند - یعنی علی.»

۳۳۰۱۷. لا تسبوا علیا فإنه ممسوس فی ذات الله تعالی. «طب - حل عن کعب بن عجرة.»

«به علی نگویید همانا او غرق در ذات خدای تعالی است.»

۳۳۰۱۸. الحق مع ذا، الحق مع ذا - یعنی علیا. «ع، ص - عن أبی سعید.»

«حق با این است، حق با این است - یعنی علی.»

۳۳۰۱۹. الله ورسوله وجبریل عنک راضون. «طب - عن محمد بن عبید الله بن أبی رافع عن أیبه عن جده» أن رسول الله صلی الله علیه وسلم بعث علیا مبعثا فلما قدم قال له: فذکره.  
«خداوند و رسولش و جبرئیل از تو راضی هستند (محمد بن عبیدالله بن ابی رافع از پدرش از جدش، همانا رسول الله ﷺ علی را خواست، خواستنی وقتی آمد پیامبر به او این مطلب را فرمود).»



۳۳۰۲۰. یا علی! إن جبریل زعم أنه یحبک قال: وقد بلغت أن یحبنی جبریل؟ قال: نعم، ومن هو خیر من جبریل؛ الله عز وجل یحبک. «الحسن ابن سفیان - عن أبی الضحاک الأنصاری»  
«ای علی جبرئیل تصور می‌کند که دوستدار تو است. علی گفت آیا به شما رسیده است که جبرئیل من را دوست دارد فرمود بله و کسی بهتر از جبرئیل خداوند عزوجل است که تو را دوست دارد.»  
۳۳۰۲۱. حب علی یأکل الذنوب کما تأکل النار الحطب. «تمام وابن عساکر - عن أبی؛ وأورده ابن الجوزی فی الموضوعات.»

«محبت علی گناهان را می‌خورد همان‌گونه که آتش هیزم را می‌خورد.»  
۳۳۰۲۲. ما ثبت الله حب علی فی قلب مؤمن فزلت به قدم إلا ثبت الله قدما یوم القیامة علی الصراط. «الخطیب فی المتفق والمفترق - عن محمد بن علی معضلا.»  
«خداوند محبت علی را در قلب مؤمنی ثبت نمی‌کند مگر اینکه اگر لغزشی داشت خداوند قدم او را در قیامت بر صراط ثابت (بدون لغزش) نگه می‌دارد.»

۳۳۰۲۳. محبک محبی ومبغضک مبغضی - قاله لعلی. «طب - عن سلمان»  
«دوستدار تو دوستدار من است و کینه‌ورز به تو کینه‌ورز به من است - به علی فرمود.»  
۳۳۰۲۴. من أحب علیا فقد أحبنی ومن أحبنی فقد أحب الله ومن أبغضه فقد أبغضنی ومن أبغضنی فقد أبغض الله. «طب - عن محمد بن عبد الله بن أبی رافع عن أبیه عن جده؛ طب - عن أم سلمة.»

«هرکس علی را دوست داشته باشد در حقیقت من را دوست دارد و هرکس من را دوست دارد در حقیقت خداوند را دوست دارد و هرکس به او کینه ورزد به من کینه ورزیده و هرکس به من کینه بورزد به خدا کینه ورزیده است.»  
۳۳۰۲۵. من أحبک فیحبی أحبک، فإن العبد لا ینال ولایتی إلا بحبک - لعلی. «الدیلمی - عن ابن عباس.»

«هرکس تو را دوست داشته باشد و با محبت من تو را دوست دارد پس همانا ولایت و دوستی من به بنده‌ای نمی‌رسد مگر با محبت تو - به علی فرمود.»

۳۳۰۲۶. لا یبغضک مؤمن ولا یحبک منافق - قاله لعلی. «عم عن أم سلمة.»  
«مؤمن به تو کینه نمی‌ورزد و منافق تو را دوست ندارد - به علی فرمود.»

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۳۲/۹.



۳۳۰۲۷. لا يبغض عليا مؤمن ولا يحبه منافق. «ش - عن أم سلمة.»

«مؤمن به علی کینه نمی‌ورزد و منافق او را دوست ندارد.»

۳۳۰۲۸. لا يحبك إلا مؤمن ولا يبغضك إلا منافق - قاله لعلی. «م - عن علی.»

«تو را جز مؤمن دوست ندارد و جز منافق به تو کینه نمی‌ورزد. به علی فرمود.»

۳۳۰۲۹. لا يحب عليا إلا مؤمن ولا يبغضه إلا منافق. «طب - عن أم سلمة.»

«علی را دوست ندارد مگر مؤمن و جز منافق به او کینه نمی‌ورزد.»

۳۳۰۳۰. يا علي! طوبى لمن أحبك وصدق فيك، وويل لمن أبغضك وكذب فيك. «طب، ك

وتعقب والخطيب - عن عمار بن ياسر.»

«ای علی، خوشا به حال کسی که تو را دوست داشته باشد و تو را تأیید کند وای بر کسی که کینه

تو را داشته باشد و در مورد تو دروغ گو باشد.»

۳۳۰۳۱. ثلاث من كن فيه فليس مني ولا أنا منه: بغض علي، ونصب اهل بيته، ومن قال: الإيما

كلام. «الديلمى - عن جابر.»

«سه چیز است که اگر در کسی باشد از من نیست و من از او نیستم، کینه به علی و (اینکه)

اهلبیت مرا به زحمت بیندازد و کسی که بگوید ایمان به گفتار است (نه عمل).»

۳۳۰۳۲. يا علي! إن فيك من عيسى مثلا، أبغضته اليهود حتى بهتوا أمه أحبته النصراني حتى

أنزلوه بالمنزلة التي ليس بها. «عد، ك وأبو نعيم في فضائل الصحابة، ك وتعقب - عن علي.»

«ای علی در تو از عیسی مثالی است، یهود به او کینه ورزیدند تا آنجا که به مادرش تهمت زدند و

نصاری آن قدر او را دوست داشتند تا آنجا که به جایگاهی رساندند که در آن مرتبه نبود. (پسر خدا

خواندند).»

۳۳۰۳۳. اللهم! انصر من نصر عليا، اللهم! أكرم عليا، اللهم! اخذل من خذل عليا. «طب - عن

عمرو بن شراحيل.»

«خدایا کمک کن هرکس علی را کمک می‌کند، خدایا علی را گرامی دار، هرکس علی را خوار

کند خوار کن.»

۳۳۰۳۴. اللهم! إنك أخذت مني عبيدة بن الحارث يوم بدر وحمزة ابن عبد المطلب يوم أحد

وهذا علي فلا تدرني فردا وأنت خير الوارثين. «الديلمى - عن علي.»

«خداوندا همانا از من عبیده بن حارث را در روز بدر گرفتی و حمزه بن عبدالمطلب را در روز احد

گرفتی و این علی است، من را تنها مگذار که تو بهترین وارثان هستی.»

مناظره دکتر و شیخ



۳۳۰۳۵. لمبارزة على لعمر بن عبدود أفضل من أعمال أمتي إلى يوم القيامة. «ك وتعقب - عن بهز بن حكيم عن أبيه عن جده؛ قال الذهبي: قبح الله رافضيا افتراه.»

«مبارزه با عمر بن عبدود بالاترین اعمال امت من تا روز قیامت است.»

۳۳۰۳۶. انطلق فاقراها على الناس، فإن الله يثبت لسانك ويهدي قلبك، إن الناس سيتقاضون إليك فإذا أتاك الخصمان فلا تقض لواحد حتى تسمع كلام الآخر، فإنه أجدر أن تعلم لمن الحق. «هب - عن علي.»

«رها کن و برای مردم بخوان، همانا خداوند زبانت (کلامت) را ثابت (قوی) و قلبت را هدایت می کند همانا مردم برای قضاوت پیش تو می آیند، پس اگر دو متخاصم نزد تو آمدند، برای یکی قضاوت مکن مگر اینکه صحبت طرف دیگر را شنیده باشی، همانا این روشی است که بدانی چه کسی برحق است.»

۳۳۰۳۷. اللهم! ثبت لسانه واهد قلبه - قاله لعلي. «ك - عن علي.»

«خداوندا زبان (کلام) او را محکم و قلبش را هدایت فرما - به علی فرمود.»

۳۳۰۳۸. علمهم الشرائع واقض بينهم، اللهم! اهده للقضاء، قاله لعلي لما بعثه إلى اليمن. «ك - عن ابن عباس.»

«به آن‌ها شریعت را بیاموز و بین آن‌ها قضاوت کن، خداوندا در قضاوت هدایتش کن - وقتی علی را برای یمن فرستاد این مطالب را فرمود.»

۳۳۰۳۹. النظر إلى وجه علي عبادة. «ابن عساكر - عن عائشة.»<sup>۱</sup>

«نگاه کردن به صورت علی عبادت است.»

۳۳۰۴۰. رأيت ليلة أسرى بي ميثبا على ساق العرش: أني أنا الله لا إله غيري، خلقت جنة عدن بيدي، محمد صفوتي من خلقي، أيدته بعلي نصرته بعلي. «ابن عساكر وابن الجوزي في الواهيات من طريقين - عن أبي الحمراء.»

«در شب معراج من دیدم در پایه‌های عرش ثبت شده بود: من خدا هستم و خدایی غیر از من نیست بهشت عدن را به دستم خلق کردم، محمد انتخاب شده خلق من است او را با علی تأیید و یاری کردم.»

۳۳۰۴۱. لما أسرى بي إلى السماء، دخلت الجنة فرأيت في ساق العرش الأيمن مكتوب: لا إله إلا الله محمد رسول الله، أيدته بعلي ونصرته. «طب - عن أبي الحمراء.»

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۱۹/۹.

«وقتی شب معراج به آسمان رفتم، وارد بهشت شدم و دیدم در پایه راست عرش نوشته است خدایی غیر از الله نیست، محمد پیامبر خداست، با علی تأیید و یاری اش کردم.»

۳۳۰۴۲. مکتوب فی باب الجنة قبل أن یخلق السموات والأرض بألفی سنة: لا إله إلا الله محمد رسول الله، أیدته بعلي. «عق - عن جابر.»

«بر درب بهشت هزار سال قبل از خلق آسمانها و زمین نوشته شده است، نیست خدایی غیر الله و محمد رسول خدا و تأییدش کردم با علی.»

۳۳۰۴۳. مکتوب علی باب الجنة: لا إله إلا الله محمد رسول الله، علی أخو رسول الله صلی الله علیه وسلم، قبل أن یخلق السموات والأرض بألفی عام. «طس، خط فی المتفق والمفترق وابن الجوزی فی الواهیات - عن جابر.»

«هزار سال قبل از خلقت آسمانها و زمین بر درب بهشت نوشته شده است خدایی جز الله نیست، محمد رسول خدا، علی برادر رسول خدا ﷺ.»

۳۳۰۴۴. سلام علیک أبا الريحانین! أوصیک بریحانتي من الدنيا، فعن قليل ینهدم رکناک، والله خلیفتی علیک - قاله لعلی. «أبو نعیم وابن عساکر - عن جابر.»

«سلام بر تو ای پدر دو گل های من، وصیت می کنم به گل من در دنیا، که به زودی یکی از آنها را نابود می کنند و خداوند خلیفه من بر تو است - به علی فرمود. (خداوند جای من به تو کمک می کند).»

۳۳۰۴۵. علی خیر البشر، فمن أبی فقد کفر. «الخطیب - عن جابر؛ وقال: منکر.»

«علی بهترین بشر است پس هرکس نپذیرد کافر شده است.»

۳۳۰۴۶. من لم یقل؛ علی خیر الناس؛ فقد کفر. «الخطیب - عن ابن مسعود عن علی.»

«هرکس نگوید علی بهترین بشر است در حقیقت کافر شده است.»

۳۳۰۴۷. سألت الله یا علی فیک خمساً، فمنعنی واحدة وأعطانی أربعاً: سألت الله أن یجمع علیک أمتی فأبی علی، وأعطانی فیک أن أول من تشق عنه الأرض یوم القیامة أنا وأنت معی، معک لواء الحمد وأنت تحملہ بین یدی تسبق به الأولین والآخرین، وأعطانی فیک أنك ولی المؤمنین بعدی. «الخطیب والرافعی - عن علی.»

«ای علی از خداوند برای تو پنج چیز خواستم یکی داده نشد، چهار تا داده شد. از خداوند درخواست کردم که امت من را دور تو جمع کند که داده نشد ولی به من چند مورد داده شد، اولین کسی هستی که روز قیامت با زمین مناقشه (بحث) می کنی (سوره زلزال) من و تو با هم هستیم. با تو پرچم حمد است و تو آن را پیشاپیش همه اولین و آخرین حمل می کنی، چیز دیگری که به من در مورد تو داده اینکه تو سرپرست مؤمنین بعد از من هستی.»





۳۳۰۴۸. قم یا علی! فقد برئت، ما سألت الله شيئا إلا أعطاني، وما سألت الله شيئا إلا سألت لك مثله إلا أنه قيل: لا نبوة بعدك. «أبو نعيم في فضائل الصحابة - عن علي.»  
«ای علی برخیز! همانا آزاد شدی، از خداوند چیزی درخواست نکردم مگر داده شد و درخواست نکردم چیزی را مگر اینکه برای تو هم مثل آن را خواستم. مگر اینکه گفته شد (به من) پیامبری بعد از تو نیست.»

۳۳۰۴۹. ما انتجيتَه ولكن الله انتجَاه. «ت: حسن غریب، طب - عن جابر» قال: دعا رسول الله صلى الله عليه وسلم عليا يوم الطائف فاتجاه فقال الناس: لقد طال نجواه مع ابن عمه قال: فذكره.  
«من با او نجوی نکردم خداوند با او نجوی کرد. جابر گفت رسول الله ﷺ روز طائف علی را خواست و با او نجوا کرد (در گوشه گفت) مردم گفتند در حقیقت با پسرعمویش نجوا کرد که آن فرمایش را فرمود.»

۳۳۰۵۰. من حسد عليا فقد حسدني ومن حسدني فقد كفر. «ابن مردويه - عن أنس.»  
«هرکس به علی حسد بورزد در حقیقت به من حسد ورزیده است و هرکس به من حسد بورزد کافر است.»

۳۳۰۵۱. لا ينبغي لأحد أن يجنب في هذا المسجد إلا أنا أو علي. «طب - عن أم سلمة.»  
«هیچ کس نمی تواند در این مسجد جنب شود مگر من و علی.»  
۳۳۰۵۲. يا علي! لا يحل لأحد أن يجنب في هذا المسجد غيري وغيرك. «ت: حسن غریب، ع، وضعف - عن أبي سعيد.»

«ای علی برای احدی حلال نیست که در این مسجد جنب شود مگر من و تو.»  
۳۳۰۵۳. يا علي! إن الله تعالى قد زينك بزينة لم تزين العباد بزينة أحب إلى الله تعالى منها، هي زينة الأبرار عند الله الزهد في الدنيا فجعلك لا ترزأ من الدنيا شيئا ولا ترزأ الدنيا منك شيئا، ووهب لك حب المساكين فجعلك ترضى بهم أتباعا ويرضون بك إماما. «حل - عن عمار بن ياسر.»

«ای علی خداوند متعال تو را به زینتی مزین کرده است که خداوند بندگان را به زینتی دوست داشتنی تر از آن زینت نکرده است و آن زینت ابرار (آزادگان) نزد خدا است و آن زهد در دنیا است و تو را طوری قرار داده است که از دنیا چیزی برنداری و دنیا هم چیزی از تو برندارد و به

۱. آورده الهیثمی فی مجمع الزوائد، ۱۱۵/۹ و قال: رواه البزار و خارجه لم أعرفه و بقية رجاله ثقات. ص.



تو محبت مسکین‌ها را عنایت فرمود و تو را راضی کرد که دنبال تو باشند و آن‌ها را راضی کرد که تو امام آن‌ها باشی.»

۳۳۰۵۴. یا عمرو! هل رأيت دابة الجنة تأكل الطعام وتشرب الشراب وتمشي في الأسواق؟ هذا دابة الجنة - وأشار إلى علي بن أبي طالب. «طب - عن عمرو بن الحمق»

«ای عمرو آیا دیده‌ای جنبنده‌ای در بهشت طعام بخورد و شراب بیاشامد و در بازارها راه برود؟ این جنبنده بهشت است و اشاره کرد به علی بن ابی‌طالب.»

۳۳۰۵۵. یا علی! إن لك كنزا في الجنة وإنك ذو قرنيها، فلا تتبعن النظرة النظرة فإن لك الأولى وليست لك الآخرة. «ش، حم والحكيم، ك وأبو نعيم في المعرفة - عن علي»<sup>۱</sup>

«ای علی همانا برای تو گنجی در بهشت است و تو در کنار دو تایی آن هستی، پس به هر دو نگاه مکن که یکی از توست و دیگری مال تو نیست.»

۳۳۰۵۶. یا علی! يدك في يدي تدخل معي يوم القيامة حيث أدخل. «أبو بكر الشافعي في الغيلانيات وأبو نعيم في فضائل الصحابة وابن عساكر - عن عمر»

«ای علی دست تو در دست من، با من وارد روز قیامت می‌شوی، وقتی داخل شوم.»

۳۳۰۵۷. یا بنیة! لك رقة الولد وعلى أعز علي منك. «طب - عن ابن عباس»

«ای پسر من برای تو نرمی و رقت قلب در اولاد برای من است ولی برای من علی از تو عزیزتر است (ابن عباس به پسرش گفت).»

۳۳۰۵۸. یا علی! أنت عبقریهم. «الخطیب - عن ابن عباس»

«ای علی تو گوهر در دانه آن‌ها هستی.»

۳۳۰۵۹. یا علی! أوصيك بالعرب خيرا أوصيك بالعرب خيرا. «طب - عن علي»

«ای علی تو را برای عرب وصی خوبی قرار دادم، ای علی تو را برای عرب وصی خوبی قرار دادم.»

۳۳۰۶۰. إن أحق أسمائك أبو تراب. «طب - عن أبي الطفيل» قال: جاء النبي صلى الله عليه

وسلم وعلى نائم في التراب قال: فذكره.<sup>۲</sup>

«همانا بحق‌ترین نام‌ها برای تو ابوتراب است. ابی‌طفیل گفت پیامبر ﷺ آمد و علی روی خاک خوابیده بود و حضرت این فرمایش را کرد.»

۱. أخرجه الحاكم في المستدرک، ۱۲۳/۳ و قال: صحيح و أقره الذهبي ص.  
۲. أورده الهيثمي في مجمع الزوائد، ۱۰۱/۹ رواه في الأوسط والكبير و رجاله ثقات ص.



متن کامل خطابه غدیر به عربی (خطبه رسول الله في يوم الغدير)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا فِي تَوْحُّدِهِ وَدَنَا فِي تَفَرُّدِهِ وَجَلَّ فِي سُلْطَانِهِ وَعَظَّمَ فِي أَرْكَانِهِ، وَأَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَهُوَ فِي مَكَانِهِ وَقَهَرَ جَمِيعَ الْخَلْقِ بِقُدْرَتِهِ وَبُرْهَانِهِ، حَمِيدًا لَمْ يَزَلْ، مَحْمُودًا لَا يَزَالُ (وَ مَجِيدًا لَا يَزُولُ، وَمُبْدِنًا وَمُعِيدًا وَ كُلُّ أَمْرٍ إِلَيْهِ يَعُودُ). بَارِئُ الْمَسْمُوكَاتِ وَدَاحِي الْمَدْحُوتَاتِ وَجَبَّارُ الْأَرْضِينَ وَالسَّمَاوَاتِ، قُدُّوسٌ سُبُّوحٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، مُتَفَضِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِنْ بَرَاهِ، مُتَطَوِّلٌ عَلَى جَمِيعٍ مِنْ أَنْشَاءٍ. يَلْحَظُ كُلَّ عَيْنٍ وَالْعَيُونَ لَا تَرَاهُ. كَرِيمٌ حَلِيمٌ ذُو أَنْاتٍ، قَدْ وَسَّعَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَتَهُ وَ مَنْ عَلَيْهِمْ بِنِعْمَتِهِ. لَا يَعْجَلُ بِانْتِقَامِهِ، وَلَا يَبَادِرُ إِلَيْهِمْ بِمَا اسْتَحَقُّوا مِنْ عَذَابِهِ. قَدَفَهُمُ السَّرَائِرُ وَعَلِمَ الضَّمَائِرُ، وَكَمْ تَخَفَ عَلَيْهِ الْمَكْنُونَاتُ وَلَا اسْتَبَهَتْ عَلَيْهِ الْخَفِيَّاتُ. لَهُ الْإِحَاطَةُ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَالغَلْبَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، وَالْقُوَّةُ فِي كُلِّ شَيْءٍ وَالْقُدْرَةُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ وَكَيْسَ مِثْلَهُ شَيْءٌ. وَهُوَ مَنْشِئُ الشَّيْءِ حِينَ لَا شَيْءَ دَائِمٌ حَى وَقَائِمٌ بِالْقُسْطِ، لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. جَلَّ عَنْ أَنْ تُدْرِكَهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ. لَا يَلْحَقُ أَحَدٌ وَصْفَهُ مِنْ مُعَايِنَةٍ، وَلَا يَجِدُ أَحَدٌ كَيْفَ هُوَ مِنْ سِرِّهِ وَ عِلَانِيَةٍ إِلَّا بِمَادَلَّ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى نَفْسِهِ. وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي مَلَأَ الدَّهْرَ قُدْسُهُ، وَالَّذِي يَغْشَى الْأَبَدَ نُورُهُ، وَالَّذِي يَنْفِذُ أَمْرَهُ بِلَا مَشَاوَرَةَ مُشِيرٍ وَلَا مَعَهُ شَرِيكَ فِي تَقْدِيرِهِ وَلَا يِعَاوَنُ فِي تَدْبِيرِهِ. صَوْرًا مَا ابْتَدَعَ عَلَى غَيْرِ مِثَالٍ، وَخَلَقَ مَا خَلَقَ بِلَا مَعُونَةَ مِنْ أَحَدٍ وَلَا تَكْلُفَ وَلَا اِحْتِيَالَ. أَنْشَأَهَا فَكَانَتْ وَبَرَّأَهَا فَبَانَتْ. فَهُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمُتَّقِنُ الصَّنِيعَةُ، الْحَسَنُ الصَّنِيعَةُ، الْعَدْلُ الَّذِي لَا يَجُورُ، وَالْأَكْرَمُ الَّذِي تَرْجِعُ إِلَيْهِ الْأُمُورُ. وَأَشْهَدُ أَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي تَوَاضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِعَظَمَتِهِ، وَذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لِعِزَّتِهِ، وَاسْتَسَلَّمَ كُلُّ شَيْءٍ لِقُدْرَتِهِ، وَخَضَعَ كُلُّ شَيْءٍ لِهَيْبَتِهِ. مَلِكِ الْأَمْلاَكِ وَ مَفْلِكِ الْأَفْلاَكِ وَ مُسَخَّرِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ،

كلُّ يَجْرِي لِجَلِّ مُسَمًّى. يَكُورُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيَكُورُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ يَطْلُبُهُ حَتَّى شَاءَ. قَاصِمٌ كُلُّ جِبَارٍ عَنِيدٍ وَمُهْلِكٌ كُلُّ شَيْطَانٍ مَرِيدٍ. لَمْ يَكُنْ لَهُ ضِدٌّ وَلَا مَعَهُ نَدٌّ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفْوًا أَحَدٌ. إِلَاهٌ وَاحِدٌ وَرَبُّ مَا جَدُّ يَشَاءُ فَيَمُضِي، وَيَرِيدُ فَيَقْضِي، وَيَعْلَمُ فَيُحْصِي، وَيَمِيتُ وَيُحْيِي، وَيَقْفَرُ وَيَغْنِي، وَيَضْحَكُ وَيَبْكِي، (وَيَدْنِي وَيَقْضِي) وَيَمْنَعُ وَيُعْطِي، لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ، بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ، لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ. مُسْتَجِيبُ الدُّعَاءِ وَمُجْزِلُ الْعَطَاءِ، مُحْصِي الْأَنْفَاسِ وَرَبُّ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ، الَّذِي لَا يَشْكُلُ عَلَيْهِ شَيْءٌ، وَلَا يَضْجُرُهُ صُرَاخُ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَلَا يَبْرُمُهُ إِحْسَاخُ الْمُلْحِنِينَ. الْعَاصِمُ لِلصَّالِحِينَ، وَالْمُوقِفُ لِلْمُفْلِحِينَ، وَمَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَرَبُّ الْعَالَمِينَ. الَّذِي اسْتَحَقَّ مِنْ كُلِّ مَنْ خَلَقَ أَنْ يَشْكُرَهُ وَيَحْمَدَهُ (عَلَى كُلِّ حَالٍ). أَحْمَدُهُ كَثِيرًا وَأَشْكُرُهُ دَائِمًا عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالشَّدَّةِ وَالرِّخَاءِ، وَأُؤْمِنُ بِهِ وَبِمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ. أَسْمَعُ لِأَمْرِهِ وَأَطِيعُ وَأَبْأَدُرُ إِلَى كُلِّ مَا يَرْضَاهُ وَأَسْتَسَلِمُ لِمَاقِضَاهُ، رَغْبَةً فِي طَاعَتِهِ وَخَوْفًا مِنْ عِقَابِهِ، لِأَنَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا يُؤْمَنُ مَكْرَهُ وَلَا يَخَافُ جُورَهُ.

#### أمرُ إلهي في موضوع هام

وَأَقْرَبُهُ عَلَى نَفْسِي بِالْعُبُودِيَّةِ وَأَشْهَدُ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ، وَأُذِي مَا أَوْحَى بِهِ إِلَيَّ حَذْرًا مِنْ أَنْ لَا أَفْعَلَ فَتَحَلَّ بِى مِنْهُ قَارِعَةٌ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي أَحَدٌ وَإِنْ عَظَّمْتُ حِيلَتُهُ وَصَفْتُ خَلْتَهُ لَا إِلَاهَ إِلَّا هُوَ - لِأَنَّهُ قَدْ عَلَّمَنِي أَنِّي إِنْ لَمْ أُبَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ (فِي حَقِّ عَلِيٍّ) فَمَا بَلَّغْتُ رِسَالَتَهُ، وَقَدْ ضَمَنَ لِي تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْعِصْمَةَ (مِنَ النَّاسِ) وَهُوَ اللَّهُ الْكَافِي الْكَرِيمُ. فَأَوْحَى إِلَيَّ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ، وَأَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جِبْرَائِيلَ هَبَطَ إِلَيَّ مَرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي - وَهُوَ السَّلَامُ - أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأَعْلَمَ كُلَّ أَبْيَضٍ وَأَسْوَدٍ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِييَ وَخَلِيفَتِي (عَلَى أُمَّتِي) وَالْإِمَامَ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِي بَعْدِي وَهُوَ وَلِيكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ.

وَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَيَّ بِذَلِكَ آيَةً مِنْ كِتَابِهِ (هِيَ): (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ)، وَعَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي أَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَهُوَ رَاكِعٌ يَرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ حَالٍ.

وَسَأَلْتُ جِبْرَائِيلَ أَنْ يَسْتَعْفِي لِي (السَّلَامَ) عَنْ تَبْلِيغِ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ - أَيُّهَا النَّاسُ - لِعَلَّمِي بِقَلَّةِ الْمُتَّقِينَ وَكَثْرَةِ الْمُنَافِقِينَ وَإِدْغَالِ اللَّائِمِينَ وَحِيلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ بِالسَّلَامِ، الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ بِاللَّسِنَتِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ، وَيَحْسَبُونَهُ هِينًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ.



وَكَثْرَةَ آذَاهُمْ لِي غَيْرَ مَرَّةٍ حَتَّى سَمَوْنِي أَذْنًا وَرَعَمُوا أُنِّي كَذَلِكَ لِكَثْرَةِ مُلَازِمَتِهِ إِيَّيَ وَاقْبَالِي عَلَيْهِ (وَ هَوَاهُ وَ قَبُولِهِ مِنِّي) حَتَّى أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي ذَلِكَ (وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ، قُلْ أَذُنٌ - (عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَذُنٌ) - خَيْرٌ لَكُمْ، يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ) الْآيَةَ. وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَ الْفَائِلِينَ بِذَلِكَ بِأَسْمَائِهِمْ لَسَمَّيْتُ وَأَنْ أُؤَمِّيَ إِلَيْهِمْ بِأَعْيَانِهِمْ لَأَوْمَأْتُ وَأَنْ أَدُلَّ عَلَيْهِمْ لَدَلَلْتُ، وَ لَكِنِّي وَاللَّهِ فِي أُمُورِهِمْ قَدْ تَكَرَّمْتُ. وَ كُلُّ ذَلِكَ لَا يَرْضَى اللَّهُ مِنِّي إِلَّا أَنْ أُبَلِّغَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيَّ (فِي حَقِّ عَلِيٍّ)، ثُمَّ تَلَا: (يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - فِي حَقِّ عَلِيٍّ - وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يُعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ).

الإعلان الرسمي بإمامة الأئمة الاثني عشر عليهم السلام و ولايتهم  
فَاعْلَمُوا مَعَاشِرَ النَّاسِ (ذَلِكَ فِيهِ وَأَفْهَمُوهُ وَاعْلَمُوا) أَنَّ اللَّهَ قَدْ نَصَبَهُ لَكُمْ وَكَلِيًّا وَإِمَامًا فَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَى الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَ عَلَى التَّابِعِينَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ، وَ عَلَى الْبَادِي وَالْحَاضِرِ، وَ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَالْعَرَبِيِّ، وَالْحُرِّ وَالْمَمْلُوكِ وَالصَّغِيرِ وَالْكَبِيرِ، وَ عَلَى الْأَبْيَضِ وَالْأَسْوَدِ، وَ عَلَى كُلِّ مَوْحَدٍ. ماض حُكْمُهُ، جاز قَوْلُهُ، نافذ أَمْرُهُ، مَلْعُونٌ مَنْ خَالَفَهُ، مَرْحُومٌ مَنْ تَبِعَهُ وَ صَدَّقَهُ، فَقَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ وَ كَمَنْ سَمِعَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ لَهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ آخِرُ مَقَامٍ أَقْوَمُهُ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ، فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا وَ أَتَقَادُوا لِأَمْرِ (اللَّهِ) رَبِّكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَ إِيَّاكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَ نَبِيِّهِ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلَى وَكَيْكُمْ وَ إِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ. لَا حَلَالَ إِلَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَ لَا حَرَامَ إِلَّا مَا حَرَّمَهُ اللَّهُ (عَلَيْكُمْ) وَرَسُولُهُ وَهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَرَّفَنِي الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ وَأَنَا أَفْضَيْتُ بِمَا عَلَّمَنِي رَبِّي مِنْ كِتَابِهِ وَحَلَالِهِ وَحَرَامِهِ إِلَيْهِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، عَلَى (فَضْلُوهُ). مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ أَحْصَاهُ اللَّهُ فِي، وَ كُلُّ عِلْمٍ عَلَّمْتُ فَقَدْ أَحْصَيْتُهُ فِي إِمَامِ الْمُتَّقِينَ، وَمَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا وَقَدْ عَلَّمْتُهُ عَلِيًّا، وَ هُوَ الْإِمَامُ الْمُبِينُ (الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي سُورَةِ يَس: (وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ)).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَضَلُّوا عَنْهُ وَ لَا تَنْفَرُوا مِنْهُ، وَ لَا تَسْتَنْكِفُوا عَنْ وَلايَتِهِ، فَهُوَ الَّذِي يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ يَعْمَلُ بِهِ، وَ يَزْهَقُ الْبَاطِلَ وَ يَنْهَى عَنْهُ، وَ لَا تَأْخُذْهُ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَانْتِمْ. أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ (لَمْ) يَسْبِقْهُ إِلَى الْإِيمَانِ بِي أَحَدٌ، وَ الَّذِي قَدِيَ رَسُولَ اللَّهِ بِنَفْسِهِ، وَ الَّذِي كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَ لَا أَحَدٌ يَعْبُدُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِهِ مِنَ الرِّجَالِ غَيْرُهُ.

(أَوَّلُ النَّاسِ صَلَاةً وَ أَوَّلُ مَنْ عِبَادَ اللَّهَ مَعِيَ. أَمَرْتُهُ عَنِ اللَّهِ أَنْ يَنَامَ فِي مَضْجَعِي، فَفَعَلَ فَادِبًا لِي بِنَفْسِهِ).



مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضَلُّوهُ فَقَدْ فَضَّلَهُ اللهُ، وَأَقْبَلُوهُ فَقَدْ نَصَبَهُ اللهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ إِمَامٌ مِنَ اللهِ، وَكَانَ يُتُوبُ اللهُ عَلَى أَحَدٍ أَنْكَرَ وَلَا يَتَهُ وَكَانَ يَغْفِرُ لَهُ، حَتْمًا عَلَى اللهِ أَنْ يَفْعَلَ ذَلِكَ بِمَنْ خَالَفَ أَمْرَهُ وَأَنْ يَعْذِبَهُ عَذَابًا نَكْرًا أَبَدًا الْأَبَادِ وَدَهْرَ الدُّهُورِ. فَاحْذَرُوا أَنْ تُخَالَفُوهُ. فَتَضَلُّوا نَارًا وَقُودَهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، بِي - وَاللَّهُ - بَشَرًا أَلَوْنٌ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، وَأَنَا - (وَاللَّهُ) - خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ وَالْحُجَّةُ عَلَى جَمِيعِ الْمَخْلُوقِينَ مِنْ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ. فَمَنْ شَكَ فِي ذَلِكَ فَقَدْ كَفَرَ كَفْرَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَمَنْ شَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ قَوْلِي هَذَا فَقَدْ شَكَ فِي كُلِّ مَا أَنْزَلَ إِلَيَّ، وَمَنْ شَكَ فِي وَاحِدٍ مِنَ الْأَثْمَةِ فَقَدْ شَكَ فِي الْكُلِّ مِنْهُمْ، وَالشَّاكُ فِيْنَا فِي النَّارِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حَبَانِي اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَذِهِ الْفَضِيلَةِ مَنَّا مِنْهُ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُ إِلَى وَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، إِلَّا لَهُ الْحَمْدُ مِنْ أَيْدِ الْأَبْدِينَ وَدَهْرِ الدَّاهِرِينَ وَعَلَى كُلِّ حَالٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَضَلُّوا عَلَيًّا فَإِنَّهُ أَفْضَلُ النَّاسِ بَعْدِي مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْتِي مَا أَنْزَلَ اللهُ الرَّزْقَ وَبَقِيَ الْخَلْقُ. مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ، مَغْضُوبٌ مَغْضُوبٌ مِنْ رَدِّ عَلَى قَوْلِي هَذَا وَلَمْ يُوَافِقْهُ.

أَلَا إِنَّ جِبْرَائِيلَ خَبَّرَنِي عَنِ اللهِ تَعَالَى بِذَلِكَ وَيَقُولُ: «مَنْ عَادَى عَلِيًّا وَلَمْ يَتَوَكَّلْهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَتِي وَغَضَبِي»، (وَلَتَنْظُرَنَّ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَآتَتْهُ اللهُ - أَنْ تُخَالَفُوهُ فَتَزَلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا - إِنَّ اللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ جَنَّبَ اللهُ الَّذِي ذَكَرَ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ، فَقَالَ تَعَالَى (مُخْبِرًا عَمَّنْ يَخَالِفُهُ): (أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنبِ اللهِ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، تَدَبَّرُوا الْقُرْآنَ وَأَفْهَمُوا آيَاتِهِ وَأَنْظَرُوا إِلَى مُحْكَمَاتِهِ وَلَا تَتَّبِعُوا مُتَشَابِهَهُ، فَوَاللَّهِ لَنْ يَبِينَ لَكُمْ زَوَاجِرُهُ وَلَنْ يُوَضِّحَ لَكُمْ تَفْسِيرَهُ إِلَّا الَّذِي أَنَا آخِذٌ بِيَدِهِ وَمُصْعِدُهُ إِلَيَّ وَشَائِلُ بَعْضِهِ (وَرَافِعُهُ بِيَدِي) وَمُعَلِّمُكُمْ: أَنْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، وَهُوَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّ، وَمَوَالَاتُهُ مِنَ اللهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَهَا عَلَيَّ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ عَلِيًّا وَالطَّيِّبِينَ مِنْ وَوَلَدِي (مَنْ صَلَّيْتُمْ عَلَيْهِمْ) هُمْ الثَّقَلَيْنِ الْأَصْغَرُ، وَالْقُرْآنُ الثَّقَلُ الْأَكْبَرُ، فَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِنْبُئِي عَنْ صَاحِبِهِ وَمُؤَافِقٌ لَهُ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ.

أَلَا إِنَّهُمْ أَمْنَاءُ اللهِ فِي خَلْقِهِ وَحُكْمِهِ فِي أَرْضِهِ. أَلَا وَقَدْ آدَيْتُ. أَلَا وَقَدْ بَلَّغْتُ، أَلَا وَقَدْ أَسْمَعْتُ، أَلَا وَقَدْ أَوْضَحْتُ، أَلَا وَإِنَّ اللهُ عَزَّوَجَلَّ قَالَ وَ أَنَا قُلْتُ عَنْ اللهِ عَزَّوَجَلَّ، أَلَا إِنَّهُ لَا «أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ» غَيْرَ أَخِي هَذَا، أَلَا لَا تَحِلُّ إِمْرَةٌ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدِي لِأَحَدٍ غَيْرِهِ.



ثم قال: «أيها الناس، من أولى بكم من أنفسكم؟ قالوا: الله ورسوله. فقال: ألا من كنت مولاه فهذا على مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وأنصر من نصره وأخذل من خذله».

معاشر الناس، هذا على أخى وصيبي و واعي علمي، و خليفتي في أمتي على من آمن بي وعلى تفسير كتاب الله عز وجل والداعي إليه والعامل بما يرضاه والمحارب لأعدائه والموالي على طاعته والنهائي عن معصيته. إنه خليفة رسول الله و أمير المؤمنين والإمام الهادي من الله، و قاتل الناكثين والفاسطين والمارقين بأمر الله. يقول الله: (ما يُبدل القول لدى).

بأمرك يارب أقول: اللهم وال من والاه و عاد من عاداه (وأنصر من نصره وأخذل من خذله) والعن من أنكره وأغضب على من جحد حقه.

اللهم إنك أنزلت الآية في علي وليك عند تبين ذلك ونصبتك إياه لهذا اليوم: (اليوم أكملت لكم دينكم و أتممت عليكم نعمتي و رضيت لكم الإسلام ديناً)، (و من يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين). اللهم إني أشهدك أنني قد بلغت.

#### التأكيد على توجه الأمة نحو مسألة الإمامة

معاشر الناس، إنما أكمل الله عز وجل دينكم بإمامته. فمن لم يأت به وبمن يقوم مقامه من ولدي من صلبه إلى يوم القيامة والعرض على الله عز وجل فأولئك الذين حبطت أعمالهم (في الدنيا والآخرة) و في النار هم خالدون، (لا يخفف عنهم العذاب ولا هم ينظرون).

معاشر الناس، هذا على، أنصركم لي وأحقكم بي وأقربكم إلي وأعزكم علي، والله عز وجل وأنا عنه راضيان. و ما نزلت آية رضاء (في القرآن) إلا فيه، ولا خاطب الله الذين آمنوا إلا بآية به، ولا نزلت آية مدح في القرآن إلا فيه، ولا شهد الله بالجنة في (هل أتى على الإنسان إلا له)، ولا أنزلها في سواه ولا مدح بها غيره.

معاشر الناس، هو ناصر دين الله والمجادل عن رسول الله، و هو التقي النقي الهادي المهدي. نبيكم خير نبي و وصيكم خير وصي (وبنوه خير الأوصياء).

معاشر الناس، ذرية كل نبي من صلبه، و ذريتي من صلب (أمير المؤمنين) علي.

معاشر الناس، إن إبليس أخرج آدم من الجنة بالحسد، فلا تحسدوه فتحبط أعمالكم وتزل أقدامكم، فإن آدم أهبط إلى الأرض بخطينة واحدة، وهو صفة الله عز وجل، وكيف بكم وأنتم أنتم و منكم أعداء الله، ألا وإنه لا يبغض علياً إلا شقي، و لا يوالي علياً إلا تقى، و لا يؤمن به إلا مؤمن مخلص.



وَ فِي عَلِيٍّ - وَاللَّهِ - نَزَلَتْ سُورَةُ الْعَصْرِ: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَفَىٰ حُسْرًا) (إِلَّا عَلِيًّا الَّذِي آمَنَ وَ رَضِيَ بِالْحَقِّ وَالصَّبْرِ).  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ اسْتَشْهَدْتُ اللَّهَ وَبَلَّغْتُكُمْ رِسَالَتِي وَ مَا عَلَيَّ الرَّسُولُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، (إِتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ).

#### الإشارة إلى مقاصد المنافقين

مَعَاشِرَ النَّاسِ، (آمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلَ مَعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وَجُوهًا فَنَرُدَّهَا عَلَيَّ أَدْبَارَهَا أَوْ نَلْعَنَهُمْ كَمَا لَعَنَّا أَصْحَابَ السَّبْتِ). (بِاللَّهِ مَا عَنَى بِهَذِهِ آيَةِ إِلَّا قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِي أَعْرَفُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ وَأَنْسَابِهِمْ، وَقَدْ أَمَرْتُ بِالصَّفْحِ عَنْهُمْ فَلْيَعْمَلْ كُلُّ امْرِئٍ عَلَى مَا يَجِدُ لِعَلِيٍّ فِي قَلْبِهِ مِنَ الْحُبِّ وَالْبُغْضِ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِي ثُمَّ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمُهْدِيِّ الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقٍّ هُوَ لَنَا، لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ جَعَلَنَا حُجَّةً عَلَى الْمُقْصِرِينَ وَالْمُعَانِدِينَ وَالْمُخَالَفِينَ وَالْخَائِنِينَ وَالْأَثْمِينَ وَالظَّالِمِينَ وَالغَاصِبِينَ مِنْ جَمِيعِ الْعَالَمِينَ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنْذَرَكُمْ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ قَدْ خَلَّتْ مِنْ قَبْلِي الرُّسُلُ، أَفَإِنْ مِتُّ أَوْ قُتِلْتُ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ أَعْقَابَكُمْ؟ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبِيهِ فَلَنُهَانَ يَضُرُّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ (الصَّابِرِينَ). أَلَا وَإِنَّ عَلِيًّا هُوَ الْمَوْصُوفُ بِالصَّبْرِ وَالشُّكْرِ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدِي مِنْ صُلْبِي.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، لَا تَمْنُوا عَلَيَّ بِإِسْلَامِكُمْ، بَلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ اللَّهُ فَيَحْبِطَ عَمَلِكُمْ وَيَسْخَطَ عَلَيْكُمْ وَ يَتَّبِعِكُمْ بِشَوَاطِئِ مِنْ نَارٍ وَنَحَاسٍ، إِنَّ رَبَّكُمْ لَبِا الْمُرْصَادِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ بَعْدِي أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَنْصُرُونَ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ وَأَنَا بَرِيئَانِ مِنْهُمُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُمْ وَأَنْصَارَهُمْ وَأَتْبَاعَهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ. أَلَا إِنَّهُمْ أَصْحَابُ الصَّحِيفَةِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ فِي صَحِيفَتِهِ!!

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي أَدْعُهَا إِمَامَةً وَ وِرَاثَةً (فِي عَقْبِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)، وَقَدْ بَلَّغْتُ مَا أَمَرْتُ بِتَبْلِيغِهَا حُجَّةً عَلَى كُلِّ حَاضِرٍ وَغَائِبٍ وَ عَلَى كُلِّ أَحَدٍ مِمَّنْ شَهِدَ أَوْلَمَ يَشْهَدُ، وَوَلَدٌ أَوْلَمَ يُولَدُ، فَلْيَبْلُغْ الْحَاضِرُ الْغَائِبَ وَالْوَالِدُ الْوَلَدَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. وَسَيَجْعَلُونَ الْإِمَامَةَ بَعْدِي مُلْكَاً وَاعْتَصَاباً، (أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الْغَاصِبِينَ الْمُعْتَصِبِينَ)، وَعِنْدَهَا سَيَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَا الثَّقَلَانِ (مَنْ يَفْرَغُ) وَيُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاطِئُ مِنْ نَارٍ وَنَحَاسٍ فَلَا تَنْتَصِرَانِ.





مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَكُنْ لِيَذَرَكُمْ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ، وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّهُ مَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَاللَّهُ مُهْلِكُهَا بِتَكْذِيبِهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُمْلِكُهَا الْإِمَامَ الْمَهْدِيَّ وَاللَّهُ مُصَدِّقٌ وَعْدُهُ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، قَدْ ضَلَّ قَبْلَكُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ، وَاللَّهُ لَقَدْ أَهْلَكَ الْأَوَّلِينَ، وَهُوَ مُهْلِكُ الْآخِرِينَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (أَلَمْ نُهْلِكْ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ، كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، وَيَلُومُنَّ يَوْمَئِذٍ الْمُكَذِّبِينَ). مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَمَرَنِي وَنَهَانِي، وَقَدْ أَمَرْتُ عَلِيًّا وَنَهَيْتُهُ (بِأَمْرِهِ). فَعَلِمَ الْأَمْرَ وَالنَّهْيَ لَدَيْهِ، فَاسْمَعُوا لِأَمْرِهِ تَسَلَّمُوا وَأَطِيعُوا تَهْتَدُوا وَأَنْتَهُوا لِنَهْيِهِ تَرشُدُوا، (وَصِيرُوا إِلَى مُرَادِهِ) وَلَا تَتَفَرَّقُوا بِكُمْ السُّبُلُ عَنْ سَبِيلِهِ.

أَوْلِيَاءِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَعْدَاءِهِمْ

مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَنَا صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ الَّذِي أَمَرَكُمْ بِاتِّبَاعِهِ، ثُمَّ عَلِيَ مِنْ بَعْدِي. ثُمَّ وُلْدِي مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ (الْمَهْدِيَّةُ)، يَهْدُونَ إِلَى الْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ.

ثُمَّ قَرَأَ: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» إِلَى آخِرِهَا، وَقَالَ: فِي نَزَلَتْ وَفِيهِمْ (وَاللَّهُ) نَزَلَتْ، وَلَهُمْ عَمَّتْ وَإِيَاهُمْ حَصَّتْ، أَوْلِيَاكُمْ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ الَّذِينَ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ، إِلَّا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ. إِلَّا إِنَّ أَعْدَائَهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ الْغَاوُونَ إِخْوَانُ الشَّيَاطِينِ يُوْحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا. إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أَوْلِيَاكُمْ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ) إِلَى آخِرِ الْآيَةِ.

إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ وَصَفَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ: (الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أَوْلِيَاكُمْ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ).

(إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَرْتَابُوا).

إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمُ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِسَلَامٍ آمِنِينَ، تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ بِالتَّسْلِيمِ يَقُولُونَ: سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوا خَالِدِينَ.

إِلَّا إِنَّ أَوْلِيَانَهُمْ، لَهُمُ الْجَنَّةُ يَرْزُقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ. إِلَّا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ يَصْلُونَ سَعِيرًا إِلَّا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ لِحَنَّتِهِمْ شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ وَ يَرُونَ لَهَا زَفِيرًا. إِلَّا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ فِيهِمْ: (كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا) الْآيَةَ.



أَلَا إِنَّ أَعْدَائَهُمُ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: (كَلَّمَا أَتَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِن شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) إِلَى قَوْلِهِ: (فَسُحْقًا لِّأَصْحَابِ السَّعِيرِ). أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَهُمُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، شَتَانَ مَا بَيْنَ السَّعِيرِ وَالْأَجْرِ الْكَبِيرِ.  
 (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، عَدُوْنَا مَنْ ذَمَّهُ اللَّهُ وَكَعَنَهُ، وَوَلِيْنَا (كُلُّ) مَنْ مَدَحَهُ اللَّهُ وَآحَبَّهُ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَلَا وَإِنِّي (أَنَا) النَّذِيرُ وَعَلَى الْبَشِيرِ.  
 (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، أَلَا وَإِنِّي مُنذِرٌ وَعَلَى هَادٍ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ (أَلَا) وَإِنِّي نَبِيٌّ وَعَلَى وَصِيٍّ.  
 (مَعَاشِرَ النَّاسِ)، أَلَا وَإِنِّي رَسُولٌ وَعَلَى الْإِمَامِ وَالْوَصِيِّ مِنْ بَعْدِي، وَالْأَائِمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدُهُ. أَلَا وَإِنِّي  
 وَالِدُهُمْ وَهُمْ يَخْرُجُونَ مِنْ صُلْبِهِ).

#### الإمام المهدي عليه السلام

أَلَا إِنَّ خَاتَمَ الْأَائِمَّةِ مِنَّا الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ.  
 أَلَا إِنَّهُ الظَّاهِرُ عَلَى الدِّينِ.  
 أَلَا إِنَّهُ الْمُنتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِينَ.  
 أَلَا إِنَّهُ فَاتِحُ الحُصُونِ وَهَادِمُهَا.  
 أَلَا إِنَّهُ غَالِبُ كُلِّ قَبِيلَةٍ مِنْ أَهْلِ الشَّرْكِ وَهَادِيهَا.  
 أَلَا إِنَّهُ الْمُدْرِكُ بِكُلِّ ثَارٍ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ.  
 أَلَا إِنَّهُ النَّاصِرُ لِدِينِ اللَّهِ.  
 أَلَا إِنَّهُ الْغَرَّافُ مِنْ بَحْرِ عَمِيقٍ.  
 أَلَا إِنَّهُ يَسْمُ كُلَّ ذِي فَضْلٍ بِفَضْلِهِ وَكُلَّ ذِي جَهْلٍ بِجَهْلِهِ.  
 أَلَا إِنَّهُ خَيْرَةُ اللَّهِ وَمُخْتَارُهُ.  
 أَلَا إِنَّهُ وَارِثُ كُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِيطُ بِكُلِّ فَهْمٍ.  
 أَلَا إِنَّهُ الْمُخْبِرُ عَنْ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَالْمُشِيدُ لِأَمْرِ آيَاتِهِ.  
 أَلَا إِنَّهُ الرَّشِيدُ السَّدِيدُ.  
 أَلَا إِنَّهُ الْمُفَوَّضُ إِلَيْهِ.  
 أَلَا إِنَّهُ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مَنْ سَلَفَ مِنَ الْقُرُونِ بَيْنَ يَدَيْهِ.



أَلَا إِنَّهُ الْبَاقِي حُجَّةٌ وَلَا حُجَّةَ بَعْدَهُ وَلَا حَقَّ إِلَّا مَعَهُ وَلَا نُورَ إِلَّا عِنْدَهُ.  
 أَلَا إِنَّهُ لَا غَالِبَ لَهُ وَلَا مَنصُورَ عَلَيْهِ.  
 أَلَا وَإِنَّهُ وَلِيُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ، وَحَكَمُهُ فِي خَلْقِهِ، وَآمِينُهُ فِي سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ.

#### التمهيد لأمر البيعة

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنِّي قَدِ بَيَّنْتُ لَكُمْ وَأَفْهَمْتُكُمْ، وَهَذَا عَلَى يَفْهَمِكُمْ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي عِنْدَ انْقِضَاءِ خُطْبَتِي  
 أَدْعُوكُمْ إِلَى مُصَافَقَتِي عَلَى بَيْعَتِهِ وَالإِقْرَارِ بِهِ، ثُمَّ مُصَافَقَتِهِ بَعْدِي. أَلَا وَإِنِّي قَدْ بَايَعْتُ اللَّهَ وَعَلَى قَدِّ  
 بَايَعْتِي. وَأَنَا أَخَذْتُكُمْ بِالْبَيْعَةِ لَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ. (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ  
 أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَ يَسِيؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ، (فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطُوفَ  
 بِهِمَا) الْآيَةَ.

#### الحلال و الحرام، الواجبات و المحرمات

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ، فَمَا وَرَدَهُ أَهْلُ بَيْتِ إِلاَّ اسْتَعْنَوْا وَأَبْشَرُوا، وَلَا تَخَلَّفُوا عَنْهُ إِلاَّ تَبَرَّأُوا وَ  
 افْتَقَرُوا. مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا وَقَفَ بِالْمَوْقِفِ مُؤْمِنٌ إِلاَّ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا سَلَفَ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَى وَقْتِهِ ذَلِكَ، فَإِذَا  
 انْقَضَتْ حَجَّتُهُ اسْتَأْنَفَ عَمَلَهُ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْحُجَّاجُ مُعَانُونَ وَ نَفَقَاتُهُمْ مُخَلَّفَةٌ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ لَا يَضِيعُ  
 أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، حُجُّوا الْبَيْتَ بِكَمَالِ الدِّينِ وَالتَّفَقُّهِ، وَلَا تَنْصَرِفُوا عَنِ الْمَشَاهِدِ إِلاَّ بِتَوْبَةٍ وَ إِقْلَاعِ.  
 مَعَاشِرَ النَّاسِ، أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُّوا الزَّكَاةَ كَمَا أَمَرَكُمْ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنْ طَالَ عَلَيْكُمْ الْأَمَدُ فَقَصِّرْتُمْ  
 أَوْ نَسِيتُمْ فَعَلَى وَ لِيَكُمْ وَ مَبِينٌ لَكُمْ، الَّذِي نَصَبَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمْ بَعْدِي أَمِينٌ خَلَقَهُ. إِنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ،  
 وَ هُوَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ مِنْ ذُرِّيَّتِي يَخْبِرُونَكُمْ بِمَا تَسْأَلُونَ عَنْهُ وَ يَبِينُونَ لَكُمْ مَا لَا تَعْلَمُونَ.

أَلَا إِنَّ الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ أَحْصِيَهُمَا وَأَعْرِفَهُمَا فَأَمْرٌ بِالْحَلَالِ وَ أَنْهَى عَنِ الْحَرَامِ فِي مَقَامٍ  
 وَاحِدٍ، فَأَمَرْتُ أَنْ أَخَذَ الْبَيْعَةَ مِنْكُمْ وَ الصَّفْقَةَ لَكُمْ بِقَبُولِ مَا جِئْتُ بِهِ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَلَى  
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ بَعْدِهِ الَّذِينَ هُمْ مِنِّي وَ مِنْهُ إِمَامَةٌ فِيهِمْ قَائِمَةٌ، خَاتَمُهَا الْمَهْدِيُّ إِلَى يَوْمِ  
 يَلْقَى اللَّهُ الَّذِي يَقْدَرُ وَ يَقْضَى.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، وَ كُلُّ حَلَالٍ دَلَّلْتُكُمْ عَلَيْهِ وَ كُلُّ حَرَامٍ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْ عَنْ ذَلِكَ وَ لَمْ  
 أُبَدِّلْ. أَلَا فَادْكُرُوا ذَلِكَ وَ أَحْفَظُوهُ وَ تَوَاصَوْا بِهِ، وَ لَا تَبَدِّلُوهُ وَ لَا تُغَيِّرُوهُ. أَلَا وَ إِنِّي أَجِدُّ الْقَوْلَ: أَلَا  
 فَاقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ اتُّوا الزَّكَاةَ وَ أَمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ.



أَلَا وَإِنَّ رَأْسَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ أَنْ تَنْتَهُوا إِلَى قَوْلِي وَتَبْلُغُوهُ مَنْ لَمْ يَخْضُرْ وَتَأْمُرُوهُ بِقَبُولِهِ عَنِّي وَتَنْهَوُهُ عَن مُخَالَفَتِهِ، فَإِنَّهُ أَمْرٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنِّي. وَلَا أَمْرٌ بِمَعْرُوفٍ وَلَا نَهْيٌ عَن مُنْكَرٍ إِلَّا مَعَ إِمَامٍ مَّعْصُومٍ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، الْقُرْآنَ يَعْرِفُكُمْ أَنَّ الْأَثَمَةَ مِنْ بَعْدِهِ وَوَلَدَهُ، وَعَرَفْتُمْكُمْ إِنَّهُمْ مِنِّي وَمِنْهُ، حَيْثُ يَقُولُ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ). وَقُلْتُ: «لَنْ تَضَلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا». مَعَاشِرَ النَّاسِ، التَّقْوَى، التَّقْوَى، وَاحْذَرُوا السَّاعَةَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: (إِنْ زَلْزَلْنَا السَّاعَةَ شَيْءٌ عَظِيمٌ). أَذْكَرُوا الْمَمَاتِ (وَالْمَعَادِ) وَالْحِسَابَ وَالْمَوَازِينَ وَالْمِحَاسِبَةَ بَيْنَ يَدَيِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالْثَوَابِ وَالْعِقَابِ. فَمَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ أَثِيبَ عَلَيْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَيْسَ لَهُ فِي الْجَنَانِ نَصِيبٌ.

#### البيعة بصورة رسمية

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّكُمْ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُصَافِقُونِي بِكَفٍّ وَاحِدٍ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَقَدْ أَمَرَنِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ أَخْذُ مِنْ أَسْتَنْتِكُمْ الْأَقْرَارَ بِمَا عَقَّدْتُ لِعَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَلَمَنْ جَاءَ بَعْدَهُ مِنَ الْأَثَمَةِ مِنِّي وَمِنْهُ، عَلَى مَا أَعْلَمْتُمْكُمْ أَنْ ذَرَيْتِي مِنْ صَلْبِهِ.

فَقُولُوا بَأْجْمَعِكُمْ: «إِنَّا سَامِعُونَ مُطِيعُونَ رَاضُونَ مُنْقَادُونَ لِمَا بَلَّغْتَ عَن رَّبِّنَا وَرَبِّكَ فِي أَمْرِ إِمَامِنَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ وُلِدَ مِنْ صَلْبِهِ مِنَ الْأَثَمَةِ. نُبَايِعُكَ عَلَى ذَلِكَ بَقُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَأَسْنَتِنَا وَأَيْدِينَا. عَلَى ذَلِكَ نَحْيِي وَعَلَيْهِ نَمُوتُ وَعَلَيْهِ نُبْعَثُ. وَلَا نَغْيَرُ وَلَا نُبَدِّلُ وَلَا نَشْكُ (وَلَا نَجْحَدُ) وَلَا نَرْتَابُ، وَلَا نَرْجِعُ عَنِ الْعَهْدِ وَلَا نَنْقُضُ الْمِيثَاقَ.

وَعَظَّمْنَا بَوْعَظَ اللَّهِ فِي عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْأَثَمَةِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ مَنْ وُلِدَهُ بَعْدَهُ، الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَمَنْ نَصَبَهُ اللَّهُ بَعْدَهُمَا. فَالْعَهْدُ وَالْمِيثَاقُ لَهُمْ مَا خُوذُ مِنَّا، مِنْ قُلُوبِنَا وَأَنْفُسِنَا وَأَسْنَتِنَا وَضَمَائِرِنَا وَأَيْدِينَا. مَنْ أَدْرَكَهَا بِيَدِهِ وَإِلَّا فَقَدْ أَقْرَبَ بِلِسَانِهِ، وَلَا نَبْتَغِي بِذَلِكَ بَدَلًا وَلَا يَرَى اللَّهُ مَنْ أَنْفُسَنَا حَوْلًا. نَحْنُ نُؤَدِّي ذَلِكَ عَنكَ الْدَانِي وَالْقَاصِي مِنَ أَوْلَادِنَا وَأَهَالِينَا، وَنُشْهِدُكَ بِذَلِكَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا وَأَنْتَ عَلَيْنَا بِهِ شَهِيدٌ».

مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا تَقُولُونَ؟ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ كُلَّ صَوْتٍ وَخَافِيَةٍ كُلِّ نَفْسٍ، (فَمَنْ اهْتَدَى فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا)، وَمَنْ بَايَعَ فَإِنَّمَا يَبَايِعُ اللَّهَ، (يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ).

مَعَاشِرَ النَّاسِ، فَبَايَعُوا اللَّهَ وَبَايَعُونِي وَبَايَعُوا عَلِيًّا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَالْأَثَمَةَ (مِنْهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) كَلِمَةً بَاقِيَةً.

يَهْلِكُ اللَّهُ مَنْ غَدَرَ وَ يَرْحَمُ مَنْ وَفَى، (وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا).



مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا الَّذِي قُلْتُمْ لَكُمْ وَسَلِّمُوا عَلَيَّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ، وَقُولُوا: (سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا  
عُفْرَانِكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ)، وَقُولُوا: (الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا  
اللَّهُ) الْآيَةَ.

مَعَاشِرَ النَّاسِ، إِنَّ فَضَائِلَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ - وَقَدْ أَنْزَلَهَا فِي الْقُرْآنِ - أَكْثَرُ مِنْ أَنْ  
أُحْصِيَهَا فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ، فَمَنْ أَنْبَأَكُمْ بِهَا وَعَرَّفَهَا فَصَدَّقُوهُ.  
مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَنْ يَطْعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَعَلِيًّا وَالْأَئِمَّةَ الَّذِينَ ذَكَرْتُهُمْ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا.  
مَعَاشِرَ النَّاسِ، السَّابِقُونَ إِلَى مُبَايَعَتِهِ وَمُؤَالَاتِهِ وَالتَّسْلِيمِ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلِيكَ هُمُ الْفَائِزُونَ  
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. مَعَاشِرَ النَّاسِ، قُولُوا مَا يَرْضَى اللَّهُ بِهِ عَنْكُمْ مِنَ الْقَوْلِ، فَإِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي  
الْأَرْضِ جَمِيعًا فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ (بِمَا آدَيْتُ وَأَمَرْتُ) وَأَغْضِبْ عَلَيَّ (الْجَاهِدِينَ)  
الْكَافِرِينَ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

### ترجمه خطبه به فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

#### حمد و ثنای الهی

حمد و سپاس خدایی را که در یگانگی خود بلندمرتبه، و در تنهایی و فرد بودن خود نزدیک است. در  
قدرت و سلطه خود با جلالت و در ارکان خود عظیم است. علم او به همه چیز احاطه دارد در حالی که  
در جای خود است، و همه مخلوقات را با قدرت و برهان خود تحت سیطره دارد. همیشه مورد سپاس  
بوده و همچنان مورد ستایش خواهد بود.

صاحب عظمتی که از بین رفتنی نیست. ابتداکننده او و بازگرداننده اوست و هر کاری به سوی او  
بازمی گردد.

به وجود آورنده بالا برده شده‌ها (کنایه از آسمان‌ها و افلاک) و پهن کننده گسترده‌ها (کنایه از زمین)  
یگانه حکمران زمین‌ها و آسمان‌ها، پاک و منزّه و تسبیح شده، پروردگار ملائکه و روح، تفضل کننده بر  
همه آنچه خلق کرده و لطف کننده بر هر آنچه به وجود آورده است. هر چشمی زیر نظر اوست ولی  
چشم‌ها او را نمی بینند.

کرم کننده و بردبار و تحمل کننده است. رحمت او همه چیز را فرا گرفته و با نعمت خود بر همه آن‌ها  
منت گذارده است. در انتقام گرفتن خود عجله نمی کند، و به آنچه از عذابش که مستحق آنند مبادرت  
نمی ورزد.

باطن‌ها و سریره‌ها را می فهد و ضمائر را می داند و پنهان‌ها بر او مخفی نمی ماند و مخفی‌ها بر او



مشتبه نمی‌شود. اوراست احاطه بر هر چیزی و غلبه بر همه چیز و قوت در هر چیزی و قدرت بر هر چیزی، و مانند او شیئی نیست. اوست به وجود آورنده شیئی (چیز) هنگامی که چیزی نبود. دائم و زنده است و به قسط و عدل قائم است. نیست خدایی جز او که با عزت و حکیم است. بالاتر از آن است که چشم‌ها او را درک کنند ولی او چشم‌ها را درک می‌کند و او لطف کننده و آگاه است. هیچ کس نمی‌تواند به دیدن به صفت او راه یابد، و هیچ کس به چگونگی او از سر و آشکار دست نمی‌یابد مگر به آنچه خود خداوند عزوجل راهنمایی کرده است. گواهی می‌دهم برای او که اوست خدایی که قدس و پاکی و منزه بودن او روزگار را پر کرده است. او که نورش ابدیت را فرا گرفته است. او که دستورش را بدون مشورت مشورت کننده‌ای اجرا می‌کند و در تقدیرش شریک ندارد و در تدبیرش کمک نمی‌شود.

آنچه ایجاد کرده بدون نمونه و مثالی تصویر نموده و آنچه خلق کرده بدون کمک از کسی و بدون زحمت و بدون احتیاج به فکر و حيله خلق کرده است. آن‌ها را ایجاد کرد پس به وجود آمدند و خلق کرد پس ظاهر شدند. پس اوست خدایی که جز او خدایی نیست، صنعت او محکم و کار او زیباست، عادل‌ی که ظلم نمی‌کند و کرم کننده‌ای که کارها به سوی او بازمی‌گردد.

شهادت می‌دهم که اوست خدایی که همه چیز در مقابل عظمت او تواضع کرده و همه چیز در مقابل عزت او ذلیل شده و همه چیز در برابر قدرت او سر تسلیم فرود آورده و همه چیز در برابر هیبت او خاضع شده‌اند.

پادشاه پادشاهان و گردانندهٔ افلاک و مسخرکنندهٔ آفتاب و ماه، که همه با زمان تعیین شده در حرکت هستند. شب را بر روی روز و روز را بر روی شب می‌گرداند که به سرعت در پی آن می‌رود. درهم شکننده هر زورگوی با عناد، و هلاک کننده هر شیطان سرپیچ و متمرّد.

برای او ضدی و همراه او معارضی نبوده است. یکتا و بی‌نیاز است. زائیده نشده و نمی‌زاید و برای او هیچ همتایی نیست. خدای یگانه و پروردگار با عظمت. می‌خواهد پس به انجام می‌رساند، و اراده می‌کند پس مقدر می‌نماید، و می‌داند پس به شماره می‌آورد. می‌میراند و زنده می‌کند، فقیر می‌کند و غنی می‌نماید، می‌خنداند و می‌گریاند، نزدیک می‌کند و دور می‌نماید، منع می‌کند و عطا می‌نماید. پادشاهی از آن او و حمد و سپاس برای اوست. خیر به دست اوست و او بر هر چیزی قادر است.

شب را در روز و روز را در شب فرومی‌برد. نیست خدایی جز او که با عزت و آمرزنده است. اجابت کننده دعا، بسیار عطاکننده، شمارندهٔ نفس‌ها و پروردگار جن و بشر، که هیچ امری بر او مشکل نمی‌شود، و فریاد دادخواهان او را منزجر نمی‌کند، و اصرار اصرارکنندگان او را خسته نمی‌کند. نگهدارندهٔ صالحین و موفق کنندهٔ رستگاران و صاحب اختیار مؤمنین و پروردگار عالمین. خدایی که از هر آنچه خلق کرده مستحق است که او را در هر حالی شکر و سپاس گویند.



او را سپاس بسیار می‌گویم و دائماً شکر می‌نمایم، چه در آسایش و چه در گرفتاری، چه در حال شدت و چه در حال آرامش. و به او و ملائکه‌اش و کتاب‌هایش و پیامبرانش ایمان می‌آورم. دستورات او را گوش می‌دهم و اطاعت می‌نمایم و به آنچه او را راضی می‌کند مبادرت می‌ورزم و در مقابل مقدرات او تسلیم می‌شوم به‌عنوان رغبت در اطاعت او و ترس از عقوبت او، چرا که اوست خدایی که نمی‌توان از مکر او در امان بود و از ظلم او هم ترس نداریم (یعنی ظلم نمی‌کند).

### فرمان الهی برای مطلبی مهم

اقرار می‌کنم برای خداوند بر نفس خود به‌عنوان بندگی او، و شهادت می‌دهم برای او به پروردگاری، و آنچه به من وحی نموده ادا می‌نمایم از ترس آنکه مبادا اگر انجام ندهم عذابی از او بر من فرود آید که هیچ‌کس نتواند آن را دفع کند هرچند که حیلۀ عظیمی به کار بندد و دوستی او خالص باشد. نیست خدایی جز او زیرا خداوند به من اعلام فرموده که اگر آنچه در حق علی بر من نازل نموده ابلاغ نکنم رسالت او را نرسانده‌ام، و برای من حفظ از شر مردم را ضمانت نموده و خدا کفایت‌کننده و کریم است. خداوند به من چنین وحی کرده است: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ يَعْنِي فِي الْخِلَافَةِ لَعَلَّ بَنِي طَالِبٍ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»، «ای پیامبر ابلاغ کن آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده درباره‌ی علی، یعنی خلافت علی بن ابی‌طالب و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند». ای مردم، من در رساندن آنچه خداوند بر من نازل کرده کوتاهی نکرده‌ام، و من سبب نزول این آیه را برای شما بیان می‌کنم.»

جبرئیل سه مرتبه بر من نازل شد و از طرف خداوند مرا مأمور کرد که در این محل اجتماع بپا خیزم و بر هر سفید و سیاهی اعلام کنم که «علی بن ابی‌طالب برادر من و وصی من و جانشین من بر امتم و امام بعد از من است. نسبت او به من همانند نسبت هارون به موسی است جز اینکه پیامبری بعد از من نیست. و او صاحب‌اختیار شما بعد از خدا و رسولش است»، و خداوند در این مورد آیه‌ای از کتابش بر من نازل کرده است: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» «صاحب‌اختیار شما خدا و رسولش هستند و کسانی که ایمان آورده و نماز را به‌پا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.»

و علی بن ابی‌طالب است که نماز را به‌پا داشته و در حال رکوع زکات داده و در هر حال خداوند عزوجل را قصد می‌کند. ای مردم، من از جبرئیل درخواست کردم که از خدا بخواهد تا مرا از ابلاغ این مهم معاف بدارد، زیرا از کمی متقین و زیادی منافقین و افساد ملامت‌کنندگان و حیلۀ‌های



مسخره‌کنندگان اسلام اطلاع دارم، کسانی که خداوند در کتابش آنان را چنین توصیف کرده است که با زبانشان می‌گویند آنچه در قلب‌هایشان نیست و این کار را سهل می‌شمارند درحالی‌که نزد خداوند عظیم است. و همچنین به خاطر اینکه منافقین بارها مرا اذیت کرده‌اند تا آنجا که مرا «اذن» (گوش‌دهنده بر هر حرفی) نامیدند، و گمان کردند که من چنین هستم به خاطر ملازمت بسیار او (علی) با من و توجه من به او و تمایل او و قبولش از من، تا آنکه خداوند عزوجل در این باره چنین نازل کرد: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلُّ أذُنٌ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ...﴾، «و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می‌کنند و می‌گویند او «اذن» (گوش‌دهنده بر هر حرفی) است، بگو: گوش است بر ضد کسانی که گمان می‌کنند او (اذن) است و برای شما خیر است، به خدا ایمان می‌آورد و در مقابل مؤمنین اظهار تواضع و احترام می‌نماید.»

و اگر من بخواهم گویندگان این نسبت (اذن) را نام ببرم می‌توانم، و اگر بخواهم به شخص آن‌ها اشاره کنم می‌نمایم، و اگر بخواهم با علائم آن‌ها را معرفی کنم می‌توانم، ولی به خدا قسم من در کار آنان با بزرگواری رفتار کرده‌ام.

بعد از همه این‌ها، خداوند از من راضی نمی‌شود مگر آنچه در حق علی بر من نازل کرده، ابلاغ نمایم. سپس حضرت این آیه را تلاوت فرمودند: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي حَقِّ عَلِيٍّ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾، «ای پیامبر برسان آنچه در حق علی از پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت او را نرسانده‌ای، و خداوند تو را از مردم حفظ می‌کند.»

### اعلان رسمی ولایت و امامت دوازده امام علیهم‌السلام

ای مردم، این مطلب را درباره‌ او بدانید و بفهمید، و بدانید که خداوند او را برای شما صاحب‌اختیار و امامی قرار داده که اطاعتش را واجب نموده است بر مهاجرین و انصار و بر تابعین آنان به نیکی، و بر روستایی و شهری، و بر عجمی و عربی، و بر آزاد و بنده، و بر بزرگ و کوچک، و بر سفید و سیاه. بر هر یکتاپرستی حکم او اجراشونده و کلام او مورد عمل و امر او نافذ است. هر کس با او مخالفت کند ملعون است، و هر کس تابع او باشد و او را تصدیق نماید مورد رحمت الهی است. خداوند او را و هر کس را که از او بشنود و او را اطاعت کند، آمرزیده است.

ای مردم، این آخرین باری است که در چنین اجتماعی به‌پا می‌ایستیم، پس بشنوید و اطاعت کنید و در مقابل امر خداوند (پروردگارتان) سر تسلیم فرود آورید، چرا که خداوند عزوجل صاحب‌اختیار شما و معبود شما است، و بعد از خداوند رسولش و پیامبرش که شما را مخاطب قرار داده، و بعد از من علی،





صاحب‌اختیار شما و امام شما به امر خداوند است، و بعد از او امامت در نسل من از فرزندان اوست تا روزی که خدا و رسولش را ملاقات خواهید کرد.

حلالی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) حلال کرده باشند، و حرامی نیست مگر آنچه خدا و رسولش و آنان (امامان) بر شما حرام کرده باشند. خداوند عزوجل حلال و حرام را به من شناسانده است، و آنچه پروردگارم از کتابش و حلال و حرامش به من آموخته به او سپرده‌ام.

ای مردم، علی را (بر دیگران) فضیلت دهید. هیچ علمی نیست مگر آنکه خداوند آن را در من جمع کرده است و هر علمی را که آموخته‌ام در امام‌المتقین جمع نموده‌ام، و هیچ علمی نیست مگر آنکه آن را به علی آموخته‌ام. اوست «امام مبین» که خداوند در سورهٔ یس ذکر کرده است: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾، «و هر چیزی را در امام مبین جمع کردیم».

ای مردم، از او (علی) به سوی دیگری گمراه نشوید، و از او روی برمگردانید و از ولایت او سر باز نزنید. اوست که به حق هدایت نموده و به آن عمل می‌کند، و باطل را ابطال نموده و از آن نهی می‌نماید، و در راه خدا سرزنش ملامت‌کننده‌ای او را مانع نمی‌شود.

و (علی) اول کسی است که به خدا و رسولش ایمان آورد و هیچ کس در ایمان به من بر او سبقت نگرفت. اوست که با جان خود در راه رسول خدا فداکاری کرد. اوست که با پیامبر خدا بود درحالی که هیچ کس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی‌کرد. اولین مردم در نماز گزاردن، و اول کسی است که با پیامبر خدا بود درحالی که هیچ کس از مردان همراه او خدا را عبادت نمی‌کرد. اولین مردم در نماز گزاردن، و اول کسی است که با من خدا را عبادت کرد. از طرف خداوند به او امر کردم تا در خوابگاه من بخواهد، او هم درحالی که جانش را فدای من کرده بود در جای من خوابید.

ای مردم، او را فضیلت دهید که خدا او را فضیلت داده است، و او را قبول کنید که خداوند او را منصوب نموده است.

ای مردم، او از طرف خداوند امام است، و هر کس ولایت او را انکار کند خداوند هرگز توبه‌اش را نمی‌پذیرد و او را نمی‌بخشد. حتمی است بر خداوند که با کسی که با او مخالفت نماید چنین کند و او را به عذابی شدید تا ابدیت و تا آخر روزگار معذب نماید. پس پرهیزید از اینکه با او مخالفت کنید و گرفتار آتشی شوید که آتشگیرهٔ آن مردم و سنگ‌ها هستند و برای کافران آماده شده است.

ای مردم، به خدا قسم پیامبران و رسولان پیشین به من بشارت داده‌اند، و من به خدا قسم خاتم پیامبران و مرسلین و حجت بر همه مخلوقین از اهل آسمان‌ها و زمین‌ها هستم. هر کس در این مطالب



شک کند مانند کفر جاهلیت اول کافر شده است. و هرکس در چیزی از این گفتار من شک کند در همه آنچه بر من نازل شده شک کرده است، و هرکس در یکی از امامان شک کند در همه آنان شک کرده است، و شک کننده درباره ما در آتش است.

ای مردم، خداوند این فضیلت را بر من ارزانی داشته که منی از او بر من و احسانی از جانب او به سوی من است. خدایی جز او نیست. حمد و سپاس از من بر او تا ابدیت و تا آخر روزگار و در هر حال. ای مردم، علی را فضیلت دهید که او افضل مردم بعد از من از مرد و زن است تا مادامی که خداوند روزی را نازل می کند و خلق باقی هستند. ملعون است ملعون است، مورد غضب است مورد غضب است کسی که این گفتار مرا رد کند و با آن موافق نباشد.

بدانید که جبرئیل از جانب خداوند این خبر را برای من آورده است و می گوید: «هرکس با علی دشمنی کند و ولایت او را نپذیرد لعنت و غضب من بر او باد.» (هرکس ببیند برای فردا چه پیش فرستاده است. از خدا بترسید که با علی مخالفت کنید و در نتیجه قدمی بعد از ثابت بودن آن بلغزد، خداوند از آنچه انجام می دهید آگاه است.)

ای مردم، او (علی) جنب الله است که خداوند در کتاب عزیزش ذکر کرده و درباره کسی که با او مخالفت کند فرموده است: «أَنْ تَقُولَ نَفْسُ يَا حَسْرَتِي عَلِيٌّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ»، «ای حسرت بر آنچه درباره جنب خداوند تفریط و کوتاهی کردم.»

ای مردم، قرآن را تدبر نمایید و آیات آن را بفهمید و در محکمت آن نظر کنید و به دنبال متشابه آن نروید. به خدا قسم، باطن آن را برای شما بیان نمی کند و تفسیرش را برایتان روشن نمی کند مگر این شخصی که من دست او را می گیرم و او را به سوی خود بالا می برم و بازوی او را می گیرم و با دو دستم او را بلند می کنم و به شما می فهمانم که «هرکس من صاحب اختیار اویم این علی صاحب اختیار اوست و او علی بن ابی طالب برادر و جانشین من است، ولایت او از جانب خداوند عزوجل است که بر من نازل کرده است.

ای مردم، علی و پاکان از فرزندانم از نسل او ثقل اصغرند و قرآن ثقل اکبر است. هریک از این دو از دیگری خیر می دهد و با آن موافق است. آن ها از یکدیگر جدا نمی شوند تا بر سر حوض کوثر بر من وارد شوند. بدانید که آنان امین های خداوند بین مردم و حاکمان او در زمین هستند.

بدانید که من ادا نمودم، بدانید که من ابلاغ کردم، بدانید که من شنویدم، بدانید که من روشن نمودم، بدانید که خداوند فرموده است و من از جانب خداوند عزوجل می گویم، بدانید که امیرالمؤمنینی جز این برادرم نیست. بدانید که امیرالمؤمنین بودن بعد از من برای احدی جز او حلال نیست.



## معرفی و بلند کردن امیرالمؤمنین علیه السلام به دست پیامبر صلی الله علیه و آله

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را بر بازوی علی علیه السلام زد و آن حضرت را بلند کرد. و این در حالی بود که امیرالمؤمنین علیه السلام از زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر فراز منبر آمده بود یک پله پایین تر از مکان حضرت ایستاده بود و نسبت به صورت حضرت به طرف راست مایل بود که گویی هر دو در یک مکان ایستاده اند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله با دستش او را بلند کرد و هر دو دست را به سوی آسمان باز نمود و علی علیه السلام را از جا بلند نمود تا حدی که پای آن حضرت موازی زانوی پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. سپس فرمود:

ای مردم، این علی است برادر من و وصی من و جامع علم من، و جانشین من در اتم بر آنان که به من ایمان آورده اند، و جانشین من در تفسیر کتاب خداوند عزوجل و دعوت به آن، و عمل کننده به آنچه او را راضی می کند، و جنگ کننده با دشمنان خدا و دوستی کننده بر اطاعت او و نهی کننده از معصیت او. اوست خلیفه رسول خدا، و اوست امیرالمؤمنین و امام هدایت کننده از طرف خداوند، و اوست قاتل ناکثان و قاسطان و مارقان به امر خداوند. خداوند می فرماید: ﴿مَا يُبَدِّلُ الْقَوْلَ لَدَيَّ﴾، «سخن در پیشگاه من تغییر نمی پذیرد.»

پروردگارا، به امر تو می گویم: «خداوند دوست بدار هرکس علی را دوست بدارد و دشمن بدار هرکس علی را دشمن بدارد. و یاری کن هرکس علی را یاری کند و خوار کن هرکس علی را خوار کند، و لعنت نما هرکس علی را انکار کند و غضب نما بر هرکس که حق علی را انکار نماید.»

پروردگارا، تو هنگام روشن شدن این مطلب و منصوب نمودن علی در این روز این آیه را درباره او نازل کردی: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.» «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.» «امروز دین شما را برایتان کامل نمودم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین شما راضی شدم»، «و هرکس دینی غیر از اسلام انتخاب کند هرگز از او قبول نخواهد شد و او در آخرت از زیانکاران خواهد بود.» پروردگارا، تو را شاهد می گیرم که من ابلاغ نمودم.

## تأکید بر توجه امت به مسئله امامت

ای مردم، خداوند دین شما را با امامت او کامل نمود، پس هرکس اقتدا نکند به او و به کسانی که جانشین او از فرزندان من و از نسل او هستند تا روز قیامت و روز رفتن به پیشگاه خداوند عزوجل، چنین کسانی اعمالشان در دنیا و آخرت از بین رفته و در آتش دائمی خواهند بود. عذاب از آنان تخفیف نمی یابد و به آن ها مهلت داده نمی شود.

ای مردم، این علی است که یاری کننده ترین شما نسبت به من و سزاوارترین شما به من و نزدیک ترین



شما به من و عزیزترین شما نزد من است. خداوند عزوجل و من از او راضی هستیم. هیچ آیه رضایتی در قرآن نازل نشده است مگر درباره او، و هیچ گاه خداوند مؤمنین را مورد خطاب قرار نداده مگر آنکه ابتدا او مخاطب بوده است، و هیچ آیه مدحی در قرآن نیست مگر درباره او، و خداوند در سوره «هل اتی علی الإنسان...» شهادت به بهشت نداده مگر برای او و این سوره را درباره غیر او نازل نکرده و با این سوره جز او را مدح نکرده است.

ای مردم، او یاری دهنده دین خدا و دفاع کننده از رسول خداست، و اوست باتقوای پاکیزه هدایت کننده هدایت شده. پیامبرتان بهترین پیامبر و وصی تان بهترین وصی و فرزندان او بهترین اوصیاء هستند. ای مردم، نسل هر پیامبری از صلب خود او هستند ولی نسل من از صلب امیرالمؤمنین علی است. ای مردم، شیطان آدم را با حسد از بهشت بیرون کرد. مبدا به علی حسد کنید که اعمالتان نابود شود و قدم هایتان بلغزد. آدم به خاطر یک گناه به زمین فرستاده شد درحالی که انتخاب شده خداوند عزوجل بود، پس شما چگونه خواهید بود درحالی که شما باید و در بین شما دشمنان خدا هستند. بدانید که با علی دشمنی نمی کند مگر شقی و با علی دوستی نمی کند مگر با تقوی، و به او ایمان نمی آورد مگر مؤمن مخلص.

به خدا قسم سوره والعصر درباره علی نازل شده است: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَالْعَصْرِ، إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾، «قسم به عصر، انسان در زیان است» مگر علی که ایمان آورد و به حق و صبر توصیه کرد.

ای مردم، من خدا را شاهد گرفتم و رسالتم را به شما ابلاغ نمودم، و برعهده رسول جز ابلاغ روشن چیزی نیست. ای مردم از خدا بترسید آن طور که باید ترسید و از دنیا نروید مگر آنکه مسلمان باشید.

### اشاره به کارشکنی های منافقین

ای مردم، «ایمان آورید به خدا و رسولش و به نوری که همراه او نازل شده است، قبل از آنکه هلاک کنیم و جوهی را و آن صورتها را به پشت برگردانیم یا آنان را مانند اصحاب سبت لعنت کنیم.» به خدا قسم، از این آیه قصد نشده است مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و نسبشان می شناسم ولی مأمورم که از آنان پرده پوشی کنم. پس هرکس عمل کند مطابق آنچه در قلبش از حب یا بغض نسبت به علی می یابد.

ای مردم، نور از جانب خداوند عزوجل در من نهاده شده و سپس در علی بن ابی طالب و بعد در نسل او تا مهدی قائم که حق خداوند و هر حقی که برای ما باشد می گیرد، چرا که خداوند عزوجل ما را بر



کوتاهی کنندگان و بر معاندان و مخالفان و خائنان و گناهکاران و ظالمان و غاصبان از همه عالمیان حجت قرار داده است.

ای مردم، شما را می‌ترسانم و انذار می‌نمایم که من رسول خدا هستم و قبل از من پیامبران بوده‌اند، آیا اگر من بمیرم یا کشته شوم شما عقب‌گرد می‌نمایید؟ هرکس به عقب برگردد به خدا ضرری نمی‌رساند، و خدا به‌زودی شاکرین و صابرين را پاداش می‌دهد. بدانید که علی است توصیف‌شده به صبر و شکر و بعد از او فرزندانم از نسل او چنینند.

ای مردم، با اسلامتان بر من منت مگذارید، بلکه بر خدا منت نگذارید، که اعمالتان را نابود می‌نماید و بر شما غضب می‌کند و شما را به شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) مبتلا می‌کند، پروردگار شما در کمین است.

ای مردم، بعد از من امامانی خواهند بود که به آتش دعوت می‌کنند و روز قیامت کمک نمی‌شوند. ای مردم، خداوند و من از آنان بیزار هستیم. ای مردم، آنان و یارانشان و تابعینشان و پیروانشان در پایین‌ترین درجه آتشند و چه بد است جای متکبران. بدانید که آنان «اصحاب صحیفه» هستند، پس هریک از شما در صحیفه خود نظر کند.

راوی می‌گوید: وقتی پیامبر ﷺ نام «اصحاب صحیفه» را آورد اکثر مردم منظور حضرت از این کلام را نفهمیدند و برایشان سؤال‌انگیز شد و فقط عده کمی مقصود حضرت را متوجه شدند.

ای مردم، من امر خلافت را به‌عنوان امامت و وراثت آن در نسل خودم تا روز قیامت به‌ودیه می‌سپارم، و من رسانیدم آنچه مأمور به ابلاغش بودم تا حجت باشد بر حاضر و غائب و بر همه کسان که حضور دارند یا ندارند، به دنیا آمده‌اند یا نیامده‌اند. پس حاضران به غائبان و پدران به فرزندان تا روز قیامت برسانند.

و به‌زودی امامت را بعد از من به‌عنوان پادشاهی و با ظلم و زور می‌گیرند. خداوند غاصبین و تعدی‌کنندگان را لعنت کند. و در آن هنگام استای جن و انس که می‌ریزد برای شما آنکه باید بریزد و می‌فرستد بر شما شعله‌ای از آتش و مس (گداخته) و نمی‌توانید آن را از خود دفع کنید.

ای مردم، خداوند عزوجل شما را به حال خود رها نخواهد کرد تا آنکه خبیث را از پاکیزه جدا کند، و خداوند شما را بر غیب مطلع نمی‌کند.

ای مردم، هیچ سرزمین آبادی نیست مگر آنکه در اثر تکذیب (اهل آن آیات الهی را) خداوند قبل از روز قیامت آن‌ها را هلاک خواهد کرد و آن را تحت حکومت حضرت مهدی خواهد آورد، و خداوند وعده خود را عملی می‌نماید.



ای مردم، قبل از شما اکثر پیشینیان هلاک شدند، و خداوند آن‌ها را هلاک نمود و اوست که آیندگان را هلاک خواهد کرد. خدای تعالی می‌فرماید: ﴿لَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ، ثُمَّ تَتَّبِعُهُمُ الْآخِرِينَ، كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ، وَيَلُومُنَّكَ اللَّهُ لِمَكَذِبِينَ﴾، «آیا ما پیشینیان را هلاک نکردیم؟ آیا در پی آنان دیگران را نفرستادیم؟ ما با مجرمان چنین می‌کنیم. وای بر مکذبین در آن روز.»

ای مردم، خداوند مرا امر و نهی نموده است، و من هم به امر الهی علی را امر و نهی نموده‌ام، و علم امر و نهی نزد اوست. پس امر او را گوش دهید تا سلامت بمانید، و او را اطاعت کنید تا هدایت شوید و نهی او را قبول کنید تا در راه درست باشید، و به‌سوی مقصد و مراد او بروید و راه‌های بیگانه، شما را از راه او منحرف نکند.

### پیروان اهل بیت علیهم‌السلام و دشمنان ایشان

ای مردم، من راه مستقیم خداوند هستم که شما را به تبعیت آن امر نموده، و سپس علی بعد از من، و سپس فرزندانم از نسل او که امامان هدایتند، به حق هدایت می‌کنند و به یاری حق به عدالت رفتار می‌کنند.

سپس حضرت چنین خواندند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ...» تا آخر سوره حمد و سپس فرمودند:

این سوره درباره‌ی من نازل شده، و به خدا قسم درباره‌ی ایشان (امامان) نازل شده است. به‌طور عموم شامل آن‌هاست و به‌طور خاص درباره‌ی آنان است. ایشان دوستان خدایند که ترسی بر آنان نیست و محزون نمی‌شوند، بدانید که حزب خداوند غالب هستند.

بدانید که دشمنان ایشان سفهای گمراه و برادران شیاطینند که اباطیل را از روی غرور به یکدیگر می‌رسانند. بدانید که دوستان ایشان (اهلبیت) کسانی‌اند که خداوند در کتابش آنان را یاد کرده و فرموده است: ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...﴾ تا آخر آیه، «نمی‌یابی قومی را که به خدا و روز قیامت ایمان آورده باشند، و در عین حال با کسانی که با خدا و رسولش ضدیت دارند روی دوستی داشته باشند، اگرچه پدرانشان یا فرزندانشان یا برادرانشان یا فامیلشان باشند. آنانند که ایمان در قلوبشان نوشته شده است...»

بدانید که دوستان ایشان (اهلبیت) کسانی‌اند که خداوند عزوجل آنان را توصیف کرده و فرموده است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ «کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمانشان را با ظلم نپوشانده‌اند، آنانند که بر ایشان امان است و آنان هدایت‌یافتگانند.»



بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که ایمان آورده و به شک نیفتاده‌اند.  
 بدانید که دوستان ایشان کسانی‌اند که با سلامتی و در حال امن وارد بهشت می‌شوند و ملائکه با سلام  
 به ملاقات آنان می‌آیند و می‌گویند: «سلام بر شما پاکیزه شدید، پس برای همیشه داخل بهشت شوید.»  
 بدانید که دوستان ایشان (اهلبیت) کسانی هستند که بهشت برای آنان است و در آن بدون حساب  
 روزی داده می‌شوند.

بدانید که دشمنان ایشان (اهلبیت) کسانی‌اند که به شعله‌های آتش وارد می‌شوند، بدانید که دشمنان ایشان  
 کسانی‌اند که از جهنم درحالی‌که می‌جوشد صدای وحشتناکی می‌شنوند و شعله کشیدن آن را می‌بینند.  
 بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند دربارهٔ آنان فرموده است «كَلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتٌ  
 أُخْتَهَا...» تا آخر آیه، «هر گروهی که داخل (جهنم) می‌شود همتای خود را لعنت می‌کند...»  
 بدانید که دشمنان ایشان کسانی‌اند که خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿كَلَّمَا أَلْقَى فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ، قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَقُلْنَا  
 مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ، إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ... فَسُحِقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ﴾ «هرگاه گروهی (از  
 ایشان) را در جهنم می‌اندازند خزانه‌داران دوزخ از ایشان می‌پرسند: آیا ترساننده‌ای برای شما  
 نیامد؟ می‌گویند: بلی، برای ما نذیر و ترساننده آمد ولی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند  
 هیچ چیز نازل نکرده است، و شما در گمراهی بزرگ هستید... پس دور باشند اصحاب آتش.»  
 بدانید که دوستان ایشان (اهلبیت) کسانی هستند که در پنهانی از پروردگارشان می‌ترسند و برای  
 آنان مغفرت و اجر بزرگ است.

ای مردم، چقدر فاصله است بین شعله‌های آتش و بین اجر بزرگ!  
 ای مردم، دشمن ما کسی است که خداوند او را مذمت و لعنت نموده، و دوست ما آن کسی است که  
 خداوند او را مدح نموده و دوستش بدارد.  
 ای مردم، بدانید که من نذیر و ترساننده‌ام و علی هدایت‌کننده است.  
 ای مردم، من پیامبرم و علی جانشین من است.

ای مردم، بدانید که من پیامبرم و علی امام و وصی بعد از من است، و امامان بعد از او فرزندان او  
 هستند. بدانید که من پدر آنانم و آن‌ها از صلب او به وجود می‌آیند.

### حضرت مهدی عجل الله فرجه

بدانید که آخرین امامان، مهدی قائم از ماست.  
 اوست غالب بر ادیان.



اوست انتقام گیرنده از ظالمین.  
 اوست فاتح قلعه‌ها و منهدم کننده آن‌ها.  
 اوست غالب بر هر قبیله‌ای از اهل شرک و هدایت کننده آنان.  
 بدانید که اوست گیرنده انتقام هر خونی از اولیاء خدا.  
 اوست یاری‌دهنده دین خدا.  
 بدانید که اوست استفاده کننده از دریایی عمیق.  
 اوست که هر صاحب فضیلتی را به قدر فضلش و هر صاحب جهالتی را به قدر جهلش نشانه می‌دهد.  
 اوست انتخاب شده و اختیار شده خداوند.  
 اوست وارث هر عملی و احاطه دارنده به هر فهمی.  
 بدانید که اوست خبردهنده از پروردگارش، و بالابرنده آیات الهی.  
 اوست هدایت یافته محکم بنیان.  
 اوست که کارها به او سپرده شده است.  
 اوست که پیشینیان به او بشارت داده‌اند.  
 اوست که به عنوان حجت باقی می‌ماند و بعد از او حجتی نیست. هیچ حقی نیست مگر همراه او، و هیچ نوری نیست مگر نزد او.  
 بدانید او کسی است که غالب بر او نیست و کسی بر ضد او کمک نمی‌شود.  
 اوست ولی خدا در زمین و حکم کننده او بین خلقش و امین او بر نهان و آشکارش.

### مطرح کردن بیعت

ای مردم، من برایتان روشن کردم و به شما فهمانیدم، و این علی است که بعد از من به شما می‌فهماند.  
 بدانید که من بعد از پایان خطابه‌ام شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به او، و بعد از من به دست دادن با خود او فرامی‌خوانم.

بدانید که من با خدا بیعت کرده‌ام و علی با من بیعت کرده است، و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می‌گیرم (خداوند می‌فرماید): ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسْئُوتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ «کسانی که با تو بیعت می‌کنند در واقع با خدا بیعت می‌کنند، دست خداوند بر روی دست آنان است. پس هر کس بیعت را بشکند این شکستن بر ضرر خود اوست، و هر کس به آنچه با خدا عهد بسته وفادار باشد خداوند به او اجر عظیمی عنایت خواهد کرد.»





## حلال و حرام، واجبات و محرمات

ای مردم، حج و عمره از شعائر الهی هستند، (خداوند می‌فرماید): ﴿فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا﴾ تا آخر آیه، «پس هر کس به خانه خدا به‌عنوان حج یا عمره بیاید برای او اشکالی نیست که بر صفا و مروه بسیار طواف کند.»

ای مردم، به حج خدا بروید. هیچ خاندانی به خانه خدا وارد نمی‌شوند مگر آنکه مستغنی می‌گردند و شاد می‌شوند، و هیچ خاندانی آن را ترک نمی‌کنند مگر آنکه منقطع می‌شوند و فقیر می‌گردند. ای مردم، هیچ مؤمنی در موقف (عرفات، مشعر، منی) وقوف نمی‌کند مگر آنکه خداوند گناهان گذشته او را تا آن وقت می‌آمرزد، و هرگاه که حجش پایان یافت اعمالش را از سر می‌گیرد.

ای مردم، حاجیان کمک می‌شوند و آنچه خرج می‌کنند به آنان برمی‌گردد، و خداوند جزای محسنین را ضایع نمی‌نماید.

ای مردم، با دین کامل و با تفقه و فهم به حج خانه خدا بروید و از آن مشاهده مشرفه جز با توبه و دست کشیدن از گناه برنگردید.

ای مردم، نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید همان‌طور که خداوند عزوجل به شما فرمان داده است و اگر زمان طولی بر شما گذشت و کوتاهی نمودید یا فراموش کردید، علی صاحب‌اختیار شماست و برای شما بیان می‌کند، او که خداوند عزوجل بعد از من به‌عنوان امین بر خلقش او را منصوب نموده است. او از من است و من از اویم.

او و آنان که از نسل من هستند از آنچه سؤال کنید به شما خبر می‌دهند و آنچه را نمی‌دانید برای شما بیان می‌کنند.

بدانید که حلال و حرام بیش از آن است که من همه آن‌ها را بشمارم و معرفی کنم و بتوانم در یک مجلس به همه حلال‌ها دستور دهم و از همه حرام‌ها نهی کنم. پس مأمورم که از شما بیعت بگیرم و با شما دست بدهم بر اینکه قبول کنید آنچه از طرف خداوند عزوجل درباره امیرالمؤمنین علی و جانشینان بعد از او آورده‌ام که آنان از نسل من و اویند، (و آن موضوع) امامتی است که فقط در آن‌ها بپا خواهد بود، و آخر ایشان مهدی است تا روزی که خدای مدبر قضا و قدر را، ملاقات کند.

ای مردم، هر حلالی که شما را بدان راهنمایی کردم و هر حرامی که شما را از آن نهی نمودم، هرگز از آن‌ها برنگشته‌ام و تغییر نداده‌ام. این مطلب را به یاد داشته باشید و آن را حفظ کنید و به یکدیگر سفارش کنید، و آن را تبدیل نکنید و تغییر ندهید.



من سخن خود را تکرار می‌کنم: نماز را بپا دارید و زکات را بپردازید و به کار نیک امر کنید و از منکرات نهی نمایید.

بدانید که بالاترین امر به معروف آنست که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند برسانید و او را از طرف من به قبولش امر کنید و از مخالفتش نهی نمایید، چرا که این دستوری از جانب خداوند عزوجل و از نزد من است، و هیچ امر به معروف و نهی از منکر نمی‌شود مگر با امام معصوم. ای مردم، قرآن به شما می‌شناساند که امامان بعد از علی، فرزندان او هستند و من هم به شما شناساندم که آنان از نسل من و از نسل اویند. آنجا که خداوند در کتابش می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، «آن (امامت) را به عنوان کلمه باقی در نسل او قرار داد» و من نیز به شما گفتم: «اگر به آن دو (قرآن و اهل بیت) تمسک کنید هرگز گمراه نمی‌شوید.» ای مردم، تقوی را تقوی را از قیامت برحذر باشید همان گونه که خدای عزوجل فرموده: ﴿إِنَّ زُلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾، «زلزله قیامت شیء عظیمی است.»

مرگ و معاد و حساب و ترازوهای الهی و حسابرسی در پیشگاه رب العالمین و ثواب و عقاب را به یاد آورید. هرکس حسنه با خود بیاورد طبق آن ثواب داده می‌شود، و هرکس گناه بیاورد در بهشت او را نصیبی نخواهد بود.

### بیعت گرفتن رسمی

ای مردم، شما بیش از آن هستید که با یک دست و در یک زمان با من دست دهید، و پروردگار مرا مأمور کرده است که از زبان شما اقرار بگیرم درباره آنچه منعقد نمودم برای علی امیرالمؤمنین و امامانی که بعد از او می‌آیند و از نسل من و اویند، چنان که به شما فهماندم که فرزندان من از صلب اویند. پس همگی چنین بگویید:

«ما شنیدیم و اطاعت می‌کنیم و راضی هستیم و سر تسلیم فرود می‌آوریم درباره آنچه از جانب پروردگار ما و خودت به ما رساندی درباره امر امامت امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب او به دنیا می‌آیند. بر این مطلب با قلب‌هایمان و با جانمان و با زبانمان و با دستانمان با تو بیعت می‌کنیم. بر این عقیده زنده‌ایم و با آن می‌میریم و (روز قیامت) با آن محشور می‌شویم. تغییر نخواهیم داد و تبدیل نمی‌کنیم و شک نمی‌کنیم و انکار نمی‌نماییم و تردید به دل راه نمی‌دهیم و از این قول برنمی‌گردیم و پیمان را نمی‌شکنیم.»

تو ما را به موعظه الهی نصیحت نمودی درباره علی امیرالمؤمنین و امامانی که گفتم بعد از او از نسل تو و فرزندان اویند، یعنی حسن و حسین و آنان که خداوند بعد از آن دو منصوب نموده است.

پس برای آنان عهد و پیمان از ما گرفته شد، از قلب‌هایمان و جان‌هایمان و زبان‌هایمان و ضمائرمان و دست‌هایمان. هر کس توانست با دست بیعت می‌نماید و گرنه با زبانش اقرار می‌کند. هرگز در پی تغییر این عهد نیستیم و خداوند (در این باره) از نفس‌هایمان دگرگونی نیند.

ما این مطالب را از قول تو به نزدیک و دور از فرزندانمان و فامیلان می‌رسانیم، و خدا را بر آن شاهد می‌گیریم. خداوند در شاهد بودن کفایت می‌کند و تو نیز بر این اقرار ما شاهد هستی.»

ای مردم، چه می‌گویید؟ خداوند هر صدایی را و پنهانی‌های هر کسی را می‌داند. پس هر کس هدایت یافت به نفع خودش است و هر کس گمراه شد به ضرر خودش گمراه شده است، و هر کس بیعت کند با خداوند بیعت می‌کند، دست خداوند بر روی دست آن‌ها (بیعت‌کنندگان) است.

ای مردم، با خدا بیعت کنید و با من بیعت نمایید و با علی امیرالمؤمنین و حسن و حسین و امامان از ایشان در دنیا و آخرت، به عنوان امامتی که در نسل ایشان باقی است بیعت کنید. خداوند گذرکنندگان (بیعت‌شکنان) را هلاک و وفاداران را مورد رحمت قرار می‌دهد. و هر کس بیعت را بشکند به ضرر خویش شکسته است، و هر کس به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند خداوند به او اجر عظیمی عنایت می‌فرماید.

ای مردم، آنچه به شما گفتم بگویید (تکرار کنید)، و به علی به عنوان «امیرالمؤمنین» سلام کنید و بگویید «شنیدیم و اطاعت کردیم، پروردگارا مغفرت تو را می‌خواهیم و بازگشت به سوی توست.» و بگویید: «حمد و سپاس خدای را که ما را به این هدایت کرد، و اگر خداوند هدایت نمی‌کرد ما هدایت نمی‌شدیم...»

ای مردم، فضائل علی بن ابی‌طالب نزد خداوند که در قرآن آن را نازل کرده بیش از آن است که همه را در یک مجلس بشمارم، پس هر کس درباره آن‌ها به شما خبر داد و معرفت آن را داشت او را تصدیق کنید. ای مردم، هر کس خدا و رسولش و علی و امامانی را که ذکر کردم اطاعت کند به رستگاری بزرگ دست یافته است.

ای مردم، کسانی که برای بیعت با او و قبول ولایت او و سلام کردن به عنوان «امیرالمؤمنین» با او، سبقت بگیرند آنان رستگارانند و در باغ‌های نعمت خواهند بود.

ای مردم، سخنی بگویید که به خاطر آن خداوند از شما راضی شود، و اگر شما و همه کسانی که در زمین هستند کافر شوند به خدا ضرری نمی‌رسانند.

خدایا، به خاطر آنچه ادا کردم و امر نمودم مؤمنین را بیامرز، و بر منکرین که کافرنده غضب نما، و حمد و سپاس مخصوص خداوند عالم است.





## ❁ فهرست بعضی از منابع موجود در نرم‌افزار که بیشتر استفاده شده است

- آلوسی بغدادی، شهاب‌الدین محمود، تفسیر روح المعانی، ۱۲۷۰ هـ .
- ابوالفتح محمدبن عمر معروف به فخر رازی، الملل و النحل، ۶۰۶ هـ .
- اثیر جزری، عزالدین بن، اسد الغابه فی معرفة الصحابه، ۶۳۰ هـ .
- احمدبن حنبل، مسند، ۲۴۱ هـ .
- احمد ثعلبی، ابواسحاق، الکشف و البیان، معروف به تفسیر ثعلبی، ۴۲۷ هـ .
- اصفہانی، راغب، مفردات الفاظ القرآن، حدود ۴۲۵ هـ .
- اندلسی، قاضی محمد عبدالحق بن غالب بن عطیہ، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ۵۴۶ هـ .
- بخاری، محمدبن اسماعیل، صحیح بخاری، ۲۵۶ هـ .
- بلاذری، احمدبن یحیی، انساب الاشراف، ۲۷۹ هـ .
- تمیمی، احمدبن علی، مسند ابویعلی موصلی، ۳۰۷ هـ .
- الجزری، محمدبن اثیر، جامع الاصول، ۶۰۶ هـ .
- حاکم نیشابوری، محمدبن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، ۴۰۵ هـ .
- حنبلی دمشقی، ابن العماد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ۱۰۸۹ هـ .
- حنفی، عبیدالله بن عبدالله بن احمد معروف به حاکم الحسکانی، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، از اعلام قرن پنجم.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمدبن علی، تاریخ بغداد او مدینة السلام، ۴۶۳ هـ .
- الذہبی، محمدبن احمدبن عثمان، سیر اعلام النبلاء، ۷۴۸ هـ .
- زمخشری، جارالله محمودبن عمر، الکشاف، ۵۳۸ هـ .
- سوره، ابوعیسی محمدبن عیسی بن، سنن ترمذی، ۲۹۷ هـ .
- سیوطی، ابوبکر عبدالرحمن بن محمد جلال الدین، اسباب النزول، ۹۱۱ هـ .
- سیوطی، ابوبکر عبدالرحمن بن محمد جلال الدین، جامع الاحادیث سیوطی، ۹۱۱ هـ .
- الشوکانی، محمدبن علی، فتح العدیر الجامع بین فنی الروایة والداریة فی علم التفسیر، ۱۲۵۰ هـ .

- طبراني، حافظ سليمان بن احمد، المعجم الكبير، ٣٦٠ هـ .
- طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، تاريخ الامم والملوك، ٣١٠ هـ .
- طبري، ابو جعفر محمد بن جرير، جامع البيان في تفسير القرآن معروف به تفسير طبري، ٣١٠ هـ .
- طبري، محب الدين ابو العباس احمد بن عبدالله، ذخائر العقبى في مناقب ذوى القربى، ٦٩٤ هـ .
- عسقلاني، ابن حجر، الاصابة في تمييز الصحابة، ٨٥٢ هـ .
- العسقلاني معروف به ابن حجر، شهاب الدين احمد بن على محمد، المطال العالمية بزوائد المسانيد الثمانية، ٨٥٢ هـ .
- قرطبي، محمد بن احمد، الجامع الاحكام القرآن (تفسير القرطبي)، ٦٧١ هـ .
- قزويني، محمد بن يزيد معروف به ابن ماجه، سنن ابن ماجه، ١٤٢١ هـ .
- قندوزي حنفي، سليمان بن ابراهيم، ينابيع المودة لذوى القربى، ١٢٩٤ هـ .
- كثير دمشقي، اسماعيل بن، تفسير القرآن العظيم معروف به تفسير ابن كثير، ٧٧٤ هـ .
- كثير، اسماعيل بن عمر بن، جامع المسانيد و السنن، ٧٧٤ هـ .
- محمد بن عمر معروف به فخر رازي، تفسير كبير، ٦٠٦ هـ .
- نسائي، احمد بن شعيب، خصائص امير المؤمنين على ابن ابي طالب كرم الله وجهه، ٣٠٣ هـ .
- نیشابوري، ابو الحسين مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، ٢٦١ هـ .
- هندي، علاء الدين المتقي حسام الدين، كنز العمال في سنين الاقوال و الافعال، ٩٧٥ هـ .
- هيشمي مكّي، احمد بن، الصواعق المحرقة في الرد على اهل البدع و الزندقة، ٩٧٤ هـ .

